

یعنی بر وجه خلوص از دوست ریا و سمعت حلاوت و کبر راه سلامت معقولیت از آنجا که مصراع هر چه ضرورت است  
 خود دوست ایچنین حرف در کلام معصوم هم بسیار است و معنی مصراع تانی آنکه آسمان و کوکب بی اختیار  
 برستونی و مانند آن تقدیرت کلام و حکمت بیاطله خود قیام علی الدوام داده است و قرار شد که چهارشنبه را در کعبه  
 بر تقدیم و تاجیر یعنی آفتاب استوائ و هم ستارگان دیگر را معلق و آویزان مستقیم آسمان است  
 چنانکه در این مجلس آورده که ستارگان بهذب همه و علمای دین تین معلق آسمان با هر مثال  
 قریب است و در بعضی مرکب در آن همچون نگین در نگین تری وایت در سبب بکلی طبعی که کوکب  
 در ملک مرکب در مدار مد و معمد احکامات سیارات را از ادویه گویند و اصح مذهب است چنانکه در بعضی  
 اربیان نقل کرده که کوکب بر مثال همدل معلق از مشرق طاق فلک بسلاسل از در و حجه اند و آن بسلاسل  
 ملائکه است و چون آسمان از نوره اول میر در سلاسل از دست ایشان بهیچند و در زمین بر بر یک حال است  
 و از آسمان و الفطرت و اذا الکواکب انشعرت قوه عظمه بداده آه عطسه انتم نرنگی و بعدی که ای المثنی  
 و ای موصوله است و کاف صله آن و هم خرف تشریح خود است و اثنی این تسامحات از مصنف آنست که  
 بسیار است چنانکه بر پیشانی میب و بای طائری برای عطش است معتدیه است که در شمس که محیط است و کائنات  
 چنان عطش در زنگی خمیده است که اگر بریده قوی بال اجنس اولی اخذ از کب یا به شمس بیوی یا به دیگر متوجه  
 حار صد سال چو مرغ در چاهان در بر و آید و نگین یا به دیگر سر آید و است که در حق عظیم را چهار کتب  
 و برای هر یکی سیصد و شصت قائمه است از اوقات صبح و بقیه ای از روز و سحر و دوره هر فاشه است و شمس  
 پشت از سال است باجه ملائکه در بندت مدیه یک یا به را می تواند نمود و در بر مر فاشه چاه عالم است و در  
 اران مثال دنیا و در میان بر دور کن سیه و سیصد و شصت سال است و در باجه میاجز و اسرار طیار و در  
 و ملائکه است که تسیم گویند مراد نکاد و اگر در شمس و امدار برای مومنان کدانی صورت الیه و الامام الهام  
 حقه الاسلام محمد الهی فی تفسیر سوره یوسف پس سوره چهار صد سال که معصوم به گفته است سارا است  
 آنکه که او یا بیای هر سال که ان را بعد از آنکه در تحت را چهار یا به باشد و چون سوره تاس که کائنات را مع سیه  
 قوایم هم ساریم صاف است پس دراد خواهد بود و در تفسیر حقیقت آورده که چهار هزار فاعده دارد و هر فاعده  
 سیصد هزار سال است و اندی جان عالم بالصواب و در کینه سعادت آورده که قرص قمر سیصد و شصت  
 زمین است و این ستارگان از خسر و دگروی هم فرموده است آنکه شهاب لنگری ذره واره است مقدار زمین  
 جزوه مار که ششم فرخند نمایند مرستاره از ان بر رگزار زمین است و زمین بر سر دین کادیت که چهار هزار  
 سر دارد و در میان هر دو سر فرجه یا صد سال راه است و آنکه در تحت ایست و آن تحت در تحت بای است  
 و آسمانی بر سر دیانت که علی آن یا صد سال راه است و آنکه در بالای ماست و آن او بالای تاریکی است  
 و آیرکی بالای آتش در ج بر تحت المری و آنکه در تحت المری است کسی با معلوم است لایحه الله تکافای





بن حنبل بن سحبه بن بکر بن لایث بن صالح بن حنبل بن قنبر بن اسامعیل بن فی روایت ثابت بن حنبل  
 بن قنبر بن اسامعیل بن لایث بن صالح بن حنبل بن قنبر بن اسامعیل بن فی روایت ثابت بن حنبل  
 روایات بسیار است لهذا این خبر را بنیاد و جامع علماء اسامعیل و ایراکیم و نج و مدین و شافعی و غیره  
 ابدال و حضرت امام محمد بن عیسیٰ البصری است که ام رسول آئینه بنت و سب بن عبد مناف بر  
 بن کتاب و قدر وی این است که بر علیه السلام بعد موته کالت و آئینه بنت و ان النبی ص نزل المجد و کتب  
 خاقام به ما شاء الله ثم رجع مسرورا و قال سالت ربی عزوجل فاجابنی انی کانت بنی تم رد و اولاد  
 آنحضرت تا یکم معظمه و عام الحسن بودست بر و در و شنبه ماه ربیع الاول لها اختلاف در آنست که  
 از راه مذکور گذشته بود و در بعضی هشت شب گذشته بود که تولد شد و اکثر علماء و برین اند و بعضی گفته  
 دو اندم شب بود و در بعضی اول و شنبه ازین ماه بود و آئینه در حین ولادت آنحضرت در تربیت  
 جدوی عبد المطلب بود که او را به گرفت برای شیر دادن علیه بنت الی ذویب مخدیه را که از علیه  
 مرویت که رسول الله با پس من کجا از پستان من نوشیدی چنانکه هر دو شیر شدی و چون آنحضرت  
 بدو سالگی رسیدند با برادر هاشمی و نبال بر مکان بیرون آمده بود که آن برادر از صحرای سخت و ویده نادر را  
 خبر کرد که بر ادم قریش را برگردانند و بخواهند چنانچه پندارند و شکم او را باره کرده اند علیه گوید که بیرون  
 آدم سوی او و او را در باغی استاده که از خوف روی هم را نکند و شیر شده بود پس و کتا را گرفت و گفت  
 چه شد ترا و آنحضرت گفت بیامد بر من دو مرد و بجاها سپید و مرا خپاندند و شکم مرا بار کردند پس  
 جستند چیزی نیافتند که نیدم که آن چیست مخدوم مظلّم میفرماید که دو فرشته بیرون آمدند و شکم  
 او را قطع کردند و آن خطی بود برای شیطان باشند که از آب زیزم در پشت زرین و مصالح نموده  
 باز آمدن مکان نهاد پس علیه آنحضرت را بارش رسانید از خوف آنکه چیزی بدو رسیدم است  
 و چون آنحضرت به عبد المطلب رسیدند فوات یافت و قیل در وادی بوادان که میان کرب  
 و مدینه است و دو سال و چهار ماه از ولادت رسول گذشته بود و در بعضی دو ماه و در بعضی  
 هفت ماه که پدرش بر رفت و یتیم شد و چون بیش سالگی و قیل بچهار سالگی رسیدند مادر رسول الله  
 وفات یافت و در گذار عبد المطلب آمد و هرگاه هشت سال و دو ماه و ده روز بر وی گذشت عبد  
 المطلب وفات یافت پس ولی تربیت وی ابو طالب شد که برادر اعیانی عبد الله بود و چون برآمد  
 سال و دو ماه و ده روز رسید بر و آن آدم با عم خویش شعیب بن اسامه و رسیدند در شهری که را بهی آنحضرت را  
 بشناختند و گفتند که کتب خود خوانده بود و گفت بلایه اب العکین فقیل لهما مالک بهذا قال اقبلتم من العقیبه  
 الم یق حجر ولا تجر الا را ساجد و با لایعبدان الا لانی و انما نجد فی کتبنا ما یبنا ابو طالب پرسید که این  
 گفت برادر را که من است را بهی گفت تو بر این تری برین پسر گفت آری را بهی گفت و اندک که



بتمام روی چهره او آنچنان بر او میسر گشت ابو طالب از خوف باز گشت کرد دوم رسول را میسر  
که نوکر خدیجه را و پسوی شام رفت پیش از آنکه خدیجه را در نکاح آورد چون برای تجارت به مدینه میسر  
شمار میسر رسول فرود آمدند بر روی خدیجه که نزدیک حدود مدینه را میسر بود پس آن را به سبب از میسر رسید  
که میسر گشت میسر گفت این را از قریش است و از اهل هر سمت فقال انزل تحت هذه الشجرة الانبياء  
پس رسول را که از مدینه فرو رفته است آنچه خواست بعد بقائه سوی کربا گشت میسر گفت که چون گشت  
شدی و فرو رفته اند روی و از آن سبب میسر گشت روی رسول بر شتر سوار بود و چون به مدینه رسید  
آورده بود و خدیجه را فروخت آنرا به یک دینار و چندان داشت و خبر کرد میسر و خدیجه قول را به رسول و سایر را  
که دو فرشته بر آنحضرت ظاهر گردید پس خدیجه بعضی لغزشها و بیوی رسول را که بدست میسر را در تو فرست  
شده است برای قرابت تو به روح که رسول خدیجه را و آنروز رسول میسر و خدیجه را و دو ماه و  
دوازده روز بود و خدیجه را میسر و شش سال بود و خدیجه را پیش از نزول علی پانزده سال  
نزدیک آنحضرت بود و بعد از آن سه سال بزیست و چون بسی و خدیجه را میسر و دو فرشته بر آنحضرت  
در بنای کعبه حاضر شدند و قریش در نهادان حیرت و سو و حیرت شدند و چون به چهل سال بر روی میسر گشت  
بیاورد چهل سال بر روی در غار حرا که در آن عبادت حق سبحانه و تعالی را غلبه بودی و سوره اقرآن میسر  
آورد و گفت بخوان این را و آنحضرت گفت انما اتقاری این قصه و تعالی سیر در شارق الا انما اتقاری  
است و هرگاه که نبوت او ظاهر و کائنات بر هر چه گشت و در خدی که گشتی آن سنگ و درخت گفتی السلام  
یا رسول الله چون نجاه و یک سال و نه ماه رسید به حجاج رفتند و پس از نجاه و سه سال هجرت کرد آنکه بدین نجاه  
دو شنبه نیم ماه ربیع الاول در مدینه نزول فرمود و عربی بخاک که احوال عبدالمطلب بودند و در شام  
النبی گفته که عن ابن عباس قال کشف النبی صلی الله علیه و آله سلم بکفة ثلثة عشر سنه یوم الیوم الیوم الیوم  
عشر اونیوس و هو ابن ثلثة و ستین سنه آتت کلام الخزانة الجلاله مع منتهی بعض النوافذ من قبل  
آن از عرض آنحضرت روشن گشت و عرض آن سمانهاست و دیگران نور و دیگران نور و دیگران نور  
است که کمال الاول انما الله نور و قال ابن عباس نور الله لا نور فی این همه و دیگران نور است از آن سبب  
نور وی و او سلطان نافذ الامر است در زمین و خواهر باشد و خواهر بنهر جو که میسر و خدیجه را  
تابع خواست او است چه او ملت فانی ایجاد عالم است و همه موجودات برای ظهور نور وی هست ظهور  
اندر این که چون آنکه نور حقش عالمیان را زنده کن هر دو گانه است چنانکه از قصه تنویر خانه ظاهر است که جاد  
بی حیات از وی زنده گانی یافته بود این قصه که در شتوی مدلولی جلال الدین روحی مذکور است  
اما محمد و حمید بشیر و سلیمان که در مدینه منوره و اهل عهده رسول را در حیدری بنبر نمود و میسر  
گرام برای خطبه خواندن آنحضرت در حیدری نصب کرده بودند که آنحضرت بر آن کعبه بنبر و خطبه

و در آنجا



چند کما از درگاه حق سبحانه و تعالی شرف و فضیلت بجزای انبیاء و پیغمبر است امت مرحومه که او را هم بر ابراهیم و اسماعیل  
انبیاء شریف و فضیلت است کما اشار الیه فی القصیده بقوله له لما دعا الله و اعینا الطاعة و باکره المرسل  
کذا که در الامم و در مملو کلمات خواجہ قطب الدین بختیار داویش رحمه الله گویند و ایشان اقال المار شیخ  
استیار الدین سهروردی رح و او ناقل است از حدیثی که در مشارق الانوار است که در وی حضرت در مجلس شریف  
صحابه را درم کرد و گفت که در وقت ربعی از شب باشد و شب ربعی از دیگر استان پس او را درم برخواست و  
سعد بن ابی وقاص گفت که بر خیز و بیا بشکر ازین نعمت عظمه بگیر گویند و همه جواب برخواستند بگفتند که از گفتن باز آنحضرت  
فرمود که ای اهل بیت شما با من و نشان از امتان و دیگر پس عمر بن خطاب برخواست و جواب درم را فرمود که  
بگیر گویند و همه شکر از این دولت گفتند باز فرمود که نصف از این بیت شما باشند و نصفی دیگر استان  
پس عثمان بن عفان برخواست و جواب درم را گفت که بر خیز و بیا بشکر ازین نعمت عظمه بگیر گویند باز فرمود  
که فدای قیامت تا آنکه شما اول در بیت نروید چه اجمعی پیش از شما در بیت نخواهد رفت پس  
حضرت علی رح و دیگر جواب برخواستند بشکر از این فضیلت و گفتند این است بیان آنچه در ایشان  
چهار بار و چهار بگیر میگوند حضرت شیخ شهاب الدین رح فرمود که بگفتن پیرایان آمده است بلکه  
بعد خوردن طعام یا وقت نزول صحت الکی بگیر شکر از بایگفت و در غیر آن نباید گفت بکمال انبیا  
فی نسخة المملوطة المذكورة و اوردہ شیخ الاجل مخدوم العالم فی خزائن و یشهد علی قوله ان فی سورة  
الواقعة ثلثة من الاولین و ثلثة من الآخرین علی افسر الفسرة و قوله یشهد علی قوله ان فی سورة  
ای بر شفاعت همه مومنان است خویش که عاصی و ستمچی عذاب باشد آورده اند که چون دوزخ را  
برگزارند از آن برای بزرگ که اکنون جبهه بقای عالم دنیا در آن محبوس است و مرا و بر افتاد و بر تمام  
و بر تمام افتاد و بر از فرشته فراهم شده و او را بکشند چنانکه در مشارق الانوار است و در دفع از خشم و کفر  
در جوش و دغ و دلست و در آن محل بهم ملک عذاب و بی مرسل نماید مگر آنکه از قبول ولایت آن بزرگوار و انبیا  
که بایب نفسی و پیغمبر الکی متوجع حال است خود را بکشند بگویند یا رب انی اعنی و جنم گوید یا رب  
یا محمد ای مرا با تو و ترایا من چه کار است که حق تقاریر تو حرام گردانیده است کذا ذکره احسینی تحت قوله  
و حی یا مذل مجسم الایة ناقلا عن الحدیث الشریف و ترارسد که از بندگان جمیع مومنان و ایمان را بکشد  
چنانکه در تفاسیر و در بیان این آیه کریمه که یوم یقوم الناس لرب العالمین نوشته اند که مردان را چون  
بر حیات از عالم به ستاده باشند و در مقام هیبت الهی تا رسیدن آن تا آنکه فرمان برسد بچسب از پای  
نشینند و کسی را از انبیا و جز ایشان مجال سخن گفتن نباشد تا آنکه پیغمبر بتمام شفاعت مبعوثان و  
اولاد و آخرین را از مقام هیبت بموقف حساب اعمال آورد و عاصیان را در جهنم کثرت شفاعت کرد و  
از دوزخ بدر آورد آنکه بجز کافران و عاصیان که در مشارق الانوار مذکور است و حق عالم را

برای مد آوردن بجهت بی حساب و هم برای دفع درجات شفاعت کنند و برای هاستی جهت نجات از  
 دوزخ یا جهت تطیب دست ملکان در آن شفاعت کنند و برای اهل بهینه و دلزلان هر قدر سوز و خش  
 شفاعتی بر وجه خفصا باشد و این شفاعت گویند یعنی اول واضح است قولا از اوقات تا هم قیوم  
 تعظیم مستدرک است برای تقسیم بجهت کتاب برای معاشرت و زن نمانده باشد و کلمات نام کو  
 است گرد بر گردین و سیم کوی نیست که مان در گدافت بیاستد و قیروان با کسر کاردان و قیل نام  
 شهرت بعرب زمین و قیل و لایستی مستعد نهایت که ادا فی عالم کذا فی المدا اینست یعنی اخیر مراد است  
 زیرا که از اوقات منب مقابل آن قیوم ولایت خوشت اراده آفاق عالم کرده است ای و در بطراف عالم از  
 غرب تا شرق مثل او سلطانی نیست و نخواهد بود بالترقی نموده گفت که او افضل و اکرم است از همه این  
 اگر چه اینها هر عملی باشند و از بهر آن آسمان اگر چه ملائکه مقرب باشد و درین بیت اشارت به عموم  
 رسالت وی بجهت مردم که او را رسلنا که کافه للناس و بقای شریعت وی تا قیامت که این انبی  
 با یکس بر رسالت مبعوث نخواهد شد و درین تین او دنیا و آخرت دائم باشد قوله دومیم به تدرت آه  
 متار است معجزه حق العز که چون مشرکان که جزیت میناست آنحضرت بسیار شاه کرده اند و آنست که هر  
 کردند و نظر بند می نمودند و او میفرمود که بیل المیشیک که سحر سحر از اندین تا تیر می باشد  
 آمان پس در راه و هنگام رسیدن آنحضرت آمده گفتند اگر تو رسول بحق هستی ماه ما بر زمین بکار  
 پس آنحضرت بحکم ایزدی بسیار بار که خود اشارت کرد بهاء که دو باره شد و یک باره از زیر بغل آنحضرت  
 در آمده و از پیانه دیگر بر آسمان رسید و آنعاغان کسی فرستادند بطراف که باید ایشان که آید  
 آسمان اینصورت حق بنظر آمده است و بهر قبایل حرب گویای دادند که به چشم خود دیدیم که ماه دومیم شده بود  
 معنای آن کفر و عناد اند که طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلون آیات جمع رایت است معنی علم که در  
 حرمگاه نصب کنند آنحضرت را در حرمگاه کفار بود و سیاه رنگ که بدست یکی از کفار اسلام بود  
 و کفر و فجور را از آن هیبت بودی و بدار ایشان را فتنه نموده باسلام آوردند و می بویعفت گفته اند که بر  
 آنحضرت تمام لوی بود پس بزرگتر از علم سیاه که بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و  
 آیات جمع آیه است یعنی نشان معجزه و از جمله حرب اکثر طوائف مردم خوشتر زیرا که بسیاری از مشرکان  
 عرب به دعوت آنحضرت و آیات و نبیات و پیرو شده اند و بر آن مشرک کفر رفته و سخت تر ایشان  
 چونان حدیث و تهر خیر بودند و معتبر آنکه چو در وجود آنکه میش از ظهور آنحضرت مشا در حرمگاه خود که بجا  
 میدهند نام مبارک آنحضرت را و وسیله گرفته مدینه و حق سبحانه و تعالیان می گفتند که ای کفر  
 آن نمی تازد آن که را باعث و صف آن از تو بریت شناسا گردانیدی اما ما بر دشمنان مظهر گردان  
 قال الله تعالى و ما ادراسن قبل استخرون علی الذین کفروا الا یتحرون آنحضرت مبعوث شد و از آن جهنم



برآمده بودی پس بر که در آن نگه گروی چند اشقی آنحضرت را که بنده بنی است هرگز ندیده شوی  
 تا کرده عشق آری + ابرو آن بلندی مثل کمان باین درازی گشت العقیقه کش ریش یعنی انبوی سوی  
 دوع العین سخت میاه چشم سهل الخدین در رخساره مبارک اندر م بود یعنی گوشه بسیار داشت  
 ضلع الطرف و دمان حسن کعبه یعنی دندان مبارک و آیه بار و خوشان او در مع الاسنان  
 میان دندانها یکا دقیق لکری خطی مبارک داشت بموی از سر سینه تا ناف و صدر مبارک و سوراخ  
 این خط موی نه داشت که آن حنقه حسیه قتیبه فی حنقه العنقه یعنی گردن مبارک و همچنین گردن صوفی  
 گماشته بود و در رنگ نقره و دستان و رفاقت مفاصل و انوار سماک هموار تن بود و گوشت  
 او را بسته اندام پیه قوی و یکسوار الطین و الصدر برابر بود شکم وسیع آنحضرت ۳ بلندتر  
 از شکم نبود و از شکم بلندتر زعفران الصدک باین انگلیس فراخ سینند هموار بود و میان دو  
 پهن بود و این مع مردان باشد ضخیم اگر او پس یعنی سرش ای استخوان آبی مرکب تنار بود و بدنی خرم  
 دوزانو و در سرین و دوشانه هم محکم بود و دندانها بلند تمام نشت نایا باشد اندام خرد یعنی عریض  
 که متجرد بر میزند موی است بر یک یک موی بود و موصوف من علیه و السرة بشری کما خط یعنی آن  
 خط موی او میان هر دو جانب سینه تا ناف بود و متصل بود و در میان خانه عاری اندمین و الصدر  
 مما سوی ذلک بزرگ و پستان باریک سینه او موی نبود و خط مذکور اشعر الذراعین و التکبیر  
 و اعلا الصدر یعنی موی ناک بود و نایا مبارک او دو کتفا و آغازه سیفه او طویل الزندین  
 استخوانا علی بازوهای او دراز بود و ای اطراف دو ساعد مبارک او دراز بود و بنا بر رسیدگی  
 رجب از رسته فراخ کف دست شش انگشت و القدمین و سائر الاطراف یعنی گوشت او در بود  
 کفها و با نهایی او در دیگر اعضا مبارک و بر و اتی سائل الاطراف و یا شامل الاطراف است ای  
 انگشتان مبارک او دراز بود و در سبط القصب و هو شبهه یعنی سرش ای انگشتان او فرو شده بود  
 این بیست حسن است تمهات المنصین یعنی میاه کفهای مبارک و هموار و المست بود و چنانکه  
 قطره آب بر آن نماندی انزال المال یعنی دندانهای مبارک بقوت بر دشتی  
 و بقوت بر زمین نهادی و تخلو و کفها و کام مبارک او بر آه مقصود است افتادی و عیسی بر آه  
 یعنی کام مبارک او فراخ افتادی تا آنکه چنان می چند آشتند که گویا سرعت تمام میرود و گویا از بلند  
 فرود می آید و اذالفت التفت بمیخای در رفق التفت بمیخای و بر سینه انگری و میخای التفت  
 کردی تمام اندام او بر گشتی مافض الطرف یعنی چشم مبارک او فرو افتاده بود و نظر او  
 الارض لکل من نظر الی السماء یعنی نظر مبارک او بسوی زمین بیشتر از آن بود که بهمان حال  
 نظر الملاحظه یعنی بیشتر نظر او ملاحظه یاران گوشه چشم بسوی دیگران نمیدید و سیرت همایان

چنان  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

چند  
 از  
 این  
 صفات

ای در راه مشی اصحاب را پیش کردی وجود در عقب شدی و پیوستی کردی اسلام سرگرمیدی باستی  
 کلام و آملان المصنف رحم لم یذکر الا ان الامام اکتفا بهما سیاقی من ذکرهم سمع معظم میرا رحم  
 مبارک ایخان محمود است و نصیر الدین لقب معظم عظیم العدر عبداللہ و قرآن اکسر من یستک  
 دوستانه سعد را گوید و باصطلاح اهل کجوه صاحب ذوان کسی را گوید که برال و لادوسا و در کشتی  
 در یکبارج قرآن باشد پس آنکس باو شاه معظم ساد مسد دیس با طفر است که در ایام دار و در کشتی  
 که این قرآن بعد از سالهای فراوان بوقوع آید و در سر قائم است که صاحب قرآن بود و در کشتی  
 مسقط لطفه او را مسقط پس اول وقت قرآن عظمی بوده باشد و مقصود مصمم مع مدح و احسان  
 ای عباد طابع و درین و دنیا و آخرت کمال فضلی و شرفی که از درگاه او قطره سلسله رحمت  
 محاسن اولین و آخرین است و بیان میجی آنکه حق تعالی ربه واحسان حضرت خواص عثمان را در ایام  
 نموده بود که در سلسله شمس پیدا آید که حیات همه ما را در سلسله باشد تا قیامت و او در خنجر چنان  
 علاماتی پس حضرت خواص عثمان هم نام حیات خود درین اعطاء و لود نام دریا را خود با حط می نمود  
 تا آن صورت دریا را در ایشان بوقوع بیامد و در آخر عمر خود وصیت کرد که در حلیه خاص خود حضرت  
 تسبیح العالمین بنده المقرین خواص برگ حضرت خواص معین الدین من حسن بحری هم را که چون در میان  
 خود و همین علامات کسی را در بیانی امر اعیامت شمرده از آنکس طلب دعای سعادت و درین کمی براس  
 جمیع اهل سلسله خود پس در زمان حضرت خواص بزرگ این صورت دریا را در بوقوع نیامد و ایشان را در  
 عمر خود آنچنان وصیت کرد که در حضرت قطب الدین بختیار را قتی که را با بر طایع ایشان بود خواص و طلب  
 درین عمر بزرگ و وصیت کرد که در حضرت امام العارفین سلطان لرا بدین فرمود الدین کج حاکم  
 و ایسان هر آن اسطرا که داشته او حضرت سلطان الشیخ خواص نظام الدین را احمد را درانی که طایفه عظم  
 او بود ایشان وصیت کرد پس آنحضرت سلطان الشیخ در کوی شهر دلی که مکتب عند که ناگاه مظهر  
 ایشان بر خواص نصیر الدین جریاع دلی و افتاد که ایشان بر کما روحی شمس یای در آب فرو بسته  
 در بحر تپه و آبی مستغرق بود و در میان علامات در ایشان پیدا و میوید و و پس سلطان الاولیا نظام الدین  
 بسر حقیقتا گاه گشته چنان حادث فرمود که اگر کار او دیگر که در آن سوی بود در آب حوض آمده یا خود  
 نصیر الدین بدست گرفت و نصیر الدین بهوش آمده یای را خود کشته و سلطان الشیخ نگذاشت  
 و گفت که نگذارم تا آنکه دعا کنی و از صایع انتخاب میرا دران سلسله را خواجی پس ایشان دست دعا  
 افزاشته در باره اولین و آخرین جبره اتمه سعادت و درین خود تمسک بود و در سعود ایسان در آن سلطه  
 جنتی است و این نقل می تواند در میان مشهور است چون او باشد سنجیک که ای در عالم معاصی  
 و جلال در دایر متعال او است و هم در میان خود در فصل و کمال شهره افان است چرا که حضرت محمد ص

مخدوم جهانیان رهنموی و سیر زار نوشته که صیت کمال خواجہ نصیر الدین از گوش ایلیای روی زمین تا  
 منتشر بود تا آنکه درستی وصل ایشان بوقوع آمده بود و بنه ابل کمال آن زمانه از رحمت ایشان خبر دادند  
 و به تالیف را بنده نمود و هر چه در طبع حاصل شد و تحقیق آن متحقق شدند و بهم خواجہ نصیر الدین مدح  
 زانرا خود بخاک بود و علم و عمل که این برود و وصفت حسنه در روی بر کمال بود و دور قریب یعنی چه در  
 چه تعیین شهر و زمین که آن تعلق کرد و شاه دارد و کرامت تواند که بعضی مرتبه و سرت باشد و با بعضی  
 خواص و عادات که از اولیا کثیری برای اطمینان اقصان و بار دانات عاجزان پیدا آیند چنانکه ازین خواص  
 کرامات بظهور آمده و نیز چند بار بوقت حاجت چنین مساعد گشته که عبادان بفرمان ایشان بجا بر خیزند  
 چراغ آب می انداختند از ریخا و را بر مرغ دلی خوانند و درین لقب و جو بسیار در کتب مشایخ مذکور است  
 گشتند حاجی ها کمال آن حاجی بیای شکیبایی مرد عوام بی معرفت بسبب نظر فیض ایشان خواجہ  
 سالکان راه حق که شکر در خزانة جلای مذکور است که سلطان الشعراء خواجہ نظام گنجی ۴۴ در خزانة  
 ادبیان نظر اولیا و اولادین بیت فرموده که راه روانی که ملائک میند + دند که گفتند که شکیبایی  
 و در بعضی اشارت است بخواجہ صیتی که خواجہ رسا و آن افضت که بیضای خود را بر کمانه آب در خشکی  
 می پوشد و خود در میان آب نظر بر آن بیضا دارد پس انداخته نظری اگر بر چند دانه غیر کرم آید  
 چو زه اش در بعضی کمال رسید اگر بر در نظر آدم کرم و لی انداخته شخصی از عوام بر درش یا بر  
 دند او اگر دو مجب باشد و شالغ بکار فرموده اند که من لم یفیع لم یفیع لفظ ای هر شخصی که نظر تو  
 خاطرش بر یاد و نفع رسا و لفظ و کمال در حال است پس انان هم لفظ و خواب و خورشید که در لفظ  
 خواجہ قطب السلام و السالین قطب الحق و الدین بختیاراوشی قدس سره مکتوب است که شیخ صاحب سواد  
 باید که انقدر قوت باشد که چون از عوام برای بیعت بروی آید پس او را واجب است که بوقت نظر باطن  
 سینه بکس که بر خرافات دنیا و جز آن آلوده باشد معطل دهد تا آنکه بهم که درونی با فضل و شرف  
 و نعمت و آرایش نیوی بکسینه او نامد بعد از آن او را حدست دهد و بخدای تو رساند و اگر بر این  
 مقدار قوت باطن نباشد پس تحقیق بدان که پیر و مرید هر دو با دین ضلالت امانتی کلام مقتدا  
 مرد پیشو که بر طریقت باشد و مقتدی اسم فاعل پس او که مرید است و صاحب دل کسی که دل معوی  
 را بدست آورده باشد بی سیر یعنی سیر و پای موحد با دین مفتوح با مال و دقای صادق  
 ای عهد کسانی که فدای اینخواجہ و اولادینش خوشوقت و مبارک است که از فیض او بهره یابند و بعضی  
 علماء کبریین دیای تخانیه مشافه خوانند یعنی پیروی کنند و طبع الامر و کلام را در مارا یعنی برای  
 و عنایت عین جمله یعنی نوح ایچا نسبت از دوزخ بقرینه مقابلت بخت از هر غلی خوش طبع و خلعت  
 بقتدین پس نیک که در راه دین باشد و خلعت پس بد که او را خلعت بکون لام گویند که انی منتخب اللغات



پس سكون لام اینجا بنا بر ضرورت است و خوش لقا آنکه دیدارش منشأ فال نمک باشد و ابوالفتح نام پسر  
 اوست و رکن الدین لقب او و شاید که این نام او باشد و ابوالفتح کنیت او و ارکان دین عبارت از  
 اصول اعتقادی است که مطابق طریق اهل سنت جماعت و هم فروع و عملیات که موافق علم شریعت  
 باشد اینچنین اشارت بمضمون مصراع سابق و تقوی احترام رتبهات است و درج احترام از جمله صریح  
 که ان فی هین العلم یعنی فرزندم در علم و عمل و سلوک راه دین کامل گردد که در عصر خود از دیگران فائق باشد و درج  
 یعنی ترک منہیات شریع باشد و تقوی ترک ماسوی الله کما قبل اصل تقوی زاد این راه است ترک مساوی  
 که ان فی الحسین یعنی جهانی پیش در ای جهان را یک نام دل خود زیاده و بیع زیر زبانی زیر ای من درین کتاب  
 از بهر نوع و عمل را بیان میکنم از من باید شنید چون دعا از خلوص بود که تائش مقبول شده باشد چو کردار  
 زیرا که بنده قبل از بلوغ مکلف نیست بچیزی از شرائع باید را لازم است که پیش از بلوغ فرزند خود را امر  
 کند بشرائع قال النبی عامر و صبیانکم بالصلوٰۃ اذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها اذا احتسروا چون مکلف  
 بعقل و بلوغ اول چیزی که بر وی شناختن خداست و ایمان بر آنکه شرط و موجب همه طاعتها ایمان است و تفصیل  
 حد بلوغ علام و جاریه در کتب فقه مسطور است اما ادنی حد بلوغ برای تکلیف شرائع بر قول احتیاطی و از  
 سال است هم در سیر و هم در دختر نه سال گفته آن حد شہوت اوست مثله ندارد و شبیه هم آه بیان  
 بودن اوست و مثل شی چیزی را گویند که آنچیز بآن شی در حقیقت خارج حد باشد همچو اتحاد زید و عمرو و  
 حقیقت انسانیه و شبیه شی چیزی را گویند که آنچیز در کیفیت و صفی مشارک آن شی باشد اگر چه در حد  
 متخالف باشد همچو مشترک زید و حبشی و جامه سیاه و سیاهی و برادره حق سبحانه و تعالی از خانواده ممکنات  
 خود ظاهر است که در حقیقت خود مخالف حقائق ممکنات است و از شباهت هم مبرا است چه صفات و تعالی  
 از علم و قدرت و اما در بابا بدیهه اعلم و بر تران از صفات ممکنات و شباهت آنگاه درست است که هر دو  
 مشابه در وصف مشترک اند و هر چه برابر باشد و لیس فلیس فهو لا یماثل موجود او لا یماثل موجود لیس  
 شی که ان فی اجیاء العلوم للامام حجت الاسلام محمد بن الغزالی بود باید دانست که درین تنزیها هم رد و فریق ضالک  
 از جسمه و شبیه و غیر ایشان و هم اشارت بر ترجمه سوره اخلاص یکی اشارت بمثل موانع احد و نفی شر  
 و شبیه اشارت بلم یکن بلکه قول احد و هرگز نژاده از کسی آه اشارت است بلم یلد و لم یولد رشتی نخواهد  
 بالعدم الصد و آنکه بدین صفات جلالت متصف باشد و از منزه باید گفت از همه حاجات و شہوات و  
 اخلاق بشریه جوهر مرکب آه یعنی او تعالی را جوهر مخوان چه جوهر باصطلاح اهل سنت چیزی صغیر جسم را  
 گویند که قابل انقسام نباشد و جوهر فرد و جزو لا یتجزی نام اوست و آن جزو را از امکان چاره نیست  
 و او تعالی منزه است از آنکه جزو برای چیزی دیگر و یا در امکان آید چنانکه بیانش خواهد شد و نزد حکمای  
 جوهر اگر چه نام موجودی است که در غیر محال فانی شود و مجرد از ماده باشد و خواه از صاحباده این معنی اگر چه

یرزات و تعالی خدای امانکجا چه در عرض از اقسام ممکن گفته اند و واجب الوجود از کمال  
 چه و چون موجب غرض مدعی بر کمال است و امکان موجب ذال محال بر نقصان و کلفظ جوهر را معنی دیگر  
 هم آمده است متعارف علمای کثیری چیزیکه قائم بذات خود باشد و امکان مجرد او و یا و اطلاق  
 بر حق تعالی باین معنی اگر چه عقلا درست بود اما شرعا یا از نهیت لعدم الرخصة من الشیء و اولیاً و ثانیاً  
 و جسم هم نباید گفت چه در کسب در وجود خویش محتاج یا جز او است و احتیاج متناهی وجود او است و در کسب  
 از ترکیب و تفکیک چاره نیست پس در اجسام هم نباید گفت زیرا که اعراض موجودات همچو او و یا مثل  
 ما سواها در وجود خویش محتاج یا بهیچیکه ایشان را باشد و اولیاً و ثانیاً از بهر شیبایی نیاز است و ثانیاً ممکن  
 یا باین معنی ینها باشد که مقابل طول باشد قد کرده علی جمیع التمثیل المقصود نفی ایسوی خواص الاجسام  
 من الابعاد و الثلثة و المعنی الاول انهم شایع معنی صاحب نهایت بودن و بعضی مقادیر و اعداد است  
 و اولیاً و ثانیاً و قد در منزه است پس او را شیبایی نباید گفت و در غیر شیبایی که انهم و بعضی مقادیر  
 تا مشتمل بر کمال متعصب شرع رسول صلی الله علیه و آله ایسوی الهمی همه توفیقی اند یعنی موقوف بر سماع از ایشان  
 که ذکر آن در کلام الله و یا در حدیث نبوی آمده باشد و این بر دو وجه است اولاً از بهر آنکه  
 در کلام الماسلین در فقه اگر گفته که روایت اطلاق بهیچ نامی که خود نباشد یا که ثابت است و یا  
 تا آنکه ما در است اطلاق خود را و عالم و رحیم بر او نه سخن بود فاضل مشیق و در حدیثین السلام است که اطلاق  
 محبوب معشوق مساوی بر ذکر روایت و نیز دان هم نباید گفت فی کل کوئی بعضی هم از اجل مدعوت  
 عالمیان مرکب باشد از اجزای متکثره و اولیاً و ثانیاً از ترکیب نیز هست چنانکه مشیر گفته شد و بعضی چیزی را گویند  
 و چیز دیگر علامه و یوستگی باشد و اولیاً و ثانیاً بر ترست و رنگ و بود و من و شکل صورت و قد و کات  
 بر روی محال است چنانچه انصاف اجسام اند پس چون از جسمیت منزه است از نهیت بطریق اعلی منزه شده  
 او را کونی در ممکن عالم زیرا که مکان عبارت از امتداد و بهم یا موجود که مطابق امتداد ممکن یا حد  
 جهات ثلثه و اولیاً و ثانیاً امتداد منزه است و الا لزم التجوی فی ذاته تکام فی کتب علو اکبر الکر کوئی بعد از  
 مکان مطلق اندی حاجت نیست یعنی ممکن او تعالی بر عرش عظیم چه ایغنی آن ثانیاً تصریح نموده گویم و یوستگی  
 آنکه او تعالی کلام مجید خود فرموده الرحمن علی العرش استوی و این آیه بحسب ظاهر و حال است بر آنکه  
 او تعالی بر عرش است و این امر از بعد از نفی مکان عدم تصریح نموده یعنی امکان خاص است بر آنکه  
 و یوستگی را گرداند که این آیه از انصوح نیست که بظاهر آن اعتقاد کرده شود بلکه از تشابهات است و در  
 تشابهات و در نه است متقدمین علمای اهل سنت و جماعت که بر قول او تعالی و ما یعلم ما و لا اله الا الله  
 الرحمن و حق کنند بر آنکه که بعضی از چنان کلمات بجز کلام الغیوب کسی نماند و مومنان بکلف از آنکه  
 آیات را از کلام حق تعالی دانند و تاویل آنها را و بپایانده متاخرین که بر الا الله و حق خود ننهند بلکه در کمال

فی العلم الجاهل وعلی کثیر یزید کما مثل آیات حقیه ودلائل نقیه از طایفه خود مصروفه مورد  
 اند و در آن تا و طبع با یکدیگر جناب اقدس از تک با تدبیر در آیه الرحمن علی الرحمن استادیات  
 موهبه اند و استوار آنها است که سعادتی جلوس بر عرش کنایه از استیلا و غلبه است بر عرش هر سلطان را  
 گویند و چون بادشاه تحت سلطنت نشیند بر مین فلان مستولی و غالب باشد قلعه ان الرحمن  
 ارستولی علی من عداه کما قال هو الفاروق عباده من پیش و پس آه یعنی منزله است از آنکه درستی  
 از بهر استیلا ممکن باشد چو این بها اطراف کند اند و با خود و او قنانه است از رکان قال فاجاء العلوم  
 ان تقا منزله علی المقدار و جویه الاقفا و یحیط به الجہات و اند مستولی علی العرش علی الوجه الذی قاله باخی  
 الذی اراده استواء مناع الممانه و الاستقرار و التکون و الحول فاجاء العرش بل العرش و حلق  
 العرش بمولود علی قدرته و مقهورون فی قبضته و تعالی عن ان یحیط به مکان کما تقدس ان سجده را  
 لان قبل ان یخلق المکان الزمان و هو الان کما کان و دلائل این تنزیهات بسج و بسط در کلام  
 محمود عزالی و سایر علماء مذکور است و این ایجادان با بقدر بهر آن قنانه ثابتند بر اقریب بفهم باشد  
 نمره بدان انهم لفظ حضرت معتمد برای تعظیم و اجلال و اینها شریک و در میان صفات الهیه  
 که حیوة و سمع و بصر و اراده و قدرت و علم و کلام است اما صفات علم را صریحا یاد کرده و بر طبق و گفته  
 مع ان السمع و البصر و التذکره و العلم و این همه صفات ادبی و الهیه است پس نه است سبحان و شوقه است  
 نه سماع بیناست نه بشیخ و دانسته است نه بدل و قادر است بی دست و پا نه با استدلال و گو باست نیران  
 و در آن وقت نه با حسیل و حکیم و در افعال و ازلی است و ابدی است قال فی احوال العلوم انه کما قدر  
 مبالا یعتریه قصور و لا یحجز و لا یأخذ منه و لا یزید و لا یقل و لا یغیر و لا یفترق و لا یفترق  
 الملكوت لا یعرضه الفتره و الخیر و لا یسلطان و السموات مطویات بمیمنه و الخلق مقهورون  
 فی قبضته و انه المتوحد بالایجاد و الایام خلق الخلق و اعمالهم و قدره و از اقامه و آجالهم و انه عالم  
 بجميع المعلومات لا یعزب عن علمه شقال و دره فی الارض و لا فی السموات یعلم و بسبب النملۃ السوداء  
 الصخرۃ الصماء فی لیلۃ الظلماء و انه مرید الکائنات مدبر المحدثات فلا یجری ملک و ملکوت فلیلا کثیرا صغیرا  
 او یکبار خبر او شرفا و خفا و از ایما او کفر از نور الخیر از یاده او نقصان طاعت او عصیان نالا بقضائه  
 و قدرته و حکم و مستیته فاما و کان و لم یزالم کن ظاهرب لعباده معصیه الیه التوفیق و حربه  
 و لا قوه له علی طاعته الا بحبته و اراده لیسع و لا یعزب عن سمع سموع و ان خفی و لا ینیب من ربه  
 مرئی و ان رق فلا یجیب علیه و لا یدفع رؤیه کلام مرئی کل شی من غیر حده و معان و سماع من غیر  
 صفة و اذان کما یعلم بغیر قلب و میطش بغیر یار و نه در خلق بغیر آله اذ لا شبهه صفاته معانی الخلق  
 کما لا ینبیه ذاته الخلق و انه امر ناز و احد متوحد بکلام ازلی قدیم قائم بقاء لا تسبیه کلام الخلق



[illegible]

لیکن در کارکن چهل صفت است و خبر دادن نامری در ازل بصیغه ناهی که محبت است و او تمام از هر  
 عیوب منزّه است پس چگونه صورت بنده ای غنی که غایتها در ازل فرموده که قائل می شود به حال آنکه  
 موصی در ازل موجود بود پس گفتن در مرقوم خود را پیش از آن طریق منعی باشد جواب این ضد شریعتان  
 گفتار که امر کردن او در ازل بر کسی را برای انساب یا یوره یا نبی نیست است که بنده در ازل آنکار را  
 بجا آورد بلکه اینصفت وقتی باشد که موجود شده اهل تحصیل آنکار شود پس بر او امر و تقاضا موجود می شود  
 کافی است زیرا که شخصی فرض کند که مراد از زندگی هست پس بنابرین فرضی امر کند او را که این کار بکند و  
 فرزندش کند از ابتدا تا که موجود آید و اهل تحصیل آنکار گردد و خبر کردن او در ازل موقوف بر باری  
 است چه او تمام انسان منزّه است پس انظارش را با ماضی و مستقبل صفت نتوان کرد و نه محبت  
 نزد علمای مختلفه است که کلام او تمام در ازل خبر نیست نه امر و قیسی دیگر بلکه لغت تمام کلام او باقی است  
 و مستقبل افعال او بر این است یعنی کلام ازلی که او امر و احدیت چنان تعلق گیرد و در ازل او را خبر  
 و نبی نیست نه باشد مستقیم عنه مستقام و کما فعله بذالاحمال لا تکلم الخدشته و با ماضی و الا لیس کمال الخدشته  
 الا کما یخلفه تعلیل قدا بل هو الاستیاء رصفاته او تعلق اس العلم والقدرة فان تکلم واحد فی الازل و  
 المتحد دائما چنان تقدیر الحروف فابعد و شرح من صفات الملك للعلم و سیما بوحش الکلام علی  
 وجه التمام لا یلین بهذا المقام و احدت و ضیح هذا المرام فاراج الی علم الکلام فانما الظن بها بهما بعد  
 الظن با تسبیح علی القاصر من الطلب و اندک شیئا نام علم بالصواب حروفه و الحروف عبارت از  
 صوت مخصوص است که تعلق بخارج و دان و زبان دارد و صوت گداز می است که حادث گردد از تن  
 و هوا و موج ندن کن و پا از کوفتن اجسام بیکدیگر و اغراب عبارت از حرکات و سکونات و حجاب  
 تخیلی است که حرف را جدا از یکدیگر خوانده شود و یا بهمه از لغز احض حادث شود که وجود بعضی از آن شرط است  
 با تمام بعضی دیگر شرط حکم برای ضرب موقوف بر محو شدن تلفظ بضاد و قس علیه البقی و کلام  
 ازلی مختص من الحدیث و مما یوجب و ضیح نامی برای تمام مقصود است ای کلام او تمام از جنس معانی و احکام  
 است نه از قبیل الفاظ و گفتار زیرا که الفاظ را از حدوث چاره نیست و تلفظ خاطر اینجا اسم فاعل است نه  
 فاعل مفعول چیزی که در باطن میگذرد و یعنی دل را در نیست چه او تمام از ازل منزّه است و اطلاق کلام بر مصیون  
 فکری شایع است چنانکه گویند که مراد دل مقالی است که از تمام آنرا و تلفظ در میان مستندک و شاید  
 مفید معنی باشد که کلام او تمام از جنس معنی است و بهم از راه تالیف کمال انشای که در آن هرگز مجال خطا  
 نباشد و دستاوی بر مبنای اصول شبهه یا نقل نموده که کلام حق تمام نزد یک امام موسی علم الهدی علیه  
 السلام مخصوصا تریده فی غیر مجموع است زیرا که محال است اسمی از آنچه خوانده ندارد و کلیم الله از راه حال  
 شنیده است و کلام حق را در خاص شد باین تمام از جهت عدم توسط حکم کتاب و کذا جبرئیل انما سمع صوتا

والله اعلم بما قلنا وعلى جميع الامم ان يصدقوا بما قلنا من كلامه ونزول شجاع ابو الحسن امیری کلام حق تمام میسر  
بجملی صحت ادراک آن که بدان ابراهیم می شود بی معرفت آواز چنانکه رویت حق تعالی است و قوت بی  
وکیف باشد و موسی را کلیم الله گویند از همه جیات حق کلام پس قرآن که میم را که در حق تعالی  
مقر و گویند شما سميع از ان کلام الله گویند و اول است بر کلام با ذمیت جبر و الحاد و فیه مذمبت  
لصاحب المواقف هو اذق والطف فالنظر هناک دیده خود و حضرت خدا ای در صریح آخرت  
از دخول در جنت دیده شود و مصرع ثانی را که در فرقه معتزله که رویت بصری را در حق باری تمام اعمال  
پندارد و این سلسله طلب است و دلائل فریقین را در کتب کلام با بدید در ترجیح قصیده انالیه  
آورده که مشاهده بحال از دستمال نظر بعوم آیات قطعیة همه مردمان چون خواهد رسید و زنان  
مومنه تابع باشند مردان خود را درین کرامت و کافران را نماند از مشاهده محروم اند و فرشتگان را بقدر  
بعضی علماء علی الاطلاق میسر باشد در اصول صفا آورده که فرشتگان بهیشت در آیند بیکدیگر  
سبحانه و یسبحون که جبرائیل که یکبار بنید و در فتاوی بر بنده از فتاوی خانیة تفکر کرده که در رویت  
و جن خلاف علماء است لیکن قول اصح آنست هر که در بهیشت در آید بحال از تقارر آیند و شی با  
فرشته و یا جن و در شرح قصیده گفته که این دولت متفاوت باشد بحسب اعمال پس حاصل بدیده  
بی جهت و بی کیفیت هر سالی و هر ماهی و هر هفته و هر ساعتی علی الدوام رزقنا الله تعالی بفضله و کرمه  
انتهی کلام در مهبوش جمله مومنان را یعنی از یک بجمله الهی و کشف حجاب عظمت کبریا بی جمله  
در یک مشاهده ذات وی مهبوش باشد و جمله امراض دنیا بلکه همه نعیم بهیشت را فراموش کنند  
ایضا نقلیه بیاورید که امام محمد غزالی به در تفسیر سوره یوسف آورده که در وقت دخول در نعیم جنان  
حق تعالی حجاب کبریا را از میان خود و بندگان بردارد و دولت و بزرگی بحال پروردگار را بآیات  
دست دهد بهشتا و ملک سالها در مهبوشی و مستی و غلبه اشتیاق و تشنگی خود و بجنب آن جمیل علی الاطلاق  
حیران بمانند بحالیکه چشمهای ایشان بآن جمال کشاده باشد تا آنکه حوران بهیشتی بدرگاه العزت  
نفره و فریاد کنند که الهی در میان ما دوستان ما نمی گذرشته که همه بسوی ایشان منظر بودیم  
و اکنون که نزد ما آمده اند ایشانرا نزد خویش و از بهشتی بر حال رحمتی فرما که پس در مانده ایم پس ایضا  
حجاب افروگندارد و مومنان بیوتر آید و ایشانرا فرمان رسد که بروید بسوی من مستغنیان حضرت  
که بشما منتظر اند پس بحال اشتیاق بحرش رسانند که خداوند ما را بگذارد که بگذر و لحظه رحمت را نماند  
کنیم که بر تشنگانیم پس از ان از حضرت عزت خطابی در رسد که سو گندم را بجزت و جلال خویش از آنگاه  
که از میان خود و شما حجاب پستیا برداشته شد شمارا در میباشید بهشتا و گستاها متعنه شده و شما هنوز  
نیکو لحظه گویند شما از دیدار ما بر گزیر نخواهید شد اکنون بروید باین منتظران خود که برای شما بقدر

در آواز شجاع ابو الحسن

در آواز شجاع ابو الحسن

استی حاصل کلامه و از حق تقاضا میجویم که محرمت رسول و دیگر عالم خویش جمیع مردمان را سرافراز نماید  
مسلم فرموده دولت مشایخه خود را درانی دارد و در جمیع مذات بالباد رویت نباشد در مکان  
ای دیدن جهان ایند متعلق در مکانی باشد از آنکه و نه در بعضی از جهات تشکله و نه با قضاال تعلیق  
بیشتر چند غلات وی و نه کیفیت آنکس است این عالم زیرا که او تقاضا از مکان جهت و حسیست و  
کیفیت منزله است و نیز انیسله رویت حق تقاضا دارد اما که حق تعالی شریعتی نرسد که اینچنین باشد یا اینچنین  
بلکه بر آن تمسک هم نتوان آورد و خلاصه بیت آنکه رویت تقاضا از صورت محسوس است و نه از معانی  
معقوله و از خیالات موهوم پس بر رفتن محبت حصول ایند دولت نتوان فهمید و در آنوقت اگر چه  
در فیم آمدند بیان نخواهد گید چنان امر جدائی باشد قال فی الاحیاء و الذلالت مع کرم منزله و العلیه  
و الاقدار قدر سامع الیهات و الاقطار بری بالین و الا بصار فی الدار الاخرة بقوله تقاضا وجهه و مندرست  
الی درها ناظره و لا یقلقه تصدیقا لقوله کما تدرک الا بصار و هو یدرک الا بصار و لقوله تعالی خطای  
مسی من ترانی بر این دلائل نام حشر آورده که اینچنین در دوازده عقل است که موسی با بنی اسرائیل  
صفت او تقاضا و معجزه عادت باشد بر آن یعنی رویت او اگر محتسب است پس حضرت موسی که گوید  
قال کرد رویت با آنکه محال است پس نسبت چهل معجزه حقوالت از آنکه چهل باب انبیا نسبت کنند  
پس چنانکه او تقاضا می بیند فوق را و در مقام ایشان نسبت چنانست که بنده چنان هم بیند او را بعد  
مقام و مسودت و کبکیت انتمی کار و درین خداوند خواب ای رویت او تقاضا جواب و دنیا  
بقول اهل سنت و جماعت چنانست و آن نوعی از مشایخه دولت که قال عمر رضی عنہ بنی کتب  
شرح العقیده الالهیه و از جمله سلف صالح از اصحاب تابعین و تبع ایشان بمذویت که او را در خواب  
اند چنانچه امام اعظم و امام محمد هر گفته اند که احدی از خداوند را بخوابید و ایم و بکند او را باطله و باطل  
و از الویرید بیظامی هم منقوله است که ایند تقاضا در خواب دیدیم و عرض کردیم که چو بگویند توان  
فرمود که نفس بگذارد و بعد از چو خوابی برآی و صد لکلی بجا آید از کثرت اخبار است نه مرتبه عینه  
از عدد قاتر منقص است بقول صحابی و تابع او چنانکه جبر خالصست بقول غیره و قائل در خواب  
رویت حق تقاضا و توان کرد و در مسیله هم قائل باشد از و در بعضی قلع گردانیا هم نامی از مسیله  
اول شرط است و ثانی جزای آن و شرع عبارت از کتب آسمانی و از سنتهای پیغمبران از اقوال افعال  
بلکه تقریرات ایشان چنانکه کسی که منقذ پیغمبر کاری کند و پیغمبران انکار کنند معنی بیت آنکه اگر چه  
خداوند مبعوث نشده اندی و احکام شرعی را از اعمال جوارح و معانی اهل علم بران نرسانند نه  
بر عاقلان محرم است او تقاضا واجب بودی و لذا قال الامام لا عدل لاحد فی الجمل الخ لانه کذا فی فتاوی  
شیخ ایاز در روز مردمان را جمیع مسائل شرعی اگر چه واجب بودی چو حسن و قبح اشیاء از دل است



و جماعت سر عیست چیز زیر کشتار عینک و عینک و باشد آنچه او را بد گوید باشد عقل زیر اگر عقل  
 بشریه در معرفت طاعات و معاصی و عذر و کفایت و اوقات نماز و روزه و کوائف زکوة و مناسک حج  
 کافی نیستند الا ایمان بوجود وحدت صفات عالم بر همه کس از راه عقل واجب بودی و گنگ بچندین صفات  
 او که حیوة و علم و قدرت و اراده باشد زیرا که از راه قیاس بر همه مردمان پیدا و پنهان بودی که اینچنان  
 حقیق و طبیعی ممکن و حادث است و حادث در وجود خویش محتاج است بحادثی که او را از عدم بوجود آورد  
 عالم را محدث در کس است و عند العقل جائز نیست که محدث این عالم هم ممکن و حادث باشد الا الله  
 و هو باطل علی ما بین من محله پس محدث واجب الوجود است و لا محاله او واحد باشد و اگر در عالم فساد است  
 و این نظام بر آفریده که شایسته بقوله تعا لو کان فیها آکمة الا الله لفسدنا ای آخرت السموات و الارض  
 عن هذا النظام البدیع الذی نشاهده و اینهم معلوم است که صدور کارهای عالم درین نظم عجیب و زیاده مستحکم  
 بر وجود مختلفه متناسبه و شایان بقای عالم است از فاعل و محدث مذکور بد و چون حیوة و علم و قدرت  
 و اراده و ممکن نیست پس عاقلان بر پیشی از ادعان بوجود وحدت پروردگار وجود حیوة و علم و اراده و  
 قدرت وی از راه عقل واجب بودی اگر چه پیغمبران نیامدندی و لکن احسن المصنف هم بسیار از این فایده  
 الا قدس سبحان القدسی شهباه علی وجه و وجوب الایمان تعا و هو اسما و الله و اقتلاره علیه باید گفت  
 که بر تقدیر نیامدن رسولان بخیر ایمان اجمالی حق تعالی بر وجهی که مذکور شد مردمان را کافی بودی در خلاصی از  
 عذاب اخروی قال الله تعا و ما کان معذبین حتی یبعث رسولا و اکنون که حق تعالی رسولا را برای تبلیغ اصول  
 و فروع یگانه انام فرستاده است چاره نیست از ایمان آوردن بخیر و تعا و رسولان وی و بحکم آنچه آورده  
 از نزدیک خدا تعا بحسب اختلاف نام و از من و آن برد و وجوب محمل و مفصل محمل است که گوی آنست  
 بالله تعا هو اسماء و صفات و قبلت جمیع احکامه و نزد بعضی در اجمال کلمه شهادت کافی است که لا اله الا الله  
 محمد رسول الله است و مفصل افضل است لهذا امام عظمی در فقه اگر از اختیار کرده که گوی آنست بالله  
 و لا اله الا الله و کتب و قرآن و الیوم الاخر و القدر خیره و مشهوره من اللغات و البعث بعد الموت و ایمان بخیر و تعا  
 آنست که بداند وحدت او را که در ملک و هیچکس است از زینت و انزلی و دلدی است و او را افعالی است و اینجا  
 عالم و تکلیف بندگان تا آخر احوال احکام که بیشتر دانسته شده و ایمان بدانکه او تعا و بداند که ایشانند که  
 بنده تعا اند مطیع و معصوم و عاقل کامل اند در علم و عمل و قدرت پرکار را بی که بیان امور اندر روز و شب  
 او تعا مقرون اند از شهوات و ایشان ارواح مخلوقه اند که بشراب و طعام و خواب حاجت ندارند و بر  
 و زنی موصوف نیستند و ایمان بکتابهای او تعا آنکه بداند که همه کتابهای آسمانی کلام الله است و فرستاده  
 او بر پیغمبران و گفته و در ساخته پیغمبران نیستند و آنچه دریناست همه حق است و راست و کتابی را که کتابی  
 افضل نیست و دیگر کلام حق است لیکن امامت پیغمبر آخر الزمان را ما موریم بعمل کردن بر قرآن که فاضلتر است

از سرانگشته حسب قریه صاحب شرافت سلفت و ایمان بی غیران ادب که بآید ایشان همه بندگان  
ادب صادق به طبع معلوم و آنچه او تکرار ایشان فرستاد است همه بحقیق و صایحه اند و در آن همه زیاده  
و نقصان نکرده اند و سخن از برای نفس نگفته اند و همه فرزندان آدم اند هر یکی بحسب عقل و عمل از ایشان  
خود همه بر یک دین بوده اند و هر اسلام و التوحید و ان اخف الکلام بحسب المعالیه و هم از تحت  
عاقبت این اند و ایمان بر وفق ماست آنکه بدانند که از روزی که در آمدن وی از جبهه نیست و ایمان  
سعد بر آنکه بر آنکه هر یک و دیگری که از بندگان بود و آمده بتقدیر و قضاء و اراده حق تکلیف نیست پس  
در یکی است نه دیگری و ایمان بیعت آنکه بدانند که او تکلیف خدا کند بر خلق مالمات و باذن نبی و کلام  
همه مالمات و کذا فی برین معقولان التمهید این رکن اصلی است که بیعت بنده بحد تصدیق دلی حکم  
اصول و فروع عند الله من شایع و حاجت اقرار نیست زیرا که ایمان لعل است نه زبان چنانکه از کتاب  
و احادیث معلوم است منقول و نقلی الا من اکره و قطعه مطهره بالایمان و قوله و یخرج من المناصب کان  
فی قلبه متعالی فرقه من ایمان پس اقرار سلفی رکن اصلی است که بدون آن بنده عند الله مومن است بلکه  
اقرار حاجت است از ایمان لیکن شرط رده اند بر ای اجرای احکام و دیوی چنانکه عصمت نفس و مال و غیره  
ارقت و غایت و نماز گزاردن بر بخانه او و دفن کردن او و داده عا بر مسلمانان و غیره از رکن اصلی احکام  
چه تصدیق بر باطن است بندگان از نظر ظاهری است پس از ملامتی باید که بدان فرق کار و قریه و ان کلام  
است از شرط بودن اقرار برای ایمان مذکور است و منصوص بر اینست که مقتضای حقیقت و نزدیکی  
علماء اقرار بر رکن است و منصوص عند الامام شمس المائمه و امام فخر الاسلام و هر صریح ایمان عند الامام  
الا عظم کلمه یحتمل السقوط عند الضرورة بحکایت التصدیق فانه لا یحکم اصلا عند الاختیار و لا عند الضرورة  
چنانکه مردم انگ که زبانش بسته است پس او را تصدیق است نه اقرار و نیز اگر ظالمی و یا مقصد  
بر کسی گواه کند و تیغ بر کشد که کلمه کفر بر زبان گوید و اگر نه تراشیم و او قادر بر تحمل ای بر آن گشت  
نصحت شرعی است که کلمه کفر بر زبان گوید و دل بقصد یقین محکم دارد و اما عمل صالح نه جزو ایمان است  
و نه شرط بلکه مخرجه اش کامل است پس تصدیق گردانی از این تصریح است بریت سابق باید دانست که  
در ایمان نه مذمت است بعضی مجرد عقد و ایمان گویند و نیز بعضی عقد با لسان و الشهادة و باللسان  
و کما است و بعضی امر ثالث را فرمود که عمل با لسان است اما همه الاسلام در احوال و العلوم و دنیا و آخرت  
بیان نموده است درجه اول آنکه بنده جمع کسایان است که نور و کسایان خلاف نیست بد آنکه او مومن است  
است و فرار از ادب است باشد قدیم دوم آنکه عقد و قول بعضی اعمال از وی صادر شود و لیکن بر عکس است  
بعضی کبار را و این هم مومن است و مختار او را فاسق گویند که از ایمان بیرون آمده و در کفر نرفته و اقامه  
کار است مخلص باشد و علمای اهل سنت ایضا بر اینست که لایق طبعی گردانیده اند و مومن اقرار او را باشد







که تمام وحدت و مستحق و ایضا حاجی مذکور است از اولی آنست که تو احسان  
بر وجهی که نماید کنایه حقانیه و گویا بر پیشانی امی از کوه کمان ملین و هم از اطفال مشرکین بخون  
پرسید که تنها والدین را مسلم گزیده است یا کافر تا شما را و سلام و کفر بایع ایشان کرده شود اینست  
ابلی حی و مختار نزد علما چنانکه در فتاوی بر سر نهادند و نقل کرده که این سوال از اهل حقین بر حسین و کبر  
زادین را علیه السلام پرسید پس صحیح و نادر بعضی پیغمبران را پرسیدند علی ما فکرت از کتب ما که و کوه کمان  
شیر خواره را پس سوال است لیکن خدا بی الهام کند ایشان را تا سه جواب درست گویند و بعضی گفته که سوال  
از مشایق باشد که فی ترفیع المسلمین و بعضی این سوال خاص کرده اند با اطفال مشرکین بلکه حکیم ترمذی  
گفته که این سوال مخصوص است این نامت چنانکه ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد که منکر و کفر میست  
گویند و انقول فی هذا الرجل یعنی در حق حضرت محمد مصطفی عجلو فی الامام اصح آنکه عامت است  
و تخصیص اعماد حدیث بنابر آن تمام است اما ام اعظم در سوال از اطفال مشرکان توقف کرده اند که در  
و نقل صاحب علی المسلمین من القتیة فی باب الشقوق و در روی ابو بکر الصدیق علیه السلام فی السوال لکن فقیه  
فی ما فی وقت یسأل قال عند فقه اذ امارت لبین و عند بعضی ما قال فی الترابیة قبره و الحال ان الحدیث  
یسأل اذا مات من ان مات فی الماراطی معارفة او اكله السبع انتهى کلامه و منضم غنیمت  
مردم از میت برای سوال گفته و کیفیت سوال از بالغان اینست که پرسند ان ایشتان که خدای تو کیست  
و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست و موسی بفضل الله تعالی و در جواب سبب الله و دین الله و پیغمبر  
محمد و منکر و معارف و دیگر هر دو بعضی معقول است یا اشتباخت و متوشش شتی است از کفر که  
مندر معرفت است که در وجه تمیز چنانکه گفته اند که میت ایشتان را می شناسد که صورت علی بن ابی طالب  
السانی شاید که بر میت و در مشیت باشد که در حدیث شریف آمده اذ اقبل میت امامه لکن آن حدیث  
از دکان ای چون مرده را در گور کند می آیند او را و در فرشته صعودت آدمی سیاه نام کبوتر چشم  
و بر خیزانند او را اگر دست نبیند شیخ محدث و محقق عبدالحق بن سعید الدین دبلوی قدس سره قدس سره  
مشکوة المصابیح فرموده سیاهی رنگ محمول است بر حقیقت که در سیاهی بدشتی و دشتی است که در کجائی  
و غیر نیست یا کنایه از قبض منظر و اشاعت صورت و اما کبودی چشم با بعضی است که ایشان را نعل اشباح  
خود بگردانند و نیز تیرنگه چنانکه در مشن چشم که چشم او بر گرده سیاهی پوشیده و سپیدی بنماید  
طایر آنست که منکر و دیگر نام دو فرشته است که بر سر میت مضمحل شده حاضر آیند و اینست مذکور  
علمای اهل سنت و جماعت پس اگر در یکدیگر بان مردن و دفن کردن بنا کر کن اتفاق افتد از جمله موت  
همین دو فرشته سوال کنند و هر که در عذاب ملک ملکوت او تعالی بتامل نظر کند امتالی یعنی باز آید  
او بعد ندان و بعضی گفته منکر و دیگر دو گروه است و هر کدام از این هر دو گروه را افراد سیاه است پس







سوال گویا مانند سایر معرفت علم است که مردمان درین کنند اگر نه مردان از قبیل عالم برین است یعنی برین  
و پیش از قیامت سلک کثرت میان بنیاد آخرت و فعلی دارد و در مقام و در تقدیر و در  
و سوال این مقام است و عالم و اقوی آنست که ایمان آنرا که عذاب ثواب دارد و کثرت و کثرت  
ایشان که در راه و در راه واقع موجود اند نه محض خیال و بلکه انجمن و در دنیا هم در و در  
قادر نیست زیرا که عالم ملک است و اینست که در این دیگر است که بدان تواند و در کمال  
الشیخ الحدیث المذكور در ذکر و حفظه و ان حق الحفظه بکار افترون و حفظه القبر خیار گویا  
فی الشیخ و جواری است که بکار یاد خواند چه خواند بضم جیم و زای حمزه در آخر جزیره که از جوی سنگ  
سازند برای کوفتن دار و و قله و بر آن و در لسان الشیخ و ترجمه آن از لفظون مذکور است که آن  
مؤید القضا و و اینجا بود آنست که در اینست که بندش گمانی گویند یعنی سنگ که رخن گوید که در واقع  
چه صلح و او چه طالع را لیکن بر صلح آسان شود و بر طالعان تحت قال القبر اول منزل است منازل  
الآخره قال حجی منه فابعد البسمه و ان من ختمه فابعد شد من لیل باید که بوقت باز آمدن دفن  
او را بقیصن بکار شهادت کنند و اینست که نزد ائمه اصحاب است و حجی و نزد بعضی از خفیه که افاده  
الحديث عبد الحق و در مشکوٰۃ المصابیح است که چون سعد بن معاذ را بعد از وفات در گور بنام و در خاک  
بروشت کرد در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر سریده شد که یا رسول الله جز اول تسبیح گفتی پس از آن  
فرمود گفت تضایق علی هذا العبد الصالح قبره حتی فرجه الله فاعنه تسبیح و تکبیر بیست آن گفت که  
بحققتی تنگ کرده بود بدین بنده نیکو کار تا آنکه اکنون گشاده دارد و در و در آورده و از احاطه  
از آن تنگی و تنگی عبد الحق فرمود که از حدیث معلوم شد که حفظه قبر واقع شود اگر چه بیست سال است و اگر چه  
طالع که سعد بن معاذ مردی بود که آنحضرت را فرمود که که بجهت موت او عرض کنید و درانی آسمان  
برای او گشاده شد و بهشتان دیگر در شش بر جنازه اش حاضر شدند و این حفظه بجهت تقصیری بود  
که از وی داشتند و یا سنت الهی برین جاری است که هر کس را حفظه باشد چنانکه در و در جنیم مر می  
باشد و در جنیم عرض بر موت او بسیار و جوده آورده یکی از آن است که زمین بجهت و در و در شریف او  
و آسمان بر صعود اعمال او چنانکه در حدیث آمده که آسمان و زمین میگردد موت مرد صالح یعنی دیگر  
از زمین بجای که عمل میکرد در آن و از آسمان میگردد عمل او بدان محل انجمن اطهار جمله کسان است  
یعنی امام ابو حنیفه رضی الله عنه در جواب این سوال که اطهار مشرکان فردا در بهشت بهشتی اعلام خواهند بود  
در جا دیگر باشند بی عذاب ثواب چنانکه بعضی گفته و یاد و در خ تابع الوین باشند و وقت نموده و در  
بلا و نعم نهموده بلکه لا ادری گفته و آنرا که سوال خوانند و از آن دخول بهشت مراد دارند ناشی از نقل است

و مجموع سواست و کلمه هم اتساعت است بآنکه امام اعظم در بعضی دیگر هم توقف نموده است نه  
ما تقدم من الاطفال المسترکین بل سوال القبر لهم و سببا معنی الابرار معراج است که قبیل فیستیار الزمان  
که قال صاحبها انه لم یمر کما و منها وقت الحتان خانه میر سقدر عنه بل بحث اذا تولى العمل و اما  
کما سبائی فی آخر الکتاب و قال عمرو انه سبغ سبغ لبس امام عظیم اینجا توقف نموده و اما محمد گفته من  
نمیدانم که خدا تعالی چه کسی را عذاب کند بجز از گناه پس کفر اطفال مشرکان قبل از بلوغ حکم کرده است و کلام  
اطفال من پس ایشان تقوی عمارت است بآنها باشد و بقول اصحاب اعراف و بقول اصحاب سیر  
فی التبیان فی مشکوٰۃ السبل و امام را جمع است بنابر آن گویند که آنحضرت مسلم در شان اطفال و سبائی  
من بعدی رحل يعرف و مکنی یا یحیی و هو سر لجامی و فی معای لغوی سبائی من بعدی رحل یحیی السته  
و هیست المرحمة و هم نعمان بن ثابت کذا فی التفسیر للنفی و سبب ایشان آنکه نعمان بن ثابت بن طارک  
بن ابر بن لویة و ان و طاروس ملک بغداد و هم که مسلمان شد بدست عمر بن خطاب و امام محمد صاحب  
و ان که و هیست چه او بر حسن بن بر سرست و لو شیران طارک انفر نخل حضرت اسحاق بن حضرت  
ابراهم خلیل مر هیست و امام ابو یوسف قاضی القضاة فی انفر نخل حضرت انسانی و سبب  
یعقوب بن ابراهیم است از پدر و و کئی نام یکی از اجداد و قریش کنایه فی انفس السبلین و برین در کلام و صاحبی موسی علیه  
ای بقدر گناه ریا ده بر آن یست بعد از هر آنی عذاب بندگی مرفوع گردیده حضرت حق تعالی چنانکه در حدیث  
بر نه و شرح قصیده آورده که مومن را گناه اول سبب و در جمعه عذاب باشد و پس از آن منقطع شود و بی عود  
استقامت و اگر در سبب جمعه میر نکست باید و پس که از انرا اتمام باشد که سبب جمعه و عیدین و امام محمد  
مبارک که از بركت این اوقات شریفه انکافران هم عذاب منقطع شود پیش و پس ازین امام محمد صاحب  
و در کتاب الجهاد آورده که مومن طبع را در گور عذاب نباشد بلکه او را مضطه است از غیبت که در زندگانی  
بیم دنیای حقی گرفته فکر آن که محترمانا آورده و اما علم بالصواب و تعدیت آنکه ذکر است که سبب  
گویند باشد شبیدی پس اشد مؤذن مسجد علی المداوم و آنکه بر وجه میر و این همه مشروط است  
بسلامتی سرایه ایان هذا الموت و فی الحدیث اجزاء عذاب القبر کثرت من الغیبة و کثرت من الجحش  
کثرت من النار المعاصی و این عذاب سبع و تن را باشد بر قول اصح و بقول ابن را و بقول آنرا و تفسیر  
آورده اند که عذاب گور حق است بوضع حیات در بدن است و اتفاق علمای است و عذابا اختلاف  
درین امر است که حیات یا در میان بدن او کند و امام عظیم در فقها گفته که در داخل جحش فی جسد است  
فی القبر و صدق انتهی کلامه و کذا قال بعضهم انه یجعل الروح فی جسد کما فی الدنیا لیس و سبب انکه  
وینهم و قال بعضهم السوال العذاب فی نعیم يكون الروح و قبل یجعل الروح من جسد و گفته و قبل من قبل  
الروح الی صده و فی کل من هذه الاقوال قد استدلوا بالصحة و عذاب العلم انه یفید باحوال القبر و کما

امام شریک در کتاب  
فوائد محمود و ص ۱۰۰  
سطح و در حدیث  
روایت

انکسیتی و السجی جدار محاطه الصلوة و اکثر السدقات و قرادة القرآن و اکثر التسبیح و المذکر المذکر  
 الکذب الحیاء و العیبة و فی روائه السیمیه و التکون و السؤل کذا فی احسن الرسائل العام در اصل  
 چنانکه در حدیث است همون صالح بعد از آنکه او جواب درس گویدی سیدت شکوه خود را در وقت  
 و ملائکه او را گوید که این او حای الوافق تھا مل کرده است بحال اربست و آبرام می سید در ار  
 سمت کتاده مانند پس سرور و سادی سیر اید بدو چپ یکی محاصری اریه دورخ و دیگر احتضار  
 یا متن عطیه حنف و مافقی را حال کس اس باشد که دل او را حای در پشت و کوه و دوا کس در  
 جای تو کنن حدیثا بدل ساحت بحال اردوچ و دری از آتش و دوح در گور او کتاده پناه جز  
 و حسب او سیر اید بدو چپ باشد که انی شکوه مترجم در گور باشد مدعی الیه ایه اسراج  
 موتی را مداند انسان تعلق باشد که بدان سبب رنده باشد و احوال آید که در را نگران  
 ماحدی که حال حصول یورو داده الیتا را تفسا است مراد متهم ام ارکیفب آن بحث  
 ساید کرد و سبب اکثر متیر گفته شد و دیگر حق کا و ازل اعاده روح او و بدن باشد چنانکه در حدیث  
 مخصوص است او تا دوق جدار اید باشد و اکثر دوح عبد الحق نوشته که مدگی موتی در قور با و حداد  
 یکی آنکه روح را در محال مل دارد یا سوجی و دیگر که از تها حواله را راند با حقیق آن ماه سبب  
 و حق این سبب که تپا سید چنانکه طاس را عادی بران دال کدیس که اندک حیات ما عا اعاده روح  
 در مان بدن او در آمد چنانکه در دریا نوده و بحر وی را حرای بدن و تعلق سار و و کلمی را طای  
 شافعیه گفته که اگر حق مقول سبب بر هر ماسب آن بدن میت دل اوست که مع حیا و حمل در اک  
 دل است و اگر بین مندر را سید که او تها در مرده حلقی میدا کند که بدان راحنه و عقابا در عفا و صم  
 کما سبب دارد و استی کلامه و سبب میاس سبب آید محمد سبب نمدی گفته که روح دو تا یکی روح که بدن نمدگی  
 نفس باشد و دیگر روح که بدن حرکت مانند پس چون آدمی اجواب شود و روح آید از وی که بدن حرکت  
 و باقی بماند و روی روحی که بدان چاس نفس باشد که انی و طایق الا خا از ملک و بدای متعلق است  
 بر احب و عدا سبب یعنی راحتی که از کردار یک سبب و غلبی که کردار بد باشد و بیشتر نرسبی که حکمت  
 ما دانستن و مانند بدن جس و اس غذا بر دگار آن است که از جمله حیوانات همین جن و انس سبب  
 شکفت است با باطن غیب متکلف بطاعت و عصیان و در نظام عالم بوجود و تقای ایاتان سبب  
 پس عدا و راحته گور با اریسان احب لوده و ضروری و حیاتی گردد و ماعده تکلف و امتلا کجا  
 باشد و معیتت آدمیان در صورت تکلف به حال خود مانند اجساد عالم حکمی این متکلف و دول  
 آیند حاضر حرات و حقیق الفتح شکار و حتی و بهائیم قانونان و در کتب مطبوس که جمله حیوانات را  
 حشر مانند یعنی از خاک بر انگیزد و حساب بر مرکب شکر مد و عصب نرسید به که اریسان درین مرتقام

چندی خواهد شد تا آنکه گویند بلی سرینش بگویند سرینش باز و بیا من خواهد شد تا آنکه ابرار از اجرائه  
 مقام برسد خاک خواهد کرد - و از علم زیادتی عذاب برود است بر قدر کثرت و نقصان  
 تو باین قدر احسانات و جزا اشانت است که از وقتا بساعت یکی از بندگان داشته و دیگری هم که  
 آنکه جوارح ایشان بشهادت یکنیکی و بدی گویند و در احیاء العلوم است که سعی عشر عهده  
 اصلیه است بعد از قنای جسد و تفرق اجزای او پس نه گردان و کثرت اجزای او پس از این معلوم  
 حق تعالی است بچون ابتدای انشاء ایجاد قال بعد تعالی من یحیی العظام ادبی رسم قل بحیبه الله انشاء  
 مرده فاستلخا لایع علی الاعاده ابدانیا فهو کما کالاجار والادال البتی کما و در قنای برین گفته  
 که ترمذی حدیثی روایت کرده است که اگر ملک لاختر باشد و همچنین بهائیم را و کثرت مردها فیکه ساع  
 و چوید عشرت بهر عشر شود حساب حق سبحانی و چوید عشرت بهر علم که یکده مشتمل بر یکی از  
 و نفی جفالی ستر جهان است و اما که مستوحیان غضب را و چوید حساب شود نه اینبار بر امر و صغیرا  
 آمدن انوار و فقه که گفته اند میان تصوم و قیامت که حسانت عالم را بملکود دهند و اگر حسانت باشد  
 سیات مظلوم بر دهند که اجازتی الحیث و تو کویا نیز حساب شود نه اینبار بر امر و صغیرا  
 باشد که کافران و فاسقان و دشواریا بر پیش و کم بیه مساحت انبی کلامه صورتی گرفته  
 فاعل گرفته داده هر نفی است که او بسبب اشتها بر بدین صورتی معلوم است و قیامی فی جبرک  
 عظمت ای نیت خود را بسیار خرم زده است و صورتی بران دست خود نداده و در صورتی بران  
 آورده بچوید که روی بیالان بوده است و خطر تها که کفران بدین صورتی رسد و در کتب  
 مسطور است که در میان دو نوع چهل سال باشد و آمدت تاریخ گویند از دنیا است و نه از آخرت و در  
 تفسیر حبیبی بدو سوره یسین آورده که درین چهل سال کافران از اعتدالی بنایست و در سالک آورد که گفته  
 سه بار باشد و یک جمهور یکجای از برای نفع و ترسانیدن مخالفین و در برای المات و بندگان سوم  
 جهت آجای و بندگان این یعنی از آیات قرآنی هم استفاده است و مشهور و نوعی است چنانکه مضمر گفته  
 و در حدیث که قیامت بگفته و ناگاه قائم شود که مردمی در دشتی شیرانه باشند بنور شیریان  
 فرسد که قائم گردد و دو کس در میان باشند و شیش از تمام عقد قائم گردد و مردمی در صلیح حوض  
 خود باشند و از آن قیام نشده باشد که در صورتی میدهد شود که از فی الشارق و در دقایق مالا جایست  
 که چند کس در درون صلیح باشند چنانکه در یک نام نفی اموت بر سر زمین باقی ماند و اگر البلی علی اللغه و نه در  
 آسمان گمر بر بیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و هم الذین استقام الله قلوبهم فیه  
 فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و من فی البیوت و من فی الارض و من فی البیوت و من فی الارض  
 قال الله و انزل الملائکة علیهم الصلوات و انزل الملائکة علیهم الصلوات و انزل الملائکة علیهم الصلوات

تکمیل  
 و در کتب  
 و در کتب  
 و در کتب

خدا

صورت آن نیست که او تعالی پیدا کند در صفت اعمال و در آن گزافی را بحسب درجاته اعلا نرید خدا تعالی  
 پس معلوم کنند بندگان مقادیر اعمال خود را تا ایشان را ظاهر گردد عدل در عذاب و فضل در عفو و -  
 ثواب گذافی الایضا و میزان نهادن بر آسمان است نه برای انبیا و نگناه دل مگر بعد از عزم بر کرد  
 آن و میزان بقول اکثر علمای است که در دست یکسان نیاید شده شایسته و گفتن یکی از نور باشد و دیگری  
 از ظلمت عرض هر یک همچون عرض آسمان گذافی فتاوی بر سینه یعنی ترازی و آخرت از این است و در  
 پله است و در ساق یک پله آن از نور است و دیگری از تاریکی چنانکه در صفت آن در حدیث آمده و نزدیک  
 میزان متعدد و بسیار است و بعضی بعلم آتشی مفوض نموده و باید که بدان ایمان آری و کیفیت شغل  
 نشویم و اگر گویند که اعمال عراض اند آنها را بقای نباشد پس وزن آنها صورت بند و جانش بگردد بعضی  
 صحاکت اعمال را وزن کنند که ملائکه حفظ هر روز شب جداگانه نویسند و این سخن از نزد اکثر علماء چنانکه  
 در احیاء العلوم مذکور شد و نزد بعضی حسانت اجساد نورانی سازند و سیئات اجساد ظلمانی و بعد  
 در پله آنرا زنده و متعبد و بشکوه گرفته که بنده را با اعمالی وزن کنند پس مومن را باید که در اول و آخر  
 هر روز مشغول باشد بکلمه شهادت کند که در حدیث است که آن خیر اشهد ان لا اله الا الله و شهد ان محمدا  
 عبده و رسوله یطلب علی الکفۃ تسعة و تسعین هزار سال مثل البصر یعنی آن نامه که در شان شهادت  
 و حدیثی همچنان در حالت تغییر عباد باشد یا آنکه آن نامه اعمال غالب آید بر وزن حساب پله بخود بر نور و نور  
 طوماری که طوماری از آن درازی نظر چشم باشد گذافی بعضی حواشی شرح العقائد النسفیة نیز که آن ایمان  
 مصلح یعنی سعادت و دل بعضی دوستی با ورنیکو کار و دوست خدایتجا در آن کجا پیل علیه قیامت است  
 الشیخ پس می آید بجمع معروف نیست بلکه بعضی مومن کامل است که محبوب خدایتجا باشد و منازرا نامه  
 بدست راست دهند و کافران بدست چپ و او را نظر چنانکه در تفسیر حسینی آورده که دست چپ کافران را گرفت  
 ایشان از دست چپ بندند و از طرف نامه بدست شان دهند و در شرح قصیده الکافی و نافع المسلمین  
 گفته که سینه او را شکافته دست چپ او را از پشت بیرون آورند و گرفتار بنیز تاب و بند بسوی پشت می  
 و این در قرآن و حدیث هر چه است بدانکه محمد ملائک و ریوقت مبرحات بر منبر باشند و یکس را بر آ  
 نباشد که است مرحوم محمدیه که پوشیده تن باشند و نه وجود و صفت یکی این است که عورت ایشان متوجه  
 و اینجه مجریه مسلم است که اندکی خزانة الروایة در حکایات سلف آورده که وقتی رسول الله ص بخدا  
 رسا حضرت مناجات کرد که فدای قیامت حساب است من بدست من دمی تا پیش دیگران فضیحت نشود  
 فرمان آمدی حبیب من حساب است پیش خود خواهم کرد تا ایشان نزد تو فضیحت نشوند و ایشان  
 امت توانند که آخر بندگان من اند که انی نافع للمسلمین و مردم در شرفها و ترسالت در گریه باشند و رفتن  
 مرا ایشان قریب گذافی الشاق و آسمان بر تقد و ملائکه بخشنند و ملائک را احاطه کنند و بگریزند

ایشان را بحساب اجل و طرآن درسد که در تن ریایده آتش و بارگشت و عذاب آید و فاستند البوم ایما  
 الجرمون الم اعبدایکم یا بنی آدم لان لا تعبد الشیطان انه کم مدو صین پس انما سبیلین خدا آید  
 که در حق فی الحقیقه و غیرت فی السخیر پس چه را سوی و در تن ریایده و کس ما بر صراط جود باشد  
 بر پشت و در تن بل ای باید و است که آن بی که او را صراط گویند بر روی و در تن است چنانکه در شفا  
 الاسلام گفته صراط بر سر کوه و در تن کشیده اند به بران گذشتند اما در حاکم است به ظاهر بر پشت و در تن  
 واقع است به متابعت حدیث نبوی که امام محمد غزالی در عیای خود آورده که الصراط جسر محمد و علی بین  
 جهنم اذ من الم شرو واحد من السیغ و ابو الهیثم و تتران اقدام اهل النار و آنحضرت پیش از تن  
 بنا بران فرموده که دعوت عالمیان پشت دریا گویند و روی آن خواستند آن صراط نیز ترست  
 از تن و بار یک از روی و تا یک از شب و نیز تر از آب و در آنجا عقبها است کسی نیز از راه را که است  
 ده هزار سال بیابان و در بر روی و ده هزار سال خشک است آینه و ده هزار سال بهار بر روی و بعضی گفته اند  
 که صراط و دوازده ساله است چهار هزاران بالاست و چهار شصت چهار هزار و بر سال الف روی بهار بر آن  
 دنیا است حال غلامی از آنکه ممکن است بر الصراط فی الحقیقه و علی ان طیر الطیر علی الصراط  
 علی الصراط فی الحقیقه و علی طیر الطیر فی الحقیقه و علی طیر الطیر فی الحقیقه و علی طیر الطیر فی الحقیقه  
 بگذرد و بعضی چون باد و در آن و بعضی چون سواهی نیز و بعضی چون پیاده نرم روند و بعضی آن  
 مورچ و پست ترند و این تفاوت در رفتار با اندازه اعمال ایشان است و جمله کفار و بعضی مصفا و منزه  
 پای بلند و بعضی از آنکه چنانچه و حدیث معلوم شد در فتاوی مرتبه آورده که هر طریقی است محمد و بر  
 و در تن که یک طرف آن بر زمین است و دیگر غایت آن در بر پشت و بر سر همان تفاوت کمال بگذرد چون  
 برق بد باد و چون آب نیز بر کلب و پیاده و بشکر خوابند رفت و بسیاری میفرنج افشند و کافران  
 بدان و درین خاصی و تنگ کنند و آن بقدر ساعتی یا روزی یا ماهی یا سالی و آخری است دنیا است  
 سال و تنگ کند و قعود باشد من فک انهم کلامه روشن بگرد و در و بهای یعنی احوال مردمان و تنگ بگذرد  
 حساب مختلف باشد و شادی و اندوه و اعضای ایشان بافعال ایشان گوی و دهند تا آنکه کسی با اهل دنیا  
 بلکه از حشر بعضی اعضای عصاة مومنان و جمله کافران را اعضای خود را در آن شهادت ثابت کنند  
 و جوارح گویند که گذران از آنخواست است بلکه خدا تعالی را بگذرانده حق را از باطل جدا کرده است اما  
 الله تعالی قالوا الجحودیم لم نسمد تم علینا قالوا لا لظننا انما لایه پس هم که پس مدین عدل و خل و بعضی از  
 گرد در میان روشن شود و از آن یک کاران سیاه که قال تعالی یوم تبشیر و جود و تسود و جود و در  
 حدیث است که اول نمره که بهشت در آید بر صورت قر باشد و سیاه باشد و نمره دیگر که درین آن  
 آید بر روشنی که کوب باشد که فی مشارق الارواح هم حوض کوثری قال و حوض منبر و بعضی یک حوض است

و بعضی از آنکه چنانچه و حدیث معلوم شد در فتاوی مرتبه آورده که هر طریقی است محمد و بر  
 و در تن که یک طرف آن بر زمین است و دیگر غایت آن در بر پشت و بر سر همان تفاوت کمال بگذرد چون  
 برق بد باد و چون آب نیز بر کلب و پیاده و بشکر خوابند رفت و بسیاری میفرنج افشند و کافران  
 بدان و درین خاصی و تنگ کنند و آن بقدر ساعتی یا روزی یا ماهی یا سالی و آخری است دنیا است  
 سال و تنگ کند و قعود باشد من فک انهم کلامه روشن بگرد و در و بهای یعنی احوال مردمان و تنگ بگذرد  
 حساب مختلف باشد و شادی و اندوه و اعضای ایشان بافعال ایشان گوی و دهند تا آنکه کسی با اهل دنیا  
 بلکه از حشر بعضی اعضای عصاة مومنان و جمله کافران را اعضای خود را در آن شهادت ثابت کنند  
 و جوارح گویند که گذران از آنخواست است بلکه خدا تعالی را بگذرانده حق را از باطل جدا کرده است اما  
 الله تعالی قالوا الجحودیم لم نسمد تم علینا قالوا لا لظننا انما لایه پس هم که پس مدین عدل و خل و بعضی از  
 گرد در میان روشن شود و از آن یک کاران سیاه که قال تعالی یوم تبشیر و جود و تسود و جود و در  
 حدیث است که اول نمره که بهشت در آید بر صورت قر باشد و سیاه باشد و نمره دیگر که درین آن  
 آید بر روشنی که کوب باشد که فی مشارق الارواح هم حوض کوثری قال و حوض منبر و بعضی یک حوض است



والمعبر داشر به وفو که مضیقات گویان و فی الحدیث قال الله تعالی احذوا لعیادی الصالحین فانهم  
 رأت ولا تدری سمعت ولا تخطو علی قلب بشر کذا فی کتابی بر منبه و نافع السلیمن مسالیر المعیر  
 گفته اند که دخول بهشت محض بفضل ارتقا است و بعد از آن تفاوت با اعمال که در داخل ارتقا است  
 تعالی است بحسب اعمال و در بهشت نیز شب باشد و روز و در خوابه و در بیداری و حال و غیره که خواب برای راحت  
 گرفتن و بیداری شدت و بیداری باشد و بهشت جای آن گنج نیست بلکه سوار میشد و سوار میشد و غیره و سوار  
 سوار است و در بهشت نیز سوار است و فی کشف اللجوب لکون فی النوم غیر امکان فی اللبته نوم و در بهشت  
 مانند وقت صبح باشد و گفته اند که فی کل ممر و درای صحایبین را ساید و از دایمی و سلاطین  
 و حرارت آنجا بسیار است و از سرمای زمهر را نیز می بینند و در زمین صورت باشد که چون از بالا نگاه  
 کرد و در بهشتیان را می بیند که این وقت روز بود و در دنیا و چون خبر بار و در آن زمان که این وقت شب  
 در دنیا و غیره و شب و بوی است که از دنیا آید و در بعضی از سرگشته ها و در بانی پیدا شود و بعضی گفته اند  
 که چون در بانی از دنیا می آید بهشت کشاده شود و آنان آواز می شنوند که از آن فاخته بیرون آید و بهشتیان  
 گویند که وقت بود دنیا که تاریک است و هم باید دانست که وجود شب و روز اگر چنانچه لغو و بی طبع  
 آفتاب و در دنیا اما فی الاصل و در اندر ذریع و شب از بهشت آخره اند و این صورت که بهشت منور  
 با نور رحمت الهی و ملک آسمانی که در آن بود و در شکان بفرمان حق تعالی آنرا بیرون آورده و از آن فاخته  
 را و از آن بهشت آنکه مردم در شب راحت گیرند و از عذابات دفع است که مردم در روز و بهشت و خصوصاً  
 و قصاص و سستی بسیار شود که اندک در نافع السلیمن من المذاوی الزی و لی که موسون سحبت جاده این  
 که قال الله تعالی فی قوله ان فی الموت الا الموت الا ولی و وقته فذات الحی لا یصدحون منها ولا یخبرونها  
 و هر که با بهشت بمقدار بهشت گزین باشد که طویل آید فی الحدیث کل مؤمن یدخل الجنة علی صورته آدم  
 ای علی صفته و طویل که در آنی شارح المانوا انهم یخرجون طعام و شراب و فواکه و ثمار و کل کنند فعل آن بر بانی  
 بلکه یکی چشم گردد و در عرق الطیف از مساهله بیرون آید و در حدیث است از بهشتیان که در می آید  
 بیرون آید که بوی مشک ناست باشد قال من ال یکنه یکلون فیها و یزینون بها یعنی در بهشت بخورند و  
 بیا شامند و قافله کنند و آب جوی می خورند که طعام ایشان آید و در عرق مشک لیم جنبه است  
 لطافیت و الهام کرده شود که هیچ و در آنی یعنی همه و تسبیح ایشان تعب و مشقت و در دعا باشد  
 و در حدیث است که فی شارق المانوا این بر در و قال یکلون فیها یعنی چون بهشتیان در بهشت  
 روز و در زمین در دفع جای کنند این بر در و بهانی و ساکنان خدا را که باقی خواسته بود و دنیا  
 بر ایشان طاری نگردد و این در دست بر فرق که نزد ایشان بعد از مکافات مطیع و عاصی بهشت در دفع  
 بساکنان آنجا کنند و قول ایشان جماعت کاتب است و منت سوال الله که در حق بر در و خالین فیها دارند

در حدیث است که فی شارق المانوا این بر در و قال یکلون فیها یعنی چون بهشتیان در بهشت  
 روز و در زمین در دفع جای کنند این بر در و بهانی و ساکنان خدا را که باقی خواسته بود و دنیا  
 بر ایشان طاری نگردد و این در دست بر فرق که نزد ایشان بعد از مکافات مطیع و عاصی بهشت در دفع  
 بساکنان آنجا کنند و قول ایشان جماعت کاتب است و منت سوال الله که در حق بر در و خالین فیها دارند

در حدیث است که فی شارق المانوا این بر در و قال یکلون فیها یعنی چون بهشتیان در بهشت  
 روز و در زمین در دفع جای کنند این بر در و بهانی و ساکنان خدا را که باقی خواسته بود و دنیا  
 بر ایشان طاری نگردد و این در دست بر فرق که نزد ایشان بعد از مکافات مطیع و عاصی بهشت در دفع  
 بساکنان آنجا کنند و قول ایشان جماعت کاتب است و منت سوال الله که در حق بر در و خالین فیها دارند





دید و شد و از آن هم مراد است و مقصود اولی اوضاع است و ذیل بفتح نون رسیدن و یا فتنه رسید  
 منافست بسوی مفعول و پیرایان فاعل است یعنی آنکه جنی که کار باشد اتفاق علماء و بالیقین در  
 دوزخ و مدعا با کما و در آن بسوی خود کما قرآن ناس و اکابر رسیدن پیرایان دیگر که مؤمن باشند نه  
 بیشتر و یا فتنه ایشان نعم بیشتر را از اطعمه و تشریف و لو اگر اختلاف مشهور است در میان اهل  
 سنت و جماعت و آنچه گفته که جنی کافر معذب باشد تا بر اتفاق علماء و جنی مسلم شایب باشد بیشتر  
 مثل مسلم الی نزد صاحبیه و امام اعظم در کیفیت ثواب ایشان توقف فرموده و در تفسیر بر شکوشت  
 که جنی را نزد امام اعظم به نجات از نار باشد ثواب بیشتر و اعم قول آنکه او را اکل و تشریف نباشد  
 بلکه تغذیه و بنظر دشمن و سوء و جماع کند با بل خود را با بل بیشتر که حور است و علماء از بیشتر منع نیستند  
 را اکنون نیز در می آیند با ذل خدایا لیکر بر حجت ایشان از تعیم بیشتر خیر از نظر نیست که ذاتی خدا  
 در همه قدر گفته چینی و غیره بسط کرده که بعضی از علماء میگویند که ثواب پیرایان بر ایمان بهین بجا  
 است از آتش کما قال الله تعالی حکایت و سفیان ثوری گفته صحیح است که بر مانند از آتش و دوزخ و بعد  
 از حساب ایشان از خاک است بر منوالی عالم و امام عظمی و هم بر من گفته و نزد صاحبیه در بیشتر آید  
 اما از دیدار حق چنان محروم باشند و امام الکف جمعی دیگر از علماء میگویند که ایشان را بر حسانت ثواب باشد  
 چنانکه بر بسیاری عقاب و از امام متحاکم منقول است که در بیشتر آیند مانند ایمان از تعیم آن بخند  
 و بیاستامند و در تفسیر ابو بکر نقاش معینی مذکور است که ایشان در بیشتر باشند و از بعضی لذت  
 ایشان تبسم و ذکر الهی باشد که او ثواب ایشان الهام و انعام کند و این لذت فانی باشد از لذت  
 متناهی نعم جنت و در معالم الترتیل است که ایشان را ثوابی باشد که او ثواب فرموده لم یطهر من الذنوب و لا  
 جان خلاص الیایه و فتن جنیات پس ایشان را از نعم جنت بیروست و انما یورثهم خیر ذکری  
 خاصه برای آدمیان اند و قاضی سبزواری مدافع گفته که این ائم علی الطاعات تحب و علی الخوایب  
 بی الحزنه الا انهم به و در حال ابرام یعنی گرد و روضهای جنت گردند و نظر کنند بمویدین جنت  
 یا بنده انتمی کلام حسین و الله سبحانه اعلم تو میبودن لای ای نویسی از رحمت او و الی  
 عذاب و کفر است بلکه مؤمن را باید که در میان خوف و دعا باشد کما قال الله تعالی انما الایمان من  
 الله الا القوم الکافرون و لایامن کون الله الا القوم الخاسرون کما بن اسم فامس تا نکانت  
 خیمه خال گوی و اگر از غیب بخوان گوید که ذاتی الهی بر گفته منجی که از غیب خبر گوید و اعتقاد کردن  
 کفر است زیرا که بر شیوه غیب است از کمال اطلاع می نیست مگر الهام از حضرت وی چنانکه بر ایشان  
 او را واقع میشود و کما و در معالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من اراده من رسول الله و ثواب  
 است پس مطلق نمیکند بر غیب خود احدی را از بینندگان مگر آنکه بر آید و در بعضی از علماء



وخاص الملك افضل من عوام البشر واما العصابة من البشر ليس لهم فضل على الملك في هذا القول بعد  
الحقار عند الجمهور كذا في عقيدة الجناح وبعين اين تفصيل اشاعت کرده است معتمد که گفت  
جز انبيا و اولياي الحق يعني عوام بشر و عامه مومنان که طير انبيا و اولياي بشر هي که از فرشتگان قاضيه  
نيستند بلکه امر بر عکس است زیرا که عامه مردم بعامي ملوث اند و جنس خستہ اگرچه در مرتبه اول  
ياسته معصوم است از گناه خلاصه کلام در اين سلسله آنکه در قضاوی سراحي آورده که در سلسله  
اودم افضل از انبيا بلکه و عوام بني آدم که اوليا و صلحا اند افضل از عوام ملائکه و خواص ملائکه  
افضل از عوام بشر مطلقا يعني غير از انبيا بدانکه رسول ملائکه درين سلسله عبارت از فرشتگان  
است که سلسله چته تا عيده صغيران نازل شوند چنانکه در جنگ بده پنجاه از مرتبه پايينتر آمده  
و حضرت پير منم کردند و چيد ملائکه پياده او در استقبال نمود و طواف کردند و گويي چته انبيا  
اوليا و صلحا و اوليا و صلحا و اوليا و صلحا و اوليا و صلحا و اوليا و صلحا و اوليا و صلحا و اوليا و صلحا  
الارض للمسلمين و کما في التفسير ان اسراييل و جبرئيل افضل من الياسين و عازراييل و اما اسراييل و جبرئيل  
و عليا الاثرون و بذلك است اخبار و هو الصحيح و قيل بالعكس كذا في خزائن العظام و اعلم ان بالذکر و الاثرون  
وليس لهم حجة و لكنهم جرد و جرد و جرد في الاثر و انشاء و الذکر التحصيل على لسان العباد و النظر في الاشياء و اساية  
الى الوجوه الحسان برکن نيستد سيجاس الحق يعني از جمله انبياء صل و بشر و صل ملائکه افضل بر غير است  
اما معصوم اين عقیده را در نيقام ذکر کرده بلکه انکشاف داده است با شجر در حد کتاب تلميح آنحضرت  
گفته است پس از درجه انبيا و رسول و ملائکه افضل از انبيا و ملائکه افضل از انبيا و ملائکه افضل از انبيا  
و سچکس از مومنان و عامه انبيا و ملائکه افضل از انبيا و ملائکه افضل از انبيا و ملائکه افضل از انبيا  
صوم و نا پوشي و تقوی قلب و قال عليه السلام و انما انزل اليكم بالارض لرج و في خزائن العظام ان  
الصحابه رتة قاذون في مرض رسول الله صم يارسل الله الى سحلف عليا يعني فرمود اگر تعين کنم بر شما خليفه را  
پس اگر او اطاعت نکند بر او سر نه و عذاب خدايتا بر شما نازل گردد چنانکه بر قوم حدي ۳ بعده فرمود اگر  
خلافت من با او بر سپايد او را و مگر درين قوی يا بايد پس بين اشارت او بکبر و اعدا و خليفه خود را  
انتي کلامه پس از ان عمر بن الخطاب افضل است از هر کس و في الحديث لو كان شيئا بعدى لكان عمر بن الخطاب و بعد  
و عمر بن الخطاب و بين کلامه است فرمود يا بايد و شيئا و بعد و شيئا و بعد و شيئا و بعد و شيئا و بعد  
الحول و انما رتة قاذون في مرض رسول الله صم يارسل الله الى سحلف عليا يعني فرمود اگر تعين کنم بر شما خليفه را  
و في خزائن العظام ان الصحابه رتة قاذون في مرض رسول الله صم يارسل الله الى سحلف عليا يعني فرمود اگر تعين کنم بر شما خليفه را  
بها صلح المسلمين و اتبع الاسلام في زمانه انتي کلامه و قال في كل بني ربي و رفيقي في الجنة عثمان و طرس  
عليه افضل من انما و مكرن و في الحديث انت مني بخره نام و من من موسى الاله

۱۲ العباد لا يتفوقون

و انما





و چون که عالم قاضی ای بیافت خدا بخواهد عزای محمد در پیش می کشی که چشم در شستی پس تو اگر گردانیده  
 بهال خدیجه اکنون بیان از دواج مطهرات ایجاد کسارت تا از آن فیضیل و شرف هر یک بیان احوال و  
 مشکف گردد بداند که در خزانه جلالت و جواهر جلالت و نافع السالین و خیر و احوال بی خدیجه چنین  
 که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالمطلب بن قصى بن کلاب است پس خدیجه سب حضرت عمتصل  
 و ادا قربت و جات است و او اول در عقد ملک العرب بود حقیق نام که او این عبدالمطلب بن عمر بن مخزوم  
 بود و از وی یک پسر عبدالمطلب نام و یک دختر زاده بود چون عتیق وفات یافت در نکاح آورد و خدیجه  
 ابوالمطلب نام او عمر بن تیم بن حشر از قبیله تمیم و از وی دو پسر یکی له و دیگر هند زاده و گویند که آن حضرت  
 او را بعد از نکاح خدیجه تربیت فرموده و هند بدین معنی مفاخرت میکرد و میگفت که انا اکرم الناس  
 قابی رسول الله و امی خدیجه و اثنی فاطمه کذا فی الخزانة الجلالیة و نافع السالین و باقی قصه در جواهر  
 که بعد از وفات ابوالمطلب خدیجه که حسن و جمال بود جمله بادشاهان عرب و عراق و روم و شام و چین  
 راغب داشتند و هر یک پیغام خود بنگاری می رسید و روان میگفتند که بادشاهان روی زمین آنکه  
 تو دارند و بایشان محذرت کردن خوب نمی نماید اگر شوم کنی بهتر باشد خدیجه جوایبی که من خیر است  
 ندارم و شما را طلب نظر بر خزان من است نه بخوبی من چه بادشاهان از از خوبان کی نباشد پس ایشان شوره  
 کردند که بی بی خدیجه را بر و بیکریم و خزان او را قسمت کنیم و یکی او را در نکاح آورد چون برین مشورت  
 اتفاق کردند و لشکر فرستادند و در دین خبر خدیجه رسید حیران ماند حکماء و علماء و عقلاء و ارجح کرد  
 و گفت که بادشاهان برین چنین خبر نمیکنند و غلبه نموده و شوه کرده ای آینه می مقام محکم و محفوظ است  
 که شتر ایشان پراختایم شوم همه گفتند که شهر محکم که مبارک است که بر که اخبار و داین گرد و دین و فلک آن  
 آنما پس خدیجه رفو دینها و فرهنگها و حساب خود بگردان کرد و خود نیز با شتم و خدم و متاع در  
 که آمد همه بادشاهان بساعت این خبر فرمودند خدیجه دم صنادید قریش را بی نوادگر سندی و پرسید که  
 نام و آوازه شما بسیار است و بر سر زمین کسی از شما بزرگتر نیست اینچه حال است گفتند در زمین که که بهتای زرعیت  
 نیش و و بر آستین است و همی نداریم و هر مال که طلق و میوه هم چو قریانها میکنند گوشت ما قیدی می سازیم و تمام  
 سال میخوریم خدیجه را دل ایشان به سخت و شفقت آمد و فرمود که مقدار جمعیت خود نوشتن بر من آید و تا به  
 اندازه جمعیت هر یک بر کسی مالی بطلبم ایشان آنچنان کردند خدیجه بعضی را بیست هزار دینار بعضی را پنجاه  
 هزار دینار بعضی را یک لک بطریق مضارب بداد و گفت که بعد از چهار سال یا پنج سال من من بوسید  
 و آنچه سود آید آنرا باشد هنوز سال تمام نگذشت که همه چنان دید قریش تو نگرفتند و کرسیها را بر چوبها بر سر  
 و غلامان و کنیزکان و حاجیان همه بباب ملوکانه ساختند و باغها و دستاها میاها بستند و خدیجه در اوائیل  
 در وقت ماکه بادشاهان کشیدی و صنادید آنرا بخود دندی و بر بنده احسان او شد خدیجه بیست و

در وقت خانه کعبه بزرگ و معاشق و تمام مشغول بود که ناگاه در خواب شد و دید که با تائب از آسمان  
بر کوشش آمده است و او را در کنار گرفته و پیرش را بچونج با ستاد چون بیدار شد و فکر که تورات خوانده  
بود از وی چنین خواب پرسید و رفته گفت زنی که از این خواب بیدار شد حضرت پیغمبر آخر الزمان را  
و آن محمد بن عبدالله است که او را فرموده است بزرگ عالم بحیثیت وی آفریده است پس بیدار شد و در میان آمده است  
گفت آری آمده است و میت و خیمه شده و چون باز ده سال گیر بودی بگذشت چهل ساله گرد و نبوت  
ظاهر کند پرسید که او را که میفرمود گفت در ده روز چندین هزار مردم بنام من بیدار شدند حاضر بودند  
پس حدیثی از طایفه او پرسید که میانه بالاست اما بزرگ می است و او را چندین ساله از وی و بر خاسته که  
خالی است که در دستهای آن خاتم نبوت و منقش در ازت که بزرگ می شود تا آخر طایفه مبارک که بزرگ می  
شد و بجهت نبوت آنحضرت بنگاشد و بعد گفت که اگر من باین سعادت و جهانیان بر من و پیش وی باین امانت  
عظمی فائز گردم ملک عظیم و جهانی را حاصل کرده باشم تا چون نبوت او آشکارا شود و همه بخیران عالم بر در  
سر نشیند و او را بزرگند پس فرمود که در بازار که قصری بنا کنند و از هر جانب در چهار است کنند چون قصر  
مربع گشت و در هر یک از گوشه ها و در هر یک از طرفین آنحضرت نقل کردی و هر کسی را بجهت او آنحضرت  
و در آن ایام در بادای خنجر چپ اندیدی و قوت خود از آن بدو ساختی و در شهر و خانه کعبه آمدی و هر یک از قایم  
و بزرگ آن آباد و در وقایع پیش در آن بود که آن کشته خاطر شدی و روزی بوقت ظهر در شهر که در  
آوردند که آلوده و بجا باری ریگین که بزرگ من پاره پاره پیوندی و دشت و پشت مبارک شکستید  
خدیجه و در چون نظر بجمال جهان آفرینی او افتاد و طایفه مرقوم بعد و دشت مبارک وی مطابق کبریا  
فرستاد که نام او پر و او را بپرسید و خانواده او معلوم کرد و حالت حضرت آنحضرت پیش حدیث  
بار گفت خدیجه بنده بوش شد و آنحضرت هر را طلبید و بر کبری نداشت اندید و تمام قصد از زبان آنحضرت  
پرسید و چنان گفت که گمان من سودا دارد و شقی میرند اگر شما جرات کنید شازاده بدیم و اگر کم و  
صاحب بال شای و خانه بدستش کنی و غرضی خوابی که کمال افتاده و ما در بدنه از موش کنی آنحضرت  
فرمود که در دنیا با جارت خوابی گفت از خود ابوطالب چنانکه بخانه ابوطالب آمد و او جانت داد  
آنحضرت در گریه شد و ابوطالب گفت که من بزرگ نداده ام و کلید کعبه محکم یا میراث رسیده است اگر  
پدم زنده بودی برگزیده از برادر و فرستادی آنحضرت خدیجه را آید و حالت نصبت او در بیان  
خدیجه خوشوقت شد و او را افلاخی بود اما یک معتد و خوابه خاد میسر و نام که همه حال معتدال خدیجه  
تسلیم او بود و او را پیش خود طلبیده گفت که تو را به جای پدری و احوال خواب که او را در کنار و بوسه  
بود پیش وی گفت و تعبیر هم بیان کرد و فرمود که دل من گواهی میدهد که آن محمد نام پیغمبر آخر الزمان  
همین است میخواهم که پیش تو در دل من را و او را بعضی شوم اما میترسم از اینکه اگر او نباشد حاضر باشم



ای میسر و مزاج و خاصیت و هنر آدمی در هر وجهت توان یافت هر چه از حرکات و سکناات و نشست  
 و برخاست او دریایی در قلم آری و مرا آگاه سازد و این ملک را از آن او بدانی و در بر را یکی آورد  
 بر تو و هر یک که فرو و آید فرو آید و اگر چیزی بطلد بدی و مرا کنیز کنانی و پیش من و را جاده فرود را  
 پیوشان و دو و ما شتران دست او بد و چون آن که دور تر شود و او را جامه لکوانه پیدایشانی و کلاه طلعت  
 سرش و قبا لکوانه در برش کنی و عماری خاص مرا بر سرته خاص من اندازی و چهار بالش گرداگرد او برت  
 کنی و بر من و فرغانه و اگر دشمنان خود را تو گویند که غدیجه گفت یکدیگر که مرا باید را نیکو گفت  
 و مودت بود از آن بفرزند و محابات میکنم تا کسی به حقیقت نگان نبرد و میسر و آهنگان کرد و هر کس که از کار  
 قشیش در آن سفر همراه بود و دشمنان شدند مگر ابو جهل که بر میسر و هند و غو که من با هر اهل نرا بخندید و خواست  
 این فضولی است که نزدی را باین حدی نوازی و این همه خیانت وصال غدیجه که پیش رفتی میسر گفت  
 که مرا مال خود بیشتر است هر چه میسر به زوال من است و میدانی که مرا با پدری چه محبت بود از آن سبب  
 سکا فات او میکنم و او بگوید که همراه او بود و میسر و گفت که این دشمنان همه دشمنان و حاسدان او و بدینا بد  
 نگفتی با و رسانند تو فرم لشکر خود پیش مرکب محمد شده برو که مع عتب دی سپر بالای محمد بشوم بر من  
 میفرمود فرو دمی کردند و بفرمان او روان میشدند و این قصه پس در از دست چنانکه در آن سفر از کثرت  
 صدق محمد کاروان دو فرقه شدند یک فرقه با ابو جهل و ولید و صفیان شدند و فرقه دیگر در مصاحبت  
 امیر شدند تا بجهل رسیدند که از آنجا بر سر یکدیگر ای بود ابو جهل آنان چاه مشکهای آب بسیار پرست و  
 ساز فرستاد که در منزل ایشان چاهی بود که سوم روز بران نوان رسید تا آنجا که را انباشته کنند و درختان  
 را ببرند و آب پنهان سازند تا محمد را بجا بیاورند و ایشان همچنان کردند از فرود منزل و موم شوری و در کار  
 افتاد تا بیاورند که رفتند پس آنحضرت از خیمه بیرون آمدند و در زیر درختی تکیه کردند از رفت بعد از  
 در گفتار آمد که یا محمد از اینجا برفت کام بر آن که چاه را انباشته اند بگو تا بکشاید آنحضرت برفت کام رفت  
 و فرمود تا چاه را بیدار کردند و مشکهای آب برداشتند و از آنجا بر شق دو راه بود راهی ده روزه و راه  
 بیت روزه ابو جهل ماهمیت روزه رفت که در آن آب و گیاه بسیار بود و در راه دیگر کمی بود از آن گیاه  
 و هم شتر سواران را افتاده بود و در راه گرم گرفته و بوی گندنی دی تا سه روزه راه میسر و در راه  
 خراب میکرد ابو بکر و عمر و عثمان و در اختیار راه میسر و مشوره کردند و میسر و از آنحضرت پرسید که کدام راه  
 رویم آنحضرت فرمود که براه ده روزه بروید و اندیشه بدید پس ایشان پیشتر رفته شتاب بر شق رسیدند  
 و در آن گران فرود شدند و قاش لادن خریدند و در اثنای راه هر چند که بان شتر بهار رسیدند بوی خوش  
 مسخر گشتند و چون نظر او بر حال آنحضرت افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله و آنحضرت جواب سلام  
 گفت و با تماس آن شتر و دست مبارک بر تن دی بالید و فی الحال صحت یافت و بر خاست و غور و غور

در بیان

در حال

صحن

و گفت که راست من سوامی کن تا محمدی باشم و آنحضرت بر سوامی فرمود و در آن راه رسائی شد  
و شصت و شصت و سی و هشتاد و پنج سال پیش از آنکه آنحضرت بر سوامی افتادند آن ملائک و دور  
که ابری در راه بود بر سوامی کاروان گفت که تحقیق محمد رسول الله مدین کاروان است که این چنین است  
چنانکه از لوریت اینکفی را خوانده بود چون کاروان فرود آمد را سب پیش آمد گفت که ای صاحب جهان است  
باشید پس محمد رسول الله را در آن اهل کلام شنید و تمام کاروانیان بهیچانی فرستادند که آن چنین  
همچنان که کاروان است از میسر و پرسید که کسی از کاروان که بخواند است گفت یک نفری بنام محمد نام  
را سب گفت که من همانی برای او کرده ام بر وی میارید و چون آنحضرت تشریف آورد و در میان  
شدند آن بر بر سر بچنید و به حیثیات خورده باز فرستادند را سب آنحضرت و میسر و از فرود آمد  
و گفت ای محمد راست خود بنمای آنحضرت ابوی محمد و مهرش و تاد که گفت و در آن مشاهده کرد  
پرسید مسلمان شد و میسر و گفت که این بنام محمد را سب از ایشان است او را به پیش تا کی میسر  
نباید که چون در یابند و گفتی باورسانند القاصه آن کاروان آنحضرت از دمشق بازگشت خدیجه  
را خبر شد فرمود که تحت زمین را بر صبح بخواه زنده نصب کرد و خود بر آیه شانه کرد و بر آن نشست  
نشست و گری زمین برای آنحضرت پیش تخت الهامت رسول مع بران نشست و خدیجه پیش از آن  
روی میانک دی دو کرده پرسید ای محمد روی بالا نیکنی یا چشم ترا بر من فرمود خسته از چشم خسته در  
باینه دیده با دیده نیامیزد و حاجت و دین چشم او نیست که تقوی نصبت نمیدهد خبر بگفت  
ای محمد اگر خواهی من از برای شما هر وی بخوام که حاصل و نسبت و آن کمال در هر عالم مثل او تانی نیست  
ولی یک عیب دارد که بگفت کمال است آنحضرت فرمود این معنی آنرا که هر چه خود بر سر تا او چنانچه پیش  
خود ما یک این قصه گفت او گفت این همه صفت خدیجه است او امید آنکه راست میگوید یا خیر میکند  
و خود بر خدیجه آمد و خدیجه را تحت فرود آمده سر در قدم ها که نهاده و یک من نذر دو جام در طبق  
نهاده پیش او بر داشت که محمد را ترغیب کن در هر چه در ملک دارم همه فدای دست ما که خوشدل شد  
و خدیجه از فرود آمدن این ای از خانه آن ها که دینی خدیجه بطریق عروسی حاضر شد خدیجه  
صد نیز که حبشی در وی که بر دست هر یکی جواب را و بعد ای نذر دو جام بخت بود و در هر چه شکست  
شیر آرد و دو صد من آرد و نامی از زینت هر چه در دستا و بجهاد و عایشا را کرد و هر چه در دست در ملک آنحضرت گذشت  
و آنحضرت همه تصدیق کرد و بر آن اظهار چیزی نگذاشت و خدیجه ایمان آورد و محمد و عمر و سید و عورت  
کرد و طعام عروسی پیش نهاد هر کسی را از مردم که طبقاتی از زمین و جامها مکمل تشریف داد که از گاه  
آدم تا ایندم اینچنین دعوت نکاح با کلفت خوشترین دست نذر چون بی بی فاطمه در حکم خدیجه جواب  
ما به شکر باد خود از شکم سخن میگردد و دل میداد که عالم جمع و دل که در دنیا اقامت نام کشیدی و از مقام



کاین را دان کن چشم من و آنحضرت از یک طرف قبل کردیم و بزنی دیگر از یکا بر می آورد ششم  
 آنکه آنحضرت نماز میکرد و من پیش می رفتم بودم و این امر حق من بودی بفرم آنکه در جامه خوا  
 بهم زن می آید بر آنحضرت نمی آید مگر در جامه خواب من آنکه چون روح آنحضرت را قبض کرد  
 آنحضرت میان من بود چشم آنکه در مرد و نوبت من و فاطمه که در وقت آنکه در خانه من بودند آمدند  
 فی نافع السلیمن و در خانه بیاض است که فضا کل خیر به بیاض است که در عصر می آید چون او فاطمه یافت  
 غول به نیت حکیم زن عثمان بن مطعون بیاض شد مدت پنجم را در یکدیگر عرض کرد که یا رسول الله! شوم و  
 یعنی چرا زن دیگر نتواند با من فرمود که من با خود یک گفت بگو خولای را شب فرمود که اگر آمدت و شب که آمدت  
 از آنجا نیکوتر درخت کست که او نزد تو و در سترین خلق است یعنی ما کشته نیت او بگو و انبیاء سوره  
 بخت و معده بن قیس بن لؤی بن غالب است که آنحضرت بخلفه فرستاد و خولای را بسوی این مرد  
 پس اول نکاح داشتند منعقد شد و بستر سوده رفت و گفت او را که من بر تو خیر و برکت را دادا فل  
 سازم سوده را گفت آن چیست گفت که فرستاد مرا محمد بن عبد الله بسوی تو برای تو سوده و خولای  
 پس آنحضرت انخواست سوده را و سوده پیش این زن سکران بن عمر بن عبید بود و سوده با شیه بخولای  
 بجهت کرده بود از که زمین بسته و باز بیک آمدند و سکران پیش از بجهت رسول الله وفات یافت و سوده  
 از نو فرزند عبد الرحمن نام آورده بود و در این مدت آنحضرت در خلافت عمر م فوت شد و کائنات  
 امر آیه کثیره اللهم فقال عمر لا تخزوا اهل الله یعنی سوده فرزند خود حضرت عمر بن عمرو و کادر و شریعت  
 آورده و در حق ازید و عقد نکاح ما کشته در که معمره سوده بر خیزه و وفات در مدینه واقع شده که در  
 دور آنوقت به سال یهود و در سن چهل و یک وفات یافت و در شهر رمضان سن همان دهسین من به بخولای  
 انشی کلامه و باید دانست که آنحضرت را یانده زن بود و نمک ایشان فاطمه شده و سیکس از اول این  
 در بعضی خلافت است و در خزانه حلالی چهارده زن گفته او الحسن بن خدیجه بنت خولای سیده ایشان  
 و کائنات سید بن ابی السنا و اما فاطمه نام هم سوده بنت زمعه ثم ما کشته بنت ابی بکر و تفریح و کلام  
 انشده بکر ثم تزوج بالمدینه و در نافع السلیمن است که او را شوم بودی لعل بن عاص بن عبد المطلب بود و او  
 خلافت را در برادرش عبید بن الحارث ویران کرد و عبیده و مغزوه بدید شهید شد بعد از آن که او را  
 آنحضرت انخواست و فاطمه علم حصه بنت عمر بن قریش هدیه کانت قبله تحت افنس بن حذافه بنی  
 السبی بنی و یا رسول الله بعد از عمرها عمره علی ابی بکر و عثمان بن و توفیت فی ایام معاویه بنی سینه  
 حسن و حسین ثم تزوج زینب بنت خرمیه بن الحارث هم من الهاد و قیس بن خیلان بنی قریشیه که در  
 تحت عبد الله بن جش و قبل یوم احد و کائنات سیده ام الکین بر حها طعم فانت عند بنی هاشم بنی بنی  
 ثم تزوج هم سیده زینب بنت ابی امیه بن المغیره الخزاعی بنی بنت هاشم بنی ام کلثوم بنت

عبد المطلب وکتاب خلد بحال ان عماد الدوله من عند يلد الاسدي ودي احمر سائيم واما کتاب بعد  
 ودين من الهجرة بعد تهاده امير المؤمنين حسين علي ۴۴ م سرج سب جت محش من رمانی من  
 قائل العرب کتاب خلد عدیدین عاده و فلفله و بعضی همتها بحسب رسول الله وید الیها فحدثنا  
 حطمة ۳۴ م حکم و دقامت الی مسجدتها حاسر لیلتها هذه الکیة فلما فی عدها و طرار و حکما انکیة  
 فی رسول الله ۴۴ م و دخل علیها جیرال و کانت تعمر علی ارواح النبی تقول روکل انیک در و حتی بعد  
 من فوق سبع سموات و ساء فی حشرک الوضیة ستة و عشرين و سئلته بحسب من تروح انکیة  
 سب شحان من حرب و اسمها الملة و فی الطار قریبة کتاب بحسب عبد الله بن حسن بنو فی عمار و جها  
 بعد الدار علی الاسلام الی الضرر انما بعد و اندمها قدر و دها النبی ستة ستة و الوضیة ستة اربع و اربع  
 امام معاویه ثم تروح حوریت کانت فی من قائل العرب و کانت خلد تحت اس عم لیا قال الی عبد الله  
 دواتر قد قتل فی عرصة مؤرخ فلما رجع ۴۴ م عمار و کانت اسمها مرة فحضر اسمها و کانت اعظم کربة  
 علی قویها الوضیة ستة ستة و حسین فی المدة ثم سرج حصنة من حش من احطاب من اولاد و اردن  
 من عمران و کانت قبله تحت کراته من الی الحش الوضیة ستة حسین فی حطاه عمره ثم سرج محمود  
 الخاضع من الی لال و کانت بحسب الوری من عند العری و بیل و کانت ایضا تروح فی دبی الی بعدة فی  
 عمره القنبا فی و اقام مکة فقام حج معها و حط الیها لیل علیها مموته و بیل سرف من لواحقه  
 و فی النساء الی عشر من اربعة و ذکر المحدث و حلال الیمن قدس سره بعد ذکر اس نفس امره احرى  
 الی ارجح آحاد براس ی بدین فی الی و هتت لعماد الدوله ۴۴ م و انما امره من ی کدة و فی النبی شحان  
 منه فلفله و الیها مراد من ی کتب و لسا و ده کانت کلها تسات الی عاسة و اب عبد الله سوة  
 و لم یس لسا قتل المحدث و بیل سب حرمة فقص منه فاحمد عاسة و حصنة و ام سلمة و ام  
 حمید و صفیة و حوریه و سوده و میمونه و رب سب محش من ی لسا کتب کذا فی سحان الی الیست  
 السمر قندی و در خلاصه سیر السمر حله ارجح و کتب سب و کت آدره و لیس سب دیگر بران و نام و ده  
 و اند اعلم بالصواب و اناسری انکسر سب حمار بود و کتی لار قطیعه کمقوس اشته اکندر سب کرا انکسر  
 سبم بدیه فرستاده بود و در و انکسر سب اراسم ام اردی لو خود آ و دیگر ریجاء سب ریزا رسامای فی  
 الممیر و لقی فی رسامای تریط و بعضی گفته اند که ریجاء را آرد کرد و سحاست سبم کیری لری عمار  
 یا انکسر سب ریزد و در حد سب دانت چهارم کیزی که مالک ریب سب محش بود و انکسر سب سبید  
 کذا فی الحرة الخالدة و ای المسالین و این هیجان اسیدر طوالب کلام که موجب طلال نار است بر الی دة  
 حاص و عام کرده تا کسر در دیاب به نام انتد الفصل بحله و حتران هم حاطه مبر الشمر مبر العج را  
 رد و ل حمار و بعضی سب سیدر و و در حشده یتانی کذا فی المسح و حاتون حش لری ناظره را و ان

زهره تا میده اند که روی ماسک می سپید و تابان تر و در نشان تر بود و بعد از آن که در شب تابان تر  
 داشتند بعد از آنکه یاری سر و شانه های روی ظاهر می شد به دوران انداخته بود و گذشتی شرح قصیده  
 الا لایه بایه دالت که اولاده حضرت سیم از خدیجه الکبری است غیر از ابراهیم که از ایلین مادر بقیه  
 و بعد از اولادش سیم و چهارده حضرت آقا پسران او قاسم و عبد الله و ابراهیم است که طایفه طایفه  
 حضرت عبد الله بود زیرا که در زمان ظهور اسلام زاده بود و این است مختار اکثر علماء چنانکه شیخ عبد الله بن  
 در شرح مشکوٰۃ چنین می فرماید که هفت و بیست و یک طایفه از پدر و مادر غیر از عبد الله بن  
 قول آنحضرت طایفه سیم بود و در غیر از طایفه سیم و ابراهیم و ابراهیم و عبد الله  
 یا ذکرده و بر تقدیر این بهر پسران در صغیرین برست حق چو ستمند آید و حضرت ایلین زینب که از پسران  
 بود و در ابوالعاص بن ابی سح بن عبد الغری بن عبد من از مردان مکه و مدینه بود و در شایسته شریف  
 بود و تزویج زینب پیش از زردلی و بی بساطت خدیجه بود چون حق تعالی آنحضرت را  
 نبوت و رسالت کرم ساخت خدیجه و دختران آن هلام آوردند و آن حضرت رسول را بر حق دانستند  
 و می شدند شد و ابوالعاص بر شرک خود بنامده و سلام اگر چه نفرتی نموده بود و میان ایشان مکرر می کرد  
 آنحضرت شکران قادر نشد بر یک نفری که میان ایشان پس زینب را محال نزد ابوالعاص بود و آنحضرت  
 که آنحضرت به بدینه و بزرگوار ابوالعاص در میان قریش که بود که اسیر شد بدست سلمان و عقیقه  
 مسرکان که اسیران خود را غنایم و گانایم بودند زینب هم غنایم خود را در فدای ابوالعاص فرستاده  
 خلاص گشتند و بعد از مدتی سلمان شد و بر وزینب زوی پسری ملی نام و در خنری بنامه نام نهاد و ملی  
 صغیر و وفات یافت و بعد از وفات طایفه حضرت علی عدم امام مدینه در مکه آمد و گذشتی شرح الا لایه و  
 و حر و غیر رقیه است که محبت بن ابی لبابه بود چون عقیقه کرد بحضرت سلمان بن عثمان و داد و در قریه  
 یعقوب چرخ می زد که در وقت بیابانی لبابه السوسه ناز شده و به فرزند ابوبلب که زینب است  
 بنت رسول خدا بود و ختم شد و بعد از مرگش رسول خدا آمد و دخترش را طلاق داد و آن پسر  
 آنحضرت اغنمت آنحضرت فرمود که اللهم صل علی کلایم کلایم یعنی ای خدا بر دو دگر دگر بر چهار پسران  
 سکه از گان خویش بر کاروان که که عقیقه در میان ایشان بود و در بیابانی رسید یکی از گان را و آنان گفت  
 بیابان شیر در نه بسیار است خبر دادند پس چون شب شد ابوبلب آمد و رسید و گفت می ترسم که دعای محمد  
 برسد پس به درمان می شده و به مادران غمناکند و شیری بیاید که بکشد را گرفت و بکشد که او را  
 بر درید و پاره پاره گرداید چون رقیه فوت شد ام کلثوم را بحضرت عثمان داد و داد و در نه  
 صغیر در سال دوم از هجرت وفات یافت و آنحضرت فرمود که ای زوجه اینتی بچنان دلوانت کند  
 ثالثه از زوجه دوازده ابوی من السلام و ازین سبب آن زنی النورین گویند و در خنری چهارم ظاهر می شد



اتفی می نعلین من تابعی وان کان معکم التمسکونی فایده داشت که بعضی ملاکست که لا ینتفی عنکم التمسکونی  
 از ملاکت النعلین و الاکیا تروفا لعلهم یحیتوا لولا تعظیم الشریف مکتوبه لایوس و لوفی الزکی  
 عقل قدیم لوطا و حسب بحر ادا کل الزیاد الا سقنا ادا کل اموال التیم او قلنا لعلهم یحیتوا و الا لایوس و لوفی  
 حق لایسما انما لایست بدو الامور و عند القاضی ان لا شاعها المحمد کما هو ناسط الی الناس الیوم کما کان  
 المحمد و کما اقامه المحمد و الشریعه علیهم کما شرعها جبرئیل علیه السلام و لم یخص بها احد و لکن احد  
 لایست فی تعظیم من حیث یسم و یدعی رسول الله و یقیم علیهم المحمد و من حیث حکم و ایدم علیه لولایه  
 بیت و من الله سرقت نقطعت یدها بنی کلمه مقول من کتاب الطائفین و الله سبحانه اعلم معنی کلام و در  
 کسی ناسی بعد مسقطه الا صخره مقام گفته که ارا باید که یاد کنیم صیایه کرامت حضرت را که میفرمود  
 که در حق ایشان فرموده است پس بگفتند سجدای تعظیم که روح من در قرض قدمت است اگر کسی بایستد  
 نفعه کند در راه حدیث مثل کوه احد از مال خود برگزیند آن نفع ثوابی برساند ایشان که در راه حق  
 داده اند و هم رسد بنیه آن پس بر حدیث سجدای نقطه و قهر لایه بد باره یا مان من درگیر و ایش را  
 پس انفس نشان از تیرگی خود چه دوستی ایشان در معنی دوستی من است و دشمنی ایشان دشمنی من  
 که هر که ایشان را از راه بدیست که مرا آرد و دیگر مرا یاد و درستی که خدا تعالی را آرد و با و دیگر  
 بیانات در دو صفت مرضی او بعل آنکه دین نزدیکی که خدا تعالی او را بجز دو حدیث است از او در شرح  
 و در فتاوی رسیده گفته که آنچه در میان صحابه کرام از حرب و نزاع واقع شده آنرا تا ایست است  
 پس سب ایشان اگر چه دلیل قطعی باشد که مرست چون قدمت عانته صدیق که مصیبت بود که  
 شما مرست و اگر جوت و مسیبت و از سلف خواندن امیر معاویه که با علی بن جعفر دست محاربه  
 از برادر غایت کار یعنی است که معیت طیفه رسول الله مگرد و مخالف شده و خروج بر امام همام موجد  
 و شتم مرست قدر شرح قصیده الهیه آورده که نریزید بالعتس ثمانم نباید که در بقول امام علی علیه السلام  
 عقل الامم من معلوم بود و اگر گفتن شود که اگر کرده است بقتل امام زین العابدین علیه السلام که در حدیث  
 شده باشد الا که قتل غیر بنی کفر نیست و اگر او امر کرد و من محمد و محمدان بقتل او نیست و این  
 و علیه المحققون انتی کلامه و اصحاب طیفه زیاده از شمار اند اما کما را ایشان در و لکن اندکی که  
 اسلام متوقف شده اند و با تحف و ولین مال گند هسته هجرت کردند و میرنده برای رعایت خدایتان و اگر  
 بکار جهاد کرده اند برای علای کلمه او و تکیه بر ایشان از اجاب امامان نام کرده و بعد از بعضی هجرت تحریر کرده  
 خراجه علیه بدو کورست چندی قبلا با اهل مدینه که در و سال پیش از هجرت رسول الله علیه السلام برای دای  
 در کمره بود و در و سال بر ایشان در جریه میگشت که من خیر علی من را که یاری خواهد داد و  
 میگفتند ما بتو ایمان آورده ایم که در هر روز جان مال خود را فدای تو سازیم پس حضرت ما را یاری

حضرت امام زکریا

مصدیان





سبتاق خوانند چید روز قیامت که جز ازین عهد روی بر کاغذ خود ناری بر وزن غایب  
 جمع قدرت است یعنی مسل و اولاد آدم قدس سبتاق این آیت آمده و اذ اخذ ربک من بنی آدم  
 یعنی را که ای محمد بن موسی است خود این معنی را که چون گرفت پرونده گار تو از بنی آدم  
 و اولاد ایشان را چنانکه داشت آدم دریت و عباد او مد یوسه و از پشت هر یک از آن قدرت بود  
 او و دیت را که تک میران آورد و بعد از او و از پشت یک بطریق قیامت تناسل قیامت برآید و بعد  
 دریت آدم در آن روز بر شال و بر چکان خرد از اصحاب آید بر آمده بود و در شهادت علی القسم  
 گردانید ایشان را بر ذوات ایشان است بر یکم گفت خدایتان با ایشان آید من بر روی کار  
 و این سبتاق واقع شد و معادی همان بفتح کون که در میان که و طاعت نزدیک عرفات قالوا  
 یا شهادت که گفتند آری تو می خداوند و پرونده گاری می گوایی و او بر یوست توان گفت  
 لهم القيمة انکما عنی فی اهل قلین ای گویند که رفتن شما را بر ذوات شما بجهت آنست که عباد او و در دنیا  
 بگویند که این معنی پیغمبر بودیم پس از هر چه را را عذاب میکنی و در پیش این را را خبر دگر کردی بر یوست  
 خود اقرار بر یوست عداوت که از آن بگریز و جبر بود از فلک بطول طمان عظمت خدایت و بعد از  
 در دنیا از نور هدایت محروم نموده و از موسان جفا و طاعت بود بعد از هر حقان و هدایت ایشان  
 شرف شده اند که از سفر الهی عبد الحق الدیوبی و در خلاصه احکام گفته که هر که از ایشان بگریز و  
 شود زیرا که قرآن ثابت نموده است و سبتاق اینچنین بود که چون آدم از پشت فرو آمد و در  
 بر قدرت خویش قیام جبرئیل دست خود بر پشت آدم فرو داد و در جمل فرشتگان و اشیای آسمانی بود  
 آمد و بعد از آن از مشرق تا مغرب صفایان و عداوت را ایشان اندک و نطقی آفرید گفت است  
 بر یک آیه و در تفسیر بوشکورت اگر ترا چنانچه فرزدان آدم بعد از اخذ سبتاق که بجهت مسلمان و بعضی کافر شدند  
 از کجاست بگوید که کافران اسلام آمده که چون بر در سبتاق بعد از میات آدم اقرار بر یوست و تکار کردند  
 فرمان رسید که مرا سجده کنید پس بعضی سجده کردند و بعضی نه و از ایشان چهار طریقه پیدا آمدند اول  
 کسی که سجده کردند و دیگران را و بعد از آنکه ایشان سجده نکردند پس شکر از نعمت سجده اولی سجده دوم هم  
 کرد پس ایشان برانند ایمان بهم دنیا ایمان روزند دوم کسانی که نه سجده اول کردند و نه سجده دوم کافران  
 و کافر بر می رسیدم کسی که بعد از سجده اول ایشان شده که بر سجده کردیم پس سجده دوم نکردند ایشان  
 را بعد از احکام اسلام و صفت ایمان با آنها پس کافر را که گشتند و گناه را حقیق و حواله دادند پس شومی نام  
 دیبا کافرند چه نام کسانی که اول سجده نکردند بعد از دیگران از سجده دیده و مبادت کردند سجده دوم  
 ایشان کافر اند و مسلمان بر میزد و در عایشه قتله النفسه آورده که سبتاق از فرزدان آدم با مردان  
 از جدا بود چنانکه حدیث نبوی بدان ماضی است که حق تعالی مسیح گردید است آدم را برست مینی و قیامت از

بشئت بپردن آمده بود و خراج منتهی به خلق خدا می نمود و این یوم القیمة علی مثل ذلک علی حیثه الربا الواسع  
و قال لهم البت برکم الایة بخلات معتزله و وافض که نزد ایشان می تاق از ارواح بود و نه از اجساد  
که انانی نافع المسلمین و در وقت و در وقت ذکر بهشت و در وقت اینجا با وجود آنکه بیشتر مذکور شد که  
این هر دو مخلوق اند و فانی نشود مگر برای اتمام هفت چیز است که اصل نیست ببقای آنها تا قائل آنکه اقسام  
از حراج را درین حکم یاد کرده و بر شریعت گذر هفت خان حدوث الارواح و بقاها و اقسام معلومات الهیه  
و الا فلا وجه القصر علی هذه المذکورات چنانکه در فتاوی بر بنیه از شرح قصیده الهیه نقل نموده که حق تعالی  
همه خلق را بعبودیت بفرموده و هر کس را در حوض و قلم دار و روح که عالم برین باشد و ارواح حلیهان برایش  
بهشت باشند تا نظر بدو و ارواح عاصیان در میان زمین و آسمان و ارواح کافران در اجواف طیر  
سیاه و در چین زیر زمین و غیره و اتصال ارواح با جاد در برین حوال اتصال گوشت بدن ایشان اینست  
و در نافع المسلمین و در فانی الاشیاء در دنیا که تکلیف علماء را کرده آخر این روایت را نقلی گفته که سلسله  
عن بعض العلماء عن معادن الارواح بعد الموت قال الارواح الانبیاء فی جنات عدن و کمون منسلة  
الاجساد و اوسا حدة لکرمها و ارواح الشهاد فی الفردوس و هو وسط الجنة فی حواصل طيور و شعرا و لغز فی  
الجنة حیث شاءت ثم تادی الی قنای و یل حلقه بالعرش و ارواح اولاد المسلمین فی حواصل مصا غیر حنة  
تادی الی جبال المسک الی یوم القیمة و ارواح اولاد المشرکین و المنافقین و کذورون الی الجنة لیس فی  
ماوی الی القیمة ثم یسجدون للمؤمنین و ارواح المؤمنین الذین جاء علیهم دیون و مظالم الی الله و اولاد  
الجنة و اولاد اللالی الی آخره و فی یوم القیمة و المظالم و ارواح فساد المؤمنین المصرین علی الذنوب فتنسب  
فی القبر مع الجسد و ارواح الکافرین و المنافقین فی السجین قال الذین فیها ابد الی الابد و فی حنی بیت آنکه  
این هفت چیز مخلوق و حادث است و در قیوم و اولی چه قدم صفت ذات باریمتات و صفات او  
دیگر یاد را توصیف مجال شرکت نیست مگر آنکه این هفت در نفوذ امانت فانی و معدوم نشوند بلکه باقی باشد و آنچه  
از قول حق سبحانه و تعالی کاشی مالک الدار همه فانی همه مخلوقات مستفاد میشوند و اما جمیع الارواح و نفس  
چنان فرموده که همه ملکات نظر بوجود و حیث بجان و نهاد جمیع الارواح ملک معدوم اند و نه ملکات  
و حادثه ظلیس هذا حکم مخصوصا بزیان انفس الصور کما یدل علیه کون الجسد الایة لا قاتما الدوام و لکن  
تزلزلنا من ذلك و قلنا هذا حکم متوط به لک الزمان فقلنا و بعد مما خلقة و لا یلی الی لقاء و اعرفا فالمراد  
بقائه و عدم طریان در لوح مرقوم آنچه شد و ای قلم اعلم که در وقت آنچه در لوح حقوق نوشته است از  
احوال و احکام مخلوقات علوی و سفلی دیگر باده تر زبان شده و چه حکم مرقوم ما برنج و دیگر بخود نوشت  
رفت آنچه رفت و در فتاوی بر بنیه آورده که جنات قلم با نیغی است که از احکام فارغ شد و اگر  
گویند که او تکلیف چنین فرموده که بخود الله ایشاء و یثبت است و کل یوم هو فی شأن گویند جفت القلم بالمحو

کفر شرح الطریق

للامارات انتهى بحمد الله تعالى وابتداء داخله قام قلمت وشك شدن آن پس از آن است و حکم فرموده  
 باشد اگر گویند بنابر حکم جفاقت هر سعادتی و شقاوت دیگری اعمال بندگانه از هر چه در میان گذر  
 جفاقت بهمان است بلکه افضل از ذلالت که در سابق تعین می نمود شایسته و این صفت جفاقت  
 نفس نامه را در ترک اعمال پس از احراز عظیم بخود باید نهاد که نیم بندگانه از حکم عبودیت و ملکیت یا به  
 نیست از امتثال امر خدایت که هر چه فرایه حکم او را بجا باید آورد و خواه خود را سازد آری باین قدر غرض  
 که اعتبار در ایمان و کفر چندگان و سعادت و شقاوت آنها بخاتمیت است که سعیدین سعدی بطین اینست و  
 الشقی من شقی فی بطن بعد پس سعید گاهی حق گردد و مرتد شود و شقی گاه باشد که بعد از کفر ایمان آورد  
 و عمل نکند که لایق قدر نافع السلیین آورده که قال لا یخفی احدکم بعله قبل ولا انت یا رسول الله  
 و لا اله الا انت تعضل ابی و او حق اگر چه جنایت خود را بعمل نفوذ حاصل می نماید ولیکن نیست بلکه خصوص فی طهر  
 و در این مواضع عمل کردن فرض است قال الله تعالی من کان یرجو لقاء ربه فلیعجل عمل صالحا و لا یشرک  
 بعبادة ربه احدا و قال یعنایان الدین آمنوا و عملوا الصالحات الا انی و قال ع اسکن من احدا و لا تد  
 کتب بقعه من الخبیة و بقعه من النار قبل ان یصل الله لفلان و کتب علیه کتابا و نوح العمل قال العلماء و کل من  
 لما خلق الله فی الارض یعنی آنحضرت این حکم بیان فرمود که برای هر یکی از شما نوشته شد جای حد و غیر  
 و جای در بهشت صحابه اگر چه گفتند یا رسول الله پس ایضا و کنیم بر آن نوشته اند و هر که کنیم عمل را یعنی اگر  
 جای آمد و در وضع است پس اعمال صالحه و حسنات ما را جمع نموده و اگر گویا ما در بهشت است پس مواضع  
 قبایح ما را زبانی فرستاده فرمود و عمل کنید و دست از غلبه بازدارید که هر یکی از شما را میسر کرده شود و هر یک  
 آفریده شد برای آن یعنی کسی را که برای بهشت آفریده است عمل بهشت برای آن آسان گردد و هر چه صورت  
 بنده ما را بهر نیست از طاعت حق تا که فرموده است ایحسب الانسان ان یتربک سکر یعنی آیا فکر می  
 می ندارد که خدایت او را بعمل خواهد گذاشت و با مردی خدایتا بسکات باشد پس بدین اصول شرعی عمل کنند  
 که عمل و سگارت اوقات مزین را فرصت است و گویند آنچه توانی کن انهی بر بندگان این است اما سائل مدیده  
 که مصنف هم اینجا آورده است از فرمود فقہ است اما علای سلف اند برای آنکه تمام در عقاید صحیح نموده اند و فی  
 من العالین من جبرین ای ما اعتقاد و اول فی الحق فی عقائد الاسلام لا تری الخرج علی المائنة و ان جارا  
 یعنی اگر چه جو کنند قال من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة فمات مات شیة جاهلیة ای لای عمل  
 علیه و قطاع الطریق کالبهائم کذا فی شرح من لا یحضر الفقه یعنی هر که از طاعت تمام مسلمانان بیرون شود  
 و جدا افتد از جماعت تا بجان او دین و ایمان میرد و موت او مردن جاهلیت باشد ای مدح حکام مشارک  
 کا فزیلت بر دکانها نگذاشتند و فصل فرمودند و زمان منبرن را حکم باضیانت پس طاعت بود ای الله  
 در سو و شریع و حجت و در تحفه خیالی آورده که خالفست اجتماع مسلمانان بهم نباید کرد و اگر نیز در و کلام

و توبه در میان جور و جور از آن روده که از جور اخذ مال گرفته بی اذن مالک آن بهر چه اخذ آن با  
 که نند به نوبه دیگر اندک که نگار این دولت برای تاکید است با گفت که در اعانت مسلمانان در توبه علم  
 سلطان خود را بخوان جنگ کن و قتل ایشان را بچو قتل کاران واجب آن مادر میان مسلمانان است  
 این بدعت حادث نگردد و در قضاوی بر بنه از جامع صغیر آورده که از جهت ظلم امام یحیی بر وی رسوا اگر  
 و داد و ده هزار کس شهید متفق با هم در مخالفت وی و در کم زان رو نیست رخصت بدان مانند صراحت  
 بدانکه حکم شرعی و تقسیم است که حرمت که قصد شارع باینکه آن متعلق است فروع و الم و الحکم الذی متعلق  
 بعد از من العواض و دیگر رخصت است که برای تخفیف بر مسلمانان یعنی در اعزام حکمی سالن تر واقع شده  
 فحی سلم البیعی علی احوال العباد و رخصت و در فروع است رخصت اسقاط که حرمت بدان با حفظ کرد و در فروع  
 آن جائز نیست بچو رخصت قصر صلوة رباعه در سفر شرعی که نزد خفیه استهم آن با پنج رکعت است و  
 موجب است و در سفر از جمله ایض است آورده که آن الله سبحانه و تعالی رخصت کما یحب ان یتربک حصیه و در  
 شافیه چهار گانه که از آن فاضل است و دیگر رخصت تریقه که بنده در آن مختار است که عمل بفرماید یا  
 بر رخصت آنچه افطار ساز از افضل در آن صوم است و افطار بزرگ رخصت است که فانی ترغی الصلوة بفرماید  
 مسکنه افطار ساز که قصد سه روزه راه کند و از عمر اوقات و بیوت شهر بیرون آید فرموده که افطار را در رخصت  
 و افضل صوم است و در معراج ثانی در رخصت گفته که در صلوة مسافر جائز گویم که قصر را چه در نماز سفر قطع  
 بدو رکعت و در آن بفرماید است مطلق بودن بدان فاضل باشد و شافیه قیاس کرده نماز را بر دو رکعت  
 و حال آنکه قصر صلوة از قبیل رخصت اسقاط است و از رخصت تریقه و آنچه در بعضی نسخ معراج ثانی بدینصورت  
 یافته شده جائز گویم جز از این اندر نماز الا قصر غلط است چه قول الا قصر که می شود و پس رخصت صحیح است که با حفظ  
 جز از این لفظ در سفر خوانده آید با گفت که این قصر در الفرض باینصورت مذکور نماز مغرب است و در تروکین نماز  
 که اینها در سفر قصر بر یک حال اندازی در سنن مؤکده بعضی علما حجت ترک آن گفته اند بطلان قصر جائز نیست  
 زیرا که قصر در چیزی باشد که لازم باشد و چیزی که در آن مجبر باشد و فقیه امام جعفر سند و در آنکه در آن سن گفته  
 که در حالت میر ترک کند و در حالت فروعی که در آن ترک شد بدو محمول اما درین زمانه بین است که فانی از تنبیه  
 و در راجح آورده که سنت ترک نه یکبار از غدر و امام حسن الله خیر فی قوی برین داده که فانی بر بنه با یکبار  
 جمعه را از ای شری که آن ناسق عالم باشد یا رکاب و الحکم نماز آنکه فانی تحفه خالی بدانکه معنی در رینی تسبیح  
 در جماعت کرده و در صلوات عبادت ایسان نموده حتی آنکه جمعه را در بیای که سر لفظ و جوبه باینکه یافته شود و ترک کند  
 عن ابن عباس قال قال رسول الله من ترک الجمعة بعیر ضروره که کتب متناقضی که تسبیح و لا یبدل و اما لث فحی  
 فی سنده دوم آنکه نماز گزاردن بر نماز یک باشد در پس از یک و بدو جائز است و فقیه و در صلوات کمال در آن  
 و اما عن السلف فی التخصیص الصلوة ثلث الفاسق فیه و قول علی الا لث و الا فله زواج فی الجواز و ذکر الصلوة و غیره

الفاسق لئلا یمن علی القیامه لعلوا لعلوا لا یصلوا علی من اتبع الهدی من قبله کذا فی شرح العقائد بما یحکم به ربکم  
 این دو سوره بطریق تسامع قائله است که نماز جمعه را آنکه احتیاط بر کمال است که برائی آن شرط زیاد بر شرط  
 نماز جمعه شرط کرده اند و این هم فاسق هم با درست لغوی و ذیل المذکور مسئله اگر کسی پیش از نماز جمعه  
 جمعه گزاده باشد آب نوشیده یا طعام خورده دست جمعه افشاند و درست ظهر و فجر اینچنین نکند که دست  
 گرد و کذا فی فایع السالمین و قد فتاوی ربنا فی الاصله نقل آورده که اگر دست بخورد و ظهر و فجر و شراب یا کمال  
 تشریف مشغول شود اعاده کند و بقیه و شرب نه و در کسر العباد گفته که سخن میان بخورد و فرض کن نکند و لا اعاد  
 کدی همچنین دست ظهر و بقولی اگر بعد از فرض سخن گوید دست ساقط نشود و اما ثواب کمتر یا بدو قوی  
 سنی سنت خیر است اگر آن مومن دارد و انبوه و بقولی واجب است بعد و در کعبه ظهر و مغرب کاین هر  
 بما بر این بعد و در کعبه و شارب هم بعد چهار کعبه ظهر و قد سن جمعه اختلاف بقولی پیش از قوی است  
 بقولی پسین و بقولی هر دو برابر اند و قد جواب جمالی از فتاوی قائله آورده که اگر سنت فو قضا شود  
 پیش از طلوع آفتاب بجزارد و اگر گزارد و وقت قضا کند ایضا چون در سجده سجده دوم را در سجده  
 اگر رساند که بجزاردن سنت بخیر جماعت از وقت شود و حیل و خیر عیان است که به میت فخر تحریر بند  
 به نیت فرض امام اقتدا کند و بعد سلام امام بر خیز و بدان سنت متطوعه بجزارد و کذا فی تذکره لانه طاهر  
 بالقطع اولایا بطلان مسئله صورت و گفته وسیله الی کمالها فی الحقیقه فلا یجوز ابطال بگویند پس  
 صلوة و سجده بسبب بکذا حکمی عن الفقیه الزاهد اسماعیل التیمی مسمی مکن بر موندن ای سجده موندن با  
 بجان منکر و از آن مباحش تا ابطال جماعت نباشی بلکه نزد بعضی علماء بر سر حجاز آن کفر نیست چه حجاز آن  
 بعد از شهور ثابت شد کذا فی فتاوی همام بر جمالی پس آنکس که بگوید یک سجده خصلن زیاد است بر کمال  
 که ناطق اجعل جلین و زیادتی کننده بر کتاب حاضر لغوی است کما جافی الحدیث آنکس که حالت اول است  
 و مبتدع که زیادت بر کتاب الله غیر مشهور و نیزه و ایشان جائز است کما تقرنی محله و شرط جواز سجده آن  
 که طپوس باشد بر طری که تمام باشد بوقت حدیث اگر چه گاه و لیس تمام نباشد و معتقد هر دو وقت  
 نه بعد از آن قاضی حدیث مسیح موده از وقت شکستن وضو است نه علی حقه و بقول امام شافعی  
 از وقت پوشیدن حوزة است میدان شفاعت یعنی است ای شفاعت کردن بار بر کمال  
 حق است که بدو قائل قطعیه سمیه ثابت شده و قائل خواهانند بر است و قیرون آوردن عصا و مؤنان الی  
 و فرض عبارات از آن نیدن از عذاب و دفع خواه پیش از دخول باشد و خواه پس از آن چه شفاعت بر  
 صورت واقع باشد و در فتاوی بر سه آورده که شفاعت پیغمبر و سایر انبیاء برای اهل کبار حق است  
 و فی الحدیث شفاعتی لاهل الکبار من اهل حق اما حکم نمیکند بوجود آن تا امن و امان و انکار صحبت بر کمال  
 لازم نیاید بلکه جائز متصور است در حق هر فردی تا بلایی باشد که آنس لغوی کلامه در شرح مقصوده



ماهست اگر برای کاری دنیوی خلاصه کار میجویم و اگر بزیاید جزو آن و آخرت نخواهد بود کما فی الحقیقت  
 و در تفسیر طارک گفته که اجابت آنست که بنده یارب گوید و خدا این را بیک عهدی گوید و این جزو من است  
 و اما عطای بر او گاهی بی تأخیر باشد و گاهی پس از مدت و گاهی بعد از سخت و گاهی باشد که خود غیر از آن را بداند  
 که بخواهد اجابت نرسد بعضی دعاها را حق بپذیرد و بعضی مستجاب نیست و در اجابت دعا کما را اختلاف بر قول است  
 علماء و در وقت لقول دعا و اما در بعضی از آن که انانی شرح الغفارة القصیده و نزدیک الحاکم حکیم  
 و ابو نصر دلوئی رسد استجاب است آن بود الخ و اما لیکن معتقد است که آنجا آورده که آنجا از قبیلہ عطای می باشد  
 رسد و آنجا از قبیلہ اگر ارام و باشد نه بهو الصبح و بهر افعی الصدق است که آنجا در حالی قیامت دانسان آن  
 یا که در حال عبادت از بی آدمی بزرگترین ایشان بیست و یک چشم لو کورت می دیند آن چشم راست و چپ  
 چپ و او بود و بیست و یک چشم بنده ای که در عهد آن حضرت مسلم متولد شده اول هوی واصل کرد و در هفت  
 کتبی فحوی و الوهیت و اکنون در جزیره دیدای اعظم محبوب است چنانکه در شاق لافا ریت بر غیر سر  
 و سینه مشهوره جمع کرد و صاحب خود را و بر سینه زشت تنه فرو کرد که تمام تنه خسته که در اصل از قبیلہ و در من  
 انصرافی بود و باید نزد من و حکایت کرد و پیش من چو کانی که موافق است بدانچه من حکایت میکردم شما از  
 و جا را پس تمام اکنون بیعت نمود و بن و مسلم شد و گفت که با کسی من عهد نمائید یا من بودیم که باد  
 چهار ماه یا یک ماه در دیار بگذرانید آخر جزیره انگلند دادند نزدیک چهار خود و در آن جزیره رفتیم پس دیدیم  
 جا نوری را که در آن قامت بود بسیار دوی و جلدی که تمام اعضای او پوشیده بود و پیش و پس آن معلوم نمیشد  
 گفته و یک تو کیستی گفت من جاساسم یعنی جاسوس و قال الحمد گفت بروید بروید بسوی فردی که درین  
 و بر کشتهای منظر تمام پس انسان را به تبرید یک مبادشت طالی باشد چون دیدیم و دیدیم شخصی را که عظیم قد و  
 رشت و هیبت و هر دست بگوشش بسته و از شش انگشت تا نا نو و قید آهن است گفت و یک تو کیستی  
 گفت من در حال خود غیر میدهم باری شما گویند که کیانید گفتیم ما در آن عرب هستیم با د آمد و جان را در آن  
 جزیره انگلند و قصه جاساس بیان کردیم و او را پرسید که خراشان انسان هنوز با شما میگذرد گفتیم آری گفت  
 نزدیک است که باز خواهد برگشت و هم از حال و بر یک طمیر و در شش پیمید و جلد بسیاریم که تعالی آیت و در آن  
 از رعایت و سکارند باز پرسید از حال می گفتم او را که حیرت کرده و بطیبه میکنم و او در کافران اطاعت  
 فلان آیه آنگاه گفت من میجویم در حال نزدیک است که مرا از آن دلداده شود و خروج و تمام قری زمین را در چهل تبخیر  
 سوا کند و من بهرگاه که جان پویم در آن دو فرشته یا تنهای بر من پدید آشنود و بفرمان او گردانند  
 و آنحضرت بعد از تمام این حکایت فرمود که قال اکنون و دیگر شام و یار دیگر من است باز فرمودند که در  
 شرق است و در حدیث دیگر است که هیچ از آنجا شرق بیاید و قصد ارفع مدینه باشد آنکه به شرق مانع شود  
 در پس که احد منزل کند و آنکه رسو او را بشام گردانند و در آنجا ملک شود و منتهی و در مطلع لافا را که کاشانی



نو ریشی و تفسیر جریسی آورده که تین از حروف وی بی الحظ سحت واقع آید و در باقی الهامی است  
 سوم حصه رسالتی نصمان باشد و سال دوم دو حصه بار و در سال سوم آسمان آید و در  
 سات سو یا درین بیخیال دجال در حال پیدا آید و در چهارم در تمام شهرهای زمین بگرد و همه را فتح کند  
 سیهات از سجده رسد و اگر حلق متاعست وی کند و الا من عصمه بدعا و چنان شود و استعد  
 مردگان چنین مصور شده و در بار آنگوید که این صفت بیدارند و شما و انصورت پیدا و در گوید ای  
 سریر اطاعت کن این را که از حد گذارست و دایه است و در توح باشد از حور و مرگه که کار بر و ستان  
 صلا و ق تنگ آید حد از توح حضرت عیسی را فرود رسد که او را نکند و اغلب اند که در حال حوران است  
 که در تفسیر جریسی از سیهات فصل گردان و در تین از نصمان باور انگریز و تصدیق کند و سیهات در او در  
 در شاکست او باشد که ای متارق الا و او در دنیاوی بر مبه آورده که او از حوریت نام و مین بر آید  
 سو او در حور سلطنت او در سر و در مانت که آگاهی از دولت و ظلمت و مکر و زمین و در طار رحاب  
 و اسباب زمین با مراد باشد لقمه اندر دایه رسد و اضا و مل و روح و بهشت دایه باشد و در حقیقت  
 است او در روح باشد و در توح او بهشت و سیاری در دایه باشد و در حضور را نکند و در دایه رسد  
 الا که در دایه و مین و طو و سیما و در تگ که در زمین چیلور که در دایه رسد و در دایه رسد  
 مای و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 فاستد و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 آید و او را چنان باشد و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 او در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 کاوست و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 یلنگ و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 شتر و میان هر دو فصل ده اندزه که باشد که دانی القاسیر پس بر طری اندک دایه رسد و مین و دایه رسد  
 مائل اند که در اسلام و طو و تین نصت که باشد و قبل راده ازین که در ش آسمان باشد و در دایه رسد  
 عصای یوشی و حاتم سلیمان و در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 پیدا آید و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 پیدا آید و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 مرد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد  
 نزد که در دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد و مین و دایه رسد





بقول القرآن پس در توبه باید یک سید که آن واجب بر هر کس فریضه است در حالت اختیار مدخل قول  
حق گفت و توبه را به الله سبحانه و تعالی و ان الله له العود و وقت نقد کافی را غنیت باید شود  
مقتضی الفرض نهان قوتها معصا یعنی این اوقات فرصت را که اگر کفر در بدنه برائی خود غنیت  
شماره کرد توبه شدن آنها فسخها و برینجا است و قد قال عجم مجله بالصلوة قبل الفوت و مجله بالبر  
قبل الموت باید دانست که اگر چه مستفروض گفته که در توبه بر عاصیان سبب شود توبه بآن زمان لرقی مکرر و در  
منها سبب بیهوده علم است که در میان ایمان باس توبه اس و در آن زمان فرقی مکرر اند و در  
آنست که در قیامی در بر نه زمین المعانی و کمال نقل کرده که در توبه آن زمان سبب میشود در کافران یک توبه  
مومن و ایمان کوک و سولو و بعد از آن مقبول باشد و نموده اگر در فی خلاصه الفقه آن ایمان باس  
غیر مقبول و اما قویة الیاس فالحق را بنا مقبوله و بعد از آن سبب است که شرط ایمان آنست که ایمان  
بجنب باشد تا دیده و زبان تصدیق کند پس ایمان باس مقبول است و آن نیست که در حلال کافر  
احوال کفر است و از زینت و در غرض معاینه کند ایمان آمد چنانکه در سلف مقبول است که کفر کفری و  
بوقت مردن جای ما و در غرض معاینه اگر ایمان نماند مقبول نباشد لقوله تعالی که یظلم یظلم ایمان  
لما را با سنا و توبه باس از مؤرخان معتبر است که چون بنده بوقت مردن ایمان آن توبه میکند  
مقبول باشد لقوله تعالی ما یقبل توبه عبد مسلم ما لم یغفر الله له و تعالی بنده مومن باقبل میفرماید و اما  
چنانچه فرمود پس بین مناصب میان توبه مومن بوقت نزع و میان توبه او وقت طلوع آفتاب  
نباشد و گفته اند فرق بین ایمان الکافر من النزع و عند طلوع الشمس من مغربها و در دفع التسلیم  
اینها اشکال آمده که اگر توبه باس مقبول گویم توبه کرده بشیم میان الت اختیار و اضطرار و بطریق  
تجارت یا مخفی است بر کافران زیرا چه بچشم بشری نیست که بوقت نزع توبه میکند پس هیچ فاسق را ایمانی  
نباشد و این در باب رحیم است که مخالف الی است و جماعت و دلیل علمای است بر استحال توبه قبول  
حق تعالی اما التوریه علی الذین یعملون السوء و جهالتهم توبون من قریب قال و لک یتوب المسلمین  
در جواب این اشکال چنین گفته که پیغمبر گفته ان الله یقبل توبه عبد مسلم ما لم یغفر الله له من قبل ان یغفر یعنی  
خداوند قبول میکند توبه بنده مومن را که پیش از غفر او نباشد و این است معنی قول حق تعالی که توبه یقبل من قبل  
ای قبل الموت و الله اعلم و دلیل عدم قبل ایمان بر آنست که او توبه فرمود اما را با سنا قال و لک یتوب المسلمین  
بالله و بعده الی ان قال تعالی که یظلم یظلم لما را با سنا پس ایمان باس توبه کرده بشیم کافر کفر معیشت  
نزدی لقوله تعالی من الی کتاب الذین آمنوا من قبل موتای الی کتاب الذین آمنوا من قبل ان یغفر الله لهم  
اما آن ایمانی که توبه مکرر فرستگان و در آنوقت قریب میان گروه و تکلیف فرستگان مقبول نباشد و اما  
در حق قوم یونس فرموده الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم العذاب لیما یسجدوا لربهم و یومنون

م آمده

و الله اعلم

خلق بشنیدند از این کثرت زنان ای روی السراج ان من نزل الساعه الساعه  
 از آن تا ویشتر الخمر و تنه ب الرجال و تنه النساء حتی کیون تحسین امراته قیوم و اندک زمانی مشا رقی و سبب  
 شادمانی و در تنه این حدیث گفته که در دکان ارباب بیابان و تجار و در هر کجاست که نشسته و اندوختنی باشد زنا  
 ایشان با کما سبب رسد که چاه نماند که دیگر و غمخوار و کارگر زنا باشد شاید که از زنان در قیام و در سلسله ای اند  
 کثرت دختران باشد و فلات میران در قیام و نشانیهای قیامت آمدن میسر باشد  
 که از ختم المرسلین است و پس از آن در هر فرقی و ملاحتی دیگر حادث شود و علامات دیگر حاکم نقصان علم  
 و کثرت معاصی و بر فاسق و امانت از مردان و شتغال خلق با سود و نیا و اسراف از کار بدین و امثال  
 ذلک بعد از آن باشد انتهی پس علامات خرد از کثرت زنان و کوبه ایشان بر آب برای تعجیل علم  
 بی عمل و کثرت مساجد و مصلیان و عزت از اولی و ذلت از عزه و شتغال مردم با طاعت نماز و  
 جز آن همه بود آمده اند اکنون باقی مانده است علامات بزرگ که منتهی در کتب و روایات آمده است  
 باشد بر آب چون منی زنان ای قال الله سبحانه فی آخر الزمان نسا یرکبن علی السروج لاستیاء  
 فاهن باحوال و علما گفته اند که لعنت و تنی باشد که زن جوان بی حاجت بر آتش روشن شود و زینت  
 خود را بر بیگانگان نماید و قصد سیر و کشتن باشد اگر بیرون باشد و اگر برای حاجتی باشد و اگر در محرم باشد  
 همراه او باشد و روی پوشیده دارد و باکی نیست که زانی تا از خانه و الحیث است الحسن الله القروج علی السروج  
 پس کوب بر تر منی است و با فخر و عجز و مطلقا و شاید با تو بر بعد از چهارده و پنج گفته اند اگر زنی با  
 چند تن گریخته بیرون آید و نخواست ایشان بدو رخ روند آنگاه آن زن و بر زنی که بی باذن و بر بیرون  
 آید و لعنت خدا باشد اگر اگر رجوع نکند بخانه اگر باذن آورده برود و در لعنت باشد و در سلسله ای  
 که زن حره در نماز دیگر پوشیده در محل را بر خرد و قف و عشا و یا سحر و در زنی که آورده که غریبه و محرم  
 نماز است و علی الفتوی که کافی فتاوی بر سه مرتبه بخوابی از میان ای اما که قننی حوت و در شش و خموش  
 و کرده منع از وقت که از سیر ضرر دهنی مرگ را بخوابد و اما اگر دین خود از آن باشد جائز است چنانکه  
 در وقت امارت که ننگان و کثرت ظلم و تسلیم مصیب قضای بر شت و عدم احتیقای تقاضا از آن گمان  
 و وضع و صلح و میان مردن خواندن که دکان قرآن با بالخان و اما ما حاضر کسی که در ترار است  
 الحن کند اگر چه او را اندک گفته باشد و دیگران با الهی و مسایل نماز سجود باشد بخار و فی الحدیث باور  
 بالموت ستمائة السقه و کثرة الشرب و بیع الحكم و الاستحقاق بالذم و قطعیة الرحمة تجوز الخ  
 من امیر و یقید موتکم یغنیهم القرآن و امکان اقامه فقیه رواه البراد و در حدادی بر منته آورده که در  
 تنی حوت از تنگی از غضب یا خوف فقر اما از سبب حال نماند و خوف محصیت ابکی نیست که آنحضرت  
 در تصور چنین فرموده این را در حق غیر کم من انظر یا بر کل نایا و شو چنین گوید اللهم ما دمت المحرم

خیر الی و توفی از اهل انوار خیر الی بنی محمود و محتاج دین الی یعنی علامات دیگر در قریبات  
 آنست که اهل شرف و فضل که با ساسی شروع نامزد باشند محمود احمد محمود و محمد صالح العین و صالح العین  
 و عبد الرحمن و مثل کن برای و هم کثافت و معاش خود نیز کار را کنند و نزدیک اراد و اهل دولت  
 ایشان را مقدری و اعتباری نباشد و کیستگان که با ساسی مشهورند و مشهور جهان را همچون شادی و قیام  
 زیر کمال اند و نزدیک اهل دولت و افتخار صاحب شکست و جایزه غار شدند پس مطلق بنام سیم و سوسه  
 و بهای اسم فامیل است اما قطعا یکسری بر وجهه پاره زمین و دیوان آن یکی که از جایگزینی کلماتی انداز  
 بر بعضی لفظ زیر کان هنوز هم بهرست و بعضی بی قانون خوانند و این نام یکی از عوام باشد و اهل احوال  
 مستامت و بیت احمی جز آن و بود و حق با دیر است یعنی جنگل و میشه و دستاوی که از شهر در شهر  
 حلقه است بر باری و گویان مختصر کاویان است و شبان چراند و مویشی و دختران و بهای که بکلیه برای  
 پیشه او باشد و در علم غالی حضرت این بهرست یعنی چون این سه فرقه را که همه در دیر است اهل حال  
 گذارده اند برین کلمه شهر آمده است که در وقت بعارات رفیعۀ فاخره مشغول اند یعنی که این نام فرقه  
 قیامت و آخر احوال که چهره من بر سر زمین نباشد و همه کافران باشند که قیامت بر ایشان قائم است  
 و در ابواب بر آن حال از آنکه تا بهشت رسیدن قطعه احدی در قطعه ثقیل ذره من الایلی و در  
 النبی و تقوم الساعة الا علی شرار الناس ای علی الکما کذا فی مشارق الاواد و در کلمه بیومستان آن باد  
 و زمان از کمال الحث و خرمی من حق فاما ماده بالهم اختتمت السعادة بحمد البی علی السلام و التحيه  
 بالی فی در فضل دین و علم بهای و آن کن نقش الی صغری و کبریا که هر خرد سالی و وزیرگی  
 سن یعنی نقش بهای بی ببادان علمی را که در هر سال بخوانی چنان حفظ و ضبط تو را ندان پس در کمال تقوی  
 و تأخیر در بیت حق بیان ضرورت است پس علم قرآن حدیث و توحید و فقه و تفسیر از دین است از فقه  
 معرفت خود و معانیان مسلم که کلام شایع فایز هم معلوم دینیۀ چار نیست و خط نام علمی است که  
 بدان رسم خط قواعد رقم شناخته شود و تواند که جبار است از صنعت نوشتن باشد مطلقا و در باره  
 حفظ قرآن این است که قال من حفظ القرآن حفظ عن البی و ان کان کان خیر و عن ابن عباس عن  
 البی و افضل العبادۀ الفقه و ما الترقی و المراد الفقه العلم بالحکام الشرع و التقایا بالدر لال و العلم بها  
 قال الفقه لما حدیث علی الشیطان من الف عامه یعنی بر شیطان ترست که هزار عامه بی علم را از راه  
 بر دزدی که فقهی را اضطرار کند اما ماده الخدم نام بر کاه و فرموده که اساس علم معلوم علم است و آن  
 شش علم است لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و مدح و قال البی من تعلم العربیة یسهل علیه فایم شریع  
 فانما حدیثه استقام و در بعضی طرفه عین کذا فی خزائن الحکایه و در مجموعۀ النوادر است که علم بیان و  
 توحید مثال آن است که آن را که انفس آدمی است و علم فقه و دین مثل آب است که در زندگان انسان چار نیست

و علم خود و معرفت و لغت مثل دارو نیست که بدان قوام و صلاح هر علوم است و مجدداً در علم کلام  
از هر است که بند را اگر کسی کشد پس غرض صفتها آنست که علوم مخفیة علوم دین است که بواسطه آن از  
بجنت و نجات نزارست و باز گفت که نجات اخروی منوط است بطلب علم حق تا که علم را حقیقت  
نخستین و وحی خداست بخوانی و جمل از خود دور گردانی اگر چه علوم الهیه یا شریعت و علم که در هر  
صفاً حدیثاً باشد بر آن مترتب نشود اگر چه علوم دینی به حدیث قال حسن قاضی بن الناصر فقد ترجم  
سکین یعنی اختیار مضمناً و فتوی و در حقیقت کشف نفس است یعنی از کار و در انصاف و عدل  
من المخصوص و رسانیدن حقوق مستحقان کار است که از کسی بر آید و غالب در این استخوان  
مهیکه باشد در جمیع الرحمن آورده که از علم فاسق مسئله بنیاد پر سید و در حدیث مستان  
غیر علم فاما نیز علی الذی افتاه رواه احمد و ابوداؤد و کذا فی التخریج العجلالیة و نقل دیگر از تحصیل  
است و قال عس طلب العلم بنیة الدنیا فرق الله بجا امره و اجعل فقره من عینیه و لم یأمر من  
الدنیا الا ان یتعلم و من طلبه بنیة الاخرة مع شمله و جعل عینیه فی قلبه و الله الدنیا و بی راغب  
فاذا لم یقدر علی الصحیح النیة فالعلم الفضل من ترک له فاذا العلم یرجى ان یصلح کذا فی مستان  
اللیث و قال بعضهم لا یحجز قول القطاء اختیاراً و الخیر ارجوزاً و رخصته النکان بلا سؤال و طلب  
شفاعته و العزیزه ترک و کذا الحكم فی الامارة کذا فی طریق الحمیدی و در خزانه جلالی بنجدیه کذا  
که ان العلم ارجوز من مع الدنیا و الله فاق مع السلاطین و نیز فرموده که جعفر و النقی بامام عظیم  
گفت که چون شغل قضای نیکی این شریعت بخور و الا تراخا بم کشت و او را در شریعت مسود بخورد  
شغل قضای قبول کرد انتهی علم نه بر حق بود و الا خواهان علوم غیر واجباً با چون حکمت طبیعی و  
بیئت بند رسد و اعدا و خواها از علوم دین لیکن غرضش طلب دنیا باشد نه رضای حق تا و او را  
آخرت پس از اینچنین علوم هم ضرر دنیا و خوف فقر است چنانکه دست می دهد ضرر آخرت که آن علم  
موجب خطایها باشد و صد به الفتح جای بلینکه برای مناصب است کنند و بیشتر در کسب  
معاش از اینچنین علم نیاز است که در کسب جهت طلب کفایت و نفقه عیال مراعات مساکین  
میان بیکدند و است و خواندن علم لغرض نفس و هوا احرام است حلیه نیا موزی الیغنی عن الخوا فان  
مقتدره که یکبار شریعت باشد زیرا که حلیه اگر چه مشروع باشد نوعی از بازی است و اضراً و مسلمانان پس  
مومن هدایت را حلیه را مومن بر آضر و دیگران خوب نیست باز گفت که از جواز حلیه شریعتی که بر  
چیز شرعاً مباح اندر عبادات و معاملات آحاداً فرموده که حلیه را دای نگویند مفروضه که در  
وجه استقامت برای دفع بمسائید یا جائز است بلکه روایت و نقل علیها مساویها و کلیه آنست که در دنیا  
گفته که استعمال حلیه شریعتی و تعلیم کردن آن بیکری در موضعی که حق کسی مایل نشود با کسب و اگر

بجمله کردن حق کسی اهل گردانگاه و مهمت باز گفته که در هر حال افاضل بعد تابع او امر و شریعت  
که سعادت و این دایان و بهیستارند و از کمال عقل و فزونی و در باطن این معراج هم تکریم  
معراج اول است و هم موقوفت عام تو پاک گردی باز گفته که لقول و من احب العلم و العلم ان لم یکن علیه  
خلیقه فی یام حیوة و قال ایضا من باو در ضایق نیکو مرصیع و قال و ایما دول المومن حدیثک قال  
حدیثی طلب العلم فهو احب الی من المذنبه و قال من زاد العلم و کان نارا فی یومین منافع عالما فکانا من  
درن جالس العلماء و کانا باحسان و من باحسان فی الدنیا و خلا الله من فی الجنة یوم القیمة کذا فی تفسیر العیون  
چندین بابی از خدا حکایتی از لقول و من احب العلم و لو لم یکن کسور و جبت الجنة و در غرض از بیان  
گفته قال من احب العلم و لو لم یکن کسور و جبت الجنة و در غرض از بیان  
رعا من ان کمال عقل و تعلیم العلم مع العلم حرم کثیر العمل مع الجمل کذا فی غزاة و ترغیب و قال فضل العالم  
على العالم یجسی و دره امین کل حدیثین حد و سبعین اما و قال المتی بلا فکر کما یحارر رتبع لطفا و حرم  
یعنی عابدی که میسر و درهای و باشد میجو کما و دره آسیا گردان چون فضل احدی صریح است و کل  
فضل العالم على العالم که گفته اند اما که در روایتی از فیض القریه علیه السلام علی سائر العباد کتب خطا و  
ادانم اگر چه بجای دیگر است اما انما عا بهر صحابه مرادت بدلات سوق کلام و هم بقرینه فافهم  
چه پیشتر دانستی که صحابه همه عالم و عابد بود و یکدیگر کمتر و در اجتهاد و شتر بود و در پس معنی حدیث است  
که فضل عالم بر عابد که در و در غیر شما باشند هیچ فضل نیست بر کمترین شما پس یعنی منقطع گشت  
آن شب که بر یخیش است و در غایتین تشبیه لازم آید که عالم را بر ادنی صحابی فضل باشد و این تشبیه  
حقیقه از اسلام است و منضم برای و فیض حدیث بر کم گیند و پیشتر گفته یعنی فضل عالم بر عابد میجو  
فضل و محبت است بر کسی که در مرتبه کمتر است از جنس بشر پس استاید که منضم خطاب از انکام راجع  
بجانب شکر بوده باشد و الله سبحانه و تعالی فی حدیث و بوسیله در حدیث خبر داده که اولاد عالم  
آنکس است که بعد از اندای و فاضل و دواست بر اوقات خود با مصروف بتدریس و نشر علم دارد و در  
کسی است که بعد از تحصیل علم جز در کاش طاعت و عبادت باشد پس لازم آید علم بیشتر است از توابع  
استحقاق و علم از خدا الهی عالم خلاصی دهنده خویش است از عذاب و آخرت بدلات عالم را بر  
تعلیم و ادوات و تقاضا میجو بلکه صدکس انجات به شد که گفته اند کل کفند و یا از گفت که محبت علمای این  
دارم تکریم ایشان بوسیله علم و عمل مستحق جنت شده اند و در حدیث است که سیث المریح من احب  
یعنی هر کس محبت کرده با کسی که او را دوست دارد اگر چه او عمل نداشت باشد که انکاد و الحمد لله بر کس  
علماء و موجب قبول جنان است و در کتب جالبان و جوب نیز ان چه ایشان از علم و عمل دارند بلکه چه  
ای عمل را و تریم حقین نه مکان قال العلم بلا عمل قوس بلا در حاصل که علم بی عمل هیچ فایده ندارد

کتاب  
تفسیر  
العیون

در  
تفسیر  
العیون



و قال المشايخ رحمهم الله العلم والعمل متلازمان فلا ينفع علم بلا عمل ولا عمل بلا علم  
 وقال الحيدري اذ اوزكوة علكم اي زكوة علم خود را كنيد پسيده ست كه زكوة علم حيث كه زكوة  
 مسلم بر پنج عمل كنيد وقال السفيان التورخ خمس النفس اعز الخلق عند الله زاد صوفي و غني شاكر فقير  
 صابر در شريف سني كنز في الجلاله وقال ويل للعالم سبعين مرة والجاهل مرة يعني و اما عالم  
 بفناء دار كبريا وجود علم عمل كنند بدارن و بكيار جاهل كه بكيار ماند و دري نو با شي در دوزخ  
 قال علم العلماء مناب الرسل لم يجالوا السلاطين والامراء فاذا حال طبعهم فانه سر في الدين وقطاع  
 الطريق المحمدي يعني علماء ايمان بنعيم امان انداز پس ايشان اداوم كه باطن نيا خط كنند و طالب  
 دينوي نباشند و چون با ايشان آميختند و در تحصيل مال دنيا افتادند پس كن عالمان دزدان و زن  
 و راه زمان عالمان زير كه در بصورت خوف حق نگاه انداز ايشان بدو در و در كتاب مستجاب است  
 سازند و در دين باشند و هم ديكران مبتداه عالم ايشان مبالغات دين كنند پس براي ديكران  
 باشد و حيله گريانان فوسه دهند و روايات مرجوحه و دين حيله نان پييار جمع سازند  
**باب سوم در مسائل قصاص حاجت و وضو و غسل زوري كن برسان**  
 چه دوست بر رخساره خود دهند همچو عيگنان گويند كه امام محمد در زمان سلطنت خود در سترج  
 بود كه معاندان آمده اند و دكلوي و او انداخته اما چون مراعات ايمان منت كرده بود همه ضرر  
 با و فرسيد بعهده تال كرد كه بر عايت يك منت مرا اين قائمه حاصل شد بر طلب علم را بر سلطنت  
 كرده و بر تبه اشتهاد رسيد و در مضاي حق تعالي حاصل كرد و زنا و محاط سفكند كه مورد ثبوت بود و ان  
 نسيان ست و بدست باري كند و خطا بر زمين كشد و سخن گويد و تفكر در امور آخرت و علم كند  
 كه در ان ايندي كه امكان است بلكه تفكر در كار و بيا و در دو با آسمان و زمين نه بنگر بنگر بر زمين و در  
 و در فرجه و خارج نه بنيد گر بعد از غا زه ضرورتش از فراغ بر خيزد و بسيار ننشاند كه مورد ثابست  
 ست و بعد از فراغ خارج مپوشد و ايند عايت الله الذي اخرج عني يا يؤذيني و هم كشي  
 غفر الله اليك البصير كذا في التريخ بوابه جلالي و مريمه در سوي قبله و مكن الادب آلت كه بگويد  
 چيست سو قبله كند اكثر اين ادب كه مستفاد آورده در قضاي حاجت و استخار شتر كانه و في شرعة  
 الاسلام يتعوذ عند دخول الجلاء بقوله اللهم الي اعوذ بك من الرجس النجس الحديث النجس من الشيطان  
 الرجيم الرجس پييدي و كلشي بيهتقد ر منه فهو رجس النجس هو الذي نفس و جنبه و الحية الذي  
 اصحابه و احوانه اخشاه كذا في التريخ و در فتاوي برجه آورده كه در راه نشيند و بركه انجوي  
 و زير درخت بار دار و درختي كه مردم را در سايه آن آسايش باشد و در موار و در رهايت تحمل  
 كفتند خدايتك و لا كه فشو و بول كنند بر زمين و نه مقابل باد و نه بلندي و نه آيسا ده گر بعد از ان

سوارخ چنانکه گویند که یک چلین کرده بود و حتی از آن بیرون آمد و او را ملاک گردانید بعد و کلمی  
و آن جن جن سخن کرد و گفت ما بعبادت مشغول بودیم چون او بول کرد و با افتاد و بیرون آمدیم  
طاعت دیدار داشت و ملاک شد و نه در آب استاده و روان بر قول مختار که این فعلی بکار  
ست و نه در مغسل که مورت و سواست و نه در راه که این نشان بے تکلیف است و بیکه  
بول کنند قدر کثر العبادت که سر بر بند و بی کلاه و دستراج نهد مگر آنکه بر سرش چیزی دیگر  
چون کلوخ برای استخار و در سبزه بار بر زمین زند تا از تسبیح ساکت شود بیا که یک کردن  
مخرج را استخار گویند ای غسل موضع الفجر یا یخرج من اللیلین و مسح آلت استبرأ و نامند ای فکلب البراق  
من بقیة المول که فی المسحود چون بول کن فاطط الا زحمت بالقبح انبوی بود و در احوال قرن بول  
فاطط مباش و نه وین حاجت را قضا کن که بد بند کردن آن حدیث و خطرت بر ضرر که یک صبح  
که با جسد وی و تواند که صبح ناظر بدن باشد و ضرر ناظر بدن که بسبب بند کردن آن معنی  
شود و از آن عبادت همیشه نقصان دهد که استخار در نهستان باب گرم کند اگر سرد  
کند مبالغه کند و ثواب وین باب بسیار است بعد و مخرج بدست یا بخور خشک ساد تا آنکه بخور  
سریں دمان نرسد قدر ترغیب گفته که استخار باب وضعت و مضرب و معذ و کنی که نجاست  
زیاده از ده و دم شرعی باشد و واجب است اگر بر ابد هم شرعی باشد و در کثر از آن مستحب و حرام  
است البادی که خطر تری دارد و قدر کثر العبادت کسی که استخار بر وضعت بناظر آن گویند که  
روی بگردانید و خود را در کار خود را گردانید و او را هم گردانید و اثم دیدن ایشان باشد و صائم را باید  
که گاه استخار باور را نکند تا اثر آن درون نهد و اگر ویرا بدبر آید از استخار بخیزد تا آنکه سحر استخار  
تا آب بیرون نرسد و نه نشکند و اگر استخار بر وجهیست کند که خود را کاشاده و در دوزخ نشکند  
و صاحب پلور مبالغه کند بر آن که خوف شکستن روزه است و سفره او بر آید و ترش کند و در شکستن  
احمال شریفه چنانکه نشستن به عنای و وضو بدست است که در استخار و افشردن چینی است چنانکه باید که  
در قدم جای یعنی یا یخما نه اولیای چپ نه در خروج از آن اول پای راست بنویسند و در بول  
عکس این کند و قر علی سائر الاعمال و در بر سب و جللی آورده که پای برست بر زمین نهد و یا مبالغه  
و از آن بدست چپ کشید و خود را بقدر حاجت بر سب کند که او بی چلین است و کاغذی ماکه در آن  
و یا هم پیگیری یا مری از حرمت بیتی از خود دور سازد چه حرف مفروده را هم حرمت و کذا انگشتی  
که در گلین آن حرفی باشد و در کند و کذا جعل فلک کاغذ طوطی من الماشاء که از آن ندون جدا نبرد  
کذا فی الخلاصة از کلام مصنف چنانکه مفهم است و کاغذ تا نوشته را هم بخود نبرد که کاغذ را هم حرمت چه  
وضع آن بر نوشتن کلام است دائم تو باشی با و نخواست یعنی بعد از استخار وضو کن و محدث نباش که

با وضو بودن هم عبادت است و قال فی الوضوء شرط الایمان ای نصفه و چهارم خود را با چو کف مسحت  
 مدار که نماز مؤمن تمام است بر آن و بجناب او دعا و مناجات میکند بکار و المصلی بنیادی بر پیر بدرگاه  
 یادش آید و بر وی با کبره باید بود و نعم و فیله این گدازنی و گنده بغل و بدرگاه شان بنیادی محال و بهم  
 از مراعات ادب است ایتمی که در نماز خود را میوشد و اگر او را یک نماز باشد باید که نیمه از آن را سازد و نیمه  
 گفته اند از و که در حدیث است فیصل احدکم فی الثواب الواحد یس علی عاتقه منشی کذا فی المشارق  
 و نیز حنفیه را از جامه ریگین و بدن چرگین نفرت باشد قال ابن عباس یمنع من خمس من الخفظة  
 فواحد من یمنه یتب الحسنة و واحد من یساره یتب البیات و واحد من یمنه یلقنه الخیرات و واحد  
 غلفه یدفع عنه الکافرات فواحد علی ناصیه یتب یصله یصل علی النبی و یلقنه الیه فی بعض الاجازات مع کل یوم  
 ملکان فی بعضهما مع ستون ملک و فی بعضهما مائة ستون کذا فی الخزانة و الحلیة منقولاً عن الکافی و  
 از بنی است که آن حضرت فرموده براق را بر آستانها نباید انداخت که در اینجا کتاب حشاش و در پیش  
 نیاید که در پیش مؤمن کتاب صلوات بگذرد و زیر پا و یا در جیب اندازد و بسوی قبله هم نباید از وی خوابی  
 فی خوری آن را که در خواب روح مؤمن با آسمان عروج میکند اگر وضو در خواب رود و خود را بیدار  
 که بر نماز استاده اگر از بدن قادر شود فرض است و بقصد زیاده طاعات خدا و عبادت و تحمیل  
 مسلم از دو ختن کفن وی و سفر کوش و غسل وی از واجبات و کذا لک سفر مؤمن عالی از قصد  
 رضای حق تنها نباشد که چنانچه و طلب جهاد و یاریارت علماء و یاری کاری ضروری باشد میکند  
 اصلاح دین بر آن مرتب گردد و بر دین همه کارها وضو یا تیمم باید که تا مستحق ثواب باشد و کذا لک امور  
 اخوی که مستحسنه گفته همه عبادت و وضو و تیمم باید کرد و در خزانه جلالی از کتاب تشوین نقل کرده  
 که نظر کردن سگ که عبادت یک است که با قیام و رکوع باشد یا کن تیمم یا وضو یا عبادت عبادت  
 از امور مذکوره که برای آنها طهارت از آداب و نجاست و این همه آداب و رفعاوی بر همه مذکور است  
 یعنی وضو کند در هنگام وجود آب و قدرت بر استعمال آن و تیمم کند اگر قادر نباشد باید دانست که در  
 کتب فقه و فتاوی مذکور است که تیمم کردن با وجود آب و قدرت بر استعمال آن برای مسحفت و دخول  
 سجده و روزه کعبه و آت و در در اختیار از کلام متقدمین جواز تیمم برای این امور استاده کرده فتوی  
 بیان داده است و در خلاصه آمده که اگر هنگام خواب کردن حرج و وضو روی دشوار باشد تیمم کند  
 کفایت دارد و بعضی طایمان عبادت بیای مشاء محتاج به خواندن یعنی برای عبادت مریض و بیمار بری  
 و مسکن و تیمم که عبادت مریض سنت و عبادت مسحفت و تگری فی وضو یعنی گرفتن مسحفت  
 لی وضوئی غلات و در آستان سجده و حالت جنب کرده است باید که وضو کند و اگر قادر بر وضو نباشد تیمم  
 کند تا آنکه در دفع فقر و فاقه مبتلا نشود که در صورت عدم طهارت در بیناب خوف فقر تمام است







اگر کفار سیر از دهن و نماز مع کنند تیمم کند و با سارست نماز گزارد و بعد از آن با عاده کند و کذا  
 المسجون اما خلافت از دهنه با اتفاق عاده نکند کذا فی خلاصه و مصنف هم بایستی که در جواب تیمم برای  
 صحیح سالم عند عدم الخوف المذکور قیدی لغزودی که بسافت یک میل اندر دهن بر باشد شاید که بر سر  
 گذارشته باشد از جنس ارضی الی جنس زمین نزدیک فها است که پس از سوختن خاکستر گردد و  
 گذارخته نشود و نقش بگیرد پس ریگ و سنگ سر و گچ و نوره و هر یک از این خشت خام و آتش و گچ  
 و زرد و مزاد سنگ و زبرجد و یاقوت و حقیق و سفالینه چون بپزدی دگر دره از جنس ارضی است و تیمم  
 بر آن جائز است اگر چه بر آن بخمار نباشد بخلاف چوب و دانه و جامه و پنبه و ششم و زرد و سیم و زبر  
 و آه و قی امثال آن که بلاخبر برایشان تیمم درست نباشد و در کثر آورده که روا است بر زمین خسته  
 و خشت پخته اگر گرفته باشد و یا بخاری بروی نشسته نیمه نزدیک طرفین است و مزاد و الیم و اوقو  
 و روایت مگر بخاک یک بلکه بقول اخروی روایت مگر بخاک کذا فی فتاوی پربنده و درینا نیست  
 که تیمم بر یک شور و روایت و یکدی در است نزد امام عظیم جیسیدن خاک یک بعضی شرط نباشد  
 امام محمد که نزدی بر زمین نمناک مانا باشد کذا فی الخلاصه و حله است که از خاک آبه برگرد و بر جانی  
 و یا بر اندام ماله و چون خشک گردد بدان تیمم کند و قی که خاکه بخار نیاید کذا فی الجواهر الجلیه  
 ساری تیمم در قلع الخ فقع فون و سکون قاف بخاری که با و نیز از او برخاسته باشد  
 و کلمه گری یعنی اگر چه بر خاک پاک قادر نباشی تیمم در بخار جائز است پس اگر نهیب باد بپوشد و بپوشد  
 بخاری بر سر رسد و بقصد تیمم رسد و در شست و مسح کند کذا فی باشد و حاجت نبودن درست بر خاک است  
 و کذا گت پیچودن غله و جاروب کردن جای پاک چون بخارش سدی مسح کند کذا فی باشد و اگر مسح کرد  
 لیکن سر و دستها را بنیت تیمم بپوشاند و او باشد زیر که شرط وجود فعل است بر صورت که با کذا فی  
 فتاوی پربنده و در بر جندی گفته که تیمم رواست بخار جیم اگر چه جنس زمین نباشد اما بخار جامه  
 و کذا بر زمین پدید بعد از زایل اثر نجاست در ظاهر روایت اصحاب است و تیمم که راجح وجود است  
 کند تا آخر وقت متعین باشد اما اگر در اول وقت تیمم کند نماز گزارد بعد از آب یا با عاده کند و قی که از  
 آب مقدار دو ریود کذا فی شرح قایر و غیر راجحی آخر نکند بر قول اصحاب که تیمم عند الضرورة بشرط  
 معلوم چنانکه برای ادای صلوة مفروعه احد الاله دیرا فوافل تنها جائز است با وجود قدرت بر  
 آب برای خوف فوسه نمازی که خلف ندارد و تیمم چنانکه جنازه و عیدین ابتدا بر آن نماز  
 جائز است زیرا که غیر خلعت دارد کذا فی التحفه و نافع المسلمین و غیره و غسل کردن بهم وضو ایست  
 از کلام دنیا باشد چه آن کرده است و موجب فقر بلکه شهادت و ادویه با توره که در غریبه بسیار گشت کور  
 است شغل باشد بجز از غایب وضو این دعا بخوان اللهم اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من

عبادک المصالحین المخلصین لا خوف علیهم ولا یحزنون و سوره قد یؤمنن بهم ثوابت  
 و بدان ثواب پنجاه ساله باشد که در حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که هر کس که  
 التذکره لا مره بعد غسل التذکره یکبار است و اگر کسی که در عبادت غفلت کند و در نماز و عبادت  
 و من قرأ ثلاث مروت و عمل العبد بغير حساب کذا فی السجود یأبیه و انست که از ابو نصر و یوسف  
 سوال کردند از حکم کسی که خود را بر بندگی کند و ثواب رفاقت و محبت کند و همت یابی فرمود که هر کس که  
 را ستاره او کشد شود و آنکه خود را بر بندگی خود با هم نشود و عبادت را با هم نکن  
 بپوشد کذا فی تحفه خانی و برای غسل روز معین نیست بلکه در همه روزها غسل کردن خوب است و هر کس که  
 در جوار جلالی غسل هر روز نماید گوشت و هر یک از فضیلت جدا گانه آورده بعضی علماء فرموده بخیر  
 شنبه که روز شنبه غسل روز گرد و غسل روز یکشنبه هر کس که تا ماه شود و در غسل شنبه غسل نقصان باطن  
 و غسل آینه رویش چشم بفراید و معج قول اهل است کذا فی مع السبلین پیش از سخن که هر یک از  
 ای پس انداخته و در رکعت تحیه الوضوء که از او حاجت خود را بخواهد بگوید یا در پیش از نماز  
 است قدر حدیث قدسی است که من حدیث و تو حنا و لم یصل کعبین فبعد جانی بوسه است که در پیش  
 و لم یسل منی و من سل حاجته و لم تقض حاجته فقد جفوت و دست اما بر بجان ثقت فرات کذا فی  
 الجواهر الجلیله این اصل تحیه الوضوء را ذکر و منویم خوانند بعد تحمید و منویم را که باشد بگوید خواه  
 در خانه باشد خواه در بیرون و خواه در مسجد و کلاً در تحیه استجابت است و گفته دیگر است که گفت  
 به دخول مسجد و در خواه و وضو نمائند که خواه بوضوی سابق و آید و این نقل مقیم با مستحبت و  
 مسافر است چنانکه در ترفیع الصلوة در آداب مسافر آورده که چون مسافر در محله خود رسد اول  
 در مسجد آید و در رکعت نماز کند که عبارت سید عالم صلوات علیه که چون از سفر و غزوات باز  
 رسیدی اول مسجد نزول فرمودی و در رکعت نماز کردی بقیه بدو اقامه بر خیز و در سجده  
 و بگو ای ارحم الراحمین که در تحیه الوضوء هیچ نیست و هر وضو باید گفت و کذا در جوار جلالی گفته که  
 وضو برای نماز است نه نماز برای وضو و من شکر وضویت کند نه تحیه الوضوء استی قدر عزرائلی  
 تحیه الوضوء تحیه السجده آورده فرموده که بعد از تحیه الوضوء این دعا بخواند اللهم اغفر لک ما  
 لو الدینا و لک الشاخصا و لک الاستاذینا و لا جابنا و لم یجمع الله النبی و ما یحبیب او تم کرد و در مشرق  
 است که آنحضرت فرموده که شب مراجع آواز غلین بپا روزه در آسمان می شنیدم از خیر نیل  
 پرسیدم که این آواز غلین چیست گفت بلال چون آواز را از آدم از بلال پرسیدم که تو کلام  
 حضرت شنیدی که آواز غلین تو در آسمان می شنیدم بلال گفت یا رسول الله برادر که وضو میکند  
 در رکعت نماز میگزارد و قدر خدای بر بند و جوار جلال از حضرت است و در حدیث استجابت که در رکعت

بقل



و اختلاف کرده اند و چون مسجد در آنجا اول نشسته باشد برای تحبیه بر خیزد و دعا بگویند و بعد از  
 تحبیه بنشینند و علیه التوبی تکبیر را ترغیب و التظہیر و ان عقل بعد از ادای نماز و تحبیه را قضا کرد  
 اما اگر قبل از ادای وقت نماز مسجد بر آید بعد از صلوة و تحبیه گزار و تحبیه مسجد را قضا کرد  
 استثنای باب چهارم در بیان نمازهای پنجگانه و ترغیب جماعت و جزای آن  
 داری بیا اوقات مالای ای صلوات خمس مکتوبه را بشرا بطور آداب و در اوقات معلوم بر بیا  
 و ترک هیچ نمازی کن که تا رک الصلوة ملعون واقع است و وقت تحبیه از دست ده زیرا که او قضا  
 در این اوقات فضیله نهد است که قضای صلوة خارج از آن بر چند مضاعف گزارد و برابر آن  
 و تحبیه نشود و بدانکه در وقت نماز نظر و مغرب اختلاف است که نزد امام یک مثل است و وقت مغرب از  
 مغرب شمس تا غیبه شفق است و آن بیا حضرت نزد امام و سرخی است نزد صاحبیه و علمائے  
 که اینجا امام بقول صاحبیه بازگشته و فتوی برینست و کذا لک در وقت ظهر فتوی بر قول صاحبیه  
 پس تا غیر ظهر تا حد اختلاف که مذکور است که و است و کذا تا غیر عصر تا وقت تغیر اما اعتبار تغییر در  
 آن باب است بر قول صحیح و تغییر منکر این حاصل شود بعد از زوال علی سمیل التدریج و اول وقت  
 فجر از طلوع فجر است و معتد بر آن بیا تا زوال و دشمنانی است و فی الحدیث اسفروا با الحی فانه عظم الاجر  
 و حدیث اسفروا بر قول صحیح است که ممکن باشد در تلبیل آیت در رکعتین و عاده نماند با وضو  
 اگر ادای اول صلا ظاهر شود و بنابر وظایر را در حدیث علما نماند و مختار امام الحادای آغاز تبارکی  
 است و ختم در و دشمنانی و نزد بعضی کبرای دین تا غیر کنند چنانکه مسبق و اقصا ممکن نباشد که  
 حدیث امام مانع نیست از تا غیر چه آن یقین نیست امر مومست که در فی الملتقطین مختار تا غیر  
 و تعبیل مغرب است و این رایج است و در حرمین شهر یمن و تا غیر مغرب است که اول کرد و تا بر اربع مگر بعد از  
 و یا تا غیر اندک و کذا لک اگر مانده باشد تا اشتبا که نجوم کرانه تحبیه است و در فی الحدیث لایزال  
 امتی اخیرالم یؤخر الما المغرب است که الخوم تمام بر منبر تا رک مصر کا فر بآن رایج مصر بالضم و  
 تشدید الما اسم فاعل است فاصرا بوجه دوام کردن بر کارهای فانی کس که نماز را همیشه ترک داده باشد  
 که فرست بخلا بدو و بحدیث فمجد الحق و در شرح مشکوٰۃ آورده که تا رک کا فر نیست نزد علمائے حنفیه  
 شافیه آری فرق است بین الما معین که نزد حنفیه و از بنده آن جس کنند و زده شود و ضرب ادا م که  
 آنرا توبه در و وظایر شود و نماز لازم کرد و امام مخیرست در صحت او در اختلاف وی بوجهی که او مقرر  
 شود و نماز لازم کرد و در ضایع و مالک او را بنده باید کرد و بحدیث اگر چه کا فر نیست و نزد اصحابی که  
 که تسک بظاہر نصوح گفت و اصحاب با و دشمنانی اند که تا رک تا رک فرست استثنای موم مضطرب که او را  
 که فرگفته مخالف غیر ثابت پس شاید که او را ترک آن بود که هر که نماز معید ترک کند و فرضیت آنرا ترک شده

در وقت نماز و در وقت نماز

از راه تحقیقات و عدم مبالاة بامر صلوٰة ترک کرده باشد که این نیز موجب کفرست و لفظ صریحی نیست  
 و بعضی نسخ آنرا که مذکور دیدیم باید دانست که چنانکه در صلوٰة خمس و عید آمده چنانکه در  
 حدیث است که از نماز که نماز فجر در ماه او قضا شکایت میکند در ادای آن ایستاد و گفت که آنحضرت  
 فرموده که من صلی الاستار بالجماعة فکما فاما قلم نصف اللیل و من صلی صلوٰة الفجر فی الجماعه فکما  
 صلی اللیل کله و فی حدیث آخری من صلی صلوٰة الصبح فهو فی ذمته الله تعالی فی المشرق و قد یأثم  
 سنن مؤکده اینست که من وطلب علی اغنی عشر رکعة بنی المسلمان اقصرا فی الجمعة کذا فی الترفیع  
 عزاء جمالی مجوس مانی عقیده یک ای اگر نمازی را در وقت آن بگذراندی و تا خیر کنی نماز اوقات  
 نماز دیگر آنکه هر دو را بی وقت گزاری چنانکه ظهر و عصر را در وقت عصر خواه بیدد بد آنکه شیخ عبد  
 الحق نوشته که جمیع نماز در یک وقت نزد حنفیه مطلقا مجوع و کرده است کما در فی الحدیث است  
 الصلواتین من الکبار و نزد امامت افعی بعد از مکرره نیست و جمع کردن حاجیان بر روز عرفه  
 نماز دیگر را در وقت پیشین در گرفت و نماز شام را در وقت نخستین در نزد افعی آنکه در غیر  
 مسطور است ازین و عید خارج است انتهی و تفصیل این اختلاف آنست که در ترفیع آن روز که در  
 سفر و مرض و مطر قصر و جمع بین الصلواتین و قضا این طرف جمع است نزد اکثر روایان و بگوید  
 شافعی بعد از سفر و مطر جمع بین الصلواتین و قضا روا باشد خواه تاخیر کند نماز اول یا تا تعبیل کند نماز  
 دوم و در مرض از وی دو روایت است و اما بقول علمای حنفیه قصر و انیت جز در سفر و آماج  
 در نماز وقت روا باشد جز در جمیع جایان از آنرا که مسقط است و اما جمع در نماز عطار و باشد  
 و وقتار و انیت و صورت جمع خلا آنست که نماز پیشین با و آخر وقت گزارد و نماز دوم را در  
 اول وقت آن پس این جمع خلا باشد نه وقتا انتهی و هم باید دانست که معظم مظاهر احوال فحش  
 است که قال من جمع بین الصلواتین یعنی فی تاریخیم ثمانین تعبایینه هر که جمع کند و نماز کند یک وقت  
 خواه تعبیل و خواه تاخیر است و عقیده در ترفیع با همه حصه الصلواتین سالان گویند و بعد از شصت  
 روز باشد و هر روزی بجز در سال النجین باشد پس چون حال کسی که دو نماز جمع کند اینست پس حال آنکه  
 چگونه باشد که آنی الترفیع پس بایستی که معظم حقیقه الفی تمامین و به موافق حدیث بودی و چون  
 مشکل است اگر آنکه گفته آید که از راه وایتی دیگر رسیده باشد که در آن لفظ ثمانین مذکور نباشد و آنکه  
 مراد آنحضرت از ثمانین حقیقه تمامی است عذاب باشد چنانکه در تفسیرات ستار مع مشایخ و عید است  
 و اقامت برین تقدیر را در معظم از حقیقه هم مدت دراز خواهد بود و الله اعلم چو تو گزارسی فورا لا  
 یعنی سخن اگر چه صریح است بعد از نماز صبح طلوع آفتاب بقول آن ارفع آن نباید گفت و نزد بعضی منکر  
 از طلوع آفتاب ارفع آنست مگر بصورت چنانکه طلب رسیدن و بجا آمدن که درین کرامیت نیست

و اما احکام فاحش در بیداروقات و دهت و ازینجا در اصل ساعت گفته اند از هر چه مطلقاً  
 بسجده و عمل و نیاید اشتغال نباید کرد و آنکه بیدار گردانیدن کسی را برای نماز فحش محکم کرده و دست انداز  
 بلکه دستهای چنانچه انداخته و بچین از عصر تا مغرب است باشد که درین دو ساعت انتهایی یک نماز و استسکان  
 نماز دیگر میباشد چنانکه ابو بصیر در روضه روایت کرده که قال: «یستغاثون فیکم لکنه باللیل و بالنهار یستغاثون  
 فی صلوة العصر و صلوة الفجر ثم یخرج الذین بانوا فیکم فیسألهم الله و هو اعلم بکم کیف ترکتم عبادتی فیقولون  
 ترکناها و یصلون و آتینا» کذا فی المناقب پس درین دو وقت مذکور دعا شغل باید بود که در حضرت  
 چون که اکابرین نامه اعمال را پیش حق تعالی بردارند اگر در اقل و آخر آن ذکر خدا باشد آنچه در میان بود مغفول  
 کذا فی برینه نقل از ابن کثیر از الشیخ و از او است که دعا بسان عربی باشد که اسرار با جا بست و چون  
 و طیفه شیخ که برست مضاعف بر ترغیب گفته که تو هم شیخ معتبر شوی چون تو کنی ترک جمیع ای ترک  
 جمیع در جایگاه شرط و جوی و ادای آن یافته شود و هم ترک جماعت در صلوة خمس مفروضه موجب  
 مفروضه و سبب عذاب است نه است آن صلوة الجمعة فریضة لا ینفی ترکها و یکفر جاحداً و قبل ہی فی رخصة  
 علی الایمان و واجب علی نواحبها و مستحب علی الایمان و المستحب لشرکها کذا فی فتاوی  
 و غیره که برای تبرک بقراءة سیم مرتب در دو رکعت جمعه یواز فاشه سوره جمعه و منافقون و یا سوره فاعلی  
 و غاشیه هم کنند و غیر آن کرده نیست و فی التهنیت لو تعدد الاستیذان من الامام لا قامه الجمعة  
 فاجتمع الناس علی رجل حتی یصلی بهم الجمعة یجوز فلا یرکب بلا عذر و مالم جمعه چنین کند تو بیت آن  
 استقظ اربع رکعات عن نیتی با و اربع رکعاتی الجمعة الخ و فی کل موضع یقع الشک فی جواز الجمعة لفقد شرط  
 من شرائطها ایصال اربع رکعات و یقولون بها الفطر حتی لم تقع الجمعة موقتها یخرج عن رخصة فرض الوقت  
 یقین و یفتی ان یضم السورة فی اربع احتیاطاً کذا فی الکافی و الاوقات و در جواب گفته که اقرب جواب  
 و صواب آنست که نیست چنین کند تو بیت آن اصل آخر ذکر رکعت و قته و لم اصل بعد لان ظهر لوجه  
 انها بحسب آخر الوقت فی ظاهر المذهب و قبل ان ینوی است و هو جمیعاً نه بیان صلوة الجمعة و الجماعت  
 فی المكتوبات نقل فی الهایة انها مستحکمة و فی الحبش الجماعت مستحکمة من من الله لا یختلف عنها الا ان  
 و در کانی حرری قائم البلیل و معاکم التماریت اما در جماعت حاضر نشود و عبد الله بن عباس فرموده که جاس  
 او ملو خست و در آخر از بطالی است که نماز در صلوات خمس اگر است از سنت فخر آن از به سنن اقرنی  
 پس اگر لای شهری ترک جماعت کند فقال کرده نمودن ایشان و اگر کسی ترک کند زده شود و بنده کرده شود  
 نماز کند و جماعت را بسبب باران و غلاب ترک نباید کرد که در هر جماعت که آنحضرت فرموده آنجا  
 مگر دایم شمارا کسی که این سنت اندوخته اند و یا رسول الله پس کسی که ایشان را اگر ای نیست و مرا  
 سخت و باران و نظایر این خصوص جمعه و جماعت با آنکه در این وقت اندیش که آن در بستان ابو الایمن است





عنان در روایت کرده اند حضرت که هر که تا زحمت هر رکعت گزارد و یا نماز را در خدایت گنا آن بیست ساله  
 او را هر که چهار رکعت گزارد و یا نماز در خدایت گنا آن بیست ساله او را و بیست گنا آن بیست ساله او را  
 بیست رکعت گنا آن بیست ساله او را و بیست گنا آن بیست ساله او را و بیست گنا آن بیست ساله او را  
 چه یکبار و چه صغائر و برای عدد بیست قسری باشد که از طولی در پیش آن دیده نتواند شد و پیغمبر بعد از نماز  
 چاشت عباد گفتی اللهم لغفر لی و ارحمنی و توب علی انت التواب الرحیم و فضائل و مشروبات این نماز از حد  
 بسیار است و در غیب و نکل و بر سر به باید دید وقت به تجدید توبه قال فی شریعت اسلام این می کند اما بر  
 آن تقیم فی خوف اللیل و یصل الطوماد فی قوت العکوبان التجدید لیکون بالبعد النورانی که در شب  
 پیش از خواب باشد تجدید باشد چنانکه در تفسیر زاید آورده که التجدید صلوة بعد النور لان التجدید کثر النور المصلوة و  
 فی بستان اربالیت کبره لمرجل ان یصل التجدید و یوئس و یوئس فی ما زاد لانی باغال المصلوة و لا یفرق و یوئس فی  
 لیست فی و جهله ثم می بیند صلوة فی احوال العلوم قال افضل المصلوة بعد للکثرة قیام لیل به خواب است  
 در شبان دراز و دید و حیا را بخدا بر لایه و فی اوله شیخ الاسلام مدد الحق و الدین و یوئس قیام لیل عکله توبه و  
 افضل استقامت پس لیل دین نماز پیرین نماز فی النور است که با خلاص اقریت و از ریا بعبودیت و غلبه اقریت  
 افضل است از وسط و تقدیری ان لیلی ان قال فی العلیل لو قدر علیه شاة و من ابن عباس فی احوال العلیل  
 داود و لیلی یا داود من تمام جمیع اللیل لا یصل جنتی و لی بدلیة بال الشیطان فی لایه و دغای بر به و احوال العلیل  
 آورده که اگر کوفه او را بشد راحی متقبل قبله نشیند و کوفه و کاند که انقذ مدافع غلظت و در غزای  
 چالی و چهار چالی است کسی که خوف فوت تجدید باشد و اول شب تجدید گزارد و تریم او کند پس اگر در آخر شب تجدید  
 اعاده کند پس در بعد از تجدید بطریق استقامت تعلیم اجلا الوتر آخر صلوة تکم باللیل استقامت در بیت کحل  
 وقت نماز شب گفتند و بیت ثانی برای بیان افضل وقت هر گفته یعنی بخش اخیر که اوقات وقت بیداری است  
 و تر از عشری ششم حصه از غروب و از شوره شامه قیامت با هوای آخرت خسته و کده از نیست بیکر این حد  
 لغوی بر نیست چنانکه در او داویش شیخ شهاب الدین مهر و مدعی آورده که رسول خدا می فرماید هر که نماز تجدید  
 بخواند من او را در پیش قدم بسیار و دوی قیامت فرمود که من او چنین شیخ و دود دنیا مقدر کرد و دود گوگرد  
 دیده نشود و در آنرا کس شفاعت کند چنانکه خود بخیزد و در آن کتاب و تر باشد التبی و قال فی العلیل  
 قیام اللیل حویة البدن و نور القلب و البصر و قوة الجوارح کذا فی جامع الترمذی و تجدید و دانه رکعت گزارد و  
 دو رکعت تکبیر شفعایه الکبری انما من سه بار و کس الرسول و خلاص بسیار و بعضی ذکر لیلی اخلاص و از حد  
 خوانده و یکبار گزارد و دو رکعت و از حد بسیار خوانند و بعضی دو دانه رکوع سه رکعت و بعضی چهار رکعت  
 افاده شیخ الاجل اما چون تو گزاری و در راه نیستی چون و تر را و اول شب گزاردی یا کس تا شرف دنیا یا کسی گو  
 یکه تسبیح و تملیل خواندن اولت و لایه و یوئس او یک چنانکه در تفسیر و از حد آن مذکور است که آنحضرت هم فرموده



حق تھا جان اور ملی واسطہ ملاکھتائی تمام قبض کنندہ بخود من ویرا ہیست برود و حدیث دیگر است  
من قرآن آتہ الکبریٰ بر کل صلوٰۃ کتوتہ لم یمنع من خصال الحیۃ الکلیۃ و لم یطلب علیہا الا صدق او ما یجوز  
مواظبت بر خواندن آتہ الکبریٰ پیشہ صدیقان و یا صریحان ہجرت و بر کس بران و موفق و نادر و اول  
لم یمنعہ در فتاویٰ بر شریعتیں کہ رده کہ واسطہ در بیان بناتہ کہ مروت کہ بران و در پیشہ در آید یعنی  
در قبری باشد کہ روضہ باشد از ریاض جنّت و یا آنکہ روح او را در جوف ظہری نہند کہ مطلق باشد یا  
بہست و خفا اندک آن در پناہ حق تھا باشد تا نماز دیگر کہ لانی شرح الجنتہ و در کتب شریعتیں و بعضی کتب  
سمتہ آتہ الکبریٰ و اسرار رسول اعلیٰ السلام ملک الملک و در فرقی نہ خواہد کہ حق تھا سو گندیا کردہ کہ ہستادار  
بر روز یکہ بر حست بگرہ ہفتاد ہزار حاجت او بر ارم و او را در الجلال برسانم و بر کوی صریح  
تمام کند و نماز اول حاضر سازد و کوع و سجود و پویکی و سجود آن نماز بگوید خضعتک اللہ تھا کلم حفظی  
بر شریعتیں تمام را در دوسای آسمان بر کوشادہ شود و صلی را شفاوت کند و بر کوشادہ را ضابطہ کر کند و  
تقدیل اکران و در کوع و سجود تمام کند بگوید فی سبک اللہ کلم ضیعتی ابدہ بتاریکی و یا بی لاس و در خزان آسمان  
رود دوسای آن بر کوشادہ گرد و پس آن نماز را در جامہ کہتہ پیچیدہ بر کوشادہ ننداشتہ و مسائل نماز و  
بسیاست درین مختصر بخوبی اندک آن را چارست کہ میان کنیم و در خزانہ جلالی گوید کہ نیست بہتقبل قبلہ  
تعیین عدد رکعات و بیان وقت شرط نیست اما در متن بیان عدد رکعات کند و در نوایت تعیین نماز  
بر روزہ زمست چنانکہ گویند فیضا میکنم نماز جمعہ را و یا مغرب چیشنبہ را و بکند لا یخید نہنہا و در قیضہ فایزہ  
شرطیت چہ نیست فعل طلبت پس زبان گفتن مستحب و اگر در بدل عصر باشد و بران خبر گوید و وقت عصر  
است زبان را اعتباری نیست و بکنایہ صرح الفقہاء و فی فتاویٰ ہم و کافی محل آوردہ کہ نماز زکوٰۃ قبل  
قبلہ نیست مگر کعبہ و سمت آن کنند بنای کعبہ یا چہ کہ میتوان کہ بنای کعبہ را برای زیارت یکی از اولیاء اللہ  
برند و محمد و دام بر کاتہ مناسبین آورہ کہ شیعہ ابو زریعہ بطای ہر امریدی بطور تمام و شیعہ چند سال  
ہج میرفت پس انان چند سال رفت از شیعہ میر رسید کہ تمام را چند سال است کہ حج میر زید زموید یا و سولی اعلیٰ  
کہ دید کہ حادث کعبہ بالای شریح طواف میکند و چہ شکر شدہ و در قدم افتادہ میر رسید کہ این دولت انجا  
فرمود ہر کردیدم از خود بہتر دیدم و گفتیم ہمہ پیش رفتہ و کن و الہیم استی و در افع السلیین است کہ سمت کعبہ ہست  
آن از زمین بہت العلو است کہ قبلہ لا لا بہت و در آسمان چہارم و مقابلہ کعبہ بہت ہر قدر بہت و از بہت العلو  
تا آسمان ہج میر بہت قبلہ است و از خود کعبہ تا زمین ہج میر بہت بلکہ آن بہت قبلہ است فی سبک یوسف و در قراہ  
و یونس و در شکم امی نماز سو کہ میکرد خدا خدای چون بہت نوی ایہ از اعلیٰ سلام کہ نماز بر چنانہ میرست  
نہ کہ بہت و ثواب و درین تحقیق چنانکہ ہند تا فاع السلیین از علای دین فاعل کردہ کہ نماز از زمین نماز است کہ  
اگر بہت از زمین باشد ہمہ نماز گزاران بر بہت آن از زمینہ شوند و اگر بہت نہ خویش و کما فی حدیثین



«...بجهت آن بزرگوار میست باو دیگر از این جهت پس بر مسلمانان لازم کرد حضور در نماز  
 اند و محروم نباشد و تواند که مراد مردم شنیدن دین کامل باشد یعنی بر جنازه مصالح حاضر نشود و نیز جنازه  
 طالع چنانکه در سطر المصنفین آورده که نماز جنازه صاحب کبائر یک نیست و اگر نزد هم با کسیت آثار  
 مبتدع دامن بود که اختلاف اهل سنت فقهی دیگر دارد و گفته اند در ترخه دفانی گفته که حاضر شدن بر جنازه حرام است  
 خصوص اگر کسی که در مسجد نباشد و اگر در کثرت العبادت است که بر قائل احمد الوالدین نماز نکردند  
 البته اگر در جایی است که نماز بر مسلمانان گناه ندارد و اگر با عیان قطع الطریق چون در جنگ است نشوند و اگر کسی  
 خود را در نماز وی اختلافت و امام هندی گفته که اگر صاحب نماز اندک او را توبیعت و این هر سه در بشویند و این  
 کنند که ذاتی خدای بر سر و قد قائل است چنانچه جنازه حتی ایستاد علیها فراط من شهید حتی بدفن فله قرائت  
 قبل القبر امان قائل مثل الجلیل العظیمین که ذاتی المشرق و الفضل است که قوم سه صفت کنند که در حدیث آمده  
 من هم طفت علیه ثلثة سفوف من السبلین غفر له و در صورتی که چهل نفر روی نماز کنند و کاشان در باره  
 وی قبول باشد و در فی الحدیث ایضا و قاضی صفی الخیر است بخلاف سائر نمازها و نماز بر کبیر فاضل است از دیگر  
 و امام بر این صیغه است ایستاد بقدر که مقتدی پس امام می است که ذاتی کثر العباد و این است بیان آنچه حضور  
 و آسان ضرر ترک است که محل را بقدر صلاح مبت مشایست از عوامی اند که از خواص بیار و معلوم است که  
 ضرر در ثواب اخروی جهت ترست از ضررهای دنیاوی که آن دانم است این فانی و تواند که بسبب تکلیف است  
 نماز بر جنازه مرد متدین حق تعالی داشته باشد ترا که آن و او را مبتلا سازد بفریاد و اندام بر یاداری  
 جمعه را البته بیشتر گفته است اما اینجا باینجه که دانند جمعه را اگر چه بوجد سلطان و دنیا و دنیا داران و اگر چه  
 احکام شرع و اقامت حدود و مریوط است اما بهر صورت که باشد جمعه را ترک نموده که اقامت جمعات و  
 اعیاد و مشایب بسیار است و متاخران فتوی داده اند که بفقده از نماز کوره جمعه و عیدین باز دست نباید داد  
 چنانچه در شرح و قایم بجز اقامت جمعه و عیدین حکم نباید تصریح کرده است و در ترغیب آورده که پادشاه اگر کافر  
 یا کورکشان باشد ایشان را مسلمان و اگر کافر خود را و بعد سازند تا اقامت جمعه و عیدین کنند و امام  
 اعظم ع جانز باشد میگویند از آن جهت که از آن در اوقات خسران و نقص جمعه از من موقوفه است ترک نشاید  
 کرد و در آن ثواب بسیار است قال المؤذنون انما اولئک و لا یخرج المؤذن من الدنیا حتی یری شتر فی القبر و قال  
 ایضا المؤذنون یسغفون لهم کل شیء و اذا اذن المؤذن و اذنت الملائكة الی ان یقر قافا و فی یستغفر الملائكة  
 الی یوم القیة که ذاتی درة البیضاء و امام لایزال و قدر شکوه است از ابن عباس ع قائل قال رسول الله من سجد  
 احتسابا کتب له براءة من النار و قوله احتسابا ای طالب الثواب لاخرة لا طالع ابر الدنیا و ابن عمر ع قائل قال انما  
 من اذن اثنتی عشر سنة حجت الجنة و کتب له براءة کل یوم ستون حسنة و یحک اقامت ثلثون حسنة و اگر کعبه را  
 فرغ اللهم رب هذه الدعوة الی انک لا تخلف المعبود کوبید شفاعت پیغمبر مصلح الله و او را که ذاتی فتم القدر و دور

اگر کافر  
 یا کورکشان  
 باشد

حضرت سید که با خدا بی غش است شهید و مؤمن را کسی که روز محاسبه اش بماند میسر و با بیان مدد و صلاح  
کسی را جز از او جزای خود بخرد و دست ای برین طاعت اگر دزدی بگریزانی و فرا ضلع کنی باشد از سبب  
ای علی میگردد از اعمال این صدقادی مذکور است که احسن علم و مؤذن طامام و اجرت سائر خیرات چنانکه  
قرآن کنانیدن و انجیر برین اند و جب که تا سبب خیرات نگردد زیرا که رغبته مردم و خیرات بیشتر  
درین زمانه اندافی از ترغیب ربی بدو از عشر آن پنج عشر بعین را و عین چهارم حصه دوم حصه که از  
چهارم حصه آنرا از این نصیب بقدر دست نذر نصایب آنم مفتقر بهینه حاجت که محتاج فقیر و کسوف و غلبه  
و اولی که صرف زکوة گویند و صحبت زکوة و صدقه فطر و کفارت و نذر و چنانکه است اول فقیر یعنی کسی که کم از نصف  
دارد اگر مجموع سالم و قادر بر یک سبب باشد دوم مسکین کسی که یک چیزی از مال ندارد سوم عامل صدقه چهارم محتاج  
عامل باشد که غایت و بدو بکارت یا آنچه از ای مال برکنند چنانکه یون که باک نصایب فضل بنا فخر ششم مستضعف  
غزمت که حساب جهاد و اویسر نباشد و زکوة یک مال صحابه مستضعف حاجت نیز مصرفست و الصبح بوا اول فقیر برین  
السبل ای مسافر که با خود مال ندارد اگر چه در وطن مال شتر داشته باشد بکایت ایشان شتر خواست است و است  
رو نیست این زکوة را صرف کنند در بنای مسجد یا علی بعضی ده یا قضای دین یا و ذیل دین یا دست کوفته  
و بد و مکرند و از بعضی مال درین وجه که از فی کتب الفقهاء و باقی تفصیل در تجارت قال ح الملو و از زکوة  
فطرة الايمان و قال خصوا المسوا که با زکوة و داد و اموال منکم بالصداقة و ردوا الفولع البطار بالعداء که فی المال  
و صد درم شریع یا بقیه نصایب هم دوم صد درم است که چندم آنان بر هفت چاه است که افضل حدیث  
از صلوة زکوة است و این فرصت بر بر کار و کلفت آنک نصایب نامی است که در حق مال چون فاضل باشد از هفت  
چون طعام و ادب و کسوت ایشان و خانه و خادم و مرکب و آلات و غیره و آوندانی است حال و کتابها برای علم  
بجان درس گوید یا است جو میکند فی القس فی غیر و دهانه دست که استار است بیان کران نصایب زکوة  
او با سنده فایسب از وی که در مال صهار زکوة واجب است از دست گذشته بدار یا فتن چون بنده مقود  
و اگر بی مال معقول در میان آن که جایاد فراموش گردد و بخلاف حال که در مری و یا و کان بد فتن فراموش گردد که با  
از دست گذشته زکوة هم و دهانی که در فتن او در فتن باشد یا با سلف است که نزد بعضی است و فتن  
توله و فتن نباشد میفرماید و درین اخبار است بعد هم حقوق دین با ملک فتن حقه و از آن مال حق شود و ای از آن  
اما معتقدین بندگان است چون من شتری را و عورت بعبود و هر شکوه قیمت مغضوب که اینها را فتنان اگر بکار  
باشد که فی الفتن کن فی الجواهر لا شیء الا کلان و علی الصبح المذین علی فتنه و من مشرو و من و فتنه و کفارت  
فی از زکوة نباشد و نصایب نیست متعال است که می متعال آن بدو و در وجوب که متعال در هم معول از فتن  
یعنی نه زده و خادم و آوند ویرایه بر لزوم و متعال عامر است از این صدق و میانه پسند و بقول مقدسین  
جوازین در هم نصف متعال است و خمس متعال من مجموع نصایب هم یکصد و چهل متعال باشد و در شایسته



بهای هر بنی بکشتن مال نمی رود و این اسم مفعول است که زکوة از وی داده آید و آن در مخطوطات  
 که بوسیله بنای شریف و کما در معنی الخیر خشنود اما اگر بنی کوه ای الهامی خود را در جوار آن به یادون زکوة کند  
 و بعد از آن بکشتن صلوة را در مخطوطاتی زکوة را و یا قرآن را بکشتن و یا بکشتن قرآن است و بکشتن زکوة  
 زیرا که این هر دو در فضیلت و جود یک است از لفظ است و بکشتن به معنی بکار بردن است و بکار بردن صلوة  
 این است که قرآن زکوة را با صلوة قرآن فرق بینافزون و این همان بنی است و بین الحجة کذا فی الجواب  
 روت العلماء آورده که قال علی بن ابی حمزة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال قلت لابی عبد الله  
 ما فی الزکوة فی الزار و فی التجر و فی الزکوة کما فی الزکوة یعنی ما فی زکوة ما فی زکوة است و در صحیح  
 بخاری آورده است حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام یقول ما فی زکوة کما فی زکوة است و در صحیح  
 میگردانند و خطاب آمد آری یکدیگر را زکوة نیکو بدین عزت و مجال من اگر سزاوارت را زکوة نیکو  
 حج پیاده کند تا زکوة نیکو بدین حج و نماند و را سوزد و نماند که فی زکوة المسلمین پس ختم در بیان زکوة  
 چنین گفته که از از شما تا آخری هر دو را با باشد که آن مال صلوة خود را یا غنای ساری از او برگیرد  
 صدقه بده اگر چه حواله یعنی صدقه واجب بدهم صدقه نقل مال یا صلوة خود بده نه از تو بخواهم  
 که آن مقبول نباشد و در فی التجر بجان کیون الصدقة من المال قلن جازیه علیها لیس علیها لیس  
 و قال فی المومن یوم القيمة فی ظل صدقة یعنی یقین من کما فی زکوة غنای و از کثرت صدقه و از  
 کسی قبول کن خواه زکوة باشد خواه صدقه یا مال یا صلوة و در فی التجر بجان کیون الصدقة من المال قلن جازیه علیها لیس علیها لیس  
 که فی زکوة کفر من جازیه نیست از قسم که باشد اما در هر کفر من لیس علیها صدقه و سایرین هر دو را با بخواهد  
 صدقه را از بیعی طبع ثواب بخردی و چشم من دیدان مال حرام پس بکسین موجب است که بدین است از گفته  
 ضرب خمر چه آن حرامی افعال حرام است و چشم من دیدان مال حرام پس بکسین موجب است که بدین است از گفته  
 آن صدقه را ختم است اگر جرئت کن بود و صلوة باشد و در صدقه فانی است که امید ثواب و چشم من دیدان مال حرام  
 کفر است و کذا کذا و غیره ممکن است ابدان خدا صدقه بکسین صدقه از وجه حرام داده و کذا کذا و غیره  
 مصدق نزد فقیر کفر است استی و منضم به آن را می طلوع گفته ای از جرئت حق تبارک و تعالی که او داده  
 حرام بها میکند انظار او کند که گفتن و وقت دادن صدقه از حرام کفر است و اما این جمله قبل شد و در  
 است فی الواقع در تصور است آن است که کافر و بیعتی است سبب جانی یعنی مستعد به جانی علم با کفر و غیره  
 الزام صدقات بسیار آورده و فاسد است از هر چیز است ملک مال و تعلیم علم و صدقه جاریه و تعلیم علم با کفر و غیره  
 و در هر دو با کفر کند و صدقه داده و ثواب آن را نشان بخشد و چون مالک دین میگوید و یا بکسین کفر است  
 شامل گردانم که از آن بخلان نفع صدقه یا ثواب دین را تعلیم دیگران را عمل آید باشند و بدین عمل کنند اگر  
 پس صدقه جاریه اگر چون زمین مدعی و مدعی بیوه دارد و وقت کند و حاصلش مستحقان برسد و کذا



قطع گوید و در ثواب اینها حدیث بسیار آمده چنانکه در عزانه جلالی و کتبه دیگر مطبوعات از آنجا آمده است  
 غیرت که گوشت است و خون است و خوار و سحر کردن و سحر کردن و شامت و نهند و بعضی بر جوف  
 و بر چشم چشمه و بر پا بیکوی از شک و بر شاخ و باجی و کاند باسی بدیده اسطخر و العظا باسی یکسکلام  
 فارسیان که در مقام تاکید میفرمایند یعنی چون خورشیدان تو محتاج باشند البته ایشان را باید داد که در تصدق  
 و در سبب است آری یکی ثواب صدقه و دیگر سبب درم و بیغنی عامت صدقه واجب و صدقه نافله را  
 چنانکه فقها نوشته که نقل زکوة از شهر خود یعنی برای شهر دیگر کرد و بهت کرد با کرب و فقر باشد که با حرج و  
 ادع و انفع که تعلیم و تعلم حر است مثل باشد صدقه بر فقیر عالم افضل است از فقیر جاهل و کسب از حرج  
 کبر و زود که قبول نیست صدقه کسی که خورشیدان او محتاج باشند تا آنکه از ایشان نه آقا نداده و منتظر از  
 برادر اندیش فرزند ایشان بر تمام دعوات بر افعال و حالات پس ذوی القربی را بر جبران اول که بر پس  
 اول شهر کذا فی فتاوی بر بنده و در عزانه جلالی است که آنحضرت فرموده یکدم صدقه دادن مردی بر سر  
 و صورت نزد حق ثواب صدقه است و درم و اجنبی و قد نفع المسلمین آمده که صدقه بنحو است که با احتیاج  
 است چنانکه نظام و در وی آمده و ثواب چنانکه یکسکین و دیگر با صد چنانکه بخورشیدان محتاج و در وی است  
 چنانکه بزبان خود و دیگر با هزار و چهار صد چنانکه با نظر کن و عالم دین و در چهار جلای اخیر است  
 آورده که در این عالم دینیه کان که جراتی حشر نیابت کین روزه زول اله ای نیست و صان از اول  
 کین و بقول بان گفتا کن که نیست و دل در روزه فرض است بر کبر روزه و اگر تمام ماه را یک نیت کند و با  
 اگر از این یکی خلا فاما لک و در جمیع صغیر آورده که افضل اعمال بعد از زکوة روزه است و فی الحدیث من  
 رمضان و قدر ایمان و حساب با غفر له ما تقدم من ذنبه و ما اخر کان فی الهادیه و در صریح اشارت بر روزه  
 اول صفا که از آن کردنی و ما گفتنی و نادی فی و ناسخیدی در روزه احتراز کنند و نفس در شرح عبارت از  
 امور قوی چنانکه جمیع و لواطت عبارت صریح و لاغ یعنی نزاع و فی عین العلم و فی مرتبه الصوم گفته  
 و شش و تین و موناط الحوائج و شرفا تم که الحوائج من الاثم و موناط القبول عند الله و کما و فی الحدیث  
 خمس یفطرن الصوم الکذب النیبه و النمیه و البین الکاذب و النظر الشبهه یسینه بده اما و یفطر کل العاصم  
 و قد جاء فی حدیث آخر لیس فی الایام الا الجمیع و بطش در بزم لیس من قیام المومنین و فی حدیث  
 از روزه دشتن هیچ نباشد مگر گریه و تشنگی ای روزه اولیست که کتاب مجلس بهم مرده نباشد و  
 با کس را از نماز شب هیچ فائده نباشد مگر بیداری و رکعت که خواب کن تا از باطل سازد و بر او  
 بواسطه نفسانی که در آن خدا نباشد کذا فی الخزانة الالهیه با آب کین افطار را زیرا که این دو چیز بود  
 طریقه مسلوکه بنوعی که صریح فی عین العلم و در فتاوی بر بنده است آنحضرت افطار مکرر و بسته بر نماز و  
 و غیر که آتش دمان نرسیده باشد و آب و فی الحدیث انا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فان لم یجد







که در هر ماه یک روز صائم باشد و یک روز فطر انقی و شش روزه از اول شوال تا آخر شوال ایام از فضائل است  
 کما روی عن ابن عمر قال من صام ستة ایام متوالیات من شوال تا اسفالشهر رمضان مکان افضل کن  
 عبادتة تتباهی به المصنعة سبعین الاخرة و لا یدرک ثواب الاعمال مثل عمل اوزار علیه و فی حدیث آخر من  
 صام رمضان ثم اتبعه ستة ایام من شوال حرم الله جسد من النار و کما تمام صام الدبر کل و رفع عنه  
 رب العزة شدة اهوال القیمة و امام مالک این صوم را کرده گفته از جهت تشبیه با رکع کتاب و جواز است  
 این کتاب بر روز عید فصل کنند و طبیعت تمام سارند و نزد اهل سنت جماعت بر روز عید فاضل باشد کما  
 فی کنز العباد و نافع السالین و الفاضلة صائم نشوی تو بر دود و ده ایام شتره اولی از نوزده و یکم شتره  
 از محرم که صوم این دو عشره هم مستحبست کما قال فی احیاء العلوم ان حبیب الصوم یکاد فی ایام الفاضله و قد اثار  
 الایام بعد ایام رمضان یوم عرفة و یوم عاشوراء و یوم تشر الاولی من ذی الحجة و العشرة الاولی من المحرم جمیع ايام  
 المحرم تلقیان النیرات دوی العترة و العترة و ذی الحجة و المحرم و ذی الحجة ان یکمل یوم یقوا عدل انک رتبة  
 النجدة من جنة الحج انتقی و قد قال عن الصوم ایام العترة من ذی الحجة ان یکمل یوم یقوا عدل انک رتبة  
 و ما تدری و عدل العترة من کل علیها فی سبیل اللطیف انتم ست که درین ایام دعا و استغفار و روزه  
 بسیار کنند خاصه در روز عرفة کذا فی ما وی برینه نقل من تنبیه الی الیث و در صوم عشره محرم ثواب و  
 قال عن من صام عشرة ایام من اول المحرم مکانا عدا الله عشر العترة قام لیا لیا و صام نهاراً و قال من صام  
 من شهر حرام افضل من صوم ثلثین من غیره کذا فی احیاء و نافع السالین و معلوم است که در صوم عاشوراء  
 ثواب بسیار است و احادیث در آن بسیار آمده و این روزه از ست سلیخ و اول کس که این روزه  
 ده شتره لوح عبود و قبی که بسیار شتره بر کرده جودی از کشتی طوفان بر دل کرده مضطرب این روزه را  
 در اینجا صلحه بیان نکرده کرده که در محرم داخل است پس گفت این ده مجازی نیست بخلات ده ذی الحجة که در آن  
 فی الحجة مجازی است غلبه سب زیما که صوم خود غایت نه تمام و در حکام افطار باشد و غیر لیغی روزه  
 نفل ازین اقامت نکرده و جز آن فراموش که اسلام را اگر چه جائز است اما در حال جهاد و کفر و کفر و کفر و کفر  
 افطار نفل است از آن آ و ارا از سبب صوم کاهلی فرسد و شکست که انان بقوت دوی غوی دل باشند و نیز  
 تا فضیلت جهاد که فرض است بر تکمیل فضیلت صوم نفل از دست فرود و کذا کذا و ن روز نفل قصد  
 سرور مسلم که او را دعوت کند افضل است در کنز العباد و شرح ابوالکلام حدیثی آورده که یکشنبه در روز  
 بیاض مسلم ثواب فرار و روزه مقبول باد اما این افطار در کسی است که ثواب بقضا طلوع و الا فله انتی کلام و  
 حمیدی آورده که اباحت این افطار پیش از زوال روایت گری رضای و الدین کذا فی نافع السالین و وزن  
 بنده اجیر الی ذل روزه نفل کرده است و شتره و خواص و مستاجر را رسد که افطار کنند بلکه زن و بنده را  
 قضای نماز و روزه هم روایت گری باذن کذا فی برینه صائم و برگی شب خود و الیغی خوردن برکت نفل

که بدین بیان گویند و آن مخرج و معنوی دلست که باقی المنتوی است و شب بیکر و صحت بسبب بنای سرخی و کلاه  
صوم بگذرد آن غوث فدا و صومست چنانکه در غلام صوم صحت پس لفظ فطر اینجا بجا است بمعنی فطره فطریه  
صوم و آن نیز بیضی نفع حکم فطریه حدیث است و استوار است اما اگر در روزی آن را بجا نیاورد و کفایت لازم  
آید که در آن محل از حق مطلقا بکسر شوی که در آن قضا است که کفارت اگر در آن محل کفایت گیرد و این است  
حکم گیاه و خاک و کافه و اصل درین باب آنست که هر چه با وی بخورد یا در آن کفارت و در آن روز است  
که باقی برینند و اینم بخور طعام حلالی ای خوردن حرامست کمال عتق و کفایت آن فی الحقیقه بر کفایت فی قوله  
و بر کفایت فی الثواب و حور و نفع اسم طعام حرامست و بالضم صدر است و کمال طعام فطریه فی الحدیث بالضم که کمالی  
طعام است و در کفایت فطریه که خوردن حرامست اگر چه یکبار طعام و یا یکبار آب باشد و وقتش از پیش  
است تا صبح و تا غیر آن صحیح است و ذکر اربعین افطار که در حدیث من افطار فی الرکبتین یجوز فی افطاره و آخر کلام  
و السواک باز گفت که در طعام حرام و افطار با او محاسبه نباشد بخلاف دیگر طعام که در آن محاسبه است و  
بر یاده از ضرورت یعنی فوق اشبح محاسبه با روزه بدان هر رازی که از این و در روزه نفل افطار فطر است  
تا هر حق بر ما میفتد و بر یانه رسد و خوردن و منظره فرموده که در روز چهارم فطره است اول فراموشی از حق  
دوم فکر در صفات افعال و طعام صوم حصول معرفت چهارم محبت حق و در حدیث ثانی الصوم علی اداء  
اجزای سه دلیل است بر آنکه توبه اش موکول است بسوی علم و کفایت و در باطن انسان باطل نیست و قال فی طرح طعام  
فی الارض من شبع المرید و لو شبع فی الاسواق یا سبی یا زکشت که روزه طعامی است که خاصه حکم حرام است  
و فرما ختم نماز در این حرمت نباشد پس توبه را بر او سبب باطل کن و بر یانه اش آنست که فردا افطاریات بکشد یا نه  
که حقوق ایشان بدهد او باشد که توبه را بر او روزه که غایب از دنیا برای خدایتا کشته باشد که آنرا در حق باز  
حقوق سنگان نخواهد داد بلکه در عوض آنرا بعد از فطری طعامت و سیئات ایشان برگردان آنصاف نمهند و  
به دفع نگفته و در شریقی لانا و است که قال ۱۲ اثم من لم یفطر و قالوا فینا و هم لا شبع قال لیس فی  
مفسر صحیح آنست که طاعات شود و بار و یا اگر کسی را در شام داد و دیگری را صحت زانو و من یاتی یوم  
القیمة بصلوة و صوم و زکوة و قد شتم فدا و قد فطر هذا و اکل الیل و سکنام هذا و غیره فایضه بدهد حرام است  
تا آن نیست حرامست قبل آن یعنی ما علیه اخذ من خطایایم و طهرت علیه ثم بطرح فی الارض و او ابو هریره علیه السلام  
دام بر کفایت فرمود که در حجاج ستمه مذکور است که مفسر کسی است که فردا خضار را بخورد و در دنیا خضار را  
دایره را بخورند و نگذیرد اعمال حسنه که کرده باشد و در حق آن حقوق بجهان دهند و او طمس و فطر روزه که بر آن  
حق داشته باشد پس توبه را بر او روزه بر صائم مسلم باشد و این سه صفت نماز و کفایت و اکل سنتی که حکم الصوم  
و اما اجزای بر دلالت دارد بر آن که صوم خاصه حکم است و خضار را بیان حرامست نه و اینست گفته که توبه است  
نیز خضار بر طاعت بخور و آنان کرده که خلق را بر آن اطلاع نباشد تا بتوبه مضاعف و مطایب در دست که فطرت

[illegible]

لازم صلوات الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين وعلو شأنهم وروایت این شیخ و در آنکه در آن  
 و از دست و نزد صاحبیه شیخ است از شبهای رمضان و از آن خارج کردی و بر بندگی شیخ اجل حضرت سلیمان  
 جهات باطنی در تفسیر خود از ابوالحسن خرقانی آورده که در شب یکشنبه زانعت نامی بر میان باید بلبید  
 یکشنبه طاق باشد کالسج عشره و الناح عشره و الحادی عشرین و یکروز این شب باطل عبادت هزاره  
 گفته بیده القدر من المثل شهر وقال على القيام فيها و حبت التي من قيام شهر كل من غلبها انما انزلناه الى اهل  
 من ان نعيم القرآن في غير ما ذكره في شهر شب حبه تقدیر و تدبیر شود تا از آن شود که قال عز وجل لا تزد  
 الریح فيها من كل امرئ الا في حصیته و نافع السالین و بعضه علامات استیقامت که در آنست که در آن شب  
 آواز نغم کنند و هم اندک یا بیش از آن بسیار و تمام چهار روزین بعد از آنکه از آن شب بگذرد و اگر از آن شب  
 آفتاب بوقت طلوع از عادت قدیم بگذرد باشد که ذکر او شیخ الاجل و آنکه نافع السالین و هر که در شب  
 نماز گزارد و بپوشانان صد بار استغفار گوید چنانستی که آتش یافت و مثل حضرت شعیب ابو ذر را  
 او را ثواب دهند و اگر در شب الحادی عشره و الناح عشره و الحادی عشرین باشد و در شب  
 درین شب دوازده رکعت بگذرد و در هر رکعت بیست و نه مرتبه یا شصت و نه مرتبه یا شصت و نه مرتبه  
 دنیا لیس گردد و ثواب عبادت کنندگان این شب بیست و نه مرتبه است که نافع السالین بگوید  
 و در آن شب هر چند از کثر العباد و ظهیری فکند که بگوید بیست و نه مرتبه یا شصت و نه مرتبه یا شصت و نه مرتبه  
 و آب چون او را خدای و معافی بپاشد و فراخ ظالم و دجایت سلطان و بر او بپاشد و غسل فرموده و  
 وضو و برای بعد از زوال اگر جامع قریب باشد و اگر بعید است در آن شب بوقتیکه که تواند رسید و در آن  
 پس میان بگذرد و اگر ازین درنگ کند فاسد گردد و اگر در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب  
 بر نیاید اما در حکایت نقل شد که برای عبادت و خازنه و قضای حاجت در آن شب در آن شب در آن شب  
 گفت یا کل و شربت نوم و قطب الدان و تزیین و قطع صد و هجده و شرب برای حاجات  
 اعضا و صیغ و دخت و اگر صیغ را حاضر کند و شرب برای تجماعت باشد که در آن شب در آن شب در آن شب  
 و این همه افعال غیر مکلف است و هر که در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب  
 یعنی با نچه در آن قائمه باشد انتهی و منتهی تا بگوید بگر حق توان نمود که میاد حق همان باشد و آن  
 بگوید یا ز اول شب هرگاه که او را تکذوبه سلامی حتی مطلع فجر یعنی نور و طیف حق شود و آنست که دیدن  
 و مقرر است که یا بنده این شب نورینی که از شرق تا غرب بگذرد و در آن شب باشد انعام بیرون در آن  
 یعنی سلامتی از آفات و از الترام که خانه است پس حاجت خدای بجز قصد ثواب جماعت و بعد و طلب ثواب  
 آن بیرون شود و در آن شب است که هر که در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب  
 قطعه من العذاب منع احکم نومه و طعام و شرب تا از انقضای احکم من علی طبع الی بل بچند فقره شد و سختی

نسخه

بسیارست که باز می‌دارد و از یکی شش تا شش خوراک طعام و آب را چون نقصان  
 که در آن رفته باشد باید که زود باز آید و بطول و ابل خود و باقی صعوبات سفر و فاقه بود که در ضمن آن  
 تمام وحشت باشد و هم قواست چندین منافع دین و دنیا است بلکه در آن خوف تکلف نفس و زوال مال است  
 که تو سفر خواهی بیایم قال لا تشدوا الرحال الا لثلاثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی بنی و مسجد کوفه کذا فی  
 الاشیاء و الجلال یعنی ای مسلمانان رختها بپوشید مگر بر سه مسجد مسجد که و مسجد مدینه و مسجد بیت المقدس است  
 یعنی فضل اقامه سفر در طلب فواید دین همین سفر است و در طواف حرم مجازی است چه حرم لغتین  
 گردد اگر که به منظره و مثل و رنگ است کما فی المذهب و مقصود آنکه تا طواف کعبه کنی که آن در مسجد حرام واقع است  
 قال اضاعته یعنی و مفقود است بیت الله تا محذوف قال من خرج من بیت یرید الحج کتب الله لکل خطوة بعضا  
 بر فضا توابع حق رتبه فاذا اغتسل علی ارضه الاحرام خرج من ذنوبه کبیر و لدته امه یقول الله عبدی غفر لی  
 بمعتق فی فاذا دخل المسجد الحرام نادى منادى من السابار و لى الله ستانف العمل فاذا اخذ بالطواف  
 کتب الله لکل طواف عبادة سبعین سنة فاذا استلم الحجر الاسود فکما قبل باب الجنة فاذا سعى بالصفا  
 و المروة یتوبون له الحسنات سبعون الف حسنات و الملائكة فاذا وقفت بالعرفات اعتقه الله من النار و یدل  
 الله سیماة بالحسنات و قال من بات فی طریق کثر رکبها و ارجا کتب الله لکل سنة سبعین حجة و سبعین  
 عمره و فی طریق کثر مقبلا و مدبرا شفع فی سبعین من اهل بیت و حجر اسود کنی مست سیاه که در اصل از باب الله  
 آمده بود و بعد بیکه تمام رکوش بود و اکنون بشومی رسیدن دست گناهکاران سیاه گشته کما قال فی حدیث  
 عن رسول الله صلعم نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد باضاس من اللبن فسودت خطای بنی آدم و او را که من الله  
 حاصل آنکه سفر کن تا طائف بیت الله بود سنده بین الله باشی بعد آنکه سفر چنانکه ضرورت سفر برای طلب  
 علم دین هم در کار است کما ورد فی الخبر من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع و هم بر تجارت و صلاح  
 اخلاق که از مودن گرم و سرد در عالم انجبات دین است تا بر شداد صبر کند و در سلاطین شکر کند و بپوشد  
 جز سفر نیست یا چه آدمی در سفر از مافات واجباً دور می افتد و هم بر کجاها و کفار در حدیث است غدوة  
 فی سبیل الله و روضه فی خیر من الدنيا و اقیها و هم برای طاعات و زیارات کبرای دین و مشایخ اهل یقین از  
 خدمت ایشان استفاده کند و زیارت ایشان بهره و رشود و هم بر زیارات مزارات که همچون زندگانی  
 بار و اح متوجه افاده سلطان و فاقه زائران اند کذا فی الاشیاء و عین العلم و غیره در حج رفتن فرض و ان  
 یعنی در سفر حج و زیارت آن فرض است بر هر مصلحت بشرطیکه قادر باشد بر زاد و مرکب خود و بر نفقه و عیال  
 از زن و فرزندان خود و خدا و ان چنین فتن تا عود بشرط این راه از قتل و غصب جز آن نه برنده و کودک  
 دیوانه و زن و پادیده و مانند آن و بر اینها اگر چه قادرند یا بودند بر کسی که قدرتش بر گرفتن باطل باشد  
 در یک مرحله در صله دیگر پیاده رود و شتر اطرک است اخلاقی است که خارج از مواظبت و حرم باشد و نیز مالکیت



[illegible]

و عطار را بگوید المصنوع صاحب فیه قول بقالب الطلق و قالب النطق لم یکن عالما یا العیب من المصنوع من  
مصیب و من غیر من مخطی و اما قوله من انی کابنا الا ان ثبت فیه محمول علی حکم کما ان العرب و العراقین  
عمده ملعم و بهم کما الشکرین و اجار الیه و بهر زعمون ان انشایوت کلمها لایکلف و غیره و ان القائل  
المختار بنفسه فسن قال مثل محالهم و صدقهم فی هذه المقالة فهو کما لو ما اذا صدقهم فی انهم صاحب  
اعتقد الکواکب لکن الامارات علی بعض الاشیاء و الا لاسباب فکما یکره و کما ینهی و باین تحقیق ظاهر شد که  
قدح صاحب ترفیع الصلوة و مثل او که معینیت می بر معنیهم و میسر شد تشیع شیخ کرده اند و  
موجزیت میفرض معنیهم به بیان مسئله مشهوره است که نزد اکثر علمای کبار اسلام و ثابت است که  
ظاهر است که اعتقاد در مرتب راسائل نجوم و احکام کواکب بدین وجه باشد که اینها اعلی است  
سعادت و نحوست و اندک فاعل مختار و مؤید این است که در غرض از اینها آنکه در ده که از صد اسلام  
فخر الدین را ای پرسیده شد از علم نجوم فرمود که آن بر اقسام است و آنچه که بوسیله اینها اوقات نماز  
صبح و غسق و وقت قبله را میستند که باند بدان اول نماز عصر و آخر ظهر را صباح که باند بدان آخر وقت نماز  
برج محل کما خود را ساخته کند برکت تیر ماه حاصل سازد و کرده که حواله کند همه کارهای خود را بر نجوم و  
آن کار کند و بخت که کواکب باند و مطلق عالم و کفر که اینها بخوبی گیرد و بپرستند استی که اینها  
مطلقا بالطل نیست لهذا المصنوع و آخر کتاب تبیین قدری بدان برای اقلین اینها را سمعان یکایک فوکه  
سیاقی و توجیه این حدیث مذکور که صاحب ترفیع از محدثان نقل کرده اند راه عقل است نه از روی نقل که  
باین نوشته شدن و مخالفت علمای کبار نمودن و در از صوابت و اسد نهان علم بانامیم بتقریب  
بیت شمس و شرح معنی آن که آسمان بداننده بر وجه مقصود است چنانکه متعارف است اهل تبیین چنانکه  
شیخ اجل حضرت کلیم الله جبار مدعی در تفسیر کرمی تبارک المذی جعل فی السماء بر و جادان تفسیر کرده که  
اسد قادم الصلوات و سر طان طان الصلوات و برای بیستم ستاره باقیده ثابت است باین  
صورت که برای هر یک از اینها دو و پنج مقرر اند چنانکه محل و قدر فایده شرح است و ثور و میزان و جد و زهره  
و جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس و حوت خانه مشتری و جدی و دلو خانه زحل و ثور و میزان و جد و زهره  
آفتاب و مریخ و عطارد و قوس و حوت و جدی و دلو و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره  
سرطان و عقرب و حوت و دشت و دیگر بادی است که مقرر بود اهلان مطلق است یعنی جوزا و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره  
و دیگر خاکی که مقرر خاک بدان احوال است یعنی ثور و جدی و سنبله و برج باطلح و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره  
ثابت و منقلب چنانکه اخیر خبر کرد قرآن السعدین و وصف حصار اهل بدان اشارت کرده اند و این  
که برج فلک آسمانی چار و پنج حصارش بهم ثابت است و ثور و جدی و سنبله و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره  
و ثور و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره و ثور و میزان و جد و زهره



و چون قمر درین برج آید مستحق و بلا باشد و مردان بخیر است و نزد بخان بدتر است از سفر و عرق  
 آید مستحق و بسبب لفظ ثابت که ما خواست از نباتات چنانکه گفته که هیچ ثابت مردان در آن مرد برتر نالی  
 و کذک چون قمر در برج عقرب است خوب است دارد چه آن خانه مرغ است و مرغ خوش است پس بدانیم که خوب است  
 و اندر این وقت بودن قمر در برج عقرب باطل و نفع ندارد و هر کس بدان واقف نه آید آن مرد در عرق  
 اسد نزد کسی که این دو برج را می شناسد بعضی اوقات در شب ظاهر باشد و بعضی برای معرفت فرد  
 عقرب و اسد و جز آن قاعده نهاده و این ابیات گفته می رانند و شش کن و پنج دیگر فرای هر سر آن  
 پس بر جی که آفتاب در دست یکن آفتاب پنج در آن هر کجا متقی شود عدوت با او انجامد و یکن در آن  
 یعنی آفتاب معلوم کن بعد بر جی که آفتاب در آن باشد پنج بر آن و پنج گان بر بر جی دیگر بدو  
 که این طرح منتهی قمر در آن برج باشد کل لایحه فیه المدة مشبه و توبه وقت کن از ای توقف کن  
 در وقت مشرق و این سه بیت بیان می رسد چهل ابیات که در وقت روز این ترتیب در لطاف عالم  
 میگردند و در آنرا از مواجبه ایشان بفرق نیست باشد بلکه ایشان را در پس پشت باید داشت تا در آن  
 ایشان باشند و در غرض از چهل ابیات که ایشان چهل تن از بندگان برگزیده حق تعالی که درین اوج وجود  
 ایشان قائم و هم در میان فهم و ادراک و فکر و انشان میسر و دیگر از احوال و احوال و احوال عالم که  
 او مقدر رساند چون قیامت نزدیک آید میسر و انتهی و در سویت که ایشان وقت اندر قیل و قیال که چهل  
 از ایشان در شام باشند و سی و در اطراف دیگر که از انشی که در کثر العبادت که ایشان چهل می خوانند و  
 بهوش سپردن و بجهت و آنچه صاحبان مسلمین گفته که آنچه حوالا ایوست جوینوری در تعیین ایام گفته و  
 سفر شمال و جنوب شرق و غرب در بعضی ایام آورده است و آنست که از کتاب سنت و اجماع و قیاس ظاهر و بلکه  
 درین وضع میل کرده بقواعد نجوم که شایع آنرا باطل گفته نزد عارف اعتباری ندارد و چه طریقه تعیین  
 جهات ابدال و مکرر تعلیمی باشد و است و است و از مکتب خلف بهمیدان تا کنون عالم از چنانکه حیات ابدال و  
 جهان این بهیت و روزان هر فرد و کلان است شرق شبانه و بدو شبانه جمعه کیش شبانه و سه چهارا و  
 شمال و پنجشنبه و جنوب پس اینقدر تفاوت عالم کانی است و حاجت بسندی دیگر نه چه در حدیث است  
 ما را که اسلمون حسنا و عند الله حسن آری این خدش را بحال در دو دست که مقصد در دو دست بخان  
 خاص کرده است چهره و رخ جسمانی یا آنکه در آن همه جزئیاتی است و هم فواید مطلوب و الم و حوائد و احوال  
 چون کم کنی تو راه را الا در شرف الاسلام و فتاوی طایفه آورده که چون کسی راه نکند مستحق که بداند  
 گویند با برکت آن راه باید اگر سوره یسین بکشد بخواند و بعد از آن باید و نوزد و بعضی علامه ها گویند باید عبادت  
 المصلحین را عینونی و اگر راه مختلف و مشتهر گردد و راه دست بکشد که در حدیث است اذ اختلفت بینکم الطريق  
 فلیکم بذات الیمین فان علیها ملاک است و باید که فی العلم و در سفر آنرا کسی بکشد بخواند تا در نزد

و چون قمر درین برج آید مستحق و بلا باشد و مردان بخیر است و نزد بخان بدتر است از سفر و عرق  
 آید مستحق و بسبب لفظ ثابت که ما خواست از نباتات چنانکه گفته که هیچ ثابت مردان در آن مرد برتر نالی  
 و کذک چون قمر در برج عقرب است خوب است دارد چه آن خانه مرغ است و مرغ خوش است پس بدانیم که خوب است  
 و اندر این وقت بودن قمر در برج عقرب باطل و نفع ندارد و هر کس بدان واقف نه آید آن مرد در عرق  
 اسد نزد کسی که این دو برج را می شناسد بعضی اوقات در شب ظاهر باشد و بعضی برای معرفت فرد  
 عقرب و اسد و جز آن قاعده نهاده و این ابیات گفته می رانند و شش کن و پنج دیگر فرای هر سر آن  
 پس بر جی که آفتاب در دست یکن آفتاب پنج در آن هر کجا متقی شود عدوت با او انجامد و یکن در آن  
 یعنی آفتاب معلوم کن بعد بر جی که آفتاب در آن باشد پنج بر آن و پنج گان بر بر جی دیگر بدو  
 که این طرح منتهی قمر در آن برج باشد کل لایحه فیه المدة مشبه و توبه وقت کن از ای توقف کن  
 در وقت مشرق و این سه بیت بیان می رسد چهل ابیات که در وقت روز این ترتیب در لطاف عالم  
 میگردند و در آنرا از مواجبه ایشان بفرق نیست باشد بلکه ایشان را در پس پشت باید داشت تا در آن  
 ایشان باشند و در غرض از چهل ابیات که ایشان چهل تن از بندگان برگزیده حق تعالی که درین اوج وجود  
 ایشان قائم و هم در میان فهم و ادراک و فکر و انشان میسر و دیگر از احوال و احوال و احوال عالم که  
 او مقدر رساند چون قیامت نزدیک آید میسر و انتهی و در سویت که ایشان وقت اندر قیل و قیال که چهل  
 از ایشان در شام باشند و سی و در اطراف دیگر که از انشی که در کثر العبادت که ایشان چهل می خوانند و  
 بهوش سپردن و بجهت و آنچه صاحبان مسلمین گفته که آنچه حوالا ایوست جوینوری در تعیین ایام گفته و  
 سفر شمال و جنوب شرق و غرب در بعضی ایام آورده است و آنست که از کتاب سنت و اجماع و قیاس ظاهر و بلکه  
 درین وضع میل کرده بقواعد نجوم که شایع آنرا باطل گفته نزد عارف اعتباری ندارد و چه طریقه تعیین  
 جهات ابدال و مکرر تعلیمی باشد و است و است و از مکتب خلف بهمیدان تا کنون عالم از چنانکه حیات ابدال و  
 جهان این بهیت و روزان هر فرد و کلان است شرق شبانه و بدو شبانه جمعه کیش شبانه و سه چهارا و  
 شمال و پنجشنبه و جنوب پس اینقدر تفاوت عالم کانی است و حاجت بسندی دیگر نه چه در حدیث است  
 ما را که اسلمون حسنا و عند الله حسن آری این خدش را بحال در دو دست که مقصد در دو دست بخان  
 خاص کرده است چهره و رخ جسمانی یا آنکه در آن همه جزئیاتی است و هم فواید مطلوب و الم و حوائد و احوال  
 چون کم کنی تو راه را الا در شرف الاسلام و فتاوی طایفه آورده که چون کسی راه نکند مستحق که بداند  
 گویند با برکت آن راه باید اگر سوره یسین بکشد بخواند و بعد از آن باید و نوزد و بعضی علامه ها گویند باید عبادت  
 المصلحین را عینونی و اگر راه مختلف و مشتهر گردد و راه دست بکشد که در حدیث است اذ اختلفت بینکم الطريق  
 فلیکم بذات الیمین فان علیها ملاک است و باید که فی العلم و در سفر آنرا کسی بکشد بخواند تا در نزد



کند کافی کثر العباد و آنچه حدیث است که اگر کسی بخواند قرآن را بجا لیکو و با هر وعالم است بمعانی آن آنکس را  
 با ملائکه کرام باشد و آنکه شرح میکشد در خواندن قرآن بروی دشواری است و او را در اجرت پس منی آن این  
 که او را هم اجر خواندن است و هم اجر هفت و ارق و عقل چنانکه فی الدنیا قال من تلاک حذو آخر آیه التور  
 یعنی قرآنی قیامت گویند عامل قرآن را که بخواند قرآن را با ترتیل یعنی واضح و مبرور آرمیده چنانکه در دنیا  
 بخواند که اکثریت بلدت فوق و بلند شود درجات بهشت بقدر قرائه خود زیرا که در جانت بعد از  
 آیات قرآن اندکی شش هزار و شصت و شصت و شش پس یک یک است خوانند که رجب باید و تمام  
 تمام و بقول آنکه همیشه در ترقی باشد چنانکه در دنیا هر بار ختم کردی باز از سر نو میگریست پس بعد از  
 او را خواهد افزود و این مستمعین قول آنحضرت گمان منزهتک عند آخر آیه الای که در جند یا رخواه  
 بالآیه بر سر کبریا در جات لذات کند فی شرح المحسن بر سینه و فضائل تلاوت قرآن مزایه ازین  
 در کتب احادیث در باب معنی هر سخن از بعضی تند بر معانی و تامل حقائق بخواند اگر اهل آن باشد و  
 بر آن نظر دارد که این کلام خدایت است و ملا حظت عظیم و حضور خاطر از دست نگذارد آورده اند که کافرا  
 رجم کیا راین آیه بر خواندن عذاب ربک لواقع ما لمن دفع ذات یمن این آیت صاحب فراش شد چنانکه  
 آنرو عیادت کرده شد که کافری الجلالی و مدعی است که امام عظمی رنج شیبی باین آیت زند و داشت بل الساعه  
 موعدهم و الساعه ادبی و امر کذا فی منطق و هر حرفت از توحید و ادکند اما درین العلم گفته که در تحقیق  
 محتاج نکوشد که آن از فهم خصیصه است و در حدیث است انکوالقرآن و انکوالفان لم یتکوا  
 فقیه کوا یعنی در وقت تلاوت قرآن بر پدید اگر بر نیاید پس باید که تکلف خود را در گریه آید باین معنی که  
 گویند در وعید و عهد و قرآن در یاد قصود خود را دور و فایز آنها و تقصیر خویش در ایامی و دنیای آن که برین  
 نایاب غم خواند رسید اگر ز سر بر نیاید که بر عدم غم کند این را عظم مصائب و در آشنای سورت قبل  
 از تمام کسب شغل کند و اگر ضرورت شود مصحف را بر پیشان نگذارد و از اعوذ بالله خواند و قرائه بخواند  
 خطه کند تا آنکه بیام نام پیغمبر در دو گوید و خواندن در مصحف تمام خوبتر است از بختک و پنج سوره و  
 سوره که اینها محدث شده اند و بر سوره تسمیه گوید تا آنکه بر سوره بسمت نیز اگر از آن آغازند چون  
 بافتل میوند و اگر وسط سوره آغاز ترک تسمیه روا باشد ترک تعوذ کافی الجلالی تا آنکه منقول عن علی  
 در اجاب العلوم آورده که اعمال باطله در تلاوت قرآن ده چیز است اول فهم اصل کلام پس تعلیم تکلم که در  
 آغاز تلاوت حاضر کند در دل تعلیم حق را و بداند که این از کلام بشر نیست و هم اعتقاد کند که در خواندن  
 کلام احد خطر عظیم است که بخواند این مگر کسی که پاک باشد از هر پیدی ظاهری و باطن پس حضور دل و ترک  
 غرض آنکه آداب بعضی ملت آن بود که چون سوره بخواند و دل ایشان حاضر نبودی عاده که دزدی  
 نر ابار و دیگر پس نشان تدبیر معنی است زیرا که مقصود از قرائه تدبیر معنی است و اندیجاست که ترتیل را نسبت به



[illegible]

طوبیٰ وصالہ

[illegible]

ملعون و تارک الورد ملعون و الایچیدیش غاصرت یکی از اهل کتاب در عهد انحضرت و ادراول مبارک خاند  
 فرمود که ملعون است که در کلام دینی محتاجان هیچ سعه ندارد پس وی ترک کرد انحضرت فرمود که تارک الورد  
 ملعون چه ترک کرد کسی موجب فحشاء باشد و بقول امام است که اگر کسی قدری و در دراز تر که در باره تارک الورد  
 ملعون گویند اگر صحیح مردم با او بیعت باشد و او در و در شافل گودار و گویند که صاحب الورد ملعون  
 گویند و اگر گاهی در وقت شود تارک که آن بوقت دیگر گذشت نفس او ترک عادت نکرد و فرمود باطل است  
 روز است و روز خلیفه شب لولای او را در روز شب گذشتی فتاوی در شب جمعه است  
 درین بیت بیان خواند بعضی سوره سوره سوره که آن منقول است از پیغمبر و از برای ابواب و  
 خواسته و از شرو و شورش جمله ثمری روزی که آن شخص شرب کمال صبح الهی که در وی الحاح و انحراف  
 جاه و جاه دنیا را در دست و سوره لقمان برای دفع مرگ و حاجه و اندفاع مرض و با مشهور است چنانکه  
 برای خلاص شدن است و با دفع تب و در دست که با یا تسمیه میخوانند فصل دران وصل کردن سیم سیم  
 با نصف و لام تا قرب با جابت باشد اوقات خمس ذکر گویا این باب برای ترغیب به عبادت است  
 قراوة ذکر و دعا پس اکنون در بیان کتب که مذکور میگردد و در این باب اوقات در دعا خواندن است  
 و در ترتیب آنکه افضل ذکر انسان قراوة قرآن است پس ذکر سوره بقره که در آن شرح الحجة مذکور باید که سوره  
 بقره سوره که در روز را در روز یکبار که سوره بقره نشینند چنانچه تمام و اطراف هر حضور دل اگر چه غافل نیز  
 ثواب است که آن در سجده و این حسن و نامل و لفظ و تحفل کند منی آنرا و حوص کند در کثرت ذکر و در تسبیح  
 ذکر و تسبیح را هم نگذارد و دفعی الحجة است من قال لا اله الا الله بهر مت عنه رابعه اوقات و تسبیح فی روایت  
 من الله که در فی کبر العباد و مقصود مصنف آنست که در اوقات بعد از صلو که توبه بشاغل باشد حتی تسبیح  
 باش بلکه بعد از اوقات است و در زمانه کوی مشغول در سجده که در خولت و در شای ذکر باشد و در غایت العلماء  
 بعضی فتاوی نقل کرده که اگر کسی بعد از اتمام صلو که توبه بر ملافاصله کلمه تسبیح گوید دران دور و اوست  
 بر و اتی کافرت و روایتی ننما آنم باشد و بعد ازین بر ابطال این قول از فتاوی موفیه و شرح  
 امور و ابرار شرح شایسته نقل آورده که انحضرت بعد از نماز صلا باصحاب که کردی و میگفتی لا اله الا الله  
 چهار ازان هر یک مرده است که اگر کسی بعد از نماز گفت متعلا که طیب گوید و اول بار خدا متعلا  
 ثانیان اولیا مرده و بعد از ثانیان اولیا و بعد از ثانیان اولیا و بعد از ثانیان اولیا و بعد از ثانیان اولیا  
 شرح کریم است که پرسیده شد امام عظیم از حال کسی که منع میکند از گفتن کلمه طیب بعد از نماز صلو  
 متعلا پس فرمود که ایشان را از ایشان تا نزدی که درین ترتیب متصل کردن در میان نماز و کلمه  
 است فعلی پیغمبر و اصحاب است که ایشان همه کجا بعد از و پس از دعا متصل کلمه طیب بگویند  
 تا فتوا منیعت و باطل است منقول من الفتاوی المبررة لفتی و در فتاوی بر سه آورده که فضل ذکر

منقش بقول است بلکه هر عضو و در محل خود ذکر است چنانکه ذکر گوش شنیدن ذکر حق شنیدن  
 گریست و عطا کرد دست و شادان کرد زبان و ترس و امید کرد دل تسلیم و عطا کرد جان و وفا بهر  
 ذکر تن است و در طهارت القلوب آورده که بایندگان ذکر کرده و درین آیه یا ایها الذین امنوا  
 اذکروا الله ذکر اکثر احوال است از آنکه بدان هر عضو را ذکر کنند چنانکه اگر در عمل غفلت نمایند  
 خدا را یاد گیرند تا آنرا در دل بکنند و اگر چشم نهاده بی رسد خدا تعالی با حاضر کرده چشم پوشیده اند  
 سایر اعضا را نیز اقبیه حق تمام از نامشروع و بعد از او و او تعالی را در حال حاضر و تا آخر از هر که گویان  
 با قال الله سبحانه فاذا ذکر ولی او ذکر کم و در حدیث قدسی آمده که او تعالی فرموده که چون بنده یاد میکند  
 در ضیعه و جلاش کنم او را و ذات خویش و اگر عطا نیرد میکند مرا پس یاد کنم او را و در آن اعلای می داند  
 تا که مقربین و در کثر العباد خوانده جلالی است که ذکر حق در میان مشایخ طبقات شده ذکر است که  
 لا اله الا الله محمد رسول الله و الحمد لله لا اله الا الله الله اکبر سوم یا حی یا قیوم پس  
 شیخ ابو یوسف السمع العظیم پس اگر اول را اختیار کنند در ثبوت از آن نه با تعلیل گوید و هم با رجوع و اول العزیز  
 که مقصود از ذکر تعظیفه دل است از زنجیر غفلت نه تجدید عهد پس اگر در اول الحمد و اول الله گویند  
 و شایسته اند و ذکرش منقسم گردد و مقصود ثبوت شود و اگر ذکرش دیگر و پیشتر ازین هم گویند چون با رجوع  
 آید بعد رسول الله گوید و اگر دومی را اختیار کنند بیست و یکبار بگوید و پس از آن یکبار ربیبی خیر او شد  
 و اگر ثالثا اختیار کنند سی و یکبار بگوید و اگر در سحر و ذکر گوید با و از این پنج که از وی است و هر یک از این  
 و بقولی است گویند یا محمد و صلوات با و از این گویند چندان ذکر گوید که هر تار و ریزان گردد چنانکه تار و ریزان  
 جوارح او جان شده اند و آنچه خدا را که است هر گفته اند مراد ایشان بر این است که است متزی بهت که در این است  
 استجاب آنست که ذکر و دعا اخفا کنند اینتی قد خداوی برشته آورده که ذکر زبان افضل است  
 دل که عمل در آن بسیار است و همه بواجب و قوی تا غافل باشند و بقول نکرد که عمل خفیه است افضل است که در  
 فی الحدیث افضل عمل السر علی العلانیة سبعین مضعافا و امام فخر الدین مازنی افنیست چهر را بیست  
 و لا یغنی عن ذکره اینتی و در جزایه جلالی در جناب بطلان آورده که احضای آن درین مختصر  
 و خلاصه وی آنست که شیخ سلیمان بن احمد بن ابیاء الدین ذکر یا قرشی صدی و در ساله بخود آورده که گفت  
 آنرا و ذکر الله حتی یقال که جانین ای چندین ذکر گویند که از ذوق آن بعدی رسیده که مردم شمار را در یاد آورده  
 دین ذکر زبان است و ذکر دل افضل است از آن بهشتا و در حدیث است افضل ذکر لحنی است  
 الذی یسمی الحفظه سبعین مضعافا فی الراسه اتمشیر تیان الله ذکر الحفظه لا یفرقه الله لانه لا یملک له علیه یسوم  
 بین العبد و ربّه ثم انزل بنحو الذکر و رفع الصوت بالذکر ذکر فقیه ابواللیث السمرقندی فی کتابه تنبیه القائلین  
 ان الحزمت السجده عشر و جبا منها ان لا یرفع الصوت بغير ذکر الله فقد روی عن النبی صلی الله علیه و آله



بالا ذکر و التمسك بالصنيع بعد الصلوات الخمس قال الشيخ ابو العجيب السمرقندي قدس سره ان المراد بقوله  
 ان تبدوا الصدقات فتعطي الجهر بالذكر بين السجدة الفريضة وفي الحديث افضل الذكر لا الا الا الله وحد  
 الجهر ان يسمع نفسه كما هو المعتاد في الجهر القراءة في الصلوة وحقه المانع عن الجهر قوله واذكر ربك في نفسك  
 تضرعا وخفية ودون الجهر الآية ووجه ادعوا بكم تضرعا وخفية وخفية الجوزين ان الذكر الجهر يعاون على  
 البر والطاعة لانه اذا سمعتم من غير وجب قلبه كما قال الله لنا المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم الآية  
 وخشية القلب من الله تعالى طاعة وايضا لو كان الجهر الذكر والتمسك عليه فلا ثواب عليه المذكور واجتماعه  
 يشاب عليه كما قال يقول الله سبحانه انما غفل عن هدي بي واما معه اذا ذكرني فان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسه  
 وان ذكرني في طاعة ذكرته في غير طاعة واليتاني في الجهر بالذكر اعانة وتحرص للناس على ذكره تعالى وفيه نالته اغفلة عن  
 بالذكر لانه اذا قيل ان كان من هذه الجبهة اولي من الخفي واما الجواب عن حجة المانع فهو ان بعض المفسرين قالوا  
 ادعوا بكم تضرعا وخفية معناه ادعوه اعلانا وافتخارا لان التضرع من الضراعة وهي شدة الحاجة التي يفتقن الجهر و  
 الخفية من استدراكه في الجهر والخفية فيحصل على السر بقرينة المقابلة واما قوله تعالى واذكر ربك في نفسك  
 تضرعا وخفية ودون الجهر فنقول الآية فهو في حق النبي خاصة اي ذكر ربك سرا ولا تجهر نفسك باعلان لهوت  
 انتهي وكذلك فيهم تفسير الامام علي عليه السلام حيث قال ان افضل الذكر البسدي الجهر وكذا في الجواب الجهر على السر  
 فانظر فيه ودرست رفق هديتني من كثرة ما ذكره من تكبير ميكرونه وانه لا تخشع في زعموا انكم تسعون تبعه في شيا  
 يعني اولئك تسبحون وقربيت من جهر تكبير وشايع ايضا گفته که اخذ بيش دلالت دارد بر استحباب سرور ذکر  
 الحق در خباب است که امر ذکر متداولست بحسب مقام ذکر فالشيخ المرشد باي حکف البسدي بالذکر جهر  
 لينقل عن قلبه انما هو الراسخ فيه وستر عمل المشايخ على هذا ودر مقامی بر سرنا شرح حصصين نقل کرده که  
 مهدي اگر چه حضور دل می باید نه از او رخصت اختیار کنند الا هو اجمع چه ذکر سر بعد از زیاده و چه ذکر  
 کبریاست و ذکر جهر چون خالص از یاد سمع باشد فضلا عن بسیار دارد و عليك بالاختيار این است تحقیق  
 در مقام و مضمر به ذکر خفیه را ترجیح داده است که آن عمل سری است پنهان در میان خود و ذکر سر سبب  
 حق است و موجب سرور گردی یکی از اولیا الیه یعنی اگر چه به او قاضی بین چهار برای یاد حق تعالی است این  
 ادوات سحر از به فضل است که در این نزول است و یکی باشد چنانکه در صریح است نزول است و تعالی  
 بسوی آسمان دنیا در بنو قریه مشهور است بر ذکر باید که مستحبه اما صحابست آید قال لکل شیء صانع و  
 صانع القلب ذکر الله لا اله الا الله پس این که صیقل دل است و استغفار گناان و نعم باقیل ذکر ذکر  
 ترا جان است با یکی دل فکر زودان است و مخدوم دایم بر کلام از رفته العلماء نقل کرده که روی علی  
 قال قال رسول الله ان الله وامن یا قوت احرار است تحت العرش واسقاه على ظهر الحوت فی الارض الیه  
 السعیر واما قال لما لا اله الا الله محمد رسول الله من نیت صادقة استمر العرش فی کبر الحوت و العود فیقول الله سبحانه

تفسیر  
 و خفیه

اسکن یعمرش فبقولک عت اسکن وانتم تقفوا لعلها فیقول الله سبحانه اشهدوا یا سکن  
 انی قد غفرت لعلها من الذنوب صغیرا وکبیرا سر او علانیتهما انتهی اللهم اغفر لنا بکت عمن  
 احشرنا فی زمره الصالحین مغفرا بادت وان دعا الی کما فی الخبر یث الدعای الخ العباد وعلیه دعا  
 انواع عبادت واین اظهار اعتقاد و آن اظهار غایت اعتقاد است که او در طوبی من و حبیبی حقیقت  
 استغفار را کثیرا کذا فی فتاوی بر بنیه ویم روایت که رسول فرموده که هیچ چیز در ستر نیست  
 خدا را از خود هستن ما نیست که آن طلب کفایت روزی صحت بدن و اشتغال با دین است  
 این کلمه جامع غیر داین است و الحاح بکسر یعنی تضرع و از آری و تقیر خواندنش عالم بحق تعالی است  
 از آداب دعا است که بر خود دست بردارد تا آنکه زیر بغل او نماید تا صحیح آنست که دست هفتاد و  
 سی مرتبه بر آینه و بقول ایهی الله و بر خود دست از آستین بیرون آورد مگر بعد از دو چیز که  
 خواندن کفایت را فراموش آورد بیرون از آستین و با جمع کند بآستین که لو تک از فضل خود را  
 بازگرداند چنانکه در خبرست و در اول آخر خود صلوة گوید چنان بر سر و بجنبه دعا مقبول است  
 بنده در میان مردود و محکوم کذا فی من العلم و آنچه در خبرست لایزال اعتقاد الله ما در دوزان قضای  
 نه خبرم که این را چه از دعا و صدقه رد کنند اما در عابا یکوت سید که ترک است ال لایزال اعتقاد کجاست  
 عظم حق پس باید که اعتراک کند بجز و قصود خود و قدرت دعا بقرضای حوائج بندگمان و تمام  
 کند بخواندن خدا است که قل ان عندی سحیرا لیس فی الدعای الی البالغین فی التضرع و در وقت  
 و شدت دعا بسیار کند پیش از آن که بستاند که بستاند قال من سره ان  
 الشاهد و الکرب فلیکثر الدعاء فی الرخاء یعنی آنکس که خوش تر میابد ای که اوقات خود را از غم و  
 شادمانی و بخت پس نماند دعا بسیار کند در ستر است و شادی خود و قال الفقیه الباقی  
 استی کل وقت و یرضح حوائج الیه فان فی علاج العبودیه و لا خفاء فی مستحب و علی  
 کذا فی السراجیه قال و جبه افان فرج من الدعاء و قال یحتمل و کما یسر فی رطله و الصبح انما یاس  
 و شریفه کذا فی فتاوی قاعدهی من کتاب الاحسان و نقل فی القنیة حدیثا الا سالتوا الله  
 یطون ککم و لا تسالوا انظور اما و ادعی احدکم فخرج من دعایه فلیس سید و علی وجهه و لا فضل  
 کیفه و یكون بینها فرجة و ان قلت و لا یضع احدی یدیه علی الاخری بل کلامه منقول من خزانه  
 فتاوی بر بنیه و کذا که در دعا آفا کند بخود آنگاه بوالدین و پستاد آنگاه بکافه مسلمانان  
 نه باسان که این کمره است و آنحضرت نمی کرده است از این و تمام دعاها تخصیص مخصوص است باید که صیغه  
 اختیار کند زیرا که در تخصیص عین واقع است و دعای علم ارجح بقبول است  
 و تمام هر یک که در است و مستحب بعد از فراغ از جهه تعالی است که دو کتب و گویند که میراث و انوار

پس آنرا بر اثر آن دعای خود را فاضلت کند و آنچه مذکر آن در مجلس و عظه دعای بلند و کثرت در گوش کند و عفت  
و از سلف متفلسف است بلکه این تشبیه است بیرون و نصاری کما فی الباب الخامس عشر من الجواهر الباقی یاب  
اجابت انگیزی که در جوابی هم خوری یعنی اجابت دعا موقوف است بر حال بودن لباس و طعام و شراب  
نوم بر مراحله باشد از آنکه انسان چنانکه در آداب ما نوشتند آنکه احترام کند از تشبیهات در خوددن و نوشیدن  
و کسب کردن و اخلاص کند و عمل در مطاوع خود را کند و خوشن خلقید و توسل کند با سالی سخی و صفات علیا  
و با دنیا و صلحا و این در فاضلت در قبول و از یکدیگر یعنی هیچ احترام از آنکه این در نسبت خوشن خلق و اما آنچه بی فکر بر زبان  
آید با کسبیت بلکه میگوید و اخلاص کند که یک دعای مرا فاضل است از سبقت دعا و عکالانیه کذا فی المذکر است میتلا فی  
قبول یعنی صدق و کرم متکوی و دعای گو با یک برست برای اجابت و عمل کسب حای اهد یعنی حلال بودن  
طعام و لباس و بی بر دیگر است برای آن و در باره آغا زو نهتم دعا و عکالانیه این حدیث است که لا عمل  
موقوفه و الدعوات مجبوسه حتی یصلوا علی کذا فی التریب و درباره احترام از مظام و تشبیهات از این  
روی است که آنحضرت فرمود که نیست هیچ بنده مؤمن که سه بار یا رب یا رب یا رب گوید مگر اگر او تکلیف از کمال است  
خود میفرماید بیک تعبیدی حل ای طلب کن ای بنده آنچه مراد است و عمل بیک اگر چه در مقام خدمت و انیت  
گویی اما در کلام باریت که گمایت از حضرت اجابت و رسانیدن بنده بقدر و خراج پس حدیثی می یاقدر  
آنکه آنحضرت تمکایت کرد یا رسول الله ما یکمن اثر اجابت فی بنی آنحضرت فرمود طیب طیب و طیب  
یعنی گفته خود را بگیر کن و دعا کو استجاب شود بعد فرمود بدستی بر شکم کرد از آن لقب برام و را بدست  
چشم و ز دعای آنکس اجابت نزد و در حضرت حق آنکار یعنی ابروفات را میگوید که چگونه دعا کن اما  
اجابت کنم که مطعم شهوات و طبع شهوات اما انات خلاقی در زنده شتاب با آنچه موافق چگونه اجابت باید  
در دعوات و فضا که در حاجت که کذا فی فاع السلیمن ساعت اجابت را بدان از وقت از آن که در پیش  
امام گویند و فیکه بالا منبر و ساعت قبولت دعا است که در حدیث چنین و علماء را در بیاعت مرحومه  
جمعه خلافت یعنی بوقت طبع امام بن اهل بیت گفته و بعضی در فاضله او تأمین گفتن و در رکعت اولی  
نزد بعضی بطور دیگر کما قال فی عن العلم خلف فیها عند طلوع الشمس و زوالها و صعود الامام و القيام للصلاة  
و منتهی الاستجاب لوقت العصر و عند الغروب و روی عن ابن مسعود ان قال التمسوا الله التی یرجی لیس یوم الجمعة  
حصراً فی غیبه الشمس کذا فی الصلح و مصنف لم یولاً قرآن حضرت آورده پس مراد دعا تلجی نه سالی و  
تا یا قول ارج گفته که بعد از ظهر و غروب که اجابت چنانکه گفته اگر کسی بخواهد استعاذ کرد که دفع آن بکشد  
در وقت شاغل شود مذکر یا الله یا رحیم یا خالص یا کذا فی بر بنده و فم بعض غیر ممکن و چون غنیمت  
فتن و بعضین نیز آمده کذا فی التخب و یا یش برای غنیمت و بعضی فم بجای غنی افضل دیده کذا  
بعد از فراغ از اذان و عید از اجابت نیز فراموش را پس قول مصنف امام از آن است که است هر مؤذن و سماع را



اولاد من عالم الغیب و التبراة فی عهد الیک بان شهادان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و لا شریک  
 لک محرابی که رسو که فاکلنی الی انفسی فاکلنی الی انفسی تقریخی الی الشرب و با عدنی الی الخمر و انما الایمان  
 بر حق که حاصل می شود که بعد از توفیه یوم القیمة انک لا تحلف الی المعاد و شیخ اجل حضرت کلیم الله و در رساله  
 خود گفته که در این سید است استغفار این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی  
 و انما عبدک و انما اعطی عیدک و و عدک ما استطعت و احوذیک من امر ما صنعت ابو و لک بیعتک علی و  
 ابو و بندگی فاعف عنی فانه لا یعفو الذنوب الا انت هر روز و شب گوید که یا حی ذنوبت و کثایس رزق بهتد  
 کذا صرح به فی بر سره الا ان زادی اولی الله فی سبک العافیة فی الدینا و الا حقیر چون در بیان روزی است به  
 منقو در این بیعت که در روز باید دانست که آیات ادعیه برای حفظ ایمان بسیار اند اما درین العلم محدثه  
 الاسلام و بر سر نه گفته که از امام عظیم زمان و در سبک که اکثر السبک الایمان عند الفزع یعنی ثبوت ایمان و سبک  
 بوقت جان کنان به روشن شود و این چنانست که بر خلاف جن اعتقاد کرده باشد و اگر چه حکم عادت کرده  
 گفته است اما مسلمان نشده بوقت نزع ظاهر گردد که بی ایمان فتنه قال عار قوا المیت و اذا نزع جسدینه  
 او ز رفعت هیئته او بیت شفا فی رحمة الله نزلت به و اذا غط عظیم الخلق او آخر لونه او در دست خنده  
 فی بن عذاب الله قدر من یعنی انتظار بر بید و دریا بید حال است را بوقت نزع که اگر میشانی و می عرق  
 و یا اشک که در چشم او و یا خشک شود و ایمان او پس این سه علامت از محقق تکلیف است که در باره او ازلی  
 شده و چون او از کشته ماند و از کشته کرده شده و بازنگ بدین و سرخ و نیلگون گردد و یا رنگ خاکه شود و  
 پس این علامت عذاب و تقاضاست که در حق دی نازل گشته و در صدمه بجای او بیت شفا و اکثر مشغول  
 و بر بومینی او فروغ شود و در بر سر نه گفته که علامت بی ایمان آنست که صورت او چون صورت خنوق  
 باشد و یا لبان او سیاه شوند و یا گویه چنانکه ترند و این همه در حق کسی است که کل شهادت و در نزع از وی  
 صادر نگردد و الا فالشک بقای قوی شاهد ثبات ایمان و هر کراین دعا چو بکسته خواند ختم او بر ایمان باشد  
 اللهم ولی الاسلام و اهلیم کن بالاسلام و یقینا علی الایمان حتی لنفک به و انت عتاراض غیر غضبان  
 یا منیر بالهدی و انحضرت فرموده هر که روز و شب این دعا بخواند کفارت شود و الفاظ کفر را از وی صادر شده اند  
 اللهم انی اعوذ بک من ان اشترک بک شیئا و لا اعلم و استغفرک لما الا اعلام اللهم احسن بما قستنا فی الامور کلها و اجعل  
 من خزی الدین عاربا لا حرة بحرمه محمد عیدک رسولک النبی الامی و انک و امحاراجعین حاجت بر بیان  
 کسب تقاضاست شری ندری رنگ بزم الکسبته الانبیاء و الاولیاء و فیه سه الحال هو اول من اخذ  
 بالسوال کذا فی مین العلم و در خزانه العقبین و خزانه العلماء یعنی ریشته و رده که طلب الکیب و نصیحه علی کل  
 مسلم یعنی چنانکه طلب علم دین و نصیحت طلب علم کفای یعنی جنین فرضت زیرا که اقامت در انقض الی  
 کسب و وجه حاضر از بنده مشکل است و در کلام حقهم باینمختار است که علم با یک قرین ساخته و از

علم زده فتون و از چیه یک صاحب بزرگفته و انبیا کس کرده اند بهتر آدم زراعت کرده و گندم کاشته و آب  
 داده و در و نهوده و دانه آنرا کس کرده و نان بازوی بخت و دست را دریش خیا طایفه و است و بلکه با سبزی  
 مرغی با زوی بوجده و دست فروغ چایا بوده و از آنجته بریت کون کتی باور شده و خلیل اندر زراعت  
 که بام میگرفت و میخوفت و داد و ۴ زره میستا و سلیمان زبیل با از شخص میا خفتند و حضرت بهم  
 جمله و ضار حجه نام گیا بیست خوشبو در کریم هم بخار بوده و وحی را می فرست و وحی می صباغ بوده و بکذا دیگر  
 پیغمبران کس میکردند و حضرت بنی ماسا السدنا علی که در کرم را می فرست بودند بلکه بهر پیغمبران یکبار فرستد  
 صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و حضرت ابو بکر بن ابی بکر و فاروق بن کادیم و باخت هر بادا دست  
 و عثمان بن مهور بود و علی بن کاتب بود و بصحت پرورسته که ترغی می گوی خود را با جرت میداد و امام  
 بنی زری کرده و دکن دیگر تمدین و مجتهدان اهل کاسب بوده اند بعضی سفار بعضی اسکان بعضی  
 عادت و کذا صحرای کس که در مساجد و خانقاها به انجته خود را متوکل می کنند محل اعتبار نیستند و بعضی  
 آنکا کس نبود و چشمها و دستها در زنده اند و در کافی است که توکل را مورد است که او را کس چهار کند  
 آنگاه توکل بر خالق بر سه باب و قال اللہ الیث ان الله سبحانه فرض علینا من الخیرات فی الدنیا و الا  
 بالقوت و اللباس فی القسب الی فرض ان ما یترقی علیه الوجوب یكون واجبا و قد قبل حرک الکسب بالکسب  
 فلا بد بعد من السؤل من الناس و العار من عدمه و لا بد بعد من المستتر و لا مشاع من ذلك فرض کذا فی الخیرات  
 الجلالی و افضل الکسب الجهاد و اخذ الغنیمه من اموال الکفار ثم التجاره ثم الحرث ثم العناقه افضل من التجاره  
 و فی الذخیره جمیع انواع الکسب و فی القابضه و التصحیح علی الجیه و یومر که در تمام من الکسب با بر فرض من هو الکسب  
 الکفایه لنفسه حیاله و قضا و یلونه و تحب هو الزیاده علی قدر الکفایه لواءه الفقراء و لواءه و فی القابضه  
 و مباح و هو الزیاده علیه التحمل و الزیاده علی قدر الشروع و مکرده و جمیع الاموال القابضه و لیطرد انکان من و  
 الحلال کذا فی المختار القسادی و برینه از کسب که خود بخود از پنج دست که چین و تحصیل روزی و کسب غیر  
 خود دست قال بن خیر اکمل طحان من عده و ان بنی شد و او کان یاکل من عکله و ملکه کان الفرس بیعها و یاکل  
 من ثمنها کذا فی الخیرات الجلالیه و صنف هجده که یکنه یعنی گفته که کسب کن و از کسی بخواد تا در عالم با حرت و حرمت باشد  
 و مردم تراد دست دارند چه که از او عالم حرمت نیست بلکه مکرده و خواهر است و نیزه و مال خواری و در جهان است  
 که فردای قیامت رخصت ساکنان بی شریعت عالی بگذاشت با لیه با موجب بنیغیر از احوال حضرت ابو بکر  
 رجلی اندر حنه را یکبار از دست افتاد از اسب فرود آمدی و خود بر گشتی و فریاد کرازا فرموده است که کسب کذا  
 بر کسب نباشد گردیدن دندید را و در فرض است و اگر کار در خیر و هم نباشد عادت آنکس با بر فرض است بر ما  
 مسلمانان که نان از خود با و دیندار دیگر از احوال او خبر کنند تا آنکا که از این استقامت آید و آنکس پاک شود و عالم  
 شوند و در نقطه از امام ابو نصره هم آمده که یکبار که طلب علم از وطن بر آید بکشد و دست و پا را از دست

کمال که باشد آدمی الخ یعنی آدمی قادر بر کسب چون کمالی کند در کسب کفایت خود از مرتبه کثرت فرو افتد  
و طبع بد و اب شود که کثرت را بیشتر نمیستند و منتهی مصالح اول آنکه کمالی کردن در کسب است چه معاش مقدر ضرورت  
همچو کفران نعمت حق تعالی است که او را جوارح سلیمه و حساب کسب عطا فرموده است او را در کسب خفا غلبه و وسوسه  
که طاعت حق از کمال کسب میسر گردد پس او را خاصه و کافیه نعمت بهم در دنیا و هم در دین و باز گفت که خوردن  
از کسب خویش بهتر است از خوردن نان منعی که در بر دوش میگیرند مثل پدر شقیق باشد تواند که پدر شقیق را بداند باشد  
چند مرتبه صلح سالم اگر از کمال بدو خود نموده است بلکه برای خدمت والدین لازم است اگر چه والدین باشند و  
بعضی از بجای پدر و پدر واقع شده و الا اولی آولی اختیار بهضم کفایت کسب از شپیلدن روغن میانه و  
سبزی بدو اولی تازی از نفس کاست و ثانیه پاری برای تنگی و خوردن سبزه و برگ درختان تنه و راه  
و شوزیک صفت آب است ای آب تنج و نمکین که معده را مضرت و باز گفت که آدمی کمال منظر خواند و بیکران  
از سنگ بدتر است که با وجود قدرت بر کسب خود را خواست خدمت پس او بدتر است از بیکران که انتظار داشته و بخواند  
از خواند که بیاک شیوه ایشان است نه شیوه انسان و بهم معلوم است که اکثر رگسان بی تعلیم آدمیان طریق شکار  
کردن غنایند و آنکه خود شناسائی این کار ندارند و اند  
و این در خدمت جهات  
است که در مسجد و خانقاها نشسته فایده طافیه و ادبیه مائده الی الی الی الناس بسعیمون انفسهم المونکله و  
لیسوا الا کسکسون فی انکال و الکسب قول الله فی السما و زمین و هم جاهلون معناه بالملک بالملک الی الی الی  
انبات الرزق و الله امر الله قضا عاده بالکتاب السعی فی الاسباب که فی فقره العلماء چون تو بخوای کمال  
یعنی چون مرد صابر و قانع و محبت عده حق تمام کنایه فی الصابرون اجمعین بغیر حساب حقوق خود میست  
و در عین العلم آورده که تا خواستن حاجت خود از دیگران فضا حست و صدان شره و شکفتگی است و این که  
با وجود تنگدستی صبر کنند در اخفای حال خود فصل است از ناخواستن و از ادب و عرف تریغ تعفف گویند شایع  
آنرا تمام مدح فرموده و با غیر تبشیر کرده و معنی بقول خود که احوال خود با کس گویا و مستدل و ناخواستن  
درین حیت بهم غیر محقق گفته که مردمان را طماع گویند و مخدوم دلم بر کانه در خزان گفته تریغ ناخواسته که  
بر کسی نباید چهار نوع است جهت تبرک بهت نذر برای پادشاه و بر کار کار بر برای تبرک بهت نذر آن  
مخیر است و چون معلوم شد که صاحب بدین مرتبه نذر و اگر نذر است دیگر دکان و در فی حدیث یس مومن آن  
نذر نفس و آنکه نذر است اگر نذر مطلق باشد که بر خدایتنا فقیر و بدین مستدل آن روایت و اگر مقید است  
فلا کس را بدین سر گرفتن مگر آنکه مایل و راست و نیز آنکه مایل از جانان به اجازت مستدل او روا باشد که  
بستاند و آنکه برای دفع بلا است اگر آنکه مایل است و بتواند که بلا را دفع کند پس شدن او را روا  
باشد و آنکه برای عانت باشد آن شوت محرام است نباید گرفت و الله اکثر شستن در کار و عانت  
و غرض حاصل آید پس آن بوجه شکرانه چیزی بسیار شدن کنی حاجت فاحظه فایده نکات و مضمون مکنیزه

انتهی گرفته معنی هر دو معنی هر کس که در طلاق می باید اگر زن نبادی برای محض محبت به اقامت طلاق است و باین  
 حکم لایق نیست چنانچه در متن مخطوطه در این ای دیگر از من است که سوال شده ضرورت حرارت در شریعت است  
 و ضرورت است که قوت یکروزه ندهد شده و قوت عامت خواهد بود پس کفایتی که در طلاق و غیره و در  
 از عکاسه آورده که این قول بعضی علماء است و نیز بعضی سوال حرام آنکه کفایت کرد که کسب با در طلاق  
 بخواهد در این غیر یکس که در وقت نه حرام و اما آنچه در این سوال وارد شده طلاق است و بدترین سالن که  
 که در هر حال صحت بعضی دیگر و در خطی کتاب مردم کند پس در این احوال است تا آنکه گفته اند که اگر  
 دادن یک نفس یا در اصل نفس استحقاق میدهد که کفایت است آن گفته نشود و اگر سالن برجا بود باید داد  
 و با باشد که شایسته شود و انتی چو تو بخوای مال را از مال ای چون الی و نیز بسیار از قدواجب و مستحب  
 و مباح طلب کنی و عمر عزیز را در آن مصرف کرده جمع سازی آنرا برای عزت و تفاخر و دیگران آن مال  
 ترا فایده باشد بلکه آن همه آتش سوزنده باشد مر ترا و از آن خوری پس باید که طلب مال چه کفایت  
 توسعه بر خیال و انفاق در سبیل الله باشد تا فراوان باشد بقال مع من طلب الله یا مع فراوان بکافرا  
 لغی الله سبحانه و بهو علی عشقان و من سب طلاق تعضا علی سببه و سببه علی عاله و تعضا علی عاده  
 لغی الله و وجهه کافری لیه البدر که انی من العلم و غیر لغتین و اگر لغت و در آن کفایت پس در این شایسته  
 با کمال آن مال زد تو و در جمیع شود و ترا از آن سوختنی آسبی باشد و الله علم کردی یکبارگی ای گروه  
 یکبارگی پس بعضی شوی یعنی در کار کشت و زراعت شامل شوی چون بهای اوقات آن مقدار و در  
 که این کسب افضل است از سایر اشیاء چنانکه بیت لاق طرح زراعت کرده است که خود از زراعتی  
 حاجات یعنی حاجات خود و از آن حاصل کن ثمرات کثیر و از آن دوباره خود و دیگر مردمان بهره که  
 نفع آن بسیار است اما اگر بزرگان بهایم به زراعتی بهره گیرند و در حدیث نبوی آمده که برای دفع چشم زخم  
 زراعت و در یوزه زراعت خود را دو یک سیاه نصب کنند و صدقه کوه که هم نشان و باغ بسیار با  
 کشید زیرا که نظر مردم و آسیب کن هر چو است که قال علی ان الله خلق العسل فی القوم لعلهم یخبروا  
 که بصورت و بدی بیند برانند می آید و در ادگار و در شتر و در یک کذا فی الخزانة الحلاله و در بزرگواران  
 آورده که باک نیست بوضع جامع در زراعت جهت دفع عین تا نظر عاقلان و اولایا را تا افتد که منصوب شده  
 نظری که بعد از آن بر ذریع افتد مضر نباشد و کان الی او را در این بیت قدس کتاب تقریبی است ای چنانکه  
 کسب معاش از داجات است این سه بنزیر از سنت پیغمبر است که بوقت حاجت کار آید یا قصد رجا  
 کفار و در صحن شکار و وقت سفر یا در رفتن به یارب عیده است و حال تیر و کان حیانا بعد از آن خوشنوی  
 لازم است چنانکه در حدیث است ترک المی بعد عمل رعبه فانما فی نعمه کفر فایده اگر ترک در این عمل را بعد از آنکه  
 آموخته باشد از وی اعراض و جهت طلال از وی پس کن کفران نعمت خداوند تعالی و اگر بجهت ضرورت ترک



و هر یکی بر خلاف ستاوری و اسباب رانی و شتر و دانی که در ترک آن باکی نیست بلکه مثل آن مباح است چنانکه  
 در کتبه ای یافتیم سه که سابقا بفرس اهل و ارجل در می تیر مباح است و همچنین عادت تحصیل قدرت بر  
 بمقام که کفار از چشمه بازی و تلهی و کد بازی حیوانات در تابستان بزوان خربوزه بعضی مباح  
 گدازنا قندغیر بنه من الجواهر و کرب و سق و شرط کردن مال درین مباحات باینکه چنانکه تحقیق این  
 در کتاب خواهد آمد باینکه در میان نکاح و اقسام زنان تا مرز قدرت بود و در هیچ الم زیرا که درین  
 نکاح و خوشتر زن بسا آفات و ملمات است قال علیه الصلوة والسلام التفرج سرور شهر و شهر و شهر  
 و لزوم مهر و وقظهر در نکاح شادی یکماه که غالباً در نیت غلبه شهوت بدر می رود و اندک عذر دارد  
 است که در اعم در فکر خیال روزی زن و عیال میباید و ضمانت کامیست که بجز خلوت و جماع  
 شود و بطریق گفتن خلاصی نیاید و کوفته شدن پشت است بر پشت افعال و ارتکاب شداید  
 پس با چای سبزه گرامات نفس اماره بر کسب بار زن میگرد و بجا قیل و مجودی بحقیقت عظیم سلطنت  
 است زیرا که نون آزاد خویش بند میباش و برای یکدم شهوت که خاک بر آرزو زن توان کشد  
 بسا که در آن بملکی باشد که مرد عیال دارد و کسب حرام می افتد تا توسعه کند بر ایشان و از سر و زینت  
 مال دیگران بفریزد و از اینجا است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم درباره او فرموده که ان الذی اکل  
 عیاله احساناً و هم بسیار باشد که حقوق زوجیه از وی قضا نگردد و در آن وعیده آمده که کفای  
 بالزنا - بطریق من لیحوکه ای مرد مسلم را اینقدر کفای است در گناه وی که ضایع گرداند که اگر  
 عیال داری ایشان میکنند و هم ظاهر است که تزوج باز دارد مرد را از طاعت خدا تعالی که عمر عزیز را  
 در تیر محیطت زن و فرزند ضایع کند بجمع کردن مال برای آسائی عیش کفای همین العلم و ان شوخیر که مضتم  
 کرده است برای مرد تیر که در تجرد و تنگی بدوام معوم ملازمت ریاضت بر نفس خود قادر باشد و از زنا  
 و نظر شهوت این باشد و اگر نه نکاح بر وجه است چنانکه در علم و خزانة جلالی آورده که التزوج افضل  
 من التخلی عندنا خلافاً لظاهره و هو واجب عند التوفان ای شده الشهوة و حده ان یوسوس فی العیال  
 و سسته مؤکده عند اصل الشهوة و سسته مرغوبه عند الاحتیال و کرده عند اخوت الجور علی اهل و عیال من تزوج  
 امرأة فقد اضر نصف دینه فلیست فی نصف الباقی ما بین الحقیقة یعنی باید که نگذارد آنچه میان او و کس است  
 ای زبان و ان از ناگفتنی و ناخوردنی و قال الصائغ شرار منی عزایها یعنی بدترین است من کسائی اندک فی ان باشد  
 و اندیشه حرام دارد و قال کتمان بن التزوج خیر من الف رکعة من غیر التزوج و ان فی فضیلت بنا بر آنست  
 که متاثر این باشد از خطر نفس و جور و مخدوم و فرموده که فضل متاثر بر مجرب است که فضل مجرب بر قاصد  
 زیرا که در تزوج همچون جهاد و ریاضت نفس است که بجهت عیال قیام می نماید بجای زن بر میار و دوباره عیال  
 بجای اهل و عیال رقی است که آنحضرت فرموده من اجملها کان معنی فی الجنة و غیر فرموده که هر اشیایان بجهت انجیل

شهوت جوئی کند و مؤید اینست که این جاسوس گفته که از شفا نسازد و قبح روزه آن بدست آورد حکم فکرت که  
 چون بر خیزد عقل و دین با جمال مقادیرت مانند مطایب این بلا جانی و سلسله الذنب گفته که جانی نفع به شهوت  
 در صحرای آسایش تا چه چیزها بسته مثل نه بار یا خجسته با وی قرآن میگرد و خطایان بود با گفت والله که این کرد و حاکم  
 نواسخی برادر خال هم نیامد چون تنالی زن کنی ای جامع باشد و غلبه نبوت و حسن سیرت و فی الامار  
 ان الغالب ان حسن الخلق و لهصوره لا یغیر کان یس و حسن الخلق زن خلق با است و عبادت حق تبارک و تعالی  
 او را بدو شد که مرد و کار نیندازد و باز که پیشتر خلق و داعی باشد و حسن صورت حصول میانت نفس از نفس و  
 حرام است که بجز آن رغب نشود و آخسته و مانع است که زن برای پالای خود بجهول است بر آنکه گفتار  
 کند و مراعات اخلاق کند که کذا فی این عالم و ادایا آورده که صلاح دین اصل اینک است مرد را باید که اینجام  
 بدین کند و حق نفسیها ضعیف این باشد و رجم را از جو کبان نام و رجم را حقیق و اندول در اشتهای شاز و خوش  
 و در منقص میخواند پس اگر مرد با وی راه حسیست و خیرت گیرد و بهشت و دنیا و محنت بگذارد و اگر ترساک کند و  
 متهاون باشد بدین و اگر خود و نسوب شود و بعلت حسیست خست و چون با وجود این فساد و جلیله شایسته این  
 سخت تر باشد زیرا که مفاخرت آن جلیله بر کشاکش باشد پس مبرش اندوی و صبر بر فساد وی تمام دشوار باشد  
 باز گفت که اگر زن این صفت ندارد یعنی پارسا و محیده خصایل باشد او را در مکر اگر چه خوب صورت باشد  
 چه حسن صورت مقصود حاصل است که نظام معاش بسبب و اثر است بخلاف حسن صورت فقط که فساد و فساد  
 و نشو و رشست قال الدیلماسی و غیره اما الملوک الصالحه لا یأثموا مثل الریح علی راس الملک مثل الملوک  
 کثیر النسل علی ظفر الشیخ الکبیر کذا فی تاف المسلمین و در نظر انجلا و ادایا و العلوم آورده که از علی بن مقول است  
 که آنچه بدترین فعل مردان است بدترین افعال زنان باشد و مقصود و نوبت خصلت سخی و بکبر و غرور و زاری که  
 چون بنماید باشد و شوهر بگوید آمد و چون بنماید باشد بر کسی سخن نرم گوید و چون غرور باشد از همه چیز تر  
 و پای انداخته بیرون نهد و از مواضع است پسر نیزه دار ترش خیزد و درین و طول و حسب و حسب و حسب و حسب  
 مردمان عیاب پدر که بیان نمیکند و یا مال دنیا و دین کذا فی التسخیر انما شرف از جهاد اولی مرد است بر ترش  
 متاخر بکثرت مال و دروهم و موی نیست که در بعضی نسخ نسب بدین واقع است و متعارف است که حسب  
 در طهارت اخلاق و الطهارت میآید و حال آنکه این یک مرد است از افراد و و لا مشاقتی الا مطلقا بدین  
 فرموده آنحضرت صمدیه است که برای شرف نسب و کثرت آن جمال زن با نخواست و منتهی بهت است  
 حکما مبالغه کرده است که درین چهار چیز زن فرو تر باشد از مرد و اطاعت زوج تهاون کند و او را حور خواند  
 و الا فلامع و فساد فی تساو بهانی بنده الامور بل الفساد فی مفسد گفته بر آنکه چون زن یک سال و یا دو سال  
 بزرگ باشد مولفقت چند آنش نبود از وی و نگاه باشد که هر چه در طالع باشد و چون در حسب نسب بهتر باشد  
 شکر کند بر مرد و لغزنت دارد و او را خادم و اندلس از حیث متفکر است معنی بقا است که شایع است مراعاة

فرموده چنین حکم نموده است چه گاه باشد که با وجود مراد آن چاره جز بر حق است و در عین آن وجود دیگر  
 و بر صورتی است که در شایع است و اینست که علم است و اینست که علم است و اینست که علم است و اینست که علم است  
 صفت خلق است و ادب و خوف معطوف بر خلق یعنی در خلایق حسن و آداب است و هم در خوف  
 حق تبارک و تعالی باشد و اینست که در خلایق بسیار است که قدر آن که تسمیه است از آنجا که آنکه تسمیه صاحب جبار و علم و ادب  
 باشد و ادب یعنی نگه داشتن حد هر چیزی است که حقوق الهی و حقوق العباد را بر هیچ شریعت مظهر بجا آورد آنکه  
 حقوق زوجه را از دست نکند از چنانکه در سابق گفت که خوان بر دو طاعت کند و خدمت بقدر امکان  
 کند و مردم را از خود خوشنود دارد و در هیچ وجه و رحمت مونس باشد پس در صورت معاشرت از دواج و اجازت  
 صورت نظام گیرد و هیچ بلای او را در بین و دنیا راه نیابد که زن را خوف حق بیشتر باشد تا مرد متاثر شده  
 خلق نیک و ادب و خشیه حق حاصل کند و در مجلس این امور گفته که مصفا هم گفته است هر قدر است هم درین  
 هم در دنیا پس زن را بار بار لازم است که کمالی که کند که بدین اوصاف حمیده موصوف باشد و در ظاهر  
 الفقه و تابع اسلوبی است که در این کتاب آمده است و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام  
 باید که همچون بی بی حواءه جمال بر کمال حسن چهرت و پاریانی تمام دارد و پاریانی نام المومنین جماعه است  
 در همه امور با هم معاونت داشته و هیچ کار از فرمان او نگذرد و جمال و بدیهه جمال و چنانکه مستقول است که از  
 مردان هیچکس بحال اوست نبوده و از زمان که بحال حواءه آدمی پس از حواءه مثل ما که حرم خلیل الله  
 زنی و بجز شریسته و نیز زن باید که بر خلق پیش ناصه باشد که پیش میبرد و از صوفی بی جا میماند و نیز  
 بر خلق زمین باید که عیوب را بپوشد زیرا که هر چه بر روی زمین است همه را در پرده دارد و کسی گوید و از آنکه کمال  
 کوتاه و فرزند کن این بیان شده صفت زن است که تمام کوتاه و پست قد نباشد و هیچی که در نظر نیست  
 نماید و هم از حد زیاده و فریه و جیم نباشد که در میان او معاشرت از وی گرافی باشد و هم جامع نباشد و میان آن  
 است و لاغری بدن که این همه در صورت حال غیث العلم و جواد الاحسان علی الطوبیة العزیزة و من الصغیرة الذی  
 و الحسنة و الکفارة و ذات و لا یخفی در حقیقت آمده که در هر یک که اندکی طویل که لا غرر باشد و از کوتاه قامت  
 که بر شقی نماید و از زنی که کمال سن رسیده باشد و از زنی که بسیار گوی باشد و از زنی که از شوهر سابق با خود  
 دارد پس مصنف نم که از کمال منع نموده مراد از آن سنه است یعنی بیرون زن نخواهد که مقصود جمله از تزویج و است  
 و قضای شهوت مقصود نیست که مراد است که او و تکثیر و افانی با بی بی که الام یوم القیمة و لو بالقطره و معلوم است  
 فرزند سنه قوی است زیرا که بکلیت اعضا باشد پس زن جوان باید خواست که در این جنب نفس است و هم  
 امید فرزند قوی چنانکه خواهی دانست و در حواشی همین العلم در دو سه و لا رسد چنان نوشته اند که رضیت شوهر  
 در جماع از آن که شک باشد و غلبت بر مفسد و تقابل از ازاله وقت لطیفه و هم ظاهر است که قوت از لطف  
 از حین باشد چون یکی از ایشان ضعیف باشد و قوت بر نماید و اگر کماله بتقدیم لام خوانند از آن شماره مراد باشد از

ذلت و له مال زوج و طاعت سازد چنانکه از معنی خانه یابی و آنحضرت محققه یافت کرده و فرموده که هر کس  
 که بشکود خانه باشد سیرت از ذنوبی که فرزند از اید و قال آن مرد و الود الود الود یعنی کج و در آید زنی که  
 شوهر را دوست دارد و هم فرزند این کرد که کافی جواب علی بود و احیا العلوم و عین العلم است که قال علی ایهاکم و خیر  
 المذنب المرأة الخاداة فی نهبت السوء و قد تحب للغات است که خضره انیت خضره یعنی سبز و درین کسر مال  
 و دفع می جمع و منه است که سرگین بریم نشسته را گویند یعنی دور باشد از خوشتن زن جمیده کند چنانکه آنرا  
 هر کس بر دوش یافته باشد خود را گرفته چه آن باشد سبز یا نیست که پیدا شده و بر دوش یافته است و در برابر  
 و سرگین دان حاصل آنکه آن زن پرورده نعمت و مال هر کس در خانه پیدان خبثت است بناید خوشت  
 و قال رسول الله لعجا بر رجم و قد کتم خبیثا بلایکرا لکما عبا و عکما حبس یعنی چرا خوشی کبر را که تو با دی و دی  
 و بازی کنی و او با تو ملاعبت و بازی کند و هر دو در پیش و شادی بود پس در یکجا است سفاک و است اول  
 آنکه زن دوست دارد زوج را و الفت گیر وادی که طبع مردم مجبور از برایشان گرفتار بادل الفت  
 و آنانی که آلوده باشد بهال و در یافته باشد خواهان پس بسیار باشد که پسند کنند بعضی صفات زوجانی  
 را که مخالف صفات مالف باشد پس بدین جیب با و صرح دارد دوم آنکه این کافر است و محبت مرد باوست  
 زیرا که طبع سلیم نغز دارد و از زنی که او را خیردی کرده باشد و بین بیکر گران باشد بر کجی مرد بگوید یا دار آن  
 خیر را سیوم آنکه زن شبیه همیشه میل دارد به زوج اول معلوم است که او کند دوستی است که جیب الف باشد  
 غالباً کذا فی الاحیاء بزرگترین چنانکه مالایه درین بیت ذکر چهار زن است خانه دستانه و مکاره و زنی  
 موی بر ساق دارد و این علامت خبث است بطین زن است و همچنین باریک ساق چنانکه نزد قیاده شناسان است  
 و تو آنکه قول او و آن زن که دارد ساق موی تفسیر چنان باشد یعنی علامت این است و ظاهر حق مایل  
 و معنی آنکه صریحاً نیاورده بلکه در معنی لاحق بهال اشارت کرده و در مستحب است که امانه زن نگریسته  
 و خانه که میل شوهر دارد یا دیگر به فرزند گذشتن هر گاه کند و انال شوهر مالی به افدن و بیایان و بیایان  
 زنی که منت نهاده بر شوهر و احسان شمارده بر او و قال فی الاحیاء قال بعض العرب لا تلکوا من النساء ستمه  
 امانه و لا منان و لا حنان و لا حاد و لا براق و لا شاد و در غرض از جلای این ماصدق گفته که قاتل نعم  
 و لا کفر و لا منان و لا حنان و لا حاد و لا براق و لا شاد و اینها اوصاف صیغه مبالغه باشد  
 عین کلام که در کتاب اولی لحن است و در حدائق و شاد و دل مجله است و در براق را به است و آنرا از زنی است  
 یعنی زنی که بسیار تامل و سهوا و بیخون در میان محروبه و معاینه کج زنی کثیره المرض و زنی که خود را بذا  
 مریض نماید بغیری نباشد کذا فی الاحیاء و متان زنی که هر وقت بر شوهر است نهاده که من با تو بسیار کوئی کرده ام  
 و سواد ندیدم و خانه از من زنی که باک باشد شوهر اول از غرض از کاندن و عیب دارد و با عیب است که چون  
 اول با بر چنانندی چه باشد اول این شوهر را به عیب است بغایت لازم است و حدائق از صدق است یعنی گریستن شوهر

و آن زنی است که چپ راست نظر کند و چیز را دیده پس ندیده شمرد و تکلیف کند که اینچنین برای من بخور  
 بدین مظهر ساعت او را زحمت دهد و بر آقا از بریاتی است محتمل معین کنی آنکه روز و شب عمل کرد این نام  
 گذارد و روی خود را چپ برین کند و بوضع جمال افزاید دیگر آنکه در چنگین طعام در ششم آید و تنها بخورد و  
 هر چیز بر خود جدا سازد و این امتیازاتی است فیقولون برقت المرأة و برقی الصبی والطعام از غصه علیه  
 و مستقل نصیبه من کل شیء منه و شداقه از شوق است یعنی فراخ شدن کج دمان یعنی زن بسیار گوی  
 و کثیر کلام و در نافع المسایین در میان همچنین زن آن اقسام دیگر هم آورده و گفته که در تجنید ناصیه است که  
 لا تنکحوا من النساء علی سده خصال علی خلق الکلب یعنی آنکه همچون سگ نایاک باشد و تنوع جامه نشوید  
 و علی خلق القردة یعنی همچون بوزینه ناخن زننده در جلال خلق الفارۃ همچون موش موزی که متاع خاک  
 زنیان کند و علی خلق العقریب یعنی همچون کزدم نیش زننده و علی خلق الحیة ای همچون ماه  
 ریزناک و علی خلق الثعلب ای همچون کد باه مکاره و علی خلق البعیر ای همچون شتر و از زنگردن  
 و علی خلق الفیل ای همچون فیل فریه و علی خلق الرکبة ای همچون مادیان بار زده و لا تنکحوا الا نساء  
 تائیده که هر ساعت سر را بیدار و لا مانعانه یعنی منت نهند بر رد که برای او چنین چنان سخت کرده ام  
 و لا حائنه یعنی غیر مقدور جوینده و لا حادۃ یعنی بسیار لب بچینده و لا شبره یعنی کنده ناک و لا زبره  
 یعنی بسیار گوی همچون فلک و لا شقاۃ یعنی بسیار شوئی گذارنده زنده و لا بقوه یعنی بسیار فرزندان  
 آرد و لا پیشینه و لا اوله یعنی آینه زنده بر دم بیگانه نمانتی و لا یخفی علی الفطن اتحاد بعضها مع بعض الذکور است  
 سابقاً از زن که او ایالات ای همواره اینچنین زن را که جامع باشد در میان صفات شنیعه که درین آیات  
 تشکیکاً آنرا شرح نموده شده است و حیل گرفته تفسیر مکاره است و بعضی نسخ یکباره دیده ای جواکب کنند  
 که روزیست و خایه ترا فرایند و قوله خوبتر یعنی شاد و درست که در نیت شود هر خوشی آن باشد و بر خلاف آن  
 پیش مردم ظاهر کند که من تمام ناخوشیستم و هم را ز خود را از تو پنهان دارد و کار بر خلاف ضایع کند  
 و همان ترا دشمن دارد و خویشان خود را خدمت بوجه حسن کند یا آنکه دشمن ترا در خانه تو همان سازد  
 و بعضی نسخ سجایا دارد و مانند واقع است ای بخیل باشد و خدمت همان نکند حاصل آیات آنکه اینچنین  
 ترا اعتباری نباشد و از تو همبست ندارد و بر عیش تو بمواره از تو منقص باشد لهذا گفت آنکس که دارد  
 زن چنین او را در دوزخ بدان و آنکس که زن خوب کردار سازگار و ایاشد او را در بهشت آن که حوری  
 از شک تازد او را در بهشت عالم بدست آمده و از اینجا است که حضرت علی علیه السلام در تفسیر کرمیه میفرماید انما فی الدنیا حسنة  
 و فی الآخرة حسنة و قضا عذاب النار از حسنة زن صالحه خوسته که مؤدب سازگار باشد و از عذاب محبت  
 زن بد خود نا موافق مراد داشته و در احیاء آورده که حسن خلق اصل کلی و مهم است در طلب فراخ بال  
 و شادی عیش و استعانت مرد برین طاعت حق تعالی زیرا که زن چون سرکش خود کامه و دراز زبان

بزرگ و داشت که دارد و نشانگر نعم شو بر باشد ضرر از وی اکثر باشد از نفع و معلوم است که صبر بر جهانی است که  
 در شوار است که او تمام دوستان خود را ایمان بخوان کرده است و از هر کس برشاید و نیز در احیاء و خزان و غیره  
 است که مردی میساح صاحب حضرت الیاس علی السلام می باشد و در اینجاست زن و وصیت کرد و از تجربه کلی منع نمود  
 بهار زن را بخوابی محکم و همایه و مایه و دانه و خنجر و خنجره آنگاه هرست از زوج طبع کند بی سبب و در  
 و مایه آنگاه مایه است کند بعزت و شرف خود و مغفرت دارد به سبب دنیا و مایه آنگاه مایه و در  
 باشد که معروفه و خلیل و خندان باشد یعنی او را یاری باشد در نظایر و او دوستداری در باطن و در بیرون  
 است بقول حق تعالی فی سالحات و لا تغفلت اخذان و ناخنه آنگاه زیر کتی کند بر تو بر و در اقبال  
 و افعال از خدمت و منشور و به عالی من کار من انبوی باید و است که با علم از حد تحویر بر وقت و از این تمام بیشتر  
 در کتب مطبوعه است و از خیانت که رسول من موده آنگاه مرا مطلع گردانید بر دوش من و دیگر این که  
 اما برای بدیافتن احوال این نظر کردن بایشان پیش از خطبه و عقد دعا است بلکه استحت چنانکه در حدیث  
 از او وقع الیه فی نفسی احدکم من امراه شیان فلینظر الیهما فانهم یان یوم جنتهم یعنی و در این  
 اخذ اندک پس باید که نظر کند بسوی او و بدستی که نظر کردن در حال و انسب و است برای آنگاه  
 موافقت داده شود میدان ایشان قائل الامش کل زوج لقع علی غیر نظر فخر و هم بر پیشتر از خطبه نظر کند  
 و اگر جدا و از آن جدا و در دست باره بیند اما نظر کند که در دو کج گفته است او غیب و معلوم است که نظر کند  
 نشود مگر حسن و قبح ظاهری و منطلق و معین پس توصیفه از آنکه غرض در جهان نظر و در خلق و معین و بصفت  
 به سبب احوال بدن که کسی را بغیر و صادق خیر باشد بظاہر و باطن بهر دو خواست و عمارت و بزبان قبیل  
 پدرش کند بصفتی که ایشان موصوف باشند این زن نیز بچنان دعا بکنند اما در خدمت و است بر کات و  
 اعلی سلف فرموده که چون زن جمیل باشد یکم خوشی و سیاه حلقه و موی فراخ چشم و دیدار رنگ پس  
 بر صورت حور معین است زیرا که او تمام و صفت کرده و آن بهشت ما با این صفات نکات از خبرت همان  
 و دارد از غیرات هسته لطیف و حور و جیف و الحور و من بی شذیة بیاض العین شدت سواد و العینا و حور  
 العین و قال علی غیر نساکم التي اذا نظر الیهما تزد بهما سرته و اما امرها اطامته و لذا قال عیضا حفظته فی نفس و اما  
 کذا فی الاخبار راحت بخوابی در جهان فی الحال و سر بر بخت یعنی در کج حور است تمام حور و شدت و است  
 چنانکه امکی از آن گفته شد پس اگر راحت میخوابی بر آسینان زمین و حظ نفس کنیزی بخور کردن چشم شدت  
 نیست و با هر کس از او خوشتری میسریت بضم سین و تشدید رای جمله بر وزن منسوب است بستر و کبر  
 آن کتاب است از اجماع که استقامت کنیزی است که برای او خانه جدا سازند از وی آتش گیرند و کذا فی المنجم  
 سین از تفسیرات نسبت چنانکه در علم صورت مذکور است که لقی التفرغ النسبة قالوا و اینجا تحقیق یا خوانند  
 بلکه با سبب تحقیق ماه و یای باری خوانند بعد از از جلالت او در و قال علیک بالسری خان السور

السرا سرای یعنی لازم گیر میگزین از برای صحبت که شادی و دلایشان ست زیرا که سرای تخیف التوت و زندگانی  
 بخلاف حرارت که در ایشان رنج بسیار است و هم خدمت بود پس حسن کنند و در حدیث دیگر آمده که حکیم بگوید  
 فان را حاکم مبارکات و اولاد بنی نخب و بعضی محدثان گفته که مراد از جواری بکار است و الاصح انساب  
 بمعنی السرا سرای حکا حقیقه الامعی صاحب اللغه و الحدیث و آن چنانست که اهل مدینه در قرن ثانی مکره میشدند  
 این معنی را که گزین از آنها اولاد میآوردند آنکه لاقی شد و بشافه گفت ایشان را علی بن حسین بن علی و قاسم بن ابی العباس  
 صدیق و سلم بن عبد الله بن عمر خطاب که همه اهل مدینه فقها و متورعان اند و نیست یکی از ایشان مگر این که  
 از آنکه مردم در سر از رغبت کردند و هم خودم فرموده که انجیل ۴۰ با جبره بود که گزین یکی بی ساره بود و او را  
 بعد از تخیل الله سپرد و ملک فی گردانید و نیز مادر بر ابی العباس علی بن حسین بن علی بن جبره بنانوست دختر بانو  
 نیز وجود که سیر اهل اسلام شد پس شهر بانو هم گزین کرد و دیگر فرمود که روزی رسول فرمود که زنی در کجای فرزندان  
 من ده آید که پیوسته بکشت چون اینچیز است امام حسن ششید بسیار زنان در کجای آورد که تا شاید که چنین زن  
 در کجای من آید و فرزندان نیک بزیارند پس بعد از مدتی در عهد امیر المؤمنین عمر بن ولایت عجب نام تا رایج کردند و  
 غنیمت بسیار آوردند و دختر پادشاه یزد و شهر بانو نام بدست لشکر اسلام سیر شدند و نیکان پادشاه که در  
 اسلام آمده بودند و هم بزرگان آنها را مثل اصحاب و انجاء عرض کردند که دختر پادشاه است آنرا به یزد رگی و بسید در  
 کجای آورد بعد از آن با صاحب و شورت آن دختر را در هودج بالا باندی استانیدند و دستها و گنج است او را  
 و زام اختیار بدست او موقوف ساختند تا ازین لشکر اسلام و صحابه کرام هر کس را اختیار کند او را بدو تسلیم کند  
 پس تمام لشکر را پیش او عرض نمودند آنکه چون سوار پسین امیر المؤمنین امام حسن بود که بیکیفی تمام و جاهل  
 ریگی و در گذشت شهر بانو دستهای خودی انداخت پس دیرلان و همه بزرگان شکر خدای سبحان آوردند چون  
 امیرزاده اولاد خواست بی مذکوره خانه او را بفرزهای وادانی زند و فقره بسیار است و چون بعضی از صحابه را  
 بسیار کباب آمدند فرمود زنی که خواسته ام وی این چیز را آورده است و منع کردن نتوانم فرمود که ای برادران  
 زن موعود من رسید پس امیر المؤمنین امام حسن هم تسنید این سخن از خواهر زن بانو آمدن تهنیتی بکشد  
 فی بر شهر چون ماه انشعب چارده ایام شرط جزای دیگر است ای اگر گزین که پیشینه یابن صفات بسیار  
 زام اختیار بدست است یفرش او را در سرب دیگر خوبصال بدست آید پس در سراری اهدت است نه نیکی  
 شهور شصین در روی زن ای بعد از اتمام امر نکاح و احوال زن آن بر آنکه محبت دین گفت که نظر شهوت  
 زدن بیگانه و امر و صیغه مبین که این فعل اهدت و در حدیث است که چون کسی نظر شهوت بر زن بیگانه  
 بیند و داسرب و چشم وی کشند و داینها سازند صیانت از آن بجز تسری و تزویج امری دیگر میسر نگردد و بعد  
 یکی از آنها هم احترام کن که این گناه بزرگ است فقال فی الکافی فی الحدیث العیسان تزنیان و زناها نظر  
 الیدان تزنیان و زناها بطش و الیدان تزنیان و زناها المشی و الفرج یصدق فکک کله و دیگر و قال

کل من بکیت یوم البیته الایمن غصت من حمام الله فکسل کل من نظرة الفجوة فقال مع احرف جبرک  
 مردو یا علی لاتسبح النظرة النظرة فان کل الاولی وعلیک الذیة لکافی الطریق لک الحمد بحمد برهنة آدمک نظر  
 بر روی زن بیگانه و گفتند و یا باشد نه بماند قدم گوی بر فانی که من بن نرید از نام او رسد و نرید و بی آن  
 نظر بدید او حاضرست که در خیز طبع خوش احتیاج کشف آن می افتد و اینجه چون بهتوت به بند  
 قصد تزوج او داند پاک نیست و اگر چه این از شهوت نباشد که الجیب بر جای مرضی نام تمام زن او را بچسب  
 انتهی و کفانی من العلم و در کار منست نظر بر چاد اجنبیه بر حرامست و قد یقطر آذنه و لدی که سیخ  
 رجال رسید ماگر صبح نبود حکم روان و آمد و اگر حکم زن دارد و او عورتست از مرتبای پس نظر بر  
 بر روی مال نیست و بی شهوت پاک ندارد لهذا امور نشسته اند به جانب چون زنان و کذا نظر کردن بر نام  
 در عضوی که جدا باشد از نام و چنانکه مقطع و موی را بر بر و استخوان هر زن بعد از مرگ و همچنین موی مرد  
 قلم او و در مطالب المؤمنین گفته که ابو بکر اشتری روی از جای خود به راند زمان بر کانه جوی مرد  
 باز و بر برهنة کوه بودند و میان در گذشت و تهی از نظر ایشان بر رسیدند پس گفت این زنان حرامست  
 که حرامست خود را ضایع کرده اند کذا فی برهنة چون توالوا لک یا ذالک القبیل بود و در دست کرد  
 به آنکه لو اطلت و زنا الزنا کبارت چنانکه در حدیث که آمده کویست و تقبیل اجنبیه ندارد و هم معافه  
 و من و شیدک بوی خوش اینها حرامست لا تقبیل و من و یا دت مرد و عناق او کرده است نزد طریقت  
 و نزد ابو یوسف لا یاسخ و خلاف آنگاه است که بر ایشان خبر از نامها داده و لا بالجماع پاک نیست و بر  
 کذا فی برهنة و صحت هم سزای هیچ عیالها و بعد خیرات گفته چنانکه باب الا جاز آورده بر یکبار از  
 کند عبادت چنانچه لا شرا چیز گردد و کین با سوختن و اجابت است اگر غالی هم بسیار حدیث در  
 آورده و عثمان و ده آفات است الا جملة نقصان عمر و نقصان رفق و نقصان عمل و نقصان علمت  
 قسیان و عدم اجابت دعا و عدم قبول عبادت و فی الخبر الزانی لا یخرج من الدین الا علی اقامه حال من الخیر  
 و العاقبة انتهی و در خزانة الجلی است قال فی النظر الی امر و یحیط العمل آنکه حافظی تصویت و در روی  
 حق نقاش قرآن را از دل می فراموش گردانید هر چند که شید و آنرا یاد شد و در باره آنکسی که لوطی را از  
 ممکن و قادر سازد این حدیث آورده که قال من یکن شیة دبره مرتین خلق الله لکافی دبره و دودین بخیرین  
 الا شیعتان الاماء الرجل انتهی و فی من العلم العصری النظر الی الامور و قد لا تسبح الوصول الیه شیعا فاما  
 الواسطی قدس سره اذ اما قد قدس سره بان عبد القاه فی هواد و مشیر الحدیث یعنی هواده و کند با بند  
 در کلامه افغانه و این هراسم فرمود چون زانی و زانیه بی تو بهیمر نه فرما زنی را برگردان زانی سوگند  
 و از فرج زن و آلت مرد چندان دیم و خوف چکه که تمام اهل محشر از کندی بوی ایشان بمان آیند و به  
 لعنت کنند و آلت لوطی و مگردن که در کلبان لوطی گمان بند گرد و از بوی گنده ایشان اهل محشر را بگریزند





ابل خود و شهورت زن بیگانه را الا این مفعول مقام است که در آری باشد حاصل آنکه مرد عالم زن خود  
 خیال زن بیگانه در دل میار که منتهی است و هم سبب این دختر باشد غالباً اگر چه کلی نیست پس صنف ۲ در حدیث  
 بیت و دعایات کتاب جماع تهذیب بیخ نمود و است نام و متدین از ملائی بر میزند چنانکه در بعضی رسائل  
 نوشته که در آنحال خواب زن را در دل ندارد که ولود دختر نماید و در گویا که فرزند است قدح حیرت نایب و در  
 سر و راه و ناکب کوهن و کاهن آید و در زیر درخت بنشیند واکسم کار نماید و بی طاعت فرزند را بکار و در  
 زاید و در غار بنفش مشافعی و بی راه و در زو کار نماید و بر بنده باشد منتهی است که فرزند حریص و مغرور و زشت  
 که در دشواری آفتاب باشد مباشرت کند که فرزند فاسق نماید و در کشت و خسوف و قمر و عرق با فرزند محرم  
 بخل نماید یا نبی قدر جواهر جمالی آورده که بهتر آنست که بوقت جماع وضو کند و در دشواری آفتاب جماع نکند  
 که فرزند خوسر نماید و در شبی که سافر شود جماع نکند که فرزند مال اود و عاصی است و بعضی گفته که در دو سال  
 شود و در احوال گفته که بعد از انقطاع حیض پیش از غسل جماع نکند که بعضی علماء خوف حرمان ولد گفته و از جماع  
 تو این یافت که آنچه مضطربان احوال فرای و ولد گفته هم قول علماء پیش بر درخت بار بار و در دشواری مالد و کوه  
 جماع نکند که اگر جماع بر سر درشته باشد بکدر و تاز مسفت و یا ضعه و چا پرد و کند که این از هر دو و اولتر  
 و هم در جواهر گفته که سخن در حال جماع کرده است و سبب فقر و مسکده جماع کند که تن ضعیف گردد و در شب و  
 جماع کند که فرزند دیوانه زاید و در شب و یکشنبه جماع کند که فرزند خونی ناید و قاطع هم ناید و شب عید  
 هم کند که فرزند باشد و شب عید اضحی هم کند که فرزند شش انگشت و یا چهار انگشت و فقیل غیر مستوی  
 الخلقه ناید و در شب جماع کند که فرزند قاری قرآن شریف باشد و در شب جماع کند که فرزند سخی و در جماع  
 و در شب جماع کند که فرزند عالم و حکیم ناید و در شب جماع فرزند صالح و عابد ناید یا نبی کلامه لا این همه را باری  
 که کلی و هم باید دانست که چنانکه جماع منتهی از جانب پس هم کرده است کافی این العلم و یا تباه پس جانیه یا  
 فانیها اللواتی الصغری یعنی کو حوا و در کوهیت کلام و نیا در عالم جماع اتفاق ملاوت و در سبب و هم  
 و تبیل اختلاف آنست چنانکه در احوال آورده که چون قریب از نال شود بگوید لب جبینان که الحمد لله لذلای  
 خلق من الما و استرا الا فرات و بعضی اهل حدیث و جماع نیکو گفتی یا مانرند تا آنکه اهل غازی شینند و اولی  
 سکوت و نظر کردن در حال جماع همه عشائی نه و در جوار اگر چه جائز نیست لیکن موجب آنست که بفرمود  
 در بنده بقبول عاشق و بی ادبیت من و قیل و در شایسته و قیل و است العی النظر کذا فی الطریق الخ  
 و صنف ۳ در چنانکه گفتار انگلی می گفته شاید که این قول بعضی دیگر باشد و قیل و در حق گفتن و نظر کردن سخن  
 تمام ناید و یا احوال و کور و کشت با و الله اعلم اول شب یا در یک شب جماع قوی باشد و اعتدای قوی شش سال  
 روز و هم شغل طعام اگر سه خورده یا اسکا که سهوت طالت راحت در قرآن است با رغبت که در آخر شب و در  
 و خوبتر است که باریا که خواب بر طاعت است و خوبتر بار آنکه در بدین تمام راحت باشد کذا فی من العلم و در احوال

در خواب جنب شخص آمده چنانکه عائشه رفته گفته ان النبي نيام جنباً لم يمسه با و ابن عمر را چنین  
 له بعد از خلوت و جنو کن بخون وضوی نماز پس از آن بخور بجنب باز گفت که بر سر من جماع کن که سبب  
 از مرض است از برای کم فهم اول میانه شب پنج درین اعلم است که سبب جنب حضور شیاطین است که ضرر می رسانند  
 اول ماه و میان ماه و آخر آن و در احیا آمده که جماع درین سبب مذکور و از جهت حضور شیاطین است و قبیل آن  
 الشیاطین بجا میخورن و در وی اگر استغسال کن علی و معاویه و ابی هريرة رضی الله تعی و مضطرب و در شب سبب  
 در سبب لاحق گفته و درین دو شب یکدیگر بیان کرده یا آنکه این ضرر مشترک است در هر سبب فارغ جواز این  
 شوی پنج ای بعد از آنرا از آن زودتر از و بر خیز و بر کاهه میباش که در آن بایستی دست اما باید که انقضاء طهارت  
 کند که زن با هم آنرا اگر دو چیز در خلاف است و توافق در آن الذرت نزدیک است پس مراعاة امری لازم است  
 و بیافیه و او را ایضا امر آن که در آن ایضا و علم و خزانة الجلاله و غیره لازم است که بعد از مباشرت یکبارگی  
 سر و در مباشرت ثانیا نکند که این منوع است و خواب بعد از شستن ذکر کند چنانکه در مشارق الاوار است  
 که قال و توضا و غسل ذکر که ثم نم قال العیض الحکامه من ابی امراته و لم یغسل ذکره بالماء و قارنه الحیاة فلا یؤثر  
 الا لنفسه کذا فی الجلاله و پیشتر نوشته ام که هر یک از فرقه ملاحده باید تا موجب فقرت نشود و خود را با آب گرم شوی  
 این بیان افضل است که در غسل با آب گرم هم حال طهارت است و هم دفع امراض چنانکه در بر سبب گفته که غسل با آب  
 نکند مگر بعد از آن تا شب نشود و این است و طایفه اهل اند اگر چه با آب سرد هم جائز است و درین غسل احتیاط نما  
 کند تا مقدار یکوی خشک نماید و الا از جنابت بر نیاید بقوله و تحت کل شرة جنابة فیم در جنبت که هرگز غسل  
 در جنابت کند بر موی که بر بدن است ثواب یکساله عبادت او را بدینند و هر قطره که از وی بکشد خداوند  
 فرشته آفریند که خداوند را تسبیح و عبادت کند و ثواب یکین بنده را باشد و او قائل که اگر او آید که در آن  
 و بعد از غسل این دعا گوید اللهم تقنی واقض حاجتی و لا تدعنی دنیا بر جنات ارحم الراحمین کذا فی الجلاله  
 خلوت بکن باز آن جوان پنج پیشتر گفته که زن از مرد خرد باشد و سنده را بخوابد پس شاید که غرض صنف ۲  
 تا که معنی سابق باشد و یا اشاره بآنکه از جمله زنان خود خلوت بخوان کن نه بر سر هر که در آن ضرر ضعف و از علی  
 است که آنکه البکر و آن حالت ای زن جوان و بکر بخواد اگر چه فقیر و باشد و مخدوم دام بر کاهه فرموده که هرگز  
 ده چیز احتراز کند محتاج طیب نباشد از آنجمله یکی آنکه با عورت زنا جماع نکند و آن که در قرآن حدیث از بر سر  
 در میان زودتر و واقع است آنهم در دادن نفقه و کسوت و شب گزارد و آن اما معنی اول و جماع پس آن که  
 اختیار بنده نیست با هر که نفس زاده مانک باشد قال الله تعالی و ان تستطیعوا ان تعدوا مع النساء ای الا تعدوا  
 فی شهوة القلب و من النفس و بیع ذلک التماوت فی الوقوع و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمنع فی العطاء و البیتة  
 فی اللیالی و یقول اللهم یا مهدی فیما انک طایفه فی ما لا اله الا انت العجب و کانت عائشة صنف حسب بنایه و سایر  
 یعرفن ذلک فی الاحیاء تعیل و خلوت پنج ای زودتر جماع هر دو بسیار کن که نفع از مغز سرست و هم روشنی چشم

پس خودمانیان برسان چنانکه رسیده فرموده است زانگاه بریدن عمر و پیش از آن شد و از آنکه پیش از آن  
 و در عزانه جلال گفته که معالقه تفسیفه دل است و از نجاست که تنی الیکار کرده اند و نیز در کشته نم و  
 و سوسن مسکن غنچه نافع از قروح و حاره و لیکن ضعیف سازد بدین و ادویه را خاصه و قوی که است و کینه و  
 مزاج و یابس انکه طبعی کند تا در پلانیت و کل حرکت بد که انهم منعقت و در عین العلم است که در واقع و  
 داند که اگر اهل دین مقهور سازد عقل را چه آنکه بهشت را به واسطه حضور و تمتع است و محروم از آنکه در مقصود و حاصل  
 که انس با فیض سحانه است و مقصود گردد و تناول اشیا با مقویه و این مانند سیدار کردن درنده است و این که در  
 چاه شرب یکبار رزق یکبار بد و دیگر این است که است لایا با ماده الاربع و اگر زن با حاجت زیاده باشد و بگوید  
 که تعجبین کن حاجت اتقی به آنکه خواندن در مباشرت و کجاست شرف و زیاده بر آن حیانت طریقی و یک  
 طرف متابع مست فعی الجامع الصغیر و او طیه ماره ثم عمر عن الوطی الا حیا لها فی القسغ فلان زیاده علی المرأة مستحبه  
 و بانست لافشاء و کذا لولم یکن له ما فیجامع و لا یجوز و لا یکن له الحق ان خصوصه لذلک من الفسادی و  
 در در که شیطان پیش از آنکه زیرا که احکام از شیطان است پس بدین واسطه شرکشی دیگر در چنانکه از قول حق  
 می گوید و شار کیم فی الاموال فالاولاد و کذا فی نفع السلیون اماصل کردن با ناحتی طاعت و فی لایا و اوان است  
 فایجامع حتی بغیر فی برادر یبول قال فیمن العلم بغیر نفس یبول کمالی عینی ماه و الیای بعضه نظر از نجاست  
 آخسته که مصری لغاتی اخیر اول است بر بعضی که لفظ ماه در اول یعنی شهرت و در ثانی یعنی قهر یعنی چون شهر  
 مزو یک نام آید قهر بهم نقصان رسد آن شب بلع نیست در آن خلوت کن که شخوص است و شادمان و روزگار است  
 و نزد و من سکین اظهار است که مصالح ثانی برای فائده حدیثه آ و ماه برود و با بعضی شهرت چنانکه پیشتر  
 بدینصیغه بود یعنی چون شهر تمام شود که شب نیست و بهم با هم قرآن کن که شخوص است و مکرر یعنی است که بیشتر  
 استی که مفرود کمی و زمانه فشا که در و اندک علم و او از معصی صورت اقدام در عین فقر و فقر  
 های اند از مرد و در حد حضور که در و ک و ایام در سخاات منقول است از پیغمبر و اجماعه الیکم و عنکم سیده او  
 صبی و لو کان فی المهد کذا فی الجواب الحلالی و نافع السلیون و این معنی بار است که تا و شعور از این اطلاع نیاید و  
 در خبر است که قرآن چنان پنهان سازد که زانی پنهان یکند اما درین نماند آخرین به چشم دیده ام که تاغان برادر  
 در حضور مردم اینکار میکنند اما باعث شریعت لازم است نزدیک اهل خود شین و ایضا و وقت حضور  
 پیوه زنی که متولی کامد با اثر کسی نباشد و در حال الحاق خود در میان و ایشان اما عیده انبساط کن و هم در  
 قیچی بے پدر فرزند خود را بوسه دهد زیرا که در حضور ایشان با بر فضا احوال عشرت خود اندر پی برسد پس اما را  
 حسرت سازد و خسته و دریشان آبی زنده که آن موجب خرابی اهل فرزند تو باشد و صفه اوردی به الفقه  
 گفته که اگر ایشان موجب خرابی بطر عالم است بدانکه در تقبیل و وجه و فرزند از راه مروت و ایضا و ناز میا  
 و اگر از آن یک سیرت قال سالت جبریل عن ثواب من قبل ولده قال ثوابان کتیب لیه بکل قبله عبادت













و اگر تسمیه را در آغاز اکل فراموش کند گوید بسم الله و اگر در آخر و در صورت اجتماع تسمیه بلند گوید بسم  
 یا و در ایندن دیگر آن قد جوهر حلالی است بر لقمه که بر قرار گوید و بعد از خوردن و چون الحمد لله  
 ادا کرد این طعام در شکم وی باشد خدا و احد و شاکوید و فی الایام و احوال مع کل لقمه بسم الله بخورد چنان  
 حتی تا یشفطه الشریع عن ذکر الله و یقول مع اللقمه الاولى بسم الله و مع الثانية بسم الله الرحمن الرحیم  
 الله الرحمن الرحیم و یجهر بهایله کر غیره و یقول فی الطعام اللهم یا ربک لنا لیه و در دندان خیر اند و یقول فی  
 البین اللهم یا ربک لنا لیه و ز و نامنه انتهی کلامه و در جوهر حلالی آورده و در نافع السالمین و بر نیکنان  
 چون برنج بخورد صلوات بسیار گوید و تبرک کند بخورد و زده که در وی قطره ایست از آب بهشت و از خرقه  
 طاقی خورد یعنی بهشت و از نایا زده و نام و یابست و یک و این افضل است و لا بأس فی اتفق بهلوزده  
 بالای کشت افتاده و کیمه هم بخورد یعنی بهلوز بر بر تباد و بالای چهار یا کی شسته و کیمه زده درست چنان  
 بر پشت بد یا رستون و افتاده سرنگون بر سران و کاه بخورد که این کرده است برای تبرک و تقوی  
 که فی تحفه خالی و غیره و قد فی لقمه گفته که نان را در کما کرده هم بخورد که کرده و موجب فقرست و فی الحاکم  
 طاباس بالکل سنگنا و لا کشوف الراس و کما قبل صلوة صید الاطعمی علی المختار و امکان لافضل الایام  
 قبلها که فی طریق الحوریه و در نافع السالمین است که بک نیست خوردن طعام یکسره که فی السراجیه و در  
 نقل توان گفت که در حال نامگی بهلوز نهاده خوردن کرده باشد و هم بر چهار یا بخورد و روا باشد چون  
 قصد تبرک دارد اگر چه بهترین بر خاک خوردن است چنانکه در احیاء و کتایب بر شنبه گفته که مستحب و شریف  
 طعام بر سفوف و سفوف بر زمین نمیدارد و است مصلحت چنین بوده است و گفته اند که در سفوف و سفوف شایسته است  
 و بر از خزانة المغنن آورده که در آورند مغالین یا چون خود که در حدیث آمده است و اعتقاد فی مذهب خرافات  
 المذنبه انتهی پس اینک معنی هم از خوردن بر چهار یا کی منع فرموده است مخفی است مگر ما و اعطیم طعام گفته  
 چنانکه مصراع اولی است آید و گفته در هیچ کتابی معتبر نمیشود آن بیافیه شریف که در احیاء و العظیم و عین العلم و  
 شامک النبی و در فتاوی نهاده و بر شنبه آورده و یکسره این منع صریح نیامده و آنچه در حدیث بعضی نسخ کتاب  
 این حدیث دیده شد که من اکل علی النش فتم الله علیه یا من باب الفقر و باتیله و ز و نامنه یکسره بجهت سبزه  
 و علی کل تقدیر و محمول علی الاستیجار و الله بجانده و لم و تحقیق ای مقام آیت که در احیاء و شامک است و  
 یونس عن قتاده عن ابن ابی الاکلی النبی صلعم علی خوان و فی فی مکتبه و لا یخبر لم رقی قال قلت لعلی  
 فعله اکا و یا کولان قال علی علی الفریضه خورد و است و در شریف خود و غیره خدا صمیمان و با بر خوان نهاده  
 منع بطریق خوردن بر خوان الا ان ریم از باب فقرست و بطریق خوردن برای نهادن چو ارشاد است  
 که بخوردن آنها اشتباهی طعام بیشتر گردد و نیزه بچندین را که مخصوص است آن نمک و فراغ بین راس یون  
 را وی از فتاده و بجهت یک آن حضرت و صحابه وی بر چه چیز نان نهاده و خوردن گفت برین سفره که می بینی که

حقیقت مولانا عظام الدین فی شرح التلخیص فی الاجایا والادب ان یفعل الطعام علی السفرة الموضوعة علی الارض فانه اقرب الی فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم من رفع المائدة وكان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل الطعام وضعت الارض وذا العرب الی التلخیص اصح فان لم یکن فعل السفرة وقال التلخیص ما اكل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خوان ولا سكر حقیقتا فعله ما كانوا یكفون قال علی السفرة ثم یقول ان الاكل علی السفرة اولی اعتناء لقول ان الاكل علی المائدة من غیره كرامة تحریره از لم یثبت فی خبری و ما قبل التلخیص لیس فی السفرة فلیس كل المائدة منبیا بل المعنی بدیقه تفادیه سنة ما تدری انما من التلخیص و لیس المائدة الارض الطعام علی الارض لیس الاكل واما ان ذكركم ما لا كرامة فیها انی كرامة واریحنا ثم یقول ان كرامة در خوردن بر چهارپایان كرامت نبی است و حق كرامت بر چهارپایان و بعضی علماء در باب جملگی گفته اند كه بر چهارپایان اگر دوستانه كن ان خوردند و اسباب ما كرامت و اذ یكلم لا یكلم و انما كرامت كرامت است برای اكرام طعام كه نشین جو و ملاز اولی كرامت نبی و اكرام ان شخص است و بعضی اوقات بر دوستانه نشین جو خوردند و كرامت نبی و بعضی اوقات نبی را بر آردی و بر چهارپایان نشین جو و فرمودی لا اكل فلیك انما انا عبد اكل كما اكل العبد فی روادیه اجلس كجل العبد و در عین احوال است كه اگر بر نشین جو ایستاد و گفت زبان بر دارد كه مرتبه بر سر او كاسه بچنگد نشین جو و كاسه رده و منگوس كرده است كه اگر خوبش با او از مرضی اگر ندكیا كاسه بر سر نباده و حقه سار مرده است و هم اندك كرامت است كه چون نماز را وقت و اصحاب آمدن با مقدم دارند

قال ۱۱ اذا حضر العشاء والعشاء فایضا العشاء و كان ابن عمر رضی الله عنهما یسبح قرآنه الامام و یوتش العشاء من عشاء و فیهما كانت النفس تتوق الی الطعام و لم یكن فی تأخیر الطعام ضرر قالوا و لی ان یقیم الصلوة و الا اذا حضر الطعام و اقيمت الصلوة و كان فی التأخیر لم یضر الطعام او یوشی امره فقیه یحب هذا السیاق

الوشت ان العطب لا یجوز عن التخاصم الی الطعام الموضوع وان لم یكن الجمع ظاهرا كما سونی الاجایا و در بیان و جز آن آداب دیگر هم مذکور و كه از ذرعه كاسه و جانه خود بلكه اكرامه بلكه و اكرامه سرمد دامن بر است كند و بكار دبر و كذا كذا است تا بكار خودن بكار و طعم كند قال ۱۲ التلخیص و در كذا است ارباب و جمع و وسطی بخورد و بدو كذا خوردن كذا و چهار حصص و بعد از فراغ بنیال صبح كند تا كذا كذا

بدان بر اكرامه اندك بركت در كدام خور طعام است و در طعام گرم نغم كند این هم منتهی بلكه صبر كند تا اگر خوردن آن آسان گردد كه در طعام گرم بركت نباشد و در آشنای خوردن آب بسیار نوشد كه اگر طبع غش باشد و یا قله و رنگ گیر و برزه كه آفت بر زمین بر دارد از نام بخور بعضی بیزه افتاده را برداشته و صاف كرده خود بخورد و در حوی آب در راه نمیدارد و اگر شیطان بر دارد و بر كذا و با ستان قال ۱۳ اذا دقت لقمه احدكم علیا فخذها و لیطیرها كان یاسن اذا ولا بد بها الشیطان و در حدیث غیر یك السوا و در فیهما قاتلها و یجوز ان یخورد و یزلی فانه لا بد و بر دارد كه در آن ریزه را برای خوردن

در بیان این است

در بیان این است

بجستی باشد و فی الا حیا قال من اكل البقرة من المائدة ماش في سعة و عوفی بولده یعنی هر که رزق اختیار  
 را بخورد عیش او بفرانی منق باشد و در فرزندان او عاقبت باشد از حرام و برص و ککله و قنادی که بگرفت  
 اگر بیاکیان و بدو یا بر سر و یا بر مو بچکان بندد روا باشد و در راه انداختن موجب فقر است باز گفت که  
 در اول از طعام نکند بخورد که منق است و لقمه را چنان نماید که نظر بر رعن و دهن وی نرسد پس در آخر  
 است که در گرفتن نمک و لا و آخر مغز و ثوب و غیره خداوندی است و هم در حدیث آمده که کس بر آن  
 طعام که رفع و ختم کند محاسب نشود و هر چند که بخورد و در ناخ السلیین و بر بنه و خزانه جلالی بعد از  
 شفا و بن سبعین دار منها الجون و الجزام و البرص و وجع البطن و وجع الفرس و یرفع الملح بالابام و  
 المسبحة و لا یضع اللحية و القصعة علی الخبز لانه یضع الملح و حد و علیه و بعد از فرغ کاسه یا جیس  
 این همچون عتیق رقیقت حکما و در مغزرت خواهد و در لیسیدن انگشتان با فانا ز و سلی کند تا بهام  
 و بر انگشت راسته یا لیسد فی الحدیث الاکل عوده ثم یسحق من ستر یا یعنی رحمت کند او و قنادی را که بر  
 طعام تا و دان بسیار نکشاید هم سر را بسیار بر بنه کند که انی بر بنه خود هم گفته که لقمه را چنان نماید  
 که نظر فیزی بر رعن دهن وی نیفتد و در معنی انجیریت دو وجه گفته می که سر عورت چنانکه بر سر  
 درغ نظر است تا کسی شهوت در آن نرسد اکل را نیز مستور باید داشت تا کسی بدال تو بشهوت نه بیند  
 و بعد حصول آن ممانی نگردد و دیگر آنکه اکل در آدمی غلیظ است چه خوردن مفتوح و چه بسته است نه در صفت  
 لکی پس چنانکه نظریه و بول رخت است و در برده باید کرد و آنگه اکل را مستور باید کرد و بر بنه ۲  
 آورده که بعضی مشایخ بخلاف حدیث شریف طعام را آشکارا خورده اند پس اکل را در بنی آدم غلیظ بودی  
 ایشان چرا آشکارا بخوردند و جوابش که عرض ایشان نه تهانون با دلبسته نیست بلکه انظار تواضع و  
 مسکنت کرده اند که اینها در صفت ملک نرسیده ایم بلکه طریقی حیوانات است پس باین نیت آشکارا خورد  
 ایشانرا افضل است انتهی کلامه کثرت یا دی برکت تنها خوردن کل و دان یعنی بسیاری که تها و  
 یا اراک بر طعام موجب برکت است و هم شفا اگر بایل و فرغ خورد و یا کذا فی الاحیاء پس دیگرانرا بخوان و  
 همچون درندگان تنها خوردن مفارقت و با خضعت ستموه و دال و نیت در صفت در میان و نیز در اجام  
 تکمیل اکل است و اتفاق بر غیر و معنی هبه تهدید گفته و الاک الشیطان یعنی بخورد التسمیه که تنها خوردن  
 شیطان مشاک تو گردد چون دیگر این تارک گردند فافهم و کان علی الله علیه و لم لا یاکل و یقول  
 لاصحابه اجمعوا علی طعامکم یا رککم فیه کذا فی عین العلم و در احیاء آورده فی الجبله بحسب العبد علی ایاکل  
 اخوانه و لهذا کان بعض السلف یختر الاکل مع الجماعة و یقلل اذا اکل وحده و فی الحدیث ثلث لا یحاسب علیها  
 العبد اکل السجود و ما اطر علیه و ما اکل مع اخوانه و یروی ان بعض علماء اخر اسان بقول المغنیان رسول الله  
 قال ان الاخوان اذا رفعوا الیدین من الطعام لا یحاسبون اکل فیقبل فکذا طعام و احب ذلک انتی

و در فتاوی برینند ایندیش آورده احب الطعام الى الله سبحانه و اکثر علیہ الایدی و شرب الماء  
 اکل و حده و ضرب عبد و منع زخده و کلمه و خنده و موم و در ترجمه آن خورده که ملعون کسی که تنها خورد  
 و بخور کند بر دیگران و کسی که غلام خود را بی موجب بزند و بعضی منع کاسه گفت و کسی که منع کند عطاشی  
 خود را و کسی که استنابت خود کند بر آفتضای شهوت لکریه بر آفتضای آن جائز گفته اند در حالت شربت  
 بد آنکه در عین العلم آورده که بر طعام سبزه و سرکه را حاضر سازد که سبب حضور ملاک و موجب شیطانت است  
 و فی الحدیث من اکل الخلق تام علی راسه لک تنقیر لرحی لیسر عنه کذا فی برینند عی کن و طعام من هر چه که باقی  
 آن خور یا یعنی در هر طعام که پیش تو حاضر آمد عیب کن و باقی بمانده و تمام خورده خواه بماند یا بشی خور  
 همان بی گری و منع بسیار هم کن اگر این دلیل حرص است پس آنقدر طعام که حق را دائم دارد و مقوی عطا  
 باشد از خیر کثرت بهتر نماید داشت و عادت حسن آنحضرت آن بود که هیچ خوردنی را عیب نمیکرد و اگر  
 او را آمدی بخوردی و کار نه ترک نه لوی و هیچ گفتی و چون سرکه حاضر دیدی فرمود که نعم لادم الخلق کذا فی  
 الاحیاء گفت خاتم انبیاء هم اینچنین ای جان من لا تکره الخبثین هم اشارت به اقبلت و هم با بعد قال الخ  
 اذا وقع الذباب فی طعام احدکم فامقلوه ثم امقلوه فان فی احدی جناحه داء و فی الاخری دواء و انیتقلد  
 الداء علی الداء کذا فی المسعودی یعنی چون کس در طعام و شراب یکی از آنها بپندد پس فرو برد و غوطه دید پس  
 بیرون آید و بیندازد و در یک بروی مرض و در دست و در دیگری دوا و شفا و این معنی فقر است  
 که در مقدم باشد در بیان یعنی اولاً در آب طعام همان بر افتد که در آن مرض است پس غوطه باید را در آن  
 غوطه پا شد و بعد علم و تعلیل و ندان در طعام شربت چون تعلیل انگشتان در طرأت اما خلل و ندان  
 بچوب بید سیاه و زرد و بی تلخ کند نه چوب سیبی و انار و فشرنی و آسی و گز و جارب و در سیحان و زرد و فشرنی  
 و روی منی است و آنچه خلل در آید مبتدازد و بخورد و آنچه لبه زبان از اصول ندان بر آید خوردن آن  
 نمیکو ترست و معروف آنست که خوردن آنچه خلل در آید موجب فقر است و اگر در بنان ابو الالبیت گفته که  
 خوردن آن رواست کذا فی الاحیاء و برینند و بهرین دو کتاب غیر آن گفته که جوار طعام حلال خورد و گوشت  
 الحمد لله الذی نعمته تتم الصالحات و تشرک الیک کات اللهم اطعمنا فاستعملنا صالحا اللهم اجعل لنا عونا  
 علی طاعتک و نعوذ بک ان نستعین به علی معصیتک اگر شبیه ناک خورد و مستغفار و غم و گریه بسیار گوشت  
 تا فرو نشاند با شک اند که گری آتش و زخ را که مستقر آن شده بقوله اکل لحم نبت من حرام فانا را و کذا  
 بگوید الحمد لله علی کل حال اللهم لا تجعل لنا اولی به بگوید الحمد لله علی کل حال اللهم لا تجعل لنا قوه علی معصیتک اگر  
 ضرر طعام حرام از ضرر بیشتر چنانکه در رساله امام زاهد ابو الحسن آورده لیس شیء الا من الحرام لان  
 آدم لما تناول من الشجره تقبلا بعدا فلما وضع ذلک سماً قاتلاً فاضل اسم من ذلک و ما تناول من ذلک  
 الشجره بغیث قوتها فی بدنه فجامع حوارن بعده فخرج منها خبیل فقتل اناه و بیل فانظر کیف اصاب ضرر بعد

حسین و الحسن علیهما السلام از آن ممانعت طعام من الحرام کذا فی الجواهر المحیطی چون از آنکه از آن فرستاده شود  
 یعنی زودتر بکارهای دشوار شافل شو که در آن خواست حرام است و آسودگی است و از خواب محضی حاصل می آید  
 نیست بلکه آنکه استراحت مراد است و اما گفتند با تجمیع درستان ابو الیث که ناختر بعد از غذا باشد  
 و بعد از شام حرکت چنانکه گفته اند از آنکه در آن وقت که می آید اگر لفظ غذا درین بیت  
 بنشیند و فعل مصلی معنی طعام صبح باشد خواب با وی حسن باشد چون بر تکیه بیان با کرام کن مجید و  
 قال من اكرم الضیف فقد اكرم سبعین نبیا و نبی اللہ تعالی علیه فی الجنة و طعامه ثواب الف شهید و  
 قال اذا جاءکم الزائر فاکرموه و قال الضیف یقول اللہ تعالی بعد ايام القیمة یا ابن آدم جئت فاطمعت  
 فیقول العبد یطعمک طاعت رب العالمین فیقول جاءک انوک المسلم فاطمعت و لو اطعمته کلفت  
 الطمعتی و قال الضیف ان فی الجنة غفر فایری ظاهر من باطنها و هو من الا ان الطعام و اطعم طعام و سل  
 باللیل و النیس و قال الضیف من اطعم اخاه المسلم حتی یشبعه و سقاه حتی یروی بعده الشربین انکار سبع  
 خنادق باین کل خندقین سیرة خمسیة عامه کذا فی الاحیاء و در برهنه و مع المسلمین بخیر باشد و در ده که ایضا  
 بیت لای دخل الضیف لانه دخل الماکد و ان الضیف اذا دخل بیت اخیه المسلم فطعمه الله بركة و قالت  
 رحمة و قال اخر فیرس لا یضیف یعنی هیچ غیر نیست و کسی که مهمان داریست و سنت است که دست  
 مهمان گرفته بمنزله آورده و نزد حضور طعام اگر با وی نشیند باید که اهل خود بدست نشوید و هم اول  
 در طعام دست اگر در یک خانه سازد و خادم ستاده طشت بجانب راست گرداند برای شستن و دستها  
 و اول من اصناف الضیف خلیل الرحمن و کان یکنی ابا الضیفان و کان له دار لها اربعة ابواب الحی  
 اطراف الارض و کان یدرب فی طلب الضیف میلا و سلین و کان لا یفطر مع الضیف انتهی مستحب  
 مرد متدین را که فراشی برای مهمان آماده دارد و فقال فراشی لفرش المرأة و فراشی للضيف و قال  
 الشیطان کذا فی الاحیاء و در خزانه جلای آمده است قال الضیف اذا نزل نزل بر رقة و انزل  
 ارتحل مع ذنوب الالبیت و اینجا حکایتی آورده که بر دیرانک بدعوی بود و مهمان داشتند و شستی بر آن  
 صحابی نزد حضرت شکایت برد از زن خویش و آنحضرت او را فرمود برو و سجده بخود و حاضر تیار کن  
 و زن را بگو که هنگام آمدن از خانه برو و در ایستادن خود مواظب حال برکت کند  
 پس اگر در چنان کرد که حاضر تیار نموده زن را بر و در ایستادن آنکه بچشم خود مواظب میدید که چنانکه بوقت  
 در آمدن پیغمبر طبعهای نور بجایگاه ریشی پوشیده بردست گرفته از خانه بیرون میرفتند و پیغمبر  
 درین هنگام فرمود الضیف اذا نزل نزل بر رقة فی الحال کش و پیش او طبعی که باشد خشک و ساری بر چو  
 نزد تو باشد پیش مهمان زودتر حاضر کن خواه طعام خشک بی او ام باشد و خواه خوب چرب و  
 زیاده از حد طاقت نمیکند کن که حال بخیرزد و ثوابت فروری و قال اذا تقی الامتی برامن الشحیبت

وهم يقولوا لم نزلنا من الجود ومن الموجد كذا في خزائن الجلال وقال في الاما في تعجيل الطعام من الجود  
النسيئة واما حذر الاكرام وفات حذر اشران واما فروع الوقت الموجد في الحاضر في تعجيل او  
مؤخر او كل في ذلك فاحذر العبد في قوله تعالى انك حديث ضيف ابراهيم الكرم انهم اكرموا  
بتعجيل الطعام اليهم وقال في الامم الحكيمة من اجبت ان لا تأخذ من رسل الله الطعام  
فصفت في تعجيل الميت وتزويج البكر وقضار الدين والتوبة من الذنوب واما آداب التقديم في اكل  
وتقديم ما حضر فان يحضره حتى ولا يملك لا يستقرض لاجل ان حضرا يحتاج اليه لوقت ولم يصح التقديم  
فلا ينبغي ان يقدم وقال في تعجيل التفسير التكليف ان تقدم اكل ما لا تأكل انت بل قصد زيادة عليه  
في الجوده والقبلة ومن التكليف ان يقدم جمع اعداء فحجب ليجال ويؤدي قلوبهم وديان رجاء  
عليهم فقال ابيك على ثلث ثم اكل ان لا تذل من السجود شيئا وتذخر في البيت ولا تصحب لجال  
وقال سلمان الفارسي امرنا رسول الله ان لا نتكلم للصيف باليس عندنا وان تقدم اليه ما حضرنا  
انفس من الكد وغيره ازا صاحب عبيد منقولت كدوشان من ماله ان يورد في رزقنا ان فلتك من  
تورا ومنذ رسد في كدوشان كلامه وروى في ماله شوي برجاك في حاشي  
در ربه آورده كه ضيافت منست وكذا اجابت منست سيد الانام منست كما قال لوديت الى كراجه  
وكان علي عبيد دعوى العبيد المسلمين وقال علي من لا يحب الداعي فقد عصى الله ورسوله جازبه  
وقد راعى احتياجه كنهه ونزعه فاجبت فكلمته بكلمة كند اقتدارا بمنت خيمه وكرامه برادر سلم  
داد قال هر ديدني و بعد اراجابت يقول اشبع كند از حصو كه درين ايجاد خليف منست كذا كذا  
عبدري نظام برآيد و بچسب را باي ان مضيق هم را بنرد و بنشيند بجاي كه بنشاند و چيزي نرود و خود او در  
خانه او بغير كند مگر آنكه حرام ميند و بموضع طعام بسيار بنيند و در طاقاي خانه درخت آن نظر كنند  
دولي پرسيدن سخن گويد و را مني كرد با بچه چش او بنهند و خود شش آب كه ناند از دست و پرسيدن  
اين طعام از كجا ميند از صيب يا سر قرياشن آن و بنيز از ازا منست كه چهار را بدهد آنچه بران حاجت دارد  
از چراغ در دست صبيقتن و كلي خستجا و آب سبجز آن و هم بنامد و از طرف قبله دراه خروج و سير و وضع  
مرا في دما و في قابل اياهان در بجا نشاند و ملاوت نهادن بعد از طعام چنانچه كند زبانه او  
بوقت خست باوي تا در خانه بآيد كه اين سخن منست و از اكرام صفت و نام اكرام دي و راست كه باوس  
يكشاده بهشتي خوش اكلار باشد و بوقت دخول خروج و برآيد و همان ملازمست كه بغير خانه خود  
الانفاست و بآيد و آنرا كه تفصيل است اما كرازان خور كه چنانست اتفاق است و هم شير و خوشبو تر آيد  
كند و بوقت و اوج ابله لطيف بخت كند اگر چه در حق دي قصير در فقه باشد در دین من غلبه و اتم  
وقال في اكل الربط ليدرك من غلبه و حبه العالم لقا اتم في كلام من كچه مصفاه كند از زبان ابيك

نخواهد از کمال حسادت و گردن خیز که بدان حاجت باشد طلب کردن جائز است خاصه وقتی که در میان  
 ایشان خلاصی هائیکه باطنی باشد کفایت شهرت الاسلام عذر می کند هم معدست آنجا بوی منی خوب و خوش یعنی  
 امتناع از اجابت دعوت بعد از صوم لعل اگر چه منوع است بلکه او غافل سر و دودل را در مسلم مستیست چه بگوید  
 احیاء و جواب آورده که آنحضرت مرصوبانی ناکه بعد از صوم از اجابت امتناع آورده بود چنین فرموده بود که  
 تکلف نکنند که کسی بی حاشم و فی الحقیقه المصحح از نظر امکان مناسب الدعوه نماید و اگر و انصاف را بی تازی  
 بزرگ لا یغفر و ان علم آنرا تازی بزرگ لا یغفر و یغفر فی و فی الحدیث من لفظ منی اخیه کتب له ثواب صوم لفظ یوم  
 و اذا قضی یو اکتب له ثواب الفی یوم کذا فی الجواب و لعل فی الامر بهنگام ضرورت و عذر لازم است تعذر و معدست  
 بیک معنی است پس چون در میان این بر دو لفظ بزرگ یکدست و کلمه عذر زائده و کلمه ناکه عذر را بطلان  
 کند بگوید من حاشم یو او را طاعت رفتن غایب و معدست اگر از آنکس با الحاح معذرت کنند و بگوید که  
 دیگر آن فضل را که من لایملا و بر و مرا زحمت و دشواری و ضرورت از امور مشکوه و شبهات طاعت است  
 چنانکه انکی از آنجا در روایات لاحقه گفته است پس در جواب عذر او آورده و قدر بر نه گفته که اجابت کند  
 طعام را در شصت و فاسق معین با و کسی که قاصد ریا و جمعیت و مبادیات باشد و یا در طعام او شبهتی باشد  
 که از وجه حلال نباشد قل یا علی بن اکل من الشبهات اشتبه علیهم بنیر و اعظم قلبه و کل نعمت من الحرام  
 کما تاروا لی به و کذا طعام جمیل کدر حدیث طعام انما اود و او طعام الجمیل و یعنی از طعام منی بهتر و شقا  
 نماید از طعام جمیل بخشد از نعمت خیزد و کذا چون بدانند که میزان طاعت زینت برین است خواه پندارند  
 عقل کند و اجابت کنند که بر دویم نیست و کذا اگر در آن نگرانی و دشواری باشد چون نرشد و یا آوردند  
 و نقره و یا تا قبل از طاعت بر سفت و دیار و سلام و در دو طای و مزایر و یا کسی بد آنجا تا شش و سه و  
 و یا غیبت کند و یا خود شترانی دیگر باشد که سکرست چنانکه در دو سایه ای که منین ملی آمده که در اصل  
 است و لا تقعد علی لئمة بعد الشرب السكران بلی هر دو علی غنه کانهایی من الحرام یعنی منین بر آمده  
 که بر این سخن قصد دارد و غم و سکر است بزرگ انیمه منی حرام است استیجاب که و کذا و فی الاحیاء و بعضه نقال  
 ذکب ما منین لما جاز و استجاب با یوجب تحمیل و اگر ابعیتها فاذا دخل و رای سکر و غیر کن قد یسأله  
 یا المهر فی سکر کفر فی الدیاج و استعمال فی الغفلة و الذبیه تصویر علی الیطان و سلع المهر فی الحرام  
 و حضور النساء المکشفات الوجود و غیر ذلک من المعرات استیجاب و قد تعذ خالی و غیر آن مذکور است که خود  
 طعام از خانه اهل مصیبت که برای او کند نه روز حرام است یا کرده و در نظریه یا جامع گفته که در وقت  
 ضیافت اهل مصیبت که آن سه روز است که فرار از اهل جمیع و عاصب در ورثه نباشد و کذا خود را  
 از آن کرده است انقی پس این برای جمیع امکان است که غنی باشند و جهان اهل مصیبت را و با کین بار و  
 باشد که در خدای عز و جانه آفتین گفته که اگر ضیافت کنند و بخورند مردم با یک میت بخورند از آن کلمه

م و قتل

و یا غیبت

م و کثر لعل



فی برینہ آنجا سرود و دوت دلی یا محنت و ضیعت یا آخر در جامع صغیر است اگر اولی می حاضر شد و در آن  
 منزل غناست باک نشستن و خود ملن و اگر برآمد خمر باشند نشینند و این فرق آنکه است که او تیز  
 باشد و الا در هر صورت بداند که اگر در پیش نباشد و اینهم وقتی است که بعد از حضور برآمد و اگر پیش از آن  
 باشد حاضر گردد و بهر چه صورت که حق حاجت بر وی لازم نشده است و کذا در جواب هر حال است که چون  
 حاضر شد و آنجا لعب غناست باکی نیست که نشینند و بخندند مگر آنکه در عومقه باشد مثل قاضی و مدلس  
 مفتی و محاسب متولی و امیر و ارباب که اینچنین بزرگوارانند باید که حاضر شوند پس بر منع قدرت دارند  
 منع کنند و نشینند و اگر قدرت ندارند زودتر بنشینند و انظار خود را بر این سواد گذرانند و کسی که مقتدر  
 میباشد نشان فی ذلک شین الدین و فتح باب الحیصه علی المسکین ثامن العوام و الجبال العقول و ان  
 اللہ ای جللا خوانند آنجا افتخار کند بر فقر از هر تفسیر مصرع اول است و در خبر بعضی منع و رسوخ فرمود  
 که بدترین طعامها طعام اولیه است که توانگر را بخوراند و در وی شایان خود را ندیده باید که مسکین را  
 فراموش سازند هم فرق نکنند در میان توانگر و درویش که پیش خن طعام حریب و شیرین و لذت بخش  
 و در پیش درویش طعام سهل و کمترین آرند مگر چنین کند مبتلا گردد ببلای که او را داد و نایافته و سبب  
 نعمت و انتقال شمت و باشد کذا فی الجواب که او برسان آورده که سائل پیش ام المؤمنین بی بی عائشه  
 گذشت برآوردن آن فرمود که چه میداد باز روی بایست گذشت او را نشانده و میباید فرمود و پرسیده  
 فرمود که ما را رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و قال اذا جاءکم کریم قوم فاکرموه پس در پیاری میان  
 غنی و فقیر در مجلس فرماده و یاد در حکایت و یاد در بدید فساد بیشتر باشت از صلاح که آنک در عظیم فقیه پیش  
 نماید و بهمان نقل شود و فی را اینچنین مانت نیست کذا فی برین آنجا و مسئله در باب طعام درمی آریم که از  
 اہم مہمات است یکی آنکه طعام پسند گردد چون آب نجس بر ذوق الفتادی الخانیة لوطی الطعام و قد وقع فیہ  
 الشجاسة و الطبخ بما نجس سما کہ انما الطبخ یزبب الشجاسة و قال الامام فی الدین الاصح ان یرقی الرقہ لان  
 الشجاسة استقری للرقہ و قال ازمدی یعنی الماء بکذا الطعام للفقراء و انکان غنیاً و انکان فقیراً و علی  
 نفسه و حیالہ و ہواختار و دیگر آنکه در جواب از صراط مستقیم نظر کرده که آنحضرت صلوات اللہ علیہ را بسیار خورد  
 و دوست داشتی دہر و زیک قیص حاصل آب آسخته تجر فرمودی و بران مبرک روی آنکه شہوت طعام  
 نصیب کردی و گوشت خرد و گوشت مرغ و گاوین و گوشت کور و خر و خرگوش و بای متادل فرموده و فرمای  
 و فرمای شک و شیر خالص شیر آسخته و نان یا خر و نان با سرکه دنان یا بنیر و یا خر و نان یا بنیر  
 و جگر گوشت بران و گوشت قدید و کدو پخته و پیرو فرید و فرما با سرکه و فرما یا خر و نان که این قدر است  
 که متادل فرموده است اینی که و بعضی این خورد نباید در تمام اینی مسطور است با سبب در آداب  
 آب چون آب خوری تا خوری باید خوری زان اندکی یا بعضی حاجت نشنای آب درین حرمت است

[illegible]

چنانکه در تریاق الصلوة از ابوالکلیت آورده که آنکه بخانه خود در دست جا بکشد و بر سر چاه  
زرم زم و بر سر سقایی و فضله و صنوبر سقایی یعنی ظرفی که در پیشانی آب خورند که فی الحقیقت و در شرح  
شما که آورده که او آنست که استخوان آب بخورد که اگر اقیام حاجت سخت باشد و در قن شام و در قن  
مذکور است که آنحضرت از زمین منگ که بخیزد و حال قیام آب نوشیده است و صحابیان همان سر مشک که آب  
مبارک آنحضرت را بدینجا رسیده بود بریده گرفته اند و دیگر کسی با بخار آن نهد و قبل برای بزرگ شفا و مرضی و  
غیر ذلک من الانراض و النبی عن فی القریة قریة المرساة و مخصوص با اذان المکن القریة معقلته کذا القادیه و لای  
عظام الدین هم و آنکه وقت را و نامش آب سیل باشد خطا کرده اند و بزرگداشت این از حال قیام در کتب  
یا نه نشد است و آب زرم زم مبارک که استاده باید خورد تا بیمه اندام بر کفش برسد و روی من این عباس رضی  
ان النبی من شرب زرم زم و هو قائم و فی رواية عنه صحیفة النبی من زرم شرب و هو قائم چهارم آب زرم زم  
موسم شفا و اقامت و بعضی علماء از تریاق آنحضرت چنین خوانند که و غلط است و اینچنانکه در جوهر جلال ازین  
تفکر کرده که قال من شرب من سور اخیه سلم کتب له عشر حسنات و شفا و من معین و او را دارا است و سحر  
ابی و دیگر غلط کنند که از آن رحمت پیدا شود و اینی و در بر همه آورده که سور مسلم را برکت داند که در آن سجده  
مغفرت و شفا و حسنه است استاده باید خورد تا موجب کثرت مغفرت و برکت باشد چنانکه در جوهر است  
آب زرم زم و بخورده خواهد پذیر و همان استاده بخورد برای تبرک و استقامت و از این غلوت بخورد و این  
هم حاجت بیشتر یعنی علی الریق در اول روز بی تناول چیزی آب بخورد که مضمت معده و ضرر بدست  
کد که بعد از غلوت بزن و جماع و هم بعد از خواب دراز و بعد از قضای حاجت و غافل که معده درین  
حالت خالی و حواس قوی و جسمانی ضعیف باشد پس باید که اول چیزی تناول کنند آنگاه آب نوشند اگر چه  
شکی غالب باشد و اجتناب از شرب بلا فاصله پس است و در بر همه مذکور است که در شرب بعد از خواب  
نوشند که از بجهت غلبه حرارت و یا تب و گفته اند اگر پای از لطافت بدر آمد و زشتگی تسکین یا بانهی و  
شتر دوستی که در آشیانی اکل فی ضرورت آب بخورد که موجب نقصان جفتم و برودت معده باشد و کد که  
از زنده طعم بلا فصل گرم بخورد یا شیرین باشد و یا آنکه چرب تر باشد زیرا که در صورت چرب ضرر  
بناست و در شیرین و گرم ضرر در آن است چنانکه در بر همه است که بعد از خوردن شیرینی گرم و یا سر و آب  
نوشند بلکه چند لقمه نان تناول کنند آنگاه بخورند تا ضرر بزدان نرسد و اینی کلامه در جامه پوشید  
جامه پوشی آنچنان کان ویرانتر از آن یعنی جامه درشت و کوتاه بقدر حاجت پوشش کدیرا فخر خلاص  
ریک و دراز که زود باره گردد و چون لفظ بندی است یعنی جامه را بزرگتر که تمام از روی بینند و ستر عورت  
باشد و کذا شیرینی یا چرب یا بزرگترین است و اصل در جامه پوشیدن آنست که از وجه جلال آید و صبر  
از فریضه و از افاضل مقبول است کذا فی الجواهر فی الفقه و الفتاوی الایمان فی فرض قدامت العورة و دفع الخوارق

و ستمه باینترین بیهوشی و لقاء الاخوان و مستحب الحسن انظار الغنی و ذکره بالجلس لاجل الزینة مثل کمال  
 و المعصفر و حرام و بولس الخیر لیرجل اتقی و فی الخلاصة لا بأس بلبس الثیاب البسیلة اذا کان لا یتکبر و فی مجموع  
 التوازل خرج رسول اللہ ذات یوم و علیہ رداء قیمته عند سید من ذوات قام الی الصلوة و علیہ رداء  
 قیمته در همانه آلاف درسم و ابوحنیفه سرهم کان یرتدی بر داء قیمته اربع مائت دینار و کان یقول لکما یرده  
 اذا رجعت فخطبکم فلیکم بالثیاب البسیلة کذا فی الصحاح و قد برهنه کفتم قیمت ثیاب جمهور علماء و خیار ائمه  
 بیت و هم کما فی ارم میز سید و آنحضرت از جامه بسیار مرتفع و بسیار مدی محقر نمی فرموده است  
 پس افضل آنست که جامه میانه پوشد نه بسیار چیده نه بسیار مدی کذا فی السراجیه و بعد ان نقل تفضیل  
 جامه آنحضرت و ابوحنیفه ذکر شد چنین گفته که امام محمد جامه ای خوب می پوشید از وی می بینید  
 گفتن آنان و بدان بسیار میدارم پس خود می آید و بغیر من نگردد و در مطالب المؤمنین گفته که امام  
 کلامه و چادر و موزه همه خوب و حتی کد تخم نظر مقدم میکند بعد از آن بر روی می نداشتی کلام از خواجه  
 که جامه قیمتی پوشیدن الی قصد تکبر جائز نیست بلکه برای دفع حوام شیطانی مستحب و در پیش باب دیگر  
 بیک لباس نباشد هر لباسی که از قیاس بد و در بنیت نیک بپوشد کما اعتبار در است لباسش قابل  
 البیضه و لیس البیضه الخمره و اما العیون الخمره کذا فی الخواتم لایه و چه مدعی است که کلبه است جامه سرخ  
 معصفر آنگاه که بقصد زینت پوشد چه برای ستر عورت و دفع غرار و سوا کمال بیت ندارد از تنبیه سالی  
 جامه خود از دین بیایی را حجتی که تخصیص فیہ دیار هندوستان نموده است که کتان و ریخا کیاست  
 و اگر جامه کتان و مانند آن هم افضل است و آنحضرت گاه بودی که پوشیده کتان پوشیدی آنچه  
 از لباس سرآردی آن گفتا فرمودی چنانکه جبهه رویی همگام است و قبا و پیرا من و زیر جامه و دامن  
 و موزه و تعلین این همه پوشیده است اما پیرا من خیسب بسیار دوست داشتی کفالی تا مال النبی و حاجت  
 یعنی جامه خود از پیه سازند از پشم چنانکه خواهد گفت زیرا که جامه خیسب بعد از زیارت و قریب اظهار  
 و نام بطبع سلیم با گرفت که از آن سخت تر باشد از ستاره پیرا من و بیا و یعنی زکشتی همه جامه اگر چه  
 مطلوب است چنانکه در خیرت من حق ثوب برق حینه المیون پوشیدن با تحت السرة الی رکتیه فرست  
 پس با جامه باید زکشت ترکی و جامع عادت عام باشد که ستاره پیرا من با از پیرا من با یک میسازند  
 بلکه اینها هم در دشت با حد و در بعضی نسخ یکجا سخت زکشت دیده شود آن بجزر چنین مجرب و قاری بعضی  
 جامه پیرست که در دشت بافته باشند کذا فی المدار و بعضی این جمله کسوه خوانند که آنرا جامه بنگ گویند  
 و قال من اجل ان الکون الاثار فیه فی النار و منک که چون جامه بر تن کنند شود بجهنمی و در کار  
 پناه حق تمام باشد کذا فی عین العلم و اینچنین وصیت فرموده است آنحضرت مائت مدینه را اگر خواجه  
 مراد را بی از دنیا قدر زاد مسافر قناعت کن چه پیرا من از خود بپوشد بیرون کن اگر مستحان ندی و کمتر

[illegible]



لباس الدنيا وادعاء محيط العالمين وترك طعام ودم الاغذية والاخذ منهم وجعل لا يرى القلب الاكل  
بر شاید که در معنی مصنف آن باشد که ازین دو لباس علی المدوام برین بزرگ و بجهه بران گمن تا مغفله  
رایای خلق نباشی که ترا از جهل زاهدان و صالحان شاعران و نفس تو بپندار ایشان در ضلالت افتد  
که الان گفته که بوقت ضرورت و فخران لباس دیگر خاص وقتی که دولت در وصف خلاص ثابت شد لباس  
فاخر اش این هر دو لباس که بهیت جائز باشد و در وجه دیگر آنکه آنقدر طهارت و لطافت که در جامه پنبه  
یافته بشود در پرشم و چرم حاصل نیست زیرا که از جهت وسعت اینها باشد که اثر پنبه غیر مرغی در جنب  
پنهان می نماید و هم جامه پنبه از بسبب لایست بلطیف سلیم موجب حضور قلب و تنگات ششم و چرم که بوی  
دارند زیرا که در جامه بلطیف آورده که حضرت بی بی عاقله رض فرموده که من جامه ششم برای رسول الله  
راست کردم و آنرا پوشید و بوی ششم بوی رسید و در زمان از خود دور کرد زیرا که بوی ناخوش را بجاست کرده  
و خوشی چنانکه بوی خوش را تمام دوست داشتی انتی پس پس بوی اقرب لطهارت حضور و بعد از آن را  
و غر دست لهذا بیشتر گفته که در دین بیای را خشی و ذکر است سجده بر ششم و چرم بر افضل است لقوله  
السجدة على الارض و علیها افضل و از بر جاست که علماء اخبار گفته که بر جبهه مسجد حبیب دیگر اقلند که دوست  
و بدست که سختی زمین در آن یافته نشود که از آن ترغیب المسلمون پس سجده بر پنبه ابر و در افضل است  
چون او را که سختی ارض بکافی نیست و از جهت کمال طهارت حضور علی لما عندی و آنچه بعضی گویند که ششم  
و چرم لباس اینها و اولیا بوده است پس ادب و راست که مشایخت بایشان بنایا کرده در کمال شرف و  
اللباس محض نیست و الله سبحانه علم دستار بندی هفت گز شعله که اری پشت پس قال کما ان السما  
خیر من سبعین راحة بغير علة و قال ایضا اعلموا فان اللباس لیس یعمون کذا فی الترمذی و در مناقح المسلمین  
دستاری که آنحضرت همیشه فی بیست هفت گز بود و در روز جمعه و عیدین و دوازده گز می بست و در غیر آن  
علم گفته که آنست عمامه رسول الله ثلثة افعال فی الحربی ثمانية عشر ذراع و فی المجلس و فی الرحلة  
ذراعا و فی لیل البیت ذری احد عشر ذراعا انتی و در ارسال فنب عمامه یعنی شلوه دستار چهار و نیم  
میان دو شاد تا نیم پشت و بقولی مقد ار شست و بقولی ناجای شستن کذا فی الجواهر و بر سر نه و غیره  
و در عین العلم گفته ارسال الذنب لی و لای الظرف الفضل و سنت درین دستار آنکه سه سده بپند و سوار  
را فتنه بوشه نفی الحدیث من سر و ل تا عا و لیم قاعه ابتلا و الله ط بلاء و لا دولة لکر که در این  
باشد که عیام وی همه اهل مجلس بر خیزند و او را شاید که دستار نشسته بند و در ایشان و بنابر عمامه  
پیش سینه بجا نب چپ افتاده کرده اند از برای تشبیه بحالت حمات که عالم و شریف و ما دستار بلند  
مرکب است و در بنابر بر سینه جانب چپ گذاشتن سنوینت کذا فی حوائج الجلالی و بعد از آن در  
جواهر جلالی مذکور است که آنحضرت کاهی عمامه بی کلاه پوشیدی و گاهی با کلاه لا طبعی پوشیدی هر ناشره

مایه آنست که تبارک سر متصل باشد و نامشروع اگر قرائح و بلندادارک باشد انتهای کلامها و قدر و ثواب  
 که دست راست و تبارک سر و کشاده دشتن طریقه روانیست مگر اگر قریب نمک باشد که در آن یک است  
 و علمای اهل سنت در هر چند کلام از برای آنکه وضع کرده اند از برای هر فردی ستار و از پیشه و فکر  
 چون دستار ایشان شود باید که هیچ بیخ آنرا کشاید و بنده و این چگونه است و آنکه یکدسته از  
 گرفته بر زمین آید انتهای کلامها و دست بماند پاک هم کو به چو پوخی جامه ابله بد آنکه بعضی مفسران در  
 ترجمه کرده و قیام یک فطر چنان نوشته اند که طریقه قصرت یعنی جامه خود را که بماند که باکی  
 در آنست چنانکه در تفسیر حسینی آمده که بزرگی آنحضرت را بخواب دیدار معنی این آیه پرسید فرمود  
 جامه دار کومه دار که باکی در آنست پس جامه در از شتاب گفته گرد و دویم بگوید و در بیان جامه  
 جامه آنست که بر پس از نصف ساق با بالای شتاب و لنگ شتاب از آنرا فرد و لنگه و قدرم را بپوشد و آنرا  
 فی القسانی و پیشتر گفته ام که استین آنحضرت آنقدر است بوی و در صورتی گفته که بر پس از شتاب  
 و سر و ایل و فرخ پایه هم کرده است و فی المصلح السفل من العجین من الزان و فی الزان و لنگه و خیرت  
 چون از راه در آید و در پیشگاه لنگه گذارد نمازش پذیرد حق را و در وی بنظر رحمت نگذرد و در وی  
 طریقه تقصیر الشیاب البقی و انقی یعنی در کتبه دشتن جامه یعنی متکی آنکه بر تر بماند و دیگر آنکه بر  
 او تکی باشد که شیا یک فطر فرموده است و مواخی نیست سحر آنکه بپوشد و اگر در آن باشد احیا بگوید  
 اگر در کتانی بپوشد و در وی است هر که جامه نو پوشد و از مبارک باد باید گفتن و در جامه او این است که چون  
 کفش پوشی و زه هم باید که پوشی دست پای و در شرح شامل است که تیان نیست و در آنجا آب بکرم باشد  
 چون بپوشد جامه از پسین و سر و ایل و دستار و در داخل مسجد و خانه متعلق تر جل ای لعل و پیشین  
 شاد کردن و گذاردن سواک و اکتال و تلمیم الطهار و طلق سر و متف بغل و اکل و تهراب و در او را بر این همه  
 تیان است چون خروج از مسجد و خانه و در داخل میر و نزع موزه و کفش و جامه انتهی کلامه و در جوار گرفته  
 چون جامه نو کند و بار از آن خواند و بکشد و آن کتب جامه تنگ برکت باشد و بکشد و بپوشد  
 جامه نو چنان نیست که درین جامه نماز گزارم و بر او بدینی و ایمین و خوشبویی و غیره باشد بعد از آن  
 همه رکعت شکرانه گزارد و اگر موزه قدسی و شرف یا خواجه بر آب بپاشد و آن آب بر جامه بپاشد  
 گذاردن و الشیخ الاجل رحمه چون کفش پوشی موزه هم باید که پوشی و در آن فی عین العلم پس التعلیم  
 فهو یوجب السرور و گذاردن شرح تیسیر الاحکام گفته هر که تعالیم بر او پوشد همیشه شادان باشد و در وی  
 رقت میگذرد و است و گاهی باید که بپوشد و در آنست که تیان است که امام الوالدین  
 گفته که سرخ موزه فرعون را هست و موزه سپید و موزه سیاه علماء و ائمه و بزرگان و مفسرین  
 الداء قیاس کفش موزه نند موجب برکت است که موزه چون سیاه باشد موجب باند باشد و باند



مع الفارق ولعله وجد هذا في كتاب الله علم ودرجوا هر دو با حق آورده که موزه آن حضرت سیاه بود و در آن  
 له فعل شرکاک و در صلوة معبودی است که موزه سیاه نیست و در رخصت و لحلی محبت و کذا نظیرین  
 چونین پوشیدن بر عتق کذا فی الحادیة انگشتی از این کن فی من فی از زیره هم یعنی تخم نرغی  
 و سنگ و آهن در صاص و صفر و شب حرام است مردان زن از آن کذا فی نهستانی و غیره لیکن امام شمس  
 شری گفته که پاک نیست تخم بریشیم چون عقیق و غیره را انگشتی از عقیق بوده و او قال تحتها  
 بالعقیق فانه مبارک و فی فتاوی الخانیة ویتخذ خاتم فصقة او عقیق او فیروزج او یاقوت او زمرود  
 نیفتد علی اسم و اما بزرگواران با خدا فلان باس فیه ذلک ان الناس ليعلمون ذلک من غیر کذا فی الجواهر  
 الجلالی و در تحفة الخانی است هر چه که محققان است مردان از این است که انگشتی از نقره و لؤلؤ کذا فی برین  
 و در ترغیب الصلوة از تهذیب تفکر ده که انگشتی از این هم که حرام است و انگشتی از نقره و زمرود  
 عقیق سلطان قاضی است و دیگر از امیاح و مصنفه فرموده چون از حکمی و امری باشد خواه در  
 دین و خواه در دنیا یعنی چون کسی عامل دینی و قاضی شهری باشد و مانند آن و ترا حاجت بجانم باشد  
 از نقره خاتم بسیار و از زرد و مانند آن از آهن حاجت و ضرورت ترک خاتم از بعضی تابعین منقول است  
 لایحتم الا لکنه امیر او کاتب او احق کذا فی نهستانی و باید که انگشتی در خضر حرام زیرا که انگشتی در برین  
 شعار و روافض است اما باید که گنبد را در باطن کف داد و چون در گنبد اسم خدایتعالی و یا نام غیره باشد  
 گاه استیجاب آنرا بدست ماست اگر کذا فی القیاس فی و در فرض و شستن یک خاتم حرام است کذا فی الخا صیه  
 بآب در احادیث خواب و در ذکر گفتن خواب و بیدار گویی و ذکر گویی در عین العلم است و در آن  
 حق تلقی بوقت خواب رفتن و بیدار شدن علامت و کسبی حق بجهان و نشان حق بایست و در حدیث است  
 که بوقت خفتن این دعا گوید اللهم کف وضعت جنبی و کف رفعه لان لیسکت نفسي فاغفر لها و ارحمها انک انت  
 خیر الرازقین و ان ربها حافظها با تحفظ به عباده الضلّین و در خبر است هر که بر فراش بیدار نهاده آنرا  
 میفشاند مباد چیزی از خود بیات آنجا باشد باید که با وضو سپید او را و ابواب جهاد بشوید و رویای صادق  
 آید چنانکه در عین العلم است و در حدودی گفته هر که بچرخ خیمه را بکشد بر سرش عبادت می نویسد پس شکر که مضاعف  
 گفته شامل است این هر دو را و قال من نام علی الطهارة یوذن له روحان یطوفان بالعرش و یجیر منه تکا  
 و فی شرح الاوردان نیامد یعنی ان یكون الفرائض بین اللین الخشونة ملکاً یقبله النوم و ان یكون الوضوء لقلوبه  
 النائم الطاهر کالصائم العائم یعنی خواب لطافت مثل صیام روز و قیام شب در خواب و در انوار  
 یو دلائم الاطباء افانک ان مت شهید کذا فی فایض المساین و الجواهر کوجه کروی شب از خانه بر روی  
 یعنی بوجهی شهر گردیدن در شب که سلطان است و شیوه سر بنگان که قصد دریافت احوال شهریان  
 دارند و عامه مردم خصوصاً و دشمنان از این احتراز باید تا به جهت دزدی و فجور بکشتار نشود فیه الله خیر

[illegible]

سرافراز گویی است بزرگوار حال عالمشاهان و کواکب و قمر خنیا و تسلط ملک و جبار بر و در دست الطیر و  
 صیاد که بر آید فی الجمله انما خصلایا و لم یکن فی الخیر خوفا فی الباطل انتهى و در بر منتهی آورده که  
 قصه خواندن به علت دانه ملک المؤمنین و فکر ده که یکی از کلمه حیره ام المؤمنین حضرت فاطمه علیها السلام  
 در شب نصیحت می نمود باین عزم فرموده که ای کس برادر من بخانه و از تسبیح با میدارد و امیر زاده او را  
 برود چنانکه صابریت و بی فکر است و او را از آنها در ساخت و فاساد خوفا فی در صابریت است  
 سلف و قصاص از انجا بدو میگردد که فی الاحیاء و قیلولة و ان لعمری بر گزینگی ترک آن کار انگیزان  
 به نیت روز رختن است که بدان سه تعاضات یا بدو قیلم شب چنانکه خود را در تحصیل روز و در عین علم و کار  
 مذکور است قیلم قیلمه فی الشیطان الیقین و ایضا قیلمه فی القیلولة ترید فی العقل یعنی قیلولة معنی لغز  
 و عقل است و هم متضمن صحت بدن فی الحدیث نوم العالم عباده زیرا که خواب عالم بقصد سنت می باشد  
 لذا فی الکفایه و در احیاء آورده کسی که قائم البلی نباشد او را خفتن نیز بهتر است تا که کار نکند  
 نباشد و باطل غفلت و غیور غلط کند و لایق باطل در امین و در نوم خاموشی و سلامت از آن است  
 و خواب نیز روز بدین نیست و قصد قیام شب چنانکه است انتهى و آنچه در حدیث آمده که القیلولة من الخیر  
 به نیت روز خفتن مستحب است در آن میان و در حدیث تفسیر آن چنین کرده اند که در میان دهن و دست  
 و پا که کند این دسته چنانکه تابستان است که سالک را در این ایام قیلولة از نواز دست تا قیام شب از دو  
 و سه نشیمن و در هر یک از این شب خواب نیز برای سحر راحت در بدن و معجزه بر نیت است و آنچه در خبر  
 الطیال از ظهیر آورده که در میان که این خود و اس گندم که خطاب بر او می نمود و او را دعا می نمود و او  
 عهد گفته که قیلولة بیاف و حسب فردی عقل است و قیلولة بقاء یعنی نوم بین الظهور و البصر موجب نورانی  
 و قیلولة بعین جمله یعنی نوم بعد از نماز فجر قبل از ارتفاع آفتاب موجب نیکو است و در حدیث است  
 ازین حکایت بر پیش چنانکه اگر کسی که بعد از صبح خفته ماند و فی الحدیث من نام حتی یصبح بالشیطان  
 فی الذنوبه فی الحدیث آخر نموده الصبح من الرزق آدمی که اگر از سب که فکری تجد و کمتر بیداری است  
 پیش از صبح نوم خفیه کند برای شوق نماز بیدار و شغل دیگر او را مالک نیست انتهى کلامه در مجموعی  
 نام آورده که قال النوم علی هیئته اوجه نوم الغفلة و نوم النعم فی مجلس الذکر و نوم الشغف و نوم نوم وقت  
 صبح و نوم العتبه و نوم النعم و نوم الصلوة و نوم الغفلة و نوم النعم فی مجلس الذکر و نوم الشغف و نوم نوم وقت  
 نوم الرخه و نوم النعم بعد الحشاء و نوم الحسرة و نوم النعم لیل الحجة و نوم الحیا و وجوب و غیره مذکور است  
 ان خواب که بکس بدو می رسد یا بدو بر پایدی است بطریق خود و حسب مقدار نوم و ان نوم که از رتبه او خیر  
 بر طایفه القادر و نوم الامیاد و تفکر و ان فی خلق السموات و الأرض و نوم علی من یوم نوم  
 جاد و نوم علی الشاه بر نوم الملوک و نوم طاهم و نوم علی الوجه و نوم الشیاطین و نوم علی من یوم نوم

علی بن ابی طالب از روی انهم رای در این مضبوط علی بن ابی طالب را که در این مضبوط  
 بعضیها از مقدور مسعودی گفته که من با یار که با حق بر بیروی راست خستید و ساعتی بر پشت و  
 بر بیروی چپ با بر سرش عمل کرده باشد و آیه الکفری و آیه الرحمن آیه تهلیل الله اسلام بخواند مقدور  
 باشد هر ترابری بر زمین ایستاده یعنی بی فراش سخت بر زمین خست که وجوب است ایستادن و  
 چهار پایه بنادول الفضل است و طالعون هرگاه که با هم گویند تر کفانی الدار و این مسح برای عوام و متدیان  
 است نه برای کافران و سالکان اهل حق که خشن ایشان بر زمین اند راه تواضع است و حفظ حق و همانند  
 ایشان در کافانی است که اقبل به کار پاکه و تقیاس از خود گیر و اگر چه با قدر و خشن تیر و سیر و قدر بر بند از شتر حصن  
 حصین نقل کرده است هرگز در شب بستر نهد و یا نهد و بی میاید و یا بخوابد و یا نشود برای حفظ این دعا گوید  
 اخوذ بوجه الله و کلمات تالعات من غضب و عظام و غیره و این هزارت الشیاطین را بخوابد و کلمات  
 ان یحضر و ان یحضر این کلمات را بفرزدان تعلیم میکرد و اگر عاقل بودندی و اگر نه و اگر در  
 آدمی خوابی جوینی یا من تعبیر بر سر از عالمی ایستاده یعنی خواب از عالم بیدار و صلح خواهد نماز عاقل  
 و زن و کودک و دشمن و اهل کفر چه سوال و بیعت و غیره اند و دیگر و تمیز و بنادول و این مضبوط  
 بصورت بد تعبیر کنند و از آن حضرت رسد و در خزانه بطلی است که چون کسی خواب خود پیش کسی گوید یا  
 یا در گفت غیر حقا که خیر غیر الناس و شر علی اعدائنا الحمد لله رب العالمین انقص رقیاک که در میان  
 کردی و با گرفت تعبیر بکنند چون کسی از خواب بیدار شود بر آن ای اگر خواب نیک یا تعبیر  
 پس خواب بر همان تعبیر آید نه بر ماثله اصل خود قال ما لعل علی ما جری والنوم علی ما جری و اما لعل  
 قال علی طبع یعنی قال بر آن صورت بر آید که بر زبان معبر جاری شود و آنچه در خواب دیده شود بر لعل  
 بر آید که تعبیرش گفته آید کذا فی السجود و غیره و در طریق محدث آورده که خواب بیکرام نه با رسیدن که قال  
 چه چیز است آنحضرت گفت که قال من نیک است پس سخن خود نمیدانم گفت که همان غل است چون با  
 در استقبال و در شارق الاوار است که روزی ام سلمه فرمود لا تموا لافسک لا یفرقان المملکتة ولا منون  
 ما تقولون یعنی خدایتان را بخوابید برای خود اگر سخن نیک بیدار کنید و فرستگان آیین گویند بر آنچه میگویند نیک  
 باشد خواه بد و نیز در خواب دروغ نگوید که بسیار زیان دارد و فی الحدیث ایضا قال لعل کان فی الاشیاء  
 امده حکم حدیثا و لا یفهم کل امری من الاحلام فیدخل به الشیطان یعنی او است ترین خوابها آنست که در  
 شب بیند و است ترین آنها در خواب کسی است که است گفتار ترا باشد و خوابی را که بیند میان کند که نیک  
 در آن دخل میکند خواند چنین با عد بکتب ویدم می انداخته تعبیر بسیار حدیث همین آمده است چنانکه  
 قصه زنی که خوابش بفرشته بود و سوخت و خوابید که چو می از سقف خانه او فرافتاد و با اعتبار  
 خانه شکست بخدش آنحضرت معوض داشته تعبیرش پرسید فرمودند که ایک شد بر تو از سفر باز آرد

آخر چنین شد بار دیگر که در خوش بختی همان صورت بخواب دیدم بخدمت ابوبکر رفتم پرسید گفت  
 که شوهرت مرده است پس تل لال جامه در آن بخدمت آنحضرت عرض احوال خود کردم و فرمودند اینچنان  
 که ابوبکر گفته است پس چون خواب آن زن بیک محفل در منته بود و در وقت بر رفتی تعبیر کرد و خطا نشد  
 و در حدیث است که چون در خواب کردی میند بر جانب چپ براق انداز و او خود با الله خواند از بر پهلوی  
 رود و اگر بر غماشته وضو کند و بگرهت نماز کند و یا صدقه بدی بر چیزی بکند تواند بهتر باشد که آنی صحن العلم  
 منکر مشو از خواب بامروست از پیغمبری ای بای عظمت و عهده است و بعضی نسخ میفرمان واقع است قال  
 فی باب المنة و بقی البشری قالوا یا رسول الله و البشیری قال فی الرؤیا بالصالحه بری لنفسه او لغيره و کذا فی  
 المشارق و غیره و قد قال فی تعبیر قوله لا اثم البشیری فی الحیة فی الآخرة فی الرؤیا بالصالحه کذا فی  
 یعنی اشارت زندگانی بخواب نیک است و در ذکر العباد آورده و آنچه دیگر است و خواب نیک و آنچه است  
 که میان خواب بیداری میند و خواب آنکه چون کلی از کار بیفتد در نظر خیال آید و این چند گونه باشد یکی  
 اخفات احلام که نفس بسطه خیال مرد و سوس نفسانی و سهو چشم شیطان الدوا را میکند و این نوع القا  
 نفس و شیطان است و خیال آن مناسبی نیست بشندی بسیار و این را تعبیری نباشد و از این سه تخفاه است  
 انکود دوم رویا چنانکه در من یا دلی یا نبی میند و آنرا است باز خواندن خواب غلیل الله و یا دلی است  
 دارد چون خواب یوسف و این از تماشای حق القا باشد سوم رویا صادق و در کت باز خواندن یا دلی دارد  
 چنانکه در مصر را و زندانیان از افتاده و از تماشای روح باشد و آنچه کلام چون خواب بی مصطفی تحقیق  
 و این هم معتبر بعضی گویند اینمعی در حق کسی نیست مگر آنکه آنحضرت را پنجم سر مشاهد کرده باشد و یا طبع  
 مبارک از کتب احادیث علمی هر تحقیق داشته باشد صورت تمام دی بصورت جمیده لایزال مطالبی افتد  
 و الا شیطان و من این است میخواند که عادی تسبیح است و در خط اندازد و او گوید که من میفرماید یا دلی است  
 و کذب یا بدین خط امتیاز کند که اگر بعد از بیداری ندونی و لدی آن خواب و لدی یا بدین خط کند  
 و اگر تانی سوسه را بدین دانند که آن صورت شیطان بوده است و انتی اما تحقیق است که در خزانه العلماء  
 آورده که اعلم انهم اتفقوا علی رؤیه النبی فی المنام کلمهم اختلفوا فی کیفیته ففی بعض الکتاب و بعضها علی  
 النعت و الصلوة علی النبی فی الدنیا و فی بعضها الطلق الکلام و لم یقید بالنعت و الصلوة المعلومه قال  
 لا تمس سلما را فی المنام و را می رانی فی القیقه و فی الفتاوی الصابونی رؤیه النبی لا احوال صورت  
 قبل لبس ثیاب رؤیه و الفصحیح انه حقیقه سواء کان علی ثوبه یا لم یکن فی بعض علیه فی الکشف کذا  
 فی مطالب المؤمنین انهم کما ذکرنا العبادت من اراد ان یرى رسول الله فی المنام فلیصل فی وقت العشاء و الاخره  
 بعد الفاتحه الاخلاص سبع مرات فاذا سلم یسجد و یستقر بعد سبع مرات و یقول سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله سبع  
 مرات فجلس و رفع یدیه و یقول ایاحی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا حی الدنیا و الآخرة و جمیع یا الاله و الدین و



یعنی در ماه بیداری این چهار شب و عشره آخره از رمضان فاضلتر است که این اوقات را حق تعالی فاضل  
و کرامتی داده است که خیراتها را نیست و این روزها برای طاعات و خیرات هم فاضلتر اند اما چون مقصود ترک  
خواب و بیداری است شبها را یاد کرده نه روزها را قال علی بن ابی طالب علیه السلام من کان قبلنا مکان الیه بود و این است  
و انصاری یوم الاحد فجااء الله بنی فمدنا الله یوم الجمعة و السبت و الاحد و کذا لکن من تبع لنا یوم القیمة  
من الاخر من قبل الدین و الا ولولم یوم القیمة المقصود لکن قبل الخلق کذا فی الشارح یعنی گمراه کرد خداوند  
از جمعه کسانی را که پیش از ما بودند پس بود برای پیروز و زشتیم و هم برای نصاری روز یکشنبه یعنی پیروز  
تعظیم شنبه و حب بود و برتر سیان تعظیم یکشنبه و چون اوقات ما را آخر برده نمود ما را بر روز جمعه پس مقرر  
ساخت اول جمعه را پس از آن شنبه را پس از آن یکشنبه را و همچنین ایشان تابع بایمانند بر و قیامت است  
ما آخریم از اهل دنیا و اولیم بر و قیامت که حکم کرده شود برای پیش از دیگر خلایق یعنی حساب حشر گاه اول  
از ما باشد و هم اول در بهشت مادر آیم انشاء الله تعالی در بهشتیان آورده که رسول خدا فرموده که اوقات عبادت  
روز جمعه نوبت بر قومی که پیش از ما بودند و ایشان را آن اختلاف کرد یعنی از آن برگشته کار نیست  
هنا و در چنانکه پیروز و زشتیم اختیار کردند که خدای تعالی درین روز فراموشد از آفرینش عالم و نصاری یکشنبه  
اختیار نمودند که این روز ابتدای عالم است پس ایشان از جهت مخالفت قرآن تعظیم این دور و روز و حب است  
و حق تعالی در آن لشکر بزرگ فرموده و ما را بر و زجمعه که افضل است راست راه نموده قلنا الیوم الیوم یوم الجمعة و صلوة  
العاشرین و صلوة الصلوة و صلوة الذاکرین و صلوة من القبر و صلوة دفع بر النکر و الصلوة و صلوة اهل  
ایتمه صلوات ما در شب جمعه و اظلمت کند صاحب یقین گردد و بسیاری را نور او بر او بر و منکشف شود و یقین  
و ضیلت عاشورا و شب عرفة و شبهای عشره رمضان هم ظاهر است که بیشتر اندکی از آن گفتار و در خبر است که  
شب عید فطر را بتکات و عبادت و ذکر نموده دارد که در آن حیات قلب و نبات ایمان و و بهجت رزق  
و درین شب سوره کهف و مريم و طه و فصح و ملک و مزمل و لکن الدین کفر و ایمان آخر قرآن بخواند تا  
ثواب عبادت ثقلین باید و درین شب چنان گوید ای بر بنده از منی خود عیدی میطلب و من که بنده توام  
آنچه لائق جناب مقدس تو هست این بنده را عیدی بده و شب عید اضحی هم فاضلتر است هر که در آن چهار رکعت  
بد و سلام کند و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین بخواند و بعد از آن هفتاد و یک بار گوید سبحان الله و  
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که این است عشر شتر از مرزیده شود و در عمر و  
رزق وی برکت کند و فی الجواب الجالی و از کافی نقل کرده که یکصد و شصت و یک مرتبه آخر ایام تشریق ترک کنند  
تا نیست ایمان بر و سلامت باشد و نفس و عیال او در لایم و خطای ماند و کلمات این یکصد و شصت و یک مرتبه از کلام  
جبرئیل که چون جبرئیل بر زبان حق بگوید نازل شد از برای ما را بایستیم و در فرزند خود عجلت کند و فراموش رسیده

که بگوید الله اکبر الله اکبر پس بر این میفرماید این سخن گفتن لا اله الا الله خداوند اکبر و چون کسی را می دانند که بر این سخن  
گویند خدایه است گفت الله اکبر و الله اکبر باب در بیان احسان با والدین خود با والدین  
احسان بکن تا جریانی سید و حاجت دعا نامه نسخ این باب نیت تمام واقعت و بعضی نسخ در آخر آورده در  
جائیکه موجبات نه نری بکن یا مردمان خدمت بکن یا صید آمده است با نیت تمام نسخ اینجا آورده ام  
و خدمت ابوبن فرغیت است بخش قرآن و حدیث پیغمبر قال الله تبارک و تعالی و بالوالدین  
الی قول صغیرا قال مدینا الانسان بالوالدیه غلبه امر کرد و وضع کرد که کذا فی الطریق الخیر من اولی الامر  
والدین را بهجات خود قرین اخته و درباره خدمت ما دریا خیر خوده تا بندگان تکامل شود و در نظر  
لن یجری والد و الولده حتی یجده ملوکا فیشریه فقطه و قال الیه العن ابنه علی السلام علی الوالدین النیات  
علی الفکر یعنی حق پدر و مادر است که پس را بکن نیست که یاد آکن قیام نماید که اگر او را برده دیگری را بداد  
خریده آزاد سازد پس چنانکه به سبب حیات دین است او نیز پدر را باحق داخل مسکن زندگانی سازد  
زیرا که مردگی بمنزله مردگی است و در فراموشی است که آنحضرت فرموده که لعنت کنان او تا بر کسی که خدمت  
کنند و حقوق او را فراموش کرده بروی منت نهند و کلامی که احسان خود را بر مساکین بنهار و یا خالصانه  
لفظ خدمات بصیغه جمع گفته تا اشارت باشد به احوال آن تا دلالت کند که هر کس که ایشان بخواند و قرآن کند  
بجا آورد چنانکه در بیت لایق است و خدمت و دیانت واجب است اگر چه کار فرما باشند مگر وقتی که بفرمانند  
و در عظیم است از حق پدر و از حقوق آنکه پیش ایشان بحق کنند و خدمت حاضر باشد اما مگر زنده باشند  
تا از وی را رضی شوند بگریزیش نماید و عزرا ایشان بلند کنند و در بهجات اطاعت کنند خود را از پیش  
استحکام و غیر نسبت کنند و در مجلس ایشان قصد رنج و بدنام نخواهد کرد والدین غیر از شتم گویند  
و دیگران والدین را در شتم نهند پس وی ایشان فرماید و اگر رعایت و اطاعت هر دو مقدم گردد و در  
صورت هر یک بر رعایت دیگر متافقی خود رعایت پدر و عظیم و احترام و حق ندارد خدمت و انعام  
تا اگر چه بخواهد پس در آید برای پدر و نیز و اگر اهل این خواهند اولاد بدید که ذاتی بر سر نه نقل  
عن مطالب المؤمنین و تفصیل حقوق والدین این دراز است در کتاب آمده در بعضی از کتب حاتی  
یاد کن ای نامور یعنی فرزندان اولاد پیغمبر چنین گفته که است مروج به با اطاعت والدین بفرمانند  
و به اشارت ده که اطاعت والدین موجب مغفرت و استحقاق جنت است نه آنکه آنحضرت را خصوصاً فرما  
خدمت والدین اواز حق تمام رسیده آنچه والدین آنحضرت پیش از طبع و بی از عالم نقل کرده اند و بعضی  
هر طاعتی دیده شده و این واضح است چنانکه اطاعت والدین بر هر مسلم از هر طاعتی که باشد شامل است  
باشد یا حقیر غنی باشد یا فقیر داین عزت و احترام مقبول در عبادت یعنی او را رعایت کرد و معزز باشد  
او را احترام کند بیضا لایق که از پدر والدین و بیت لایق بیان نمیست با رنگت که خود فرمودی ایشان سرب







تو بخوبی مکنده عقوق است و کذا فی مبینه و الله اعلم البیر چون خوشنودنی هرگاه و سلا دامن نشین اینجا  
 بسته اند و دست و دست و عدل اقیم اوست و معراج ثانی جزای آن یعنی طاعت کسی البیر او خوشنودن نیست  
 مقبول درگاه حق تا نیست خواه صرف باشد خواه عدل بلکه خیرات دیگر و غیر آن هم قسم در درجه خیرات  
 و صرف چهار است از قرآن فی التبیان است که اگر کان السلام باشد یعنی کلمه شهادت گفتن و صلوة و صوم و حج و  
 زکوة را ادا کردن و عدل کنایه از فوافض عبادات که ازین اقسام باشد چنانکه صلوة و صوم نقل و صدقه  
 غیر واجب و حج و عمره که اگر نباشد پس فوافض از باب صرف باشد که بینه و خود را در اینها مصرف میداند و فوافض  
 از باب عدل احسان اند که بینه بی فضیلت از اخیار کنند علی الرضا و الله سبحانه و خیرات دیگر عبادت  
 حسنات انوری که ازین نوع نباشد چنانکه مواصلات مساکین و عبادت فعلی و طاعت بطن باشد و عبادت  
 عاجزی و خود زکوة و ایضا موافق حدیثی است که در شارق الاقدار که حضرت فرموده که سه کس است که  
 گفته الله و الله گفته اند از آن سه کس در باره ایشانست و لا یقبل الله منهم یوم القیمة مصرف و لا عدل  
 و لا اعدا کجی که در هر مینه ظهور همان کوه و کوه نور بر عتی و یا فسادی نوید آید و در حکم اوست  
 کسیکه محدث بدعت و فساد و راه برین مردم بجای بدعت و مکرر است دوم آنکه نقض عهد و امانت می کند  
 جنگام قتال هر که فزی را مان و در ستم اگر موالات بعضی خود را گذشت نه عقد موالات دیگری ببرد  
 بی اذن و بی خود در حکم اوست کسیکه خود را غصب و یا زبوی غیر بدو خویش از حق حاصل معنی حدیث ازین  
 نظر بر که باید کردیم بدلتی هر قاعد لایمان و محذوفت ای سوا کانت طاعات صرفا و عدل و  
 آنچه بعضی گفته که صرف عبادت از فوافض است و عدل از فوافض طاعات هر دو حکم است خلاف ظاهر است  
 از این اگر صرف عبارت از عبادات و خیرات کنیم و عدل باشد که افضل اعمال است چنانکه  
 بعضی گفته و جمعی دارد و اما بعضی اظهار نمائست که گفته ام چه انما عبادت معلوم است که از عاق و اذن و اگر  
 هم مقبول نیستند و بعضی نسخ صدقه ببال جمله دیده شد پس برین تقدیر تلخیص است بقول الله تعالی که گفت  
 کلمه ربک صدقه و عدل ایضا در عدم قبولیت اعمال و طاعات او بدو گاه حق ظاهر هیچ شکی نیست از روی صدق  
 و راستی و عدل و انصاف یعنی شرع قدیم و عقل سلیم بدین گواهی داده اند که در و نیز بر کثرنا شد و خیر  
 ایضا کسیکه از ازار و عواقب از حد باشد و در عالم سرخه نباشد بلکه لغزاید و چون مبتلا باشد چنانکه در  
 همه است الحق بیان کرده است و چون او که در عرف و فاعل کتب لایزال الله سبحانه و العالی یوم القیمة و لا یعقوب  
 الا کواکب قانی الله تعالی بعد لصاحبه فی الحیوة قبل المات کذا فی الطریق الخیر معنی مکافات هرگاه در روز ثانی  
 از در حدیث بنگارم و علم خویش درین عالم آنقدر که میخواهد تا روز قیامت هرگاه و حقوق الوالدین را که ادهش  
 از در میرساند سزای آن گناهان بعد حسبی پیش از دردن در دین گاهی برین و درین پیش از دردن بر در  
 جان کنند و خوار و نکاباست چنانکه بر بعضی حکایت معلقه آورده از آن او بیاید برین و از برای شهرت این

و سلمان باری که نام صحابی مشهور است بفتح سین است بی یکتائی با ما مستقیم بر عادت خود چه رعایت و نه  
 یای را افزوده یا سیم سلیمان سخن را کرده است و تفتیق یعنی گفتن کلمه طیبه نزد محققان اوست و معنی  
 آن تفتیق آمد و با و ایمان آورد و اگر چه گفتن کلمه در زبان باشد و صاحبان حال را مؤذن مسجد و آل  
 و شافع روز محشر حضرت که در حال علقه هر یک عالم نبوی شفاعت کرد و بسوختن بی فزون آورد و از  
 بر حال می گفتند که بر وی را شیخ شود و ایمان کنند بر وی آسان شود و حضرت را بدیده شده که شهادت  
 گوید هم قدیمی اند و حضرت قدس العقیق و لا یکید و نبی اعظم الهی در شجره از فرق تاجیه است که بر او  
 عذاب نیامد زیرا که او مسلم نکوکار و مطیع پروردگار بود اکنون رضای مادر هم حاصل شد و خبر  
 بر و نرسید و این در دست یعنی بلال کلمه شهادت از علقه بر نشاند و حال که هنوز از در خانه علقه بر او  
 بود و عذاب است با شهادت بعلقه است ای بعد از مرگ می حضرت عمو برای تکلیف و تهنیت و ناز و می شرف  
 آورده و در خانه جلای ای حی که است داده اند که عید رسول الله صجانی بود در سکات موت بماند و هم  
 در حضرت سید عالم عرض کرده و آن حضرت سبحانی از صحابه که اتم بر بخشش شریف آوردند و عایشه  
 نمودن از در و زده اش استفسار نمود همه بجا بیان بر نیکی و بیان فاضل الکی گویای ملائکه پر  
 فرمود که کسانی را بطلبید که بر آن جوان حتی بدشته باشند پس مادر زن او را حاضر کرد و خدا را در پیش  
 که از وی خوشنود یی یا گفت ای فرمود خداوند بگفت این مرد کاسب بود هر چه از کاسب حاصل کردی دل  
 برای دل میبرد و پس از آن این آوردی و من قدر که بنگ حرم من عید کردی باز و راضی هستم و  
 آن حضرت به جمع ساختن این امر کرد و مادرش پرسید ای آخر قصه و دین به کلام فرمود که این  
 تعداد من خالو و دین باب دیگر حق است و در خانه جلای و خلاصه و عده و غیر آن که دوست  
 لازم و حاجت بر تعلم که خوش چیز است از گهواره اول آنکه او را با نام خود آمد دوم آنکه بر جانی نداشتند  
 در ضیعت و حضور سوم آنکه پیش دی بر انوی ادب بقدر که همان که چهارم آنکه پیش می خند و عار  
 و میسر از آنکه خصوص از آنکه حکم حکم حاصل شود و بلکه بادی تلقی کند و هر عملی که است و فرای اختیار کند  
 پنجم آنکه با وی ستیر و کند برای دفعه خنده بیوانع برسد و در گفتن و گفتن بر وی پیشه سستی کند زیرا  
 نفع کم سخن تعلیم علم است و حاصل کم و در رعایت و گفت بکند و او را در حال نشاند و با او و او را و او را  
 بکند خوب و در سنگ نزد بلکه منتظر نشیند و رضی علی کرم الله وجهه فرمود و احمیه من علمنی حرفا و از فقر  
 او ستاد است که او را و تسلطان او را که کند چنانکه گویند که اگر کبار نامه بجا مادرش استی در سر گفتن  
 بشاگردان چند بار بر جاست پرسید که گفت پس او ستاد من در میان که کوه کان بازی میکند و نزد من  
 چون در مسجد می آید بر منم و در شرفه اسلام لایحع نداشت و لا بختو یعنی ناظرش است و گویند بر  
 سهو وی طبعه کند و هم عیب او نکند و غیبت دی کند تا حاق نشود و قال النبي ما الا با و ثمة است

که چندند



و همه آویزان از بندگان خداست و عالم و دنیایان تجارت میکنند که برده را از یک تنی جدا کردن و از دیگری  
 کردن موجب ضرر است زیرا اگر گناه باشد که برده را بمولی الفتح باشد و او بروی شفق و مولی باشد  
 گناه باشد که بدخوی و ستیزه جوی باشد پس کن برده را نزد وی آرام خاطر نباشد لهذا نصنفیم این نوع  
 تجارت را با حکما که مذکور است جمع کرده بر دو در یک سلسله بیج ساخته تا منع از برده فروشی در هر یک از این  
 از کتب معتبره متداوله یافته شد و در کشف این سلسله جریان بود و اکثر کتب ملاحظه کردم و از این کتاب  
 این سلسله نیافته که گناه کتاب الحکیم که در اعیان العلوم است بر کثرت آدم و ذوات او که اکثر کتب بطول و قسط  
 نیست و اوراق مفصل آمده و هیچ دقیقه از دقائق خرید و فروخت و همه انواع تجارت فروخته شده است  
 مطالعه کردم و در باب حکما را بنقد باقیم که هیچ طعام و هیچ کفان کرده است زیرا که در اول تمی فلاحی  
 طعام و اگرانی مرغ فلاح است و در آن مرغ خلافت و در آن فی انتظار مردن مردان است تا کفان مرغ را با جوی  
 و از آن اشتغال و در این طعام این سلسله در و لطفان گفته اند که لفظ برده و دین بیت بیای یا ریحی  
 که برده عبارت از کفن بشود مؤید نیست که در سیت ثانی در جزای این تجارت تحریری از کفن برده و در  
 سبحاننا علم بر سیر کن این بهر را ملعون نگر دی محکمه لا محکمه اسم قائل است از حکما بعضی نگا هر شستن  
 به چیزی جهت انتظار نگرانی مرغ و در شریعت خرمن طعام دانسته اند بقصد گرانی و بدعت چهل و نوبت  
 بمقدار یکماه و قبل از یکسال و نزد ابویوسف جس بر خیز است که معترض باشد بعام مردم اگر چه جنس نر  
 و سیم و جامه و جز آن باشد که ذی القبلی و از سیم سیاه دلان است که طلا دانسته اند و در سیم رزاق  
 نگاه میدارد بقصد اگر در تنگسالی آنرا بفروختند و بهای گران و باند محکمه ملعون کما و در آن خرمن  
 قال قال رسول الله الجاهلین وق و الحکر ملعون و اراو با بواسی بن اشیر علی الطعام من طبعه و یجوز  
 بعده یسبیه فهو رزق لان الناس منفقون به فی امریکه دعاء المسالین و اما الحکر الذی یشتري الطعام  
 فی بطنه و المنع و الحکر و اخر ان الناس فهو یشتري البعد من رحمة الله تعالی و یشتري ان یجیر الحکر علی سیم الحکر  
 عند حاجه الناس لان من یمنع من یمنع یؤدب و یعز رقبته الغافلین لالی الیست و قال فی الاخبار ان  
 بائع الطعام ان یذره لانتظار الغلاء فهو غلام و صاحبه مذموم فی الشرح قال من اشترى طعاما لم یطعم  
 ثم تصدق به لم یکن صدقة کفارة الا حکر و وقع فی روائه ابن عمر قد بری و قبل کما قاتل  
 النفسا من علی بن من اشترى ربعین یو قسی قلبه و روی عنه انه اقرق طعام محکمه بالناس و قال ابن  
 طعاما فباعه لیسر یوم کما تصدق به فی لفظ آخر کما انما اعتق رقبته النقی کلامه و کلامه منصف به  
 ظاهرا در است که محکمه و کفن فروش هر چه ملعون اند جانین بهر تجارت موجب تساوت قلب است  
 در سود غله برده هم هرگز نگیرد و هر گاهی این معنی بیان شود غایت است در دنیا چنانکه در بیان و قیمت  
 اخرو است با از این ترقی نموده گفت که بسیار باشد که از شوخی و بیگانه تجارت از برکت محروم مانده اند

مست

از ظالمی و با ساری برود و راجح است که تجارت در اوقات مردم مستحق زیر اهل قیامت و طاعت بسیار  
 قوام آید میان مخلوق اند و در تجارت سود از زوایای ملک است پس چه باید که طلبی هم از آنچه میکند که غفلت آنها خط  
 زواید باشد و خلافت را بداند حاجتی نه از تجارت که بعضی از تابعین که مردم ویران از اهل طاعت و عبادت  
 کرد که پس خود را در هر چه و هر صنعت بسیار یعنی در هیچ طعام و هیچ امکان زیرا که نمی توانی ترغیب و اضمار  
 مردم است و انتظام کردن مردم و هر صنعت آنکه کشی و هر کشی شمر از آنکه درین قساست دلست دیگر که  
 صیانت کردن ازین ساختن بسیار است برای مردم بزرگویم از خدایت که خائف که ندانند بانهی  
 در هر چه باشد ضرر کس بریزم بود یا گاه و گاهی یعنی اگر چه بد بخت و طاعت و احکام مخصوص به هر طعام  
 و قوت مردم است اما مختار است که آن عام است در هر چه ضرر کسی باشد چنانکه آن احکام است و بدانند  
 ماکت ابو یوسف و در لفظ کسی اشارت است بآنکه ضرر اندک کسان را چون ضرر بکس باید واقف و نعم  
 عامه مردم را نباید کرد چنانکه در احیاء گفته که بعضی علماء این تحریم را مطلق گفته اند و در روغن و غسل  
 و کبزاره و غیرت و زینت و کلاه و دواب و مانند آن بختلاف ادویه و عقاقیر و غیره از این اند که بعضی  
 بر قوت نیست اما وقت تحریم احکام نزد بعضی عام در همه اوقات و نزد بعضی خاص در زمان قلت طعام  
 و کثرت حاجت مردم بدانند که اگر تا فریب هم وی ضرر نداشته باشد و اگر طعام بسیار باشد مردم را بدانند  
 آنکه بعضی ایشان در آن بقیمت قلیل باشد پس حاجت طعام را حاجت جائز است که در فقر و  
 تا خیر کنند اما انتظار قحط کنند چه آنکه در آن ضرر نباشد بحد احتیاجی کلامه و منصف گفته که در وقت  
 در اوقات خود احکام نیست زیرا که احکام و لغت عدم برکت در آن مخصوص است بطعامی که از دیگران  
 خیریه بقصد گران می خردند و دعا عرفت و اما افضل آنست که در زمان قحط اهل بی نیازان و چه تنویر بیک  
 بنده را مفروض آنرا هیچگاه از این نیست چنانچه بمیشود که لفظ برده هم در سبب بعضی بنده باشد  
 اما آن توان گفت که مقصود منصف است که برای سرانجام کارهای خود و خدمت خاراج یا  
 مزدوری بگیرد و بدان گفتگان و برای خود بنده محکم مردم در حقیقت عباد الله اند و در یک مینه گان  
 نوعی از غرور و دنیا و تکبر نفس است و اگر اتفاقا بنده را بفری آورند و خود بداند و همچون برادران که  
 و شادان سازد اگر چه بدخوی باشد و در لباس و خزان مثل خود بدان چنانکه تحقیق این یعنی در  
 بسیاری خواه گفت پس نظم همچون مرکب یعنی مائل است و در اخلاص صاحبان آورده که ایشان بر  
 جانی ابل خود تحمل کنند و خداوند بدخوی را طاهر سازند تا اوصاف جمیل بدین وسیله بخوبی ایشان  
 گرد و گرفت و فروشی با خری سوگند داری در میان آن یعنی در خرید و فروخت معامله بصدق کن که  
 در آن معنای حق است چنانکه در آن جلالت گفته قال التاجر الصدوق الامین مع البعین بولم القبیته  
 و برای ترویج کالای خود سوگند در میان میار که در آن بخت برورد و کار و موجب تنگی رندقی باشد کمال





[illegible]

فی المرأة واحدة کما فی التبنین وقید طر برای آنست که اگر وطی بالغ و حیض باشد حیل با اتفاق کرده است  
 حکما فی الفتاوی و طریق حیل اسقاط و یستعد دست از انجا که آنکار در زیر شتر یمن حرم نباشد  
 بالغ آن کثیر که یکبار هیچ مشتری ندارد و شتری پس ازین سخن کثیر که از خود مرد است با شتر است و اگر  
 تیر که یکبار هیچ مشتری ندارد و شتری پس ازین سخن کثیر که از خود مرد است با شتر است و اگر  
 و سبب هیچ لایحی مرد و اگر نزد مشتری است ازین مرد حرام است آن کثیر که از دیگری حرام است و اگر  
 مشتری دارد و اگر نکند آن مالک و حقش کند پس ازین مرد حرام است و اگر نکند آن مالک و حقش کند پس ازین مرد حرام است  
 و طی کن در کف است زیرا که کف است بدین معنی که از فی الخلاء التخصر فحالی فی الفتاوی فی انما لم یجوز  
 فی الصورین آن غیر طر محدث که گفته اند و یهد و هو منقذ فیما لا یبالی بالادنی فی الولوج لیس فی الشتر  
 و فی الثانية فی البائع و سهل الحمل و کونی الذخیره و هو ان الشتر یباع بها ثم یفسخ الکاتبه جارا و  
 استبرأ علیه لعدم حدوث ملک و قول ابی یوسف ان یبالی باناس فلا یکره ایسی است چون جاریه  
 چون جاریه ملک و خود را بدست کسی فروشی استبرأ آنست که شتر یا شتری با شتر از ذکیلی میباید باشد  
 و تکرار لایحی که از این حکم مطابق قول ابی یوسف است که از خود مرد و چون فراغ و مردی از آب است و شتر  
 باشد استبرأ و حجب و اگر نکند که استبرأ استبرأ بر بالغ نه برای مالک شتر است بلکه مرد و شتر با چنان  
 باید که کثیر که در طری فروشد که در آن دلی نموده باشد که انیمین نیست و اگر و طی کرد پیش از دیدن حیض  
 فروغش آن میباید نیست و قیل یاقول محمد و عندنا میباید مطلقا که از فی الفتاوی و کذا فی الخوارزمی  
 بر هر کس که از زنا خود در آن میباید نیست نصیحت زناست و بر در حرام قطعی اند پس از این با حذر کن و تحقیق کن  
 با مدان برای اتمام تحذیر است و در یوایحی فصل است که خالی باشد از حیض و اگر مستکن مخصوص است یا نه  
 و بعد از آنکه از این مسئله معلوم شود که با شتر است و در حرام قطعی اند پس از این با حذر کن و تحقیق کن  
 فی الاسلام یعنی گناه یکدم نزد و شتر است و در حرام قطعی اند پس از این با حذر کن و تحقیق کن  
 شوا بچشمة در حرام و فی شمسند هم حرام لم یقبل المصلوۃ ما دام علیه ذل الشوب و علی حدیث ابن عباس  
 و قال ان عدسجا انکما علی بیت المقدس یادی کل یوم من کل حرام لم یقبل من غیر قلاعه و ان یقبل  
 الصلوة العادل الغریبة کذا فی الاصحاح و از جای بر روایت که لعنت کرده است رسول الله اکمل الربوب  
 نویسنده خط ربوار و گواه شونده معامله ربوار و از عبد الله بن سلام روایت است که در یوایحی استبرأ  
 است و کثیرین آنها که گویا با خود کرده باشد کذا فی الشلیح و منضم که کثیرین برای او استبرأ  
 سوده است شش بعد تعلیق و شاید که بنیض من حدیثی و یا اثری یافته باشد و الله اعلم و ویش شریع  
 و ویش که ناپا باشد از دنیا و لغیب یعقوب و با خلق حمیده و منصف باشد از قناعت و مسرور است  
 و شکر بر حاضر و غیر ذلک و منضم که میفرماید که قناعت کلی است فراخ و خانه الیت از زندگانی و کثرت

محققان

الاصحاح

تمام

والله اعلم بكنز لا ينفق يعني راضی بودن بر ترقی مقوم و دولت با تزیین که هرگز نماند و کم کرد و نزدیک  
سلطان خود و ای ناخوانده مرد که متر اقراب سلطان التمس دوران است یعنی در بوس قرین صحبت  
سلطان ترافوت جان است و رفق هم امالی و امانال منعم به دریا و سلطان را یکی گفت یعنی چنانکه ترقی  
بجو و دول ان جهلست که در قریب صحبت سلطان بوجوب ملائمت و دنیا است چنانکه ترقی دره زمین را  
ای نگزین و بی بازو بیات ملاک سلطان یو بعد انعام از وی نگری همیشه برای اجرای برادران و دشمن  
افتاده با تهمی بکسر سوار بیت و مؤمن را خود را خن خود بی بدست در حدیث شریف که لیس لم یمن  
ان نذل نفسه بازگشت که قبول کرد از سلطان به چو تعلق را از ان اشتغال با کاری بود چون هم و بی و  
شهری و ولایتی و کذا مل فشی و جز آن که در دنیا است و آنکه و اکثر بیخ دنیا است و عذاب آخرت چه  
اشغال می نویسد سراسر ظلمت بازگشت که به شغال شاه چون پوشیدن جامه باران است که لایق آنرا بچکار  
معبر ندانم چه آنجا سر را در عهد قدیم برای دفع باران و کله بدنت جامه از پیشم و مانند کن ساختنی اگر چه  
اکموند و وقتند در ان ایستادار ندیش آسپندان شغل سلطان فزاد بل میان اعتبار را نشاید و بر  
حیثیت پر افتخار آن شیوه ناقصین که هنوز از صحبت بهاب دنیا دل ایشان برود شده باشد و در بعضی  
نسخ برای تهای فوقانی دیده شده و آنهم چنانکه میست که سلاطین بجا کاران میدهند چنانکه خلعت بکار  
و کارها را میکنند و در پیش چون آید نظر ایستند از ان غیر از پیش و ایشان را برود خود در حدیث مدد و در پیش  
آنرا بکار بانی اکرام کن و طعانی و شرابی که حاضر باشد پیش آمد آسوده و خرم سازد چنانکه در حدیث قدسی  
یا داود از اربابیت علی علیه السلام با و قرب سلاطین و ملوک را که خبر قال گفته بابر ضرر و بین کار وی من  
مر به قال قال رسول الله ما ازاد عدو من السلطان قربا الا ازاد من منعه کذا فی الجوهرة الزاخرة  
تحدیرات که مصدق بیان کرده است بشارت عظمی بنوی مجتبه جاه و جاهل کنند نه آنکه سلاطین و امرا را  
نشن نکرد زیرا که خواهی ایشان بر اول حاصل است و سالکان و اجانب چنانکه در بخرا اند آورده که حضرت  
مخدوم دام بر کاتر فرموده که مشایخ که در دین و خراسان قدس را و احمد این کینه را وصیت فرموده اند  
که هر حال ملک و دلا و مخلص و نیکو خواه پس در جهت انصرام کاری عاید مردم را ایشان قدس زنی  
فتح الیتا تر اقبول کنه و روی ابو بکر من رسول الله ان قال اکرم سلطان الله اکرم الله و من ان  
سلطان الله ازاد من سب الامیر کسی حلیه من النار لان علی بن ابي طالب علی بن ابي طالب علی بن ابي طالب  
بر و در توشان چون الله عظم یعنی تعظیم و اکرام است که برای ضرورت و وزن سیع مجر و آورده و  
این ترتبه حدیث است که من تو اضع یعنی لاجل غنا نه در جهت دنیا که در تزیین یعنی اگر تو اگر  
جهت مال و زوری تعظیم کنی هم خدا زین تو خراب شود لیکن تعظیم و اکرام او جهت اسلام و بی باقی است  
که از ان طریق الهی میشد و در حدیثی است که تفصیل زمین پیش از احرار است و فقیه ابو جعفر گفته که این کتاب

کبیر است و طعام ایشان نباید خورد بکمال آنکه ناکلوا لا جاز للملوك فانها حلاله بدم الفقير و کذا  
 فی المنافع چو متوری مجلس همان با که معروف و واجبست و چون آنجا بایرون نمی خوردند که هم  
 سقر کن و راز و سخن ملوک کسی گویا موجب فساد و فتنه نگردد و حکما گفته اند آدمی را باید که چون تنها  
 باشد دل خود از فحکرات و هوس بکندارد و چون بیان مردم با زبان ناگهیدارد و چون خنده  
 باشد چشم چرخ انگنده رود و دستها و چانه بیند کذا فی المنافع مخفی که کوی شیرشان با فی الفتاوی  
 الظمیریه آذاد خلعت علی الملوك فلیتوا کلامکم ثم عرضوا لها کما یکمل یعنی اول کلام نرم باید و کلام  
 و عیوی و تنز از جمل آنکه که وقتی باهشای اسلام طبعی اسلام را شنیدی سخن شد بیکایت یا در آنکه  
 گفته ای برادر من تو از منی و ما روئ بهترتره من از من و چون بدتریم با من سخن نرم گوی که آن  
 سیمبازند با او اطاعتی فرما چنان بود و فصوله قولنا لیسنا طاعت کن فرمانشان با یعنی طاعت  
 الملک و امر را بدخول این دعوت که ترا بخود خوانند که این سخن و واجبست چنانکه در شریعت اسلام گفته که  
 فرمان برادر یک پادشاه و امام و علمای دین و عالمان و استادان و غیره مخالف شرع نباشد فرض است حال  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم لان الامر فی هذه الامریه للوجوب بالاجماع الشیخ محمد بن  
 یحیی تفسیر است که فائده قرآن الحادیه است که او قضا از بنده طاعت خود را قبول کند تا آنکه  
 طاعت او امر رسول می مقرون آن میگرد و و کذا لک طاعة الله تعالی و طاعة صولیه لا یقبل الم یقرنا  
 علی که بکند پادشاه بهترتر سالی قصص قلن لا این بیت بایست لاحی در مع سلطان اسلام است  
 که بعد از امان و نظام عالم است و فی الخبر حدیثی سخته خیرین عباده مسیحین است و مصرع ثانی  
 سال و طاعت و اقامت و افاضت الهی ایمان بن رسول الله و سخته است و از جهادت حدیث  
 دیگر که بر انبیا زوایا باشد و غیره بر تقدیر است که خود نماند باشد و اگر خود جهادت از سلطان  
 ظاهر است باز گفت که در ساعت اقامت حدود شریعه که بسیار است سلطان اقام شوند چندان است  
 خدایت که در زمین آنرا که در کوه قوا تراران بدست چهل روز یافته خود زیرا که نعل ایامان سب تا بر  
 و اقامت حدود و موجب فسادات باطله و فتنه و دد و فتنه شریعت اگر چه معنی برادر است و اینجا  
 ملزوم است خواهی معنی حدیثی که در حدیثی گفت باشد خواه انصاف مظلوم از ظلم ابدیه بر او یکایک  
 فی الخبر لولا السلطان لکان الناس فیهما یسیر اگر والی عدل کند بر رعایا شک و اجبت و اگر ظلم کند بر رعایا  
 و دعای بدشاید که در حدیث قدسی است قال الله تعالی انما الله ملک الملوك و انما یمید فی الناس  
 ان اطاعوا فی حلیتهم علیهم رحمة و ان عصوا فی حلیتهم علیهم عقوبه و بدایه توره که گویند اولی طبع  
 معنی چنانکه شما بندگان خدا می خود بشید آنچه ان بر شما و ای که روانیده شود برای بیکان و باران برای  
 بدان ظالم کذا فی الخبر انما سلوک الیه باجب بپایان حسن اخلاق و در حدیث است انما سلوک

کتاب اسرار و اسرار ایشان که در حدیث است  
 کتاب اسرار و اسرار ایشان که در حدیث است  
 کتاب اسرار و اسرار ایشان که در حدیث است

تو پیشه کن خلق حسن الخ خلق بالفهم خوی نیک باشد خواهد و حسن بفتحین صفت اوست ای خوی  
 نیک را پیشه کن و لازم باشد که سبزه حسنات کثیره باشد جاء رجل الى رسول الله و قال ای الامام انفس  
 قال حسن الخلق ثم قال ان حسن الخلق زمام من رحمة الله في الفت صاحب الزمام في ذلك الخلق الخیر سوره  
 الى الجنة وان سوء الخلق زمام من غضب الله في الفت صاحب الزمام في ذلك الخلق الخیر سوره  
 الى الشر و الشرحه الى النار و هو ما كان يقول في دعائه اللهم حنت خلقی فحسب خلقی کذا فی الخبر انه لما لیت و ذ  
 خلق و ربیت لاقی بهم خوی نیک مرادست یعنی از نادانان یعنی که تراب گوید بخل کن و جواب افت بد گوئی او  
 بر زبان میار و مکارش کن زیرا که جمله خلقی یا و تو نشوند و عدل و زبیده منزای آن ناسزا بود و جوی  
 دهند و در صورت محافه که او را پیوده گوئی ترا هم نادان گویند عقل و معیشت حلم هم از عقل  
 مقصد است یعنی و فتمندی را در هم مصاحبت و الفت بخل را بر زبان پیشه خود کن و ایشان بهج  
 عاقلان و کاملان معیشت کن زیرا که ایشان را نیازاری پس بر زبان محاسن و دار و از  
 ایشان اجتناب کن که المومنین الفت و لوف و لاخیر فین لا یلف و واقع است کذا فی الاحیاء و الاخر  
 باسخرت از ایشان تا کید بدهد است آن تعلق بدل را بدو کذا قال الحکما بالجملة ترک الخلق الناس و الخلق  
 فیما بینهم کثیر صاحب العاقل و الحسن الخلق فاشترطوا له ان یور و العاقل لان حجة الخیر یس هم قائل و الصالح  
 لان حجة الفاسق یوجب مقت الله کذا فی عین العلم یعنی مصاحبت مرد و ناگه می همتش بکار میبرد  
 و بهم صحبت کسی که نیکو نیست لازم گیرد و بجا بلان و بدخویان یا میبرد بهم باید که صحبت صالح و صالح  
 کند تا از وی استفاده قناعت و صلاح تواند کما قال العاصمیه لا تشرب و المرسل علی بن خلیفه فی نظر احکم  
 من یقال له یعنی و صحبت ما نیست که از آن صلاح و فساد تعدی میبرد و مصاحبت هر کس بر دین و دوت  
 خود باشد بطلان در گذر هر یک از اینها را یکدم کسی دوستی میدارد و بهم در حدیث است لا تقصروا مع المرأة  
 ومع الصبی ومع الحاکم مع المشرك ومع الفاسق کذا فی الخبر انه و دار بالفهم در اصل مداراة است یعنی  
 آشتی کردن و احسان نمودن و پارسیمان بحدت تا بگویند کذا فی المنقب یعنی ناستاد و بیگانه کن  
 احسان کن و مقصد مردم را مقدم دار بر غرض خود در هر ابواب که افضل اخلاق است و اگر بدین قادر بود  
 دیگران را بخود بر آرد اند و اگر نه بر ادبی اسلام از و بر خیزد کذا فی عین العلم و باطل زن خود که بدخوی باشد  
 بهم تحمل کند و ثواب بسیار است که قال من تحمل کلمه من جهاد ابله فلو انک تبصیر شیهه کذا فی الخبر انه  
 ماور شد در مشوره شاه رسل آن نامور یعنی کسی که دشوار باشد عاقبتش معلوم ندارد ای ز سر خود  
 بلکه بیاران مشوره کن و از خود را از ایشان نهان دار که در آن تاکید آمده است فبیم که سید رسل با وجود  
 کمال دانش من لدنی او استمداد از وحی الهی امور است بمشوره اصحاب کرام قال الله تعالی و استاوریم  
 فاذا غرست فتوکل علی الله فی ذالک اصحاب مشوره کن در کار کار کار در در جهات روزگار و سیر

و الخیر

نفس از دستان معیشت و از ایشان اجتناب کن

نفس

و پس از آنکه در سلامت بر خدای توکل کن و دعا کار خواند میسر علی سیرا یا یا یکیشا و درت بعاقل و صبر  
 کند بلکه قائم آن کار بویست که در حجاج و دعا در حریب و در آنکه در دل در برابر مال و بکنا و بنزد خود  
 کن و بعد از آن محتاج نیستی کند که در آن برکت آید که در حدیث کثانی میں العلم و مدارشاد  
 الطالبین است که اقل ده شاورت و کس است اگر میاید و الا فلا چون تو نمی برده خری یا ایضا یعنی غرضی که  
 بختری هرگز و برادر و مدد بیان و کرم و در حق میں العلم الا قدی ان یا کل بعد و یکسو به یکیتی و لا یحلفه یا  
 ویکه صاحب و لا یغیر به خضایل تا در با و لا یزید علی ثلث مراتب فانه قصاص یوم القیمه و آنرا  
 بن الکر رعایت است که میفرماید وقت طاعت اندوختن این سخن بر زبان مبارک بود و صلوات و  
 ملکست یا یا حکم یعنی ای بندگان خدا مرا عافه کنید تا زعفر و نه را که جان ما مورد استیلا و کوار و غیله  
 و کیرانی گردد و دست شما بر دل من حرام بود و یولی چون حق فرزندت بر بدید که آنچه خود بخود و در آخر  
 و آنچه خود و چه شاد و پادشاه و کاریک در حق طاعت وی باشد فقر و در وقت نماز و در وقت  
 نماز که کار خود من موا باشد و نا حق او را زینجا نه که روز قیامت قصی ایشان خدا و طاعتی  
 کند و قال خدا من نظم جمله ای یا بنایسته منه کفاره ان یحلفه که افی بر بند و غیر  
 عاقل که مصنف هم گفته که از خصیان وی در که رکال مراعات وی است آری بادل  
 ندن وی از مروت و در است و چون نگاه آگونی از دست وی بشکند او را  
 و او در دیگر بخود که در حدیث بیان دیگر و چون مسلم باشد و در کاری فرماید که برین قاض باشد که  
 لا یحلفه من العمل الا یطیع کذا فی الشارح رنجی کن بهایه و الا جمایه کسی اگر بگوید که جامه  
 خانه او باشد علیه التثوی کذا فی حدیث من الجامع و جمله الا طین و در عین العلم است که حدیث  
 تا چهل خانه است از مجموع جوانب و بر واتی چهل خانه اندر طرف و نه خانه الا حیاط و در وی  
 قال و الله لا یؤمن الذی لا یؤمن چاره بود الفقه کثانی الشارح یعنی مؤمن کمال نیست کسی که  
 او این نیست از اینانی او و سوره معاد است او و بخانین بن بهایه و موجود است چنانکه نظر کردن  
 بخانه او و متاع و ابل وی و نادران که در نظر است و این و چون بهیتر را بر دیوار بنادن و خاک  
 بر سر ای او انداختن و بر تانی خود را بلند کردن بوی که با و خانه او نرسد الی غیر ذلک کثانی میں العلم  
 مراعات جاری آمد که آنحضرت ص را بود و غفار بنی را فرمود یا با ذرا از بلعت مر که کاشیده و تعبد بنی  
 غیر آنکه یعنی چون شور و پنجه کنی آب آنرا بسیار کن و تعبد بسیار کن کن که اینها را بر تو حق است  
 بقدر امکان آنرا بکشیده راایت کند که قال انال جبریل یوصینی فی الجاری حتی یفکنت اذ یخبر  
 یعنی جبرئیل مرا همیشه وصیت میکند و حق بهایه تا آنکه گمان بر دم که او را چون قارب باشد  
 اگر انداز من و حق را رنج قال قال مرا ای چاره فقده ذاتی و من انالی خدای الله که در آنکه







دنیا کشته اند و علف الایمن بیان اوقات دنیا و بیایات آخرت است قدر قرض برداشتن بی ضرورت  
 و آنده مختصر اند و ده است و خدا بفتح عین جمله پنج که در عین تقاضای دین پیش آید قبل و قدر معنی خوا  
 و معذرت است که در آخرت با تو محاسب باشد که چرا قرض را ادا نکردی و یا چرا بی ضرورت و متابعت نفس قرض  
 گرفت و مگر گرامی را در تقضای آن صرف کردی باز گفت که بعد از آن کسی چنان نیست که آن را زوی  
 نخواهم گرفت و مطالبه نسازم و هرگاه که او بتوا داند بخوشی بگیرد و او را پنج کمن که چرا تا خیر کردی اگر  
 در ادای دین تساهل کردی بوی میانه را رفیق الا جاء ذکر رسول الله صرحا کان سر فاعلی نفسه فحسبنا الله  
 لا حسنة فیقل لعل عیلت خیر اذ قلنا لا انی کنت اذین الناس فاقل انیانی مسامحا المومنین و المومنین  
 و قلنا الله سبحانه نحن احق بذكرک منک فیما وزعته و عقره انتهی یعنی آنحضرت ذکر فرمود حال شخصی را  
 که صرف بود بر نفس خود و همه را در هوا و شهوت خود صرف کردی پس فرما با او محاسب اعمال شود و  
 او را چه میباید نباشد پس بر سیده شود که آیا مژ ترا بهم عمل نیک است در عمر خود و او گوید نه مگر آنکه مرد را  
 قرض دادی و غلامان و مطلقان خود را گفتمی که از دیون مان تو نگر مسامحت کنید و تقاضا نسازید  
 و کسی که معسر است او را محنت است و سبید تا آنکه بر ادای دین قادر بود و الا او را بگذارید پس حق است  
 اگر بگوید که سزاوارتر تریم باین و اگر داشت از تو پس از دی تو تجاوز باشد و متخوف گردد از دین اگر یک انگشت  
 این بیت ناکید است در ادای دین که بر دوشته باشد یعنی مادام که بر تو کیشت انگ از دین باقی صدقه  
 بر مسکین کن بلکه دین را قضا کن قال فی الخبر المحرر اجمعوا علی ان المدیون لا یجوز له ان یتصدق بالمال  
 و یتبرک قضاء و ینقل عن ابراهیم الازهری انه لایفی الرجل اذا کان علیه دین ان یطبخ لبسره یا لزمه تسه  
 الخ لای یقتضی حینه کذا فی تنبیه ابواللیث پس چنانکه پیش قضای دین صدقه منبت است بچنان اوام  
 نان بر و غن از یون و سرگردانند آن ممنوع است و بیت لاحق تعلیل مضمون سابق است یعنی تسه  
 صدقه کردن بر محتاجان که در مهمل واجب نیست موقوفست بر قبول خدا است که در ترک تصدق  
 عذابی نباشد بخلاعت قرض واجب الا ان که در قبول آن شک نیست مادام که یکجیم از قرض باقی نماند  
 حشرگاه جهت دی تو کفایتش باشد از وام دار خود یعنی مستان ای و ام دار یعنی مدیون است  
 یعنی پیچیده از مدیون خود نفع بگیر اگر چه برضای او باشد قال علی کل قرض جرفعا فهو ربو الیغنی منافع  
 از قرض تو آید بر او حرام اند پس اگر گویند دی و یا گادی از مدیون نزد تو من بشه شیر آزارگر مخور و  
 بر مدیون بران و در عامه گفته است قضا اگر چه شرط اباحت برین انتفاع و زوال مدیون مرخص را جائز است  
 اما نزد ارباب تقوی آنهم مکره است جهت مشابهت بر او اگر از حدیث می آید و در ذخیره آورده که بگوید  
 از مدیون اگر مشروط در صلب عقد دین باشد حرام است بی شک و الا اگر دامن میداند که از جهت اشتداد  
 فرستاده اقران او مقرر و الا قبول کند و چون گفت که اگر گرفته اگر مدیون قبل از قرض تمام

بسبب صداقت و اجزائیت و با آنکه مدیون بکرم وجود معروف است قبول کند و اگر توبه کند کفایت  
 قتال بر بنده در سایه دیو و ترسش نشیند یعنی چنانکه آن خردمند مانند آن اندک مدیون منی است  
 استظلال بسیار در دست دی چشم منی است که امام السین ابو حنیفه در سایه دیو و مدیون بنیاد میدارد  
 که این نوعی از انقطاع قریب است و نقل قریب از امام عظیم از هنگام دیو و مدیون در کتب پیشوست و در  
 مطالب المؤمنین از قاضی طبریزی نقل کرده که این نوع از امام عظیم در بصورت فرسیده و موجب عیب و عجز  
 اگر با عبارت از زمان دیگر است که خوشترین نباشد همچون این مدیون منقص و مانند آن و غیره و با نفع  
 اگر این معجزه بر منزلت کشتی که از راه بران گرفتارند و بعضی نسخ اهرت واقع است چون توری و دیو و طایلی  
 ساکن از سکون است یعنی آرمیدن و با وقار بودن و بعضی نسخ که با دیدن خودی بکار است  
 توری دریت لاحق بنا باید خواند و قول بعضی که باشد گفتن نیز یک حق بحولت طایف معلوم  
 بر ذکر حق یعنی بجز ذکر حق که شامل است همه افعال و جادوت و کلی را و بجز نسخه که خداوند زبان  
 امید ابر با بختی دیگر که در آن حال است همچون کله و عطف و بصیرت و اشد و مثل آن که در کتب  
 البیوم من قرآن کان یوم من الله و البیوم الآخر فیصل خبر بصیرت و من این مردم انکال  
 من کثر کلام کثر سقط یعنی کسی که بسیار گوید بسیار افتد و من اقرض خانه کال طبعی لمن یسکت  
 من کلامه و الفیض الفضل من الله کذا فی الخبر و طهره و قال فی التحقيق و انه لا تقع التوبة من المؤمن الا  
 بصیرت و لا یصح العتب الا بالحره و صحت العولم لمسانم و صحت السام و یقولون صحت المصیح من الخیر  
 الانسانیة و الهیة و انسانیة کذا فی الخبر و البیوم الآخر فیصل خبر بصیرت و من این مردم انکال  
 نوع است کی آنکه کرده است آنرا یعنی گویند ای مومن صادق بدان عرض من این است که کلام بسیار  
 که واقع فی بین العلم و انسانیة هو الاثم علیه و لا توجیه کرده از غیر تسبیح الوقت و قسوة القلب و غیره  
 البیوم الآخر از زلف و ایضا از خطبه و در سال کتاب التوبه است که در آن عرض از آن علم و غیر عرض  
 منفعت زنده گالی نباشد پس آن که در مکر و مدد و ان بلاس دنیا و دین و خیریت و نوع دوم آن حرام  
 قطعی است چنانکه فیه مسلم و تفسیر آن که درباره مسلم یعنی کنی رغبت او توبه نیست اول فقه من جمیع  
 حضور است و آنی که بر آن که گفته است یعنی چون کسی را بدست او گوئی آنرا فیهت و آن در  
 گفته شود و در طرفه الحود و حده و رغبت بودن کلام تعیین آنکه که در حق او گفته آید شرط است چنانکه  
 محاط غیا که این فیهت آنکه بیان میکند آنکه اگر کسی علی الاطلاق گوید که در آن این شهر را بدو احوال  
 حکم نباشد زیرا که ظاهر است که آنکه جمیع اهل شهر تحبته است بلکه در آن شهر است و در جمیع اهل السام و لکن  
 فیه کذا فی خبری قاضیان و کذا در روایتی که چون کسی رغبت کند از آن بیار و یا اهل کوچه را رغبت نباشد  
 آنکه قوم من یا شخصی من یا نام بگیرد که در آن شهر بود و گفته و فاسق مطلق و موزی ظالم و مستحرم

فی الخبر و البیوم الآخر فیصل خبر بصیرت و من این مردم انکال  
 نوع است کی آنکه کرده است آنرا یعنی گویند ای مومن صادق بدان عرض من این است که کلام بسیار

که ذکر ایشان بر وجه تعریف و آگاه ساختن مسامحان غیبت نیست و در تنبیذ و التالیف آلوده است  
که غیبت هر چه از وجهی که اگر چه آنکه غیبت مسلم کند و او را گویند که غیبت سخن و او گویند که این غیبت  
و این درین گفتار صد نفر پس حرام مطلق را محال دانست و این کفر است و دیگر اتفاق آنجا که غیبت کند  
کسی را که سماع پیدا کند و نام وی نمیگوید و بر اظهار توبه بر زبان آورد و اتفاق میکند و اگر مستحق  
که غیبت کند خود را عاصی دانند و دیگر غیبت فاسق مطلق و مستحق که در این ماجور است اما بشتر که بر  
آن فاسق و بدعت کنند و بعضی دیگر که در آن بر سر نهنگس که غیبت میکنند از این جنات غیبت کنند  
یا کسی که غیبت می کرده باشد خود را گویند که بدکار الکلام و لفظ الغیبت فی الحدیث مشتبه است بین الفاعل و  
المفعول فاحذر من الاثر بالآخر ام تر و نیست از حضرت که یکی از مومنان بر دو کجاست در نامه  
احمال خود حساست باید که نکرده باشد و پرسد که از کجاست پس او را فرامیاند که این جنات بسبب غیبت  
که ترا میگویند و نیستی از فاعل آن اثر حل یوئی که نامه منشور را میگوید یا رب فاین حساستی کند و بگوید  
عجلتها و یسب فی صحیفی فیقول الله سبحانه یا غیاث الناس و عن عثمان بن عفان انه قال سمعت رسول  
الله يقول الغیبة و الغیمة تدبیران الا یان یحیی علیه السلام الفجره کذا فی طریقه الحمد یعنی غیبت و غیمة تدبیران  
که از چاه شمشیر بیرون رفت را با غیبت که غیبت کند و گویند که آدمی مرده را میخورد و کافران را میخورد  
و لایستب بهکم بعضا ایجاب حکم این یا کلمه اخیریست تا کنون یعنی باید که غیبت نکند بر کسی را که مرده است  
و یا دوست میدارد یکی از شما این معنی که سحر و گوشت برادر مرده خود را پس اگر غیبت کردن با مرده و از این معنی  
و عن ابی هریره قال قال رسول الله من اكل لحم اخي في الدنيا قرب لي يوم القيامة و قال لک کما کلته حیاه کلمه  
و یصح کذا فی طریقه الحمد یعنی بخور گوشت برادر خود را و مرده و زچنه که خود را و او را ندانند که دنیا پس بخور  
در وی تر کند و از وی آن فریاد کند و ان شاء الله انها قالت قلت لامرأة و انما غلبت علی من ان غلبت  
فقال لعلی لعلی لعلی من لحم یسب ان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که گوشت را  
و مرده است که در عهد مبارک آنحضرت میگویند که گوشت و زبیده فرمود که مسامحان غیبت مسلمانان کردند  
این همان بوی است پس اگر گویند که حال حاضر گوشتی نمیدانند و گویند که غیبت یعنی مرده را میخورد  
کنند چرند که کذا فی بر بدعت غیبت کن در سبب که ای که مسلمانان کن هر چه که ایشان باشند خوله  
نیکخواه به دوز غیبت گمان و در پیش ز را که سماع غیبت چون الهی باشد به این شریک قائل است و در  
حدیث نبوی آمده از سماع آن کذا فی طریقه الحمد و در سبب گفته که سماع بهتر است از قائل گویند که  
مگر آنکه زبان و اگر در دل ترسد بر قیام و قطع کلام قادر باشد و میگوید که زبانه بد فرود و اگر از زبان  
کنند و جل جلاله باشد اتفاق باشد از حق و مستقیم است غیبت را لازم کذا فی آن مرده زبانه تر گفتند چه  
در حدیث از ابی هریره علیه السلام فی حدیثه ان رسول الله قال الرجل منی من غلبت فیتوب فی وجهه علیه

۲ کند

الغیبة

الغیبة

بسبب صداقت و یاقربت و یا انکسار و یونکریم و چه معروف است قبول کند و اگر نپذیرد کند که انی  
 خداوند بر همه در سایه دیوارش مشیت الهی یعنی چنانکه مانده آن انکسار یونکریم است  
 مستغفل بر یار و درخت می هم منعی است که انام المسلمین الإیفة به در سایه دیوار دیوانه و یونکریم  
 که انیم نوعی از اختراع قرص است و نقل قیام از انام عظم از سخطال به یوار دیوانه در کتب مشهور است و یونکریم  
 مطالب المؤمنین از فتاوی الهیه و تفکر کرده که این نوع از انام عظم به بصورت نرسیده و در حدیث است و نقل  
 کرده عبارت از زمان دیگر است که عین این نباشد همچون عین در عین مغضوب باشد آن و غیره و بافت  
 که این موهوب و بر منزل کشتی کمال عبادان گرفته آید و بیخیزد نفع اجرت و انصاف است چون توری و در حلالی  
 ساکن باز نگویند است یعنی آری صیقل و ادا قار چون و بیخیزد نفع که بنیاد دیده شد و یونکریم است  
 آری در بیت لاحق بتا و این خواند و قول الهی که باشد گفتن نیز دیگر حق بحضرت عاقل و محقق  
 بر ذکر حق یعنی بجز ذکر حق که شامل است که الوهم جبارت و کوی را و بجز سینه که عند الله بران  
 امید اجر باشد حق دیگر که در ان مال است همچون کمال و حفظ و بصیرت و امثال وصال جز ان کار و  
 البخره و در قاع من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیفعل خیرا و بصیرت و در ان هر چه از ان مال  
 من کثر کلامه کثر سقط یعنی که بسیار گوید بسیار است و افتد و در ان نیز نه قال طوبی لمن یحکم الفضل  
 من کلامه و انفق الفضل من مالک فی امر علیه و قال اهل التصیق و ان لا تصح للتوبة من الذنوب الا  
 بالصمت و لا یصح الصمت الا بالحره و صمت العوام بسیار است و صمت العلماء یقولون هم صمت الجین من الخمر  
 الانسانیة و الهیة النفسانیة کما فی الجواب الجلالی سخن نباشد که اعدان هر سخن را یعنی کلام معانی که هم  
 نوع است کی آنکه گروه است و آنرا الهی گویند ای حوس صادق بدان قصد خداوند زیرا که قیامت و در کمال  
 کما وقع فی بین العلم لان الهیة هو الاثم علیه و لا تفرق و کرده از غیر تصحیح الوقت و قساده و القلوب و غیره  
 البدن و غیره و از این مخط و ارسال کتابها و العوالم است که بدان غرض از ان کلام و در غرض  
 منفعت از کمالی نباشد پس آن که در مملکت و ان بلاست دنیا و غوث اخرویت و نوع دوم از ان حرام  
 قطعی است چنانکه غیبت مسلم و تفسیر آن که در باب مسلم می کنی غیبت و در غیبت اول غیبت  
 حضور است و ثانی که غیبت غیبت است یعنی چون کسی را در این نیست او کوئی از غیبت در ان و  
 کلامه و در طریقه المعرفه آورده که غیبت بودن کلام تعیین آنکس که در حق او گفته اند شرط است چنانکه  
 معانی فایده که این غیبت آنکس را بیان میکند آنکه اگر کسی علی الاطلاق گوید که مردان این شهر را از ان  
 کلام نباشد زیرا که ظاهر است که آنکس جمیع الی غیر خود هست است بلکه مردان بعضی است و بهر جهت عند الله  
 غیبت کذا فی فتاوی و اطمینان و کلام بر چنانکه که چنان کسی غیبت کند از ان زیاد یا امل کوچه را غیبت نباشد  
 تا آنکه قوم معین یا شخصی معین نام نگیرد و گذارند از نام و کلام و مستند

هر که از این کلام  
 در کمال غیبت و در کمال  
 در کمال غیبت و در کمال  
 در کمال غیبت و در کمال

که ذکر ایشان بر وجه تعریف و آنگاه سخن سامعان غیبت نیست و در تفسیر ابواللث و در  
 که غیبت بر چهار وجه است یکی فقر چنانکه غیبت مسلم کند و او را گویند که غیبت کن و او گویند که این غیبت  
 و این درین گفتار صادق نیست حرام مطلق را حلال دانست و این کفر است و دیگر لغای چنانکه غیبت کند  
 کسی که سامع میداند و او نام وی نمیکند و بر آن ظاهر توجع پس این توجع او را بنفاق میگویند و دیگر غیبت  
 که غیبت کند خود را یا کسی را و دیگر غیبت فاسق مسلم و مستحق که در آن با جورت امانت نمیکند یا  
 آن فاسق و بدعت کند و بعضی دیگر که فانی بر همه آنکس که غیبت میکند از آن ای حسانات غیبت کند  
 با آنکس که غیبت وی کرده باشد فهو مذکور بدلالة الکلام و لفظ الذناب فی الحدیث مشترک بین الفاعل و  
 المفعول فی حدیثنا یعنی من لا اخرون الا الترام و اولست از حضرت که یکی از مومنان بر دوشیامت در نامه  
 اعمال خود حسانت یاد کرده باشد و پرسد که از کجاست پس او را فرماید که این حسانت بسبب غیبت  
 که ترا میگردند و نمیدانستی از اقبال ان الرجل یؤتی کتابه من غیبتة فیقول یا رب فاین حسانتی که از او گذشت  
 علمها و لیست فی مصحفی فیقول الله سبحانه یا غیباک الناس و عن عثمان بن عفان عن ابي اذ قال رسول الله  
 یقول الغیبة و النبیمة تدبیلان الایمان کما یعضد الریح النخلة کذا فی الطریقه الحمدیه یعنی غیبت و نبیمة می پروراند  
 ایمان را چنانکه شبان میرود و غیبت را باز گفت که غیبت کند که گوشت آدمی مرده را میخورند و قال ابو عبد الله  
 و لا یغیب بعضکم بعضا ایجاب حدیثی که با هم اخیه میگویند که بنده یعنی باید که غیبت نکند برخی را شمار چنانکه  
 آیا دوست میدارد و یکی از شما یعنی اگر بخورد گوشت برادر مرده خود را پس اگر چنانچه باشد مرده دارد یعنی  
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله من اكل لحم امری فی الدنیا قریب الیه یوم القیمة و یقال له کما اکلته حیة یا کلب  
 و یصبح کذا فی الطریقه الحمدیه یعنی بخورد گوشت برادر خود را و المر و زجرا که خورد و او را در دندگی دنیا پس بخورد  
 در وی ترش کند و از روی آن فرماید که در آن عالمشهره آنها قاتل قاتل لامرأة و انما غیبتة فی ان بنی  
 فقال القلی لعلقت بیده من لحم یعنی آنحضرت فرمود که خوی بینا از پس انداختم پاره گوشت را  
 و مرویت که در عهد مبارک آنحضرت با یاری بر گنده و زید فرمود که منافقان غیبت مسلمانان کردند  
 این همان بوی است پس اگر گویند که حالا چرا گندی کشیده نشود گویند که شکر غیبت همین بود پس از بوی  
 گنده پر شده که فانی بر همه غیبت کن و بر جگر ای ای که مسلمانان کن هر چه که ایشان باشند نخواه  
 نیک خواه بد و از غیبت گنجان دور باش زیرا که سامع غیبت چون راغی باشد بدین شریک است و در  
 حدیثی آمده از سامع آن که فانی الطریقه الحمدیه و در برنده گفته که سامع بهتر است از فانی و از برده بدتر  
 اگر که بزرگان و اگر بددل تر شد بر قیام و قطع کلام قادر باشد و غیبت کند از برده بدتر شود و اگر از زبان  
 نمد بدل همان شد نفاق باشد اتمی و مصنف هم اتم غیبت را از برده گنایان بدو زشت تر گفته چه  
 در حدیث از ابی هریره که الغیبة تدبیلان الایمان فی ان قال رسول الله فی ان قال رسول الله فی ان قال رسول الله علیه

و کند کسی

و کند کسی





بکتاب عند الحاجة چنانکه در جواب کسی که میگوید که خود را میبرد و در کتاب  
 نباشد کندانی بر بنده حدیثی روایت کرده است یعنی در قذف ملوک غیر بنی امیه و ابابکر  
 هم حدیثی است و همچنین روایتی در شترگاه قیامت چه قاذف چون کاذب یا ملعون است و طهر  
 باشد و حدیثی در این باب که تسبیح است و الا کاذب است قذف العبد والامة و ابابکر بن ابی  
 الحدادان التهریذی میگوید که تسبیح و طه و لا اسماء حدوا و انما قذف الملوك الخ  
 علی السید و اباب بقتل عیبه و ولده و کذا بقضت لها کذا فی القس فی دخیه و از بنده  
 مردان و در است خواه مراد باشد خواه مرد و پس ازین عادت باز آید مرود و الشهادت نباشد  
 هم غیر از اینها نیز بنی امیه را میگویند بفرق سر بادشاه و یا پسر و فرزند و مانند آن  
 که از شتر گاهی گویند زیرا که این سوگند مشعر است بمشاکت غیر خدا و عیبت بکبریا حق  
 قتل محبت رسول الله صریح است بغير الله قذافی فعل فعل الکفار و عنه ایضا انه قال علی بن  
 النخعی حلفوا باکم من کان بالغافیا حلف بالله و یسبست و من ابن سحر و در نه قتل النبی  
 بالله کاذب باحب الی من الحلف بغير الله صاذا کذا فی الی الله الحجة و در جامع است اگر چه  
 اعتقاد کند که این سوگند برست یا این سوگند کافر شود و کذا که گوید بحد و عیبت یا  
 برین است و اگر بخدای و بجان خود سوگوید بدین اختلاف کذا فی الخلاصة یا گفت که یا الله  
 اگر چه صادق باشد هم مشرک است بقوله لا تجعلوا الله عرضة لیاکم ایمن من  
 و نبوی و لغرض خدای که نام خدا نیست را و عرض کن یا و کردن نوعی از شکر است و اگر نه  
 سوگند بحق تعالی میگویم و اصحاب کلام بسیار مصادف شده و کما لا یجفی علی العام و حلف  
 صیغه صیغه است بمعنی بسیار حلف نموده و کثرت حلف بحدیثی حاجت کرده و در  
 آمده است ضمن القوله لا تطلع کل لسان من کذا فی طهر الله پس حلف را خوف  
 و اندیشه حرمت شهادت اخروی است و در این امر من اد قال انما الحلف  
 او را و در دین و دین خداست گفته تهدید و تعظیفا علیک به و در بنی مثل هذا التحذیرات و الله  
 اول که بنی چون کسی را مسلمان کن و ان لا یغنی عنک از مسلمانان چون باقی شوی زودتر  
 گو که این سخن بچهار است باید که در سلام گفتن مبادرت کند بکبر بقیعت کند آزاد گرداند  
 از دوزخ لهذا مصنف به لفظ اول فرموده است و سلام گفتن در بر طاعت سنت است اگر  
 اتفاق افتد و یاد رفتی و دیواری مال گردان بود مصنف اصحاب بلفظ قال تعالی  
 مسلمان باسلام کذا فی طهر الله پس در دعا خواندن حاجات از خدا بخواهد  
 کرد در صیای لیس التوسلین علی بن مذکور است که در سلام گفتن جواب ندادن و بگوید



کنند و شیخ برهان الدین گفته که در ردای دیده ام که سلام گوینده را شصت توانست و در گذشته راده  
 ثواب و در یکدین سعادت آورده که چون دویسم با هم رسند و یکی سلام گوید و دیگری رد سلام کند  
 حتی تا بر وی حد رحمت فرستد و از آن خود و مخصوص سلام گوینده را باشد و به حصه و گذشته را و آنچه  
 اشکال آورده که سلام گفتن سنت است و جواب آن فریضه پس از چه سبب سنت ثواب بیشتر باشد  
 از فریضه و در جواب گفته که سلام گفتن از ابتدا و اخلاصه حضرت بر دیگری و علیک گوینده از خود و  
 اما ساقط میکند و در مناقب علوم است که معنی السلام علیکم آنست که ما مسلم دانست علی السلاطه  
 و آنکه جواب گویند که علیکم السلام گویای گویا ناموس دانست امن منی پس معنی سلام در آغاز آن  
 کردن نهادم دین مسلمانی را و شمار از من سلامی است و معنی جواب آنکه من این گفته ام از خود و مخلص را  
 و شما در این از من است که از فی التریغیب خلاصه الفتحة و در بیان العلم آورده که بوقت من بدو السلام قبل از  
 اظهار حتی پیدا السلام و این حکم عام در شهر و محله و لاطلاق لفظ الحمد است و در زمانه الفتحة  
 گفته چون بر خانه مسلم رود و اول اذن طلبد و بعد از دخول سلام گوید و بر بیان این لاف می کند بعد  
 سلام دم گذاشتن بر چند روز و نیز گفته که از شرط است که سلام تجویف لام گوید و یا بتونی که در غیر اینها  
 رد سلام فرض نگردد و بلکه گویند و هم ثواب نباشد که از فی التریغیب و بیضاوی جمع تا آنکه ملاکه را محروم گوید  
 و هم از جواب ایشان محروم نماید چون تسامی رد کنی از لفظ الحمد و از اجابت حجتیه فحید و احسن منها  
 و در رد و اما ابو الیث گفته که چون کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم تو بگو و علیکم السلام و حجت  
 و اگر و چنان گوید که السلام علیکم و رحمة الله تو بگو و علیکم السلام و رحمة الله و بر کاتر و اگر چه گوید تو  
 چنان گوید که درین حالت بر دو را بیشتر باشد و سلام چنانکه عند اللقا سنت است عند الوداع هم  
 سنت آمده چنانکه در زمانه العلماء گفته قال ابو الیث سعید و القاضی الحسین جرت العادة بین الناس  
 بالسلام عند اللقاء و قد ذلک دعای مستحب جوابه و لا یجوز لانی التیمه انما یكون عند اللقاء و لا عند  
 الالقاء و اگر علیها انشای و قال ستمه عند الالقاء و کما هو سنة عند اللقاء و کما یجوز عند  
 اللقاء یجوز عند الالقاء بناه المصنف که از فی الکاشف و در ترغیب آورده که سلام بر طفلیان جائز  
 گویا و خود علماء ترک گفتن البسمان و باطل فرماید سلام گویند بر علیک غیر اینست که بگویند  
 لفظ گفته اگر جهت حاجتی دمی را سلام گوید و یا دعا کند که اطل الله بقلوبک و میتلین دار و که سلام  
 رد یا بخواری جزیه ای بیاک نیست و بی این نیست روا که از فی برین پس آنکه مضمون گفته که جواب آن  
 مثل آن گوید معنی می آنست که او را جوابی گوید که در صورت سلام بپای علیک گوید تا او را ظن جواب مانگر  
 از حد یعنی بیشتر آنکه بیشتر ازین کلمه صحیح لفظ سلام باشد و من کن پس بیشتر اینجا بیای پارسای اینجا  
 هم معنی هم مطابق سلام است و گفته اند نه بیای تازی یعنی نه از سلام کا فریضه آنکه در جواب سلام

سلام گفتن سنت است و جواب آن فریضه پس از چه سبب سنت ثواب بیشتر باشد از فریضه و در جواب گفته که سلام گفتن از ابتدا و اخلاصه حضرت بر دیگری و علیک گوینده از خود و

و اگر چه گوید تو بگو و علیکم السلام و رحمة الله و بر کاتر و اگر چه گوید تو چنان گوید که درین حالت بر دو را بیشتر باشد و سلام چنانکه عند اللقا سنت است عند الوداع هم

زیادتی مستحب زیرا که این معنی شرفست و سجده از گفتن السلام بر کافران و لیس که لک سلطان می خیزد و می آید  
 بلکه در جواب سلام دو قاعده هست که مصنف هم درین بیت بیان نموده یکی آنکه کسی که بجهاد و منزلت  
 قوی باشد بر ولایت که سلام گوید چنانکه یاد شاه بر لیس که بر این و خدم و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیز و  
 بزرگتر بر سال و خردتر و جتر بر کبوتر و شهرتی بر کشتایی و ستاد بر شاگرد و مادر بر دختر و پدر بر پسر و فنی بر غیره  
 و عینا بر بے بصیر و کبیرا بر اشی و در کبیرا بر کبیرا و کبیرا بر کبیرا و کبیرا بر کبیرا و کبیرا بر کبیرا و کبیرا بر کبیرا  
 و نفسی که لک و این قاعده اگر چه سنجیده و اسباب کرام و تابعین عظام هم منقول است اما قیاس بر هر نسبت  
 و قاعده دیگر محض نقلی مخصوص است و بکن این است که یک کس که تنها باشد سلام گوید بر جماعت و لکن اگر  
 اندک بر جماعت بسیار آید از خارج بر ساکن منزل این دو قاعده در صلوة مسجود و غیره و در غیره  
 و خزانة العلماء مستور است اما در عین العلم گفته که صغیر بر کبیر سلام گوید پس این را داخل قاعده کرده  
 و بنا بر انصواب لان المتكلم بقصد ان في القاعة الاولى وهو الاحتاح والتواضع من القوي على من هو  
 ضعیف بالنسبة اليه والمخوف في الثانية بهو الخدعة والتعظيم من الماد في الملاهي ولذا اختار المصنف  
 لفظاً من غير سلام لکن کلامه خالی عن الضبط المذكور و سائل سلام داخل و جواب کن ازین است که  
 مصنف هم آورده و ملاسکین و درین مختصر مذکور ازین بیان کرده اند که در حال سلام انحاء کرده است  
 و مصنف مستحب بر دو دسته جوابی از جواب و جز آن فنی الحدیث کن صانع احاطه اسلام و حرک دیده  
 تا اثرات ذنوب و اگر یکبار صد و دویست بار از این چنان پاک شوند که گویی با ضیاعیت زائده اند و مصنف  
 بیکدست نشاید که خلاف سنت و بر انگشتان نشاید که این شیوه را فضايل است و بردست و  
 در سو بوسه نباید داد بقول طریقین بخلاف امام ابو یوسف که می گفته اند و در مختار و الفرائض  
 که میگوید زقلیل یا العالم و السلطان الجاهل عند السلام لا یخیرهما و امام صدیق شهید فتوی بکرامت داده است  
 مطلقاً و با بوسیدن هم جایز است نشاید مگر با او و چه در او است و را و باز می مصنف میگوید و الا  
 فوضو کند چنانچه دست بشویند که ازانی العتبات و الترخیص غیره را دیگر که سلام فاضل بنام و این  
 باید که بر خود برساند که این است و در جواب و در جواب و در جواب و در جواب و در جواب و در جواب و در جواب و در جواب  
 واضح آنکه اولاً جواب بر فاضل گوید پس بر سو که ازانی شرح الحسن و عبد الله بن ابراهیم که از این جواب مع آمده  
 که جواب بیکدست است هم رد سلام است و این همان بقول جواب المکاتب و جواب بکایب و السلام لان الکتابه من  
 جهة الناس کالسلام من المخاصم انتهى و در جواب مسلم ذکر را و طیفان چیست تا فاد و متعارف است که در  
 جواب اولی می بیند و گویند دیگر آنکه اگر در کس یکدیگر سلام کنند اگر تقدیم و تاخیر است نیابت کنند  
 از جواب و اگر برابر افتاد بر هر یک بر دو جواب آید و اگر جمیع سلام گفت همه را شاید که رد کنند و اگر یکی  
 از ایشان جواب گوید باینکه باشد جواب بجهه و در زیر که فرض است بر جامع و واحد و فرض کفایت است

از جماعت و اگر کسی نکوید همه آنم شوند اگر آئینده بر یکی معین از جماعت اسلام گوید جوایش بر ولایت  
 بزرگ جواب آنم بر آن باشد نه بر دیگران در کثر العباد گفته که خاص بخدا سلام معارف بلکه افشا کند  
 بر مسلم خواه آشنا باشد و یا بیگانه چنانکه در حدیث است که افشوا السلام و اعموا البطعام و صلوا الا  
 و صلوا باللیل و لعلکم یزیدوا فی الخیرة بالسلام دیگر چون مسجد در آید سلام باید داد و اگر نداد باز باشد گوید  
 السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و اگر کسی در مسجد نباشد بالسلام علینا من ربنا اما سلام نکوید  
 بر قاری جبر و بر قاضی و مفتی در حسین نقضا و فتوی و بر سلطان وقت حکم و در تذکره علم و در حال  
 وعظ و اذان و اقامت و خطبه برایشان سلام لازم نیست و اگر بگویند فیصلت الاصل است و می‌دانند  
 که در کار خود و در و کذا لا یجایی و سلام علی الباب لانه شعار السوال التیة کذا فی العیانیة دیگر آنکه سلام  
 نکوید بر ابر و در خود و بر زن بیکه که جوان باشد و اگر این زن سلام گوید رد کنند بدل نه زبان و زن عجزه را  
 بشنوند و کذا اسلام نکوید بر کسی که مهر و دم کند و بر سائل طبل زننده و بر فاسق معین و بر کسی که در خلا غلط  
 میکند و یا بواسطه اندازد و اگر برین دو کس سلام گفت نزد او خفیه و سلام ایشان بدست نه زبان  
 و امام محمد گوید که بعد از فراغ زد کنند و ابویوسف گوید که اصلا رد کنند و کذا اسلام نکوید بر برینه عورت  
 و بر کسی که کبوتر است پرانده و کذا اسیر عجم که بفسق مشغول اند چون شطرنج و زرد و شرب زرد و انما اصل  
 است که برایشان سلام گوید که این در معنی امر معروف و نهی منکر است تا محظوظ از حرام باز آید و نزد صاحبیه گوید بد  
 کلمه منقول فی الخبرات چون عطسه گوید کسی تحمید الا یعنی عا طس چون مسلم باشد و الحمد لله گوید  
 بلا فاصله تقصیر است و بر هر کس که الله فرض کفایه است که اگر کسی از مسامعان گوید کافی است و اگر بعد از زانی چه  
 گوید بشمیت است چنانچه الاسماع یعنی شنوایان جواب برو که لازم است که فرض الاسماع سا قوط غیش و  
 اگر چه پنهان گوید و لهما جهاند و کذا اجواب السلام لاصح الا بالاسماع و علیه الفتوی و تقصیر عا طس در  
 سه بار لازم است نه زیاده بر آن که آن زکام است کما در شمس افلاک ثلثا دان زرد و فوز کلام کذا  
 معین العلم و زن چهار از نشو و نما بلکه بدل گوید عجزه و اسماع و حی و عا طس بعد از اسماع جواب خوب است  
 که یغفر الله لکم و حی و عا طس گوید و عیسیٰ بن ابی حمزه لاشیاء است یعنی چون بخیزد دست من بسوی العا طس بگوید  
 امن من الشیء و الله و عا طس یعنی کسی که پیشه استی کند بر عطسه زننده بجهت خدا یا الله بن کرد و ز  
 در دندان و در گوش و در شکم حاسد نیاید بگوئی بر کز نیاید بگوئی حاسد را ده زوال غصه است  
 هست از احدی از مردان چه اگر او را درین خواش بگوئی و بی زبانی باشد اگر چنین خواهی که آن  
 نعمت حق با و ز سر دم حق است پس اگر عمل کند بقتضای خواهش خود و از آن در بعضی چای و بی ظاهر گردد  
 پس آن بعضی حرام است بالاتفاق اگر در داخل نعمت غیر باشد و عمل بقتضای آن نکند پس آن  
 حسد است در حرمت و امام صاحبی اختلاف علماء است امام غزالی آنرا حرام گفته و نزد بعضی حرام نه لقوله







درخت نکلون شده خمیده میگردد و دوسر بالا کند از خوف رسیدن آسیب یعنی با مسکین سرنگند  
 و از تر خدا بیگانه می ترسد و تواضع جیستی و اخلاق حمیده او از سخا و کرم و تحمل و عفو و احسان و عفو و احسان و عفو و احسان  
 و کبر و بخل قارون موجب خشم او گشته و این مرد و قصه در قرآن مذکورست بهر خدا اخلاص کن ای  
 این همه طاعات جهت رضای خدایتان کن بر وجه اخلاص که در آن غرضی از اغراض نفس نیامیخته باشد تا اگر غرض  
 دخول جنت و خلاص نار بهم در میان نباشد و الا اخلاص تجرید الیه عن الشوب و الخلق لیسیر الله سبحانه  
 قال علی منه اراده و جلاله و صفاته و هذا اخلاص الروح لیستلذ به و لم یرد برفع الآخرة دون الدنيا و هذا حظ  
 نفسه لتطلبه بطیب العیش و ما بعد الموت الحسرن و قال خالص الاعمال الذی تعلمه الله تعالى لا تحب ان یحکم  
 علیه احد کذا فی عین العلم بر منتهی مرتبه اعلا از اخلاص بیان فرموده است چنانکه در بیت لاحق آورده که اگر  
 این طاعت بیک رفاهیت دنیا کنی و یا عمل کنی برای جزای عقیبتی محض نباشی و خدا بیک دنیا بی بیکه اگر کارت  
 برای دنیاست زود باشی و ترمانع دنیا باشد و از اجزای خودی محروم مانی و اگر کارت برای عقیبت است که  
 آن در آخرت کامل نیابی زیرا که مخلصا از افعی عطا کنسته که لا عین ربوت و لا اذن بمعیت و لا حظ علی قلبه  
 و مرطامان ثواب آخرت با اندازه عمل دهند نه زیاده اندان لمن شایسته پس در مصرع شانی بیشتر بر  
 ترتیب لغت مصرع اول کمالا یخفی حتی را بیایی الگهی کاری کنی از بهر او ای طاعت تو نقصد و جلاله با  
 و یا متن جن تکا عبارتست از تشریف یافتن بیدار او در آخرت که هر چه در فی المصراع الثانی دیدگانی از حصول  
 معرفت و دوستی بر هر چه عالم کما قال علی لسان رسول الاخلاص تری استودع قلب من احبته من  
 عبادی کذا فی عین العلم باو گفت که اخلاص در دو کار ظاهر یعنی در اخلاص و قصد و چنانچه منافع بسیارست  
 چه مخلص برود و عالم عالیه و صاحب اعتبارست پس در سیمه کار اخلاص باید در زیاده از کمال ایمانست  
 بخلاصت عمل بر یا و ستمه که در آن کفر مضرت و هم موجب خوارگی کونین و در بابا لکسر مصدرست از بابا  
 بر وزن قتال یعنی نمایندن عمل دینی را بیکو و طلب منزلت نزد غیر حق و ستمه بالضم ش خوانیده  
 عمل خود بر دامن مثل آنکه نماز را در حضور مردم دراز کند و از آنکه در خلوت و مثال آنکه در شب بوقت  
 طاعت تنه کند تا مردم نهنقه بدانند که در عبادت حق تقابداست و نشان ریاست که چیزست غسل  
 در وحدت و نشاط و خلق و زیادتی و نقصان طاعت بتناویم در عین العلم است که ریاست بسیار  
 و جود است بر تن باشد چون اظهار خجالت نیست چون انقباض بر پیشانی و لباس چون لم یوسر خصوص  
 و بقول چون وعظ و تبعی چون تطویل نماز در حضرت مردم گفته اند که حسن عمل در تنه چیزست و توفیق  
 آن از خداوند عجب نیست خود و وفازان برضای خدا بپایا باشد تا هوای نفس ناچیز گردد و ثواب از خدا تعالی  
 طلبد تا ریاست نشود و در ذخیره گفته که ریاست و صوم فرض نیاید یعنی ثواب بوعود و زود و در سایر از کفر  
 مختلف است اما مذموب تقیم آنست که اصل ثواب ولیکن تعصاف بدست نیاید از امام ابو یوسف است که





عمل لوحه و سبب است که عبادت بقصد حصول امر نه خوار و دیوید موجب حرمان است از ثوابات اخروی  
 حکما قال الله تعالی و من کان یرید جرحا لانیاقوته ههنا و ههنا فی الاخرة من نصیب بر سر کسی باید که طاعت او  
 برای خدا باشد و قاضی جراح و او در طلب حق سبحانه و سزاوارد بود و این علی الاطلاق نفی می نماید که  
 و در فی الجبر لعل العلم من نیای من التفت یعنی اگر مقصد بدانی این یعنی را که او با که از سبب دیگر که در  
 بهیم چیز التفت نکردن و در شامده جمال حق تعالی و خود بودی چه او که از به در جمال است و در خود  
 گفته هر مار که مصلحت چه راست نگاه میکند شیطان باره از نماز من باید قدر خیر است که چون بنده نگاه بخیر حق  
 خطاب و در کلامی بنده من اگر چه از من بطریق انجمنی در حق تعالی متصور نیست چون سوم از نگاه که در  
 بلکه فرمان رسد که این نماز را به هیچ وجه در بر خود از نیت است و باز گفت که اگر طاعت تو برای حصول عفو و تصور  
 عفو از جنان است از این عطا کند و از شامده حق تعالی در حق آن محروم باشد از این خواست که آن حضرت فرمود  
 اکثر اهل الجنة بلکه یعنی اکثر مومنان که در پیش در آنند احق اند که طالب عفو و تصور و تقیم بودند  
 و نه طاعتی که حاصل می شود که مقصد عظیم بود بیشک ولی اگر کسی شود در سبک فاما این معتبر یعنی مره  
 توکل علی الله و هذا بقضای این است که و الله شوی در سبک مغروران کنی در آیی چنانکه در حق تعالی است  
 که توکل در حق تعالی تفویض امور است به شیت حق تعالی و در اصطلاح صوفیه صرف بدن است و عبودیت  
 و تعلق قلبیت بر بومیت حق و دو خلق نظر یکبارگی بسوی او پس بدین توکل اعتماد در حق تعالی و تعلق  
 از ما سوی الله حاصل آید تا آنکه در حق تعالی در هر چه از نظرش بر خیزند پس در شامده مستغرق  
 و از اغیار غائب بخیر و بد معنی العنی المقرب عذیم و است لاحق بیان توکل فاما مردم که زبان دل  
 چنان گوید و خوف و در جاز خدایت دارد و نه از مردم و اگر ولی معنی دوست و خاصا از انجمن صالحان  
 گویم هر دو بیت در بیان توکل در رضای لغوی باشد و الله اعلم بر امر مسلم باید در میان خوف و رجاء  
 استار است بقول و الله که الايمان بن الرجاء و الخوف یعنی ثبات و کمال صفت ایمان در توسط  
 مذکور است و مضامین توابع مسلم سجایا ایمان تنبیه کرده است برای یک مقصود و آن حضرت را و در کلام حق تعالی در میان  
 و صفین یعنی متعصب باشد باین هر چه امر حق درین باب محقق اند که گفت که اینی از هر حق تعالی و از هر  
 وی هر دو کفر است باز گفت خوفش بیاید اندکی امید باشد به شیت تر یعنی توسط مومن در میان خوف و رجاء  
 چنین باید که خوفش از آنکه امیدش بسیار باشد زیرا که او که در کمال تقرب میکنند هر چه که می خواهد و قهر  
 و لطیف امر بود به بجز نیست که او در عوالاتی و الجین و ابالی و دیو و غی و النار و ابالی یعنی قضا  
 خداوند سابق شده است که خلافتی را هم طاعت ساخته فرقه برای جنت و فرقه برای نار و من در این  
 مباله ندارم از احدی و نیز که گشت و تعذیب بندگان در ملک من زیادتی و نقصان راه نیابد پس  
 باین مقدم خود را بخوف غلبه حق شایان نیست بلکه رجاء بیشتر باید تا بامید ثوابات اخروی و رجاء و

طاعت بر وی آسان گردد چون نوید می کفرت باید که امید داری فضل و تقوی را بی شفع و بر بطن  
آن مدینه فرموده آتی استحقاق احدی و آنچه انعام کرده آید آن دهر و جهان بی سوال کسی  
نعم ما ضیعه و طایفه استقبالیه نظر نموده بکلی امید و افضال منعت و با برود چنانچه خود فرموده است حتی و جود  
کلی شای و من ایبرهه و نه سمعت رسول الله یقول ان الله کتب کتابا بالحق لکل خلق ان یرى سبقت  
عنه فقیض فیہ و کتب بعد فقیض العرش کذا فی مین العلم و فی طریقہ العبره بنام خلقه و فی غلبه الخوف من الله  
او علی العکس فقال بعضهم یعنی این کتاب الرجا و لا بدستین اند و علی السلام فالایمان بالانخلاص و کفایت در علم  
فی العاقبه من قواعد الشرح ان التقریر بالایز و ان الشک فیه کثیر بعضهم یبغی فی الطاعات و لا  
فی السابا و اکثر الشایخ علی غلبه الخوف کما نقل عن ابی العاصمه البصری و نه قیل لهما تم کلین قالتم یا بنی  
علی و الذی عندی ما یختلف علیا باذات و لا الشیخ من الاحوال فالبستهی و من به بقیه من آثار الله  
و البطلان یبغی لهما غلبه الخوف و بعضهم غلبه الرجا و لم ساواة بینما اتفق قریب این است آنچه بعضی  
محققان فرموده که مومن را وقت تندستی و خرمی خود یادده با عیاق و سبیل آن را تو معافا نمانده  
گفته و در صحت مرض قریب را امید جوشی گشاید که با مقتضای نماند عقل المومنین  
امنی و راحتی باشد و مخفی موت کسی که آن گردد و از این تحقیق با القبول و سبیل را بداید  
سبب چنانچه علم البلیس شش کس سالها میگرد طاعت مانده شد این است تا یک کثرت امید و قلب  
یعنی امر تو اب و عقاب و کسبه طاعت و محبت نیست بلکه حق تقابل هر دو که میفرماید بیکدیگر این  
می تواند و خوار می سازد و بر وی مانده و واجب نیست که مجازات بر حسب اعمال خود  
طاعت البلیس او را نافع نشد و کثرت عصیان ابوبکر که پیش در عیالیت محمد لله  
گشت مومن با اگر چه عاصی باشد چنان با یکبار و حضرت زبده از خوف عقوبت باشد و مشو اند که  
این است تمشیل غفلت و رجا یعنی البلیس اکثر طاعت و در عطف تمام رجا و در عیالیت کثرت  
حق را بر مانده است از طاعت فرمان او سر زد و مانده شد و حضرت ابوبکر که بعد از توبه و در عیالیت  
جای برخاسته و قریب نگاه شد اگر چه اکثر عمر در کفر نگذارد و دل مانده ای شقت از عیالیت او بر توبه  
ای داد باره رسیدن از طاعت چه رست بدین و از در طمع طار که از نطق کبر او تقاضاست بار  
که رزق اگر چه از عطا کرده باشد از انعام خالق تقابلان چه مردم خود طمع و سبب میباشند که او را  
ایشان توبه فرستد و ذکر طاعت در حق جبریل است و امت بر آفاده نموم که در عیالیت مقصود خانه  
تر اندر بلا میده و طاعت از قال و او می باشد تقالی اوی و فقال من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی  
و لم یقنع بمطایبی و لم یشکر فی نعمائی فلیخرج من تحت سماوی و یطلب ربا سوای کذا فی الطریق المبرره  
و شد فی مین العلم و غیره یلعن ازین بر وسیعیا که تند ملعون خاک بر آشتار است بوجوب دیده

ملفوظ

یعنی بری خود و شغال نیاید که کثرت طاعت در ثواب عقیق یکدیگر بگذرد و زنی دنیا و آخرت از حق بران بگذرد  
 همچون بلغم ملعون و مانند حصیصیا خواهر خواهری شد و در دارالافاضل آورد و دست که بلغم باغور نام ولی الله  
 است که عاقبتش بد شد و بی ایمان رفت و بلعام هم گویندش و بر حصیصیا بالغی نام ولی دیگر است  
 که بر سوسا شیطانی که در زمان حق بود نزد بعضی مفسران این آیه که می که و اهل علم می بینا المذی که بینا المذی  
 فاسلح منها قاصحه الشیطان فکان من المقادیر در شان بلغم مذکور است و او را که غنائیا می جباران  
 بود که حضرت امیر ایمین خود را هم عظم می دانست و فیکه حضرت موسی با لشکر بی اسرائیل متوجه ولایت  
 ایشان شد جباران نزد بلغم رجوع آوردند که سحاب الدعوات بود و الهاماس کردند بر وی ۹ و قوم او و کاهن  
 ملوک ازین معنی یاد کرد و آخر باغور ای ایشان فریفته شد و از ایشان بر شوت گرفت پس بر مونسان می جا کرد  
 خود را با اسم اعظم از او ش فراموش ساخت و ایافتی سلب نمود و حضرت موسی با مونسان از شدت  
 اعدا انجات یافت که از فی تفسیر الهی و قصه حصیصیا در تفسیر این آیه که کشتن الشیطان با ذغال لاسان  
 اکثر الایه چون آورده که راهی بود که در از خود را صرف طاعات نموده بود و شایعین از باغور ای  
 عاجز آمدند پس بلغم بعضی نام مشهور اضلال افشاده در صومعه او رسیده و اجازت گونگی در آن  
 صومعه از وی طلبید و در آن شهر چون راهب شدت مجامعت بهیض را مشاهده کرد از سر نو میزاید  
 و بعضی از اینها انتقال کرد و در راهب چند کلمه آموخت که برای شفای بعضی این کلمات خوانده باشی پس در آن  
 یکی را گرفت و بعد بعضی ساخت آخر خویشان آنکس را راهب بهی که که نزد وی بروید تا شفای این جوان را  
 بر آن مریض رفت همان گمانا به خواند بعضی او را بگذشت و او شفا یافت بد مصورت بسیار که از راه  
 میگرفت و در بعضی شفا و بخواند راهب میگذشت آخر الام در خبر پادشاه را گرفت و دختر را به شکاران  
 نزد راهب آورد و او بعضی در او شفا یافت که دختر خود بود و خود روزی بهانه از  
 دختر را تمنا در صومعه او گذشت که در وقت نزد و تقوی صورت بود و راهب بهانه دختر را کرد و از خود  
 ظهور این خورا را بکشت و در وقت ساخت و بعضی مرشاه دار بکان و دولت را از حال او آگاه گشت که  
 بد دختر شفا نکرده قتل نموده است پس او را از صومعه بر کتیده بردادند و بعضی بعد از شفا شخصی را  
 حاضر شد راهب او را شفا داد و خودت و بعضی گفت مرا سجده کن تا ترخیص کنی پس سجده کرد و گفت  
 و خلاص نیافت انتی و آفرین هر چه قصه اعجاب بلغم و بر حصیصیا با عمل خوش ظاهر شد و پس از آن مردی  
 که خاکساری شان از عجب به دست شاید که از جلیله علوم کرده باشد و او را علم فرست بخواری و امانا مجرم  
 بسازی خبر را ای که فرست دائم و طبع جیش میخواستی صفت صبر را قرین و به هم خود را ساز و شکیبایی  
 را پیش کن صبر چنانچه نصرت از خیر و شکوه پیش فانی در صبر رسیدن کرد و ات دنیا مصفا  
 صبر را از هر صفات تمیده و خوبتر گفته زیرا که در حدیث است که الصبر اصل کل عبادة و گفت عن کل محبته

بدانکه نذر را وصف جهالت است و هم جویدیت حقیقت جهالت ظاهر است که منصرف است از هر چه که او را  
 سولست و انواع جویدیت چهار چیز است اولاً بالعجز و دو ثانیاً بالحدود و ثالثاً بالوجود و لیسیت علی  
 لفق و قاعده جویدیت اتم من اتمامه و بی احوال المؤمنین و العبدیه الخواص کذا فی الجواهر الجلیالی باید دانست که  
 لفظ طرح بصیرت شریفتر است که معتقد است و بدیت لایق ترجمه آن آورده است که بصیرت معراج الفجر مگر در دست و  
 بحای جمله است بهیوست یعنی تادی الما از کتاب احادیث و قوانین آیات استثنوی مولانا بجلال الدین رومی  
 چنان واضح است که آن بهیوست یعنی کشادگی پس منتهی آنکه در یکبار بصیرت ظاهر شده و آنرا از صبر و کثرت  
 کار نیایابی اگر چنانکه بطلان آن افتد ناصرت و شاد و اگر باشد دلان نصعت ایمان صبر را بهیوست که راضی  
 است و در فی الجواهر ایمان نصعت صبر و نصعت شکر و افضل صبر است که نذر صبر و ادبی باشد چنانکه  
 حدیث است که فی الجواهر لایق ترجمه است پس صبر بر طاعت و شکر بر عطا از اخلاق و مومن کامل است مکن این چهار سول  
 ان قال قال رسول الله من اعطيت صبراً و شکره و طاعتاً و عطاءً و لم یکن یحسب ان الله قد افاض علیه من هذه الخصال  
 کذا فی الجواهر لایق ترجمه است و شکر یعنی او چهار پایه که او را بهیوست گویند و اگر کسی را و خوانند کشیدانه شکر که باقی  
 در غایت باشد کذا فی المستحب اما ذکر این بینان است طریقت و مقصود و در توفیق و خوش شکر باشد  
 و یاد و محراب هم هر روز توفیق طهر که در کتب اینها خارج از این باشند و بعضی شکر گسترست یعنی شکر گستر  
 طهر روزی خواست با و هر روز شکر گسترست معطای و بدیت لایق ترجمه است که بریت لایق شکر گسترست و لایق شکر  
 لایق شکر قید الوجود و وصف الفقود یعنی شکر گسترست مطلق نصعت حالی است و واجب فهم استقبالی باز گفت  
 فقیر صابر افضل است عند الله از غنی شاکر چه صابر را هر ای حساب بقدر توانا ای الی الی صابر در این جزو غیر است  
 و خلافت شاکر که او را جزو افتد و شکر باشد کذا فی الجواهر لایق ترجمه است و معین العلم و بدیت لایق ترجمه است که  
 بهیوست با و راضی نیست است بر ایمان از دو وجه که بر فائده فقر صبر فرموده است و بدیت لایق ترجمه است که  
 کما فی غنی دانوده چنانکه بر عارف احوال آنحضرت پیغمبر نیست بدانکه در معین العلم آورده که علم را اختلاف است  
 در آنکه شکر بریت افضل است و یا صبر بریت افضل است و بعضی صبر را افضل گفته اند  
 حق درین مسئله آنست که شکر بر عطا افضل است از شکر بر عطا افضل به احوال کی با که صابر ترین است  
 و حق به عطا و عطا او را فرماید که اگر میخواهی که تمام هر جزو بهیوست یا بجز این شاکر را و ادم او گوید نعم یا ربی  
 گوید که او بدیت شکر کرده است و تو بریت صبر فرمودی پس ترا هم چند وی تو است چه شکر ادای حق شکر  
 است و صبر یعنی بخشی از حق تو برین امروز تو بر هر گویا که تو را شکر است یعنی تو بعد از آنکه بر نور و احسان و شکر  
 در آن کن که بر بقای زندگی دانی دنیا و آخرت نیست و بعد قبول تو بر هر دو وقت شکر نه پس بر نور باید کرد و شکر  
 حق تمام است آنکه سبب الحوائجین فرموده است و بعد از آنکه شکر است که در تمام عاصی طالبی ملاز خود سبب است  
 غیر از آنکه شکر این امر تو به میکند که باید از این استوار تو الی الله توبه نصوحا و حق الی عید الله ربی

عد

بسم الله الرحمن الرحیم

من قال حين يادى الى فراش يستغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو الحي القيوم والقول به ثلث مرات غفر الله  
وان كانت مثل زبد البحر او عدد دمل العالم او عدد ورق الاشجار او عدد ايام الدنيا انتهى وان حضرت تحريم فرموده  
است يا رب توبه و استغفر الله يقول خود و الله الى لا استغفر الله و التوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة كذا في الخبر  
توبه يمكن ان صدق دل فيما مضى آورده اند در طريقه المحمدية گفته اند ثابت باز آمدن است از نگاه و عزم کردن بر آنکه  
خود نکند بران بهجت تعظيم حق و خوف از عذاب و چه توبه بقصود و صادق این است که در آینده بدان عزم کند  
و در گناهان باطنی ندامت آورد و بیدار کردن آنها خواب را از شکسته بال گردید آنکه توبه باریت مقامات سالکست  
و عبادت بنابر آن و توبه بمقدمت بعبادت حق قالوا لا تعبدوا الا الله التوبة كما قال الله تعالى  
العايدون فقدم التوبة على العبادة كذا في الجواهر الجلالی و روی عن ابن عباس عن النبي ان تائب عن الذنب  
كمن لا ذنب له و لم يستغفر من الذنب و لم يقيم عليه كالاستهزي برید یعنی کسیکه بزبان استغفار کند و از گناهان  
باز نیاید و بران صبر باشد گویا با خداوند تقاضا بکنند است العباد بالله من ذلک انتهى و تجد دوم دام  
برگشته فرموده که در احادیث آمده است که هر گناه که شکرا کرده است توبه از و نیز اشکرا کند و هر گناه که در سر  
باشد توبه در سر کند نه بعد از آن مگر در آن دنیا جانم الا یعنی بقدر ضرورت معاش خود در آن دنیا  
دست اندازد که نه باینست نه زیاده از آن که در آن حال از خروج است بقد مشغول العبد بالندب یا بحر عمر عبادت  
المو حنیف ان لا یصرف فيها زاداً علی قدر مدیحه و تنزع و ته حتی لا یصیر اکل الحیفة کذا فی الجواهر الجلالی  
و قد قال علی بن الدین طالعها صاحب حرامها عذاب و نوحها عذاب المحرم و لا دواء له کذا فی الطريقة المحمدیة  
یعنی در نیم دنیا که از دین طالعها باشد او حساب خواهد بود که چرا زیاده از قدر ضرورت تناول کردید و چون  
از حرام پیدا روی عذاب تنوع آید و در شبهات عذابی سخت باشد و اینجا حدیثی مناسب است که در شریف  
که ابوهریره روایت کرده است که اگر آنحضرت را که فرموده است که روزی من از غلبه جمیع از طاعت بر آدم دیدم که  
ابو بکر از طاعت بر می آید پرسیدم که درین وقت چه سبب بیرون آمدن گفت که گرسنگی بیرون آورد و درین  
اشنا عزم از طاعت بیرون آمدن و هم پرسیدم که چرا بیرون آمدی همان جواب گفت پس هر سه تن در خانه یکی از  
یاران شدید و از زن او پرسیدیم که فلان کیاست گفت برای آنکه بدقت است چنانکه او حاضر شد و زود قهر  
خراش نهاد و شیر شویشیده هم آورد و هر هر را تناول کردند و نیز آن مجابی که پسند را زنج نموده گوشت  
میش آرد و چنانکه از آن سر خورد و در آنحضرت در خطاب ابوبکر و عمر و عثمان فرمود و الذي نفسي بيده لئن لم  
يغفر الله لي و ليعفو عني ما لكان مني رجل منكم يوم القيمة اخرجه من بينكم الجمع ثم لم ترجعوا حتى اصالحكم هذا النعيم يعني سوگند بخداوندی که روح من  
قدر است و است که شما پرسیده خوابید شد ازین نعمت بروزی قامت بیرون آورد و شما را از خانه شما که سنگی بستر  
باز بخت نه فرمود تا این نعمت عظمی شما رسید و منتی نزدیک حق کان بمنزلة انطاعت حق و بشر کما ورد فی الخبر  
ترک ذرّه مانعی الله تعالی عن خیرین عباده الثقلين کذا فی الطريقة المحمدیة پس چنانکه باز آمدن از نگاه با وجود

در آن دنیا جانم الا یعنی بقدر ضرورت معاش خود در آن دنیا دست اندازد که نه باینست نه زیاده از آن که در آن حال از خروج است بقد مشغول العبد بالندب یا بحر عمر عبادت

در کتاب الذنوب

قدست بر آن ثوابت بر مردم گناه عذاب شد که بود در مردم با جزم آفرین شود که در مردم در برینند که او را از مردم حکم نمود  
 باشد اگر چه گناه از وی صادر نشود و کذا فی الذنوب که از وی بریدند نفس و خیال را که با گناه در آید عفو است  
 بخون خطا و نسیان که آنحضرت فرموده جمیع اعمالی از خطا و نسیان که گذشت که عطا و نسیان کرده اند آن  
 مرفوع است از است من و بی حدیث آخر آن باشد که عفو است از منی الم تعدث به انهم الم فعل و حکم بکذا فی  
 بر سبب محروم مالی از خدا موقوف گردید بخیر یعنی از عطای آخری محروم مالی و هم موقوف است بر  
 خالصان هم موقوف است با و بخیر تواند کردی باشد و یا عطف بر موقوف است بی و عطف نیا از عطف  
 خدا است با فانی از موقوف بخیر و فاعلی باشد مقدس سال از شمس الم تعدث به انی از ترک غنی است اعلم و درین  
 خطائی که از ایشان رفع میرسد و قال ان من الی الناس اموالهم بحکیر فانما بی حیرة فلیست علی من و فلیست علی  
 یعنی بخیر ابر حیرات از مردمان الیهای ایشان بر بسیاری اسباب دنیا پس الیهای خود است و عفو است  
 سوزنده آتش است پس آنکس غیبت که کند که از جمیع کند بسیار بدست آورد پس مومن با باید که در میان  
 گذشت بقدر موقوف است که کند و خدا را عزوجل شافع باشد کذا فی الذنوب المالی باز گفت که حیرة انما  
 و خطاست و حیرت مالم از مردمان خدا نیست پس موع بالضم و کسر لام یعنی حیرت و فلیست  
 الی قوله حب الدنيا راس کل خطیئة یعنی از کوفتی دنیا بسیار گناهان بصدقه نماند چنانکه حد و کینه و نسیان  
 و غنی و ظلم بر مردم و در حاشیه نجات آورده که حیرت یعنی اختیار کارهای دنیا است که از آخرت در برده است  
 او کما فی الذنوب المالی و العین موقوفة القلب و موقوفة الذنوب لکل الحرام و اکل الحرام و اکل الحرام  
 النسیان الموت و نسیان الموت حب الدنيا و حب الدنيا راس کل خطیئة انشی کلامها و قال ان الموت  
 لما مات علی امتی اتق الله و طول الال یعنی خوف ترا بجز مبرسم است خود و گناه آن پس روی آن نفس در  
 لذت و شهوات و درانی اعمالش در دنیا گذشت و کارهای دنیا کذا فی الخطای و در تفسیر ابواللیث است  
 در طول اینها که گفت که کمال مدطا و کثرت هموم و کارهای دنیا و حرص بر جمیع اوقات قلب  
 حیرت العلم است که سبب آن حب دنیا است و جعل عطفی معادله بر این که در دنیا بسیار یاد کند تا عرض از دنیا  
 و استعدا آخرت دست دهد و فی الحدیث نعم یدکر الموت فی الیوم و العیلة عشرين مرة و انتی قریب  
 شدی از بیم و زدرستی شیطان شر او را چون قوله او شر اید است از شیطان یعنی چون از بیم  
 و زدر قانع و در وی خدایند و همچنین آن که از شر شیطان خلاص نمائی چه و الم شیطان برای سید کردن  
 انسان همان حب دنیا است که آنحضرت سر گفته و در بیت الحق تشبیه طالب دنیا با کسی که در دنیا  
 جیفته و طالبها کلا و کلا بعد و صلح ثانی صلح با کسی است یعنی در این دنیا مانند کسی که در دنیا  
 مردار کند یعنی در آن گیرنده طالب دنیا جمیع اوقات بسیار نوعی است ناپدید جمع اوقات خود را در  
 است و موقوفیت آن یعنی آنکه در آن اوقات بسیار میگردد و او را از نال بهره ای برین

اموال فی کسب و صرفت شرعی صرف نشد مانند سکه کلنج است که بجای نیاید بخت او مقلد دزد دین  
 دیوان بدان صورت بشر یعنی مدعی حجت حق گفت که در طلب دنیا باشد دزد دین میل گرفت که  
 لباس درویشان را دامن ساخته به باب جامع میسازد پس او همچون مقلد بخیست از حق گفت که بشیطان است  
 که مردم را میفریبد همچون دیوی که او را شوق نامند و دیو مردم خوانند رسته ستوی تو در جهان یعنی چو نامان  
 یعنی بزرگ امر که بخیل ازد و زرخ خلاص میانی و چون شامان عالیشان در صد جنت مقامات عالیه در صد  
 جنت به شیعی قال حال السلام الحجة دار الاخیار و بهشت برای جوانان است بدانکه بهیم خلق از اخلاص  
 ستوده و بهیم خصلت از خصال حمیده بهتر از عبادت نیست که خود مردم را بدرجه تهادت رساند و عبادت  
 سختی بهشت گردد و گفت که برای ایشان ایثار را پیشه کن و چندان که توانی در آن کسب کن  
 و از سوال مردم دور شو پس زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و دادن بجهت جان بی لطیف و مرعوب است  
 نزد عقل مستقیم و بهم خوبترست عند الله الکفر پس در خوانندگی اخید میشت که قابل مومن فتح باب است  
 فتح الله سبعین بابا من الفقر صحابه ربه بسام اخیریت از سوالی شان اجترار کردند که در حالت سوار است  
 چون تا زیاده از دست ایشان افتادی پیاده گانز گفتندی و خود فرو داده برداشندی و در ویست  
 که سختی را مد از عیبت کماروی او بهر ذره قال سوال السلام مامن یوم یصعب العباد فیہ المالکان لقیولان  
 فیقول احدهما اللهم اعط منفقا ظفقا ویقول الاخر اللهم اعط مسکنا ظفقا یعنی هر روز علی الصباح و در پشت  
 بر خیزد یک برای یکی این دعا کند که خدا یا مردنقه کنده را مالی دیگر از فقر از غیب عطا کن تا در آنفاق  
 موفق بود و دیگر در باره بخیل چنین گوید که خدا یا مال مسکنت گفت گردان تا کسی از دین خود را  
 و خواری بردانند و در عین العلم است که سختی آنکس است که مانع نشود از انجام واجب از روی شرع  
 چنانچه زکوة و سایر واجبات عالیه و یا از راه کرم و مروت چون گرامی دشمن جهان و مانند آن مانع  
 هر دو را بخیل مانع واجبات شرعی بخیل است و مسک که او را لیم گویند از همه به ترست که او را در حقیقت  
 خود عمل صرف نیکد و ایشا یعنی اختیار مراد دیگران برادر خویش از سخاوت بر ترست زیرا که در آن  
 بدل المالک است بر دیگران با وجود احتیاج به انبیا الهی کلامه صد چند کس از صوفیان بودند عمری و دیگر  
 بیان ایشان است و لفظ چند از آن فرموده که او را بعد صد لقم نیست بلکه مرا حاجت کثیره است و آنکه  
 بکانت تصفیه آنکس که یکی نفر را کفایت کند و مصنف هم در بخلانیت گفته که آن آب اندک را آنکس خورد  
 که پس دین دیگران زنده ماند زیرا که باعث ایشا در اعاده دیگران بود و چون همه مردند حفظ جان خود بر آن  
 لازم آید و مثل این آثار آب اندک در خزانه جلای هم آورده که در جنگ بزرگ از مسلمانان چند نفر سبک  
 در محراب افتاده بودند چون به یکدیگر اندیشان آب عرض کردند ای او دیگر ای شایسته کردی و او دیگر ای  
 آنکه هم از ایشان پیروی و بهم شربت شهادت نوشیدند و در ایام العلوم باره اصحاب کرام که اهل صف بودند

سکطه

مسند

موقوف

تبعات  
بلای

ایشان را کرده که اندکی طعام برایشان برسد و بر کتبی می داد تا آنکه نظر اول باز آمد و بعد در حکایات  
آمد که چند مصوفی از طایفه زمان برندی می کشیدند و سبب باخته نزد سلطان می آمدند و سلطان امر کرد که بر  
بردار کشید و هر یکی را ایشان جدا دست کردی که اول برادر دار کشید تا آنکه برادرانش بود که در حاضرت آن  
شده غیر سلطان برانیدند سلطان ایشان را از خود جدا کرده پرسید که باهت سبقت شما در حق من چه چیز  
است گفتند از کتب اخلاق این است پس سلطان این حقیقت اسلام ایشان را سبقت مقرر نمود و از آن  
نمود و بعد راز اگر که ظاهر الحقه فی بعض مسائل هم صدر و سبقت منزهات محراب محفل با آنکه این سبقت  
ایشان را من نیست بجا که در مشارب و ملازمی که شامل است بر چیزی را که مقصد نفسان را باشد که در مقام  
بلند و از چندین سبقت منزهات و دنیا مرغوب اینهاست و محراب وسط محفل و جای که مظهر عالم است و مقصد  
مستقیم آنست که در نیمه محراب ایشان که در خود در تپه ای باشد که در مقام ابوالوفین گفته که چون کسی  
در میان مجلس حاضر نباشد او باید که جلی دیگر نشیند و بگردد و برود و در میان نشیند و هم در مجلس قصد تجویز  
یکدیگر بیاورد مجلس نشیند و گذارد میان هم برادر هم در درود و هم در وسط حلقه نشیند که در حدیث است  
طعن علی لسان محمد بن قعد وسط الحلقه و ای ای که محفل است یکی که خطه کتاب کرده در میان حلقه ای  
و در آخر مجلس بجای خلی نشیند و هم آنکه در وسط حلقه نشیند و بجای که در میان و در حجاب و در یاد شود و حق  
و بیت الحق ایشانست حدیث شریف است که الخلیل مدونه لو کان نادیا و السخی عیب الله و لو کان قاسما  
هرگز نمی توانی غرور از بر و نهستی آنکه از خوف آنکه با او که اینچنین اتفاق افتد که گاهی در روزی سیر  
نشد و بغایت تلاطم بال خود در زمین میر و ذخیره سازد و با او که در حدیث است از روزی که نهستی و بار بار  
مقدور است که آنکه از خوف غائب شود و هرگز نیاید و آنسختی پیش آنکه و این است منبع از ذخایر است براس  
نفس خود و بیت الحق من انداخته برای آنکه اگر آنکه آنکه هم برادر او تو ظاهر نخواهد شد اگر در حدیث  
حق بماند عدم و صلوات بایشان باد که گفت که در حدیث خود و مشکوک ظاهر باشد و کار او را و او را هم نه  
سپار که تر که در حدیث است و او ظاهر و باقی است و ضامن این مذاق همه سنگان است و در حدیث است من حیث  
لا یحسب با خلق و در حدیث کن که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است  
آن یعنی تمام خلایق که دوستی ایشان بجز کمال علم و فروتنی نیست و نخواهد شد و هم جدا کشیدن از ایشان  
ریاضت نفسان را است و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است  
مع لشکر بن محمد یعنی با کسی که عادتش که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است  
نرسد بلکه با او بکبرش این است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است  
برودان تمام تحمل کن و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است  
مسرا ایشان است این را در اول و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است





که حق تھا اور ایرای امتناع مردم فرمودم آری چنانچه من استیجوت خود میر و کذا حال تا فرغ التماس  
 بیدل نفسی استقامت چنانکه در خزانه سلطنت که قال اذا اولد عند خیر العبد جعل حوائج الناس الیه دود  
 رساله تشبیه ایچده شدت لایزال اللہ فی حاجۃ العبد ادام العبد فی حاجۃ الخیر المسلم یا خود کنی و اورا ہر  
 خبر و تحقیقین باہم زندہ بر سائل حاجت مند و بعض نسخہ غیر واقع است و درین سبب آثار و شہادت  
 حدیث قدسی کہ او تمام کند سائل را چنین گوید کہ من از تو خود قسم و توفادائی فیرازی مرا چنان  
 آن بندہ عرض کند کہ تو ایچدا و ند پاک ازین منزہ است کہ اگر کسی چیزی بخوای او تھا فرما یکراختن سائل  
 حدیثت راغز من است و ہم در حدیث آمد کہ الفقیر بدیۃ اللہ لقا الی الخ فی سبب ہرگز آمد بدیۃ اللہ  
 مثل حاجت بدست و در بارہ کسی کیادت کند کہ من ہر یس شدم و در این سبب کہ سبب بہ المنصف فی سبب  
 یابی مذابی از کتبہ سالی ہزار می رسد چنانکہ حدیث آمد کہ ہر کہ سائل او را بیدد فی سبب او را بیدد  
 کذا فی خزائن حکما و دشان کریم و اما السائل غلام ہر جنین نوشته کہ یک از حوائج کہ کلمہ کہتہ خوشبختی کند سبب  
 جنت است حضرت آورد و دل آنحضرت بہ ستاد و دل آن غیب بود کہ سائلی رسیدہ سوال کہ دلش با و داد و چنان  
 صحابی معلوم کرد کہ آنحضرت بخوردن رغب بود و از مجلس بہ غایت ہمان و تمام سائل غریہ باز شد  
 آورد و آن سائل را کہ دنیا اورا عطا نمودند بچنین شد کہ کرات خرید صحابی و خود سائل بوقوع آمد پس  
 کرات آنحضرت بطریق مطابہ فرمود کہ سائل انت تمام تاجر شکستہ خاطر را گشت و این است  
 آمد و ہم در بخوانہ آوردہ ہر کہ تمام احسان این جای کار دلاہر بوان بالیقین است بردار علی الذی نامزد شد  
 الآخرۃ و وقع است و بدین سبب شایستہ کردہ است معصومہ و در سبب لایق سائل با بدیۃ اللہ گفتہ کہ قال  
 بدیۃ اللہ علی المؤمن من الال جابہ و یرد الغصاء الالہاء و لا ینید فی العمر الالہ الکرانی الخ راہ را برورد  
 لیسے مالی جہہ ہم چنانکہ ایام بتقدیم تحانیہ بر فوقانیہ جمع یتیم است و ہون من سی آدم من طالب لرونی  
 التہائم بالامام و قدر مراعات یتیم و مساکین را بہ ایچہ خبر میش از تمام است و در خزائن سلطنت قال  
 الی کا فل الیتیم کبائین فی الجنۃ و این خدایت باگشت و میانہ فرمودہ است و این ہم باگشت یتیم را بر  
 یو دندانی منہ و پروردگار یتیم در شہادت چنان این ہم باگشت برابر یکم لمانہ و قد شد و شہادت ہذا آنحضرت  
 در قریب ہی میانہ فرمودہ است انتہی کلام و بہت لایق ہذا کہید مراعات حاجت است کہ اورا در طعام و لباس  
 اگر کسی داد و بھون فرزند خود نوادہ البصر داند ہرگز نداشتہ نزد حق العلی چیز فی حق این تفصیل کفایت است  
 از کمالی سبب بدیہی حلیہ منہ و صفت حلیہ چنان صحنی حق تھا است کہ گوید زمانی بود در آن عصر است پس  
 میانہ در مع حلیہ منہ اگر دیگر خصال حمیدہ ازین کمتر اند و ایکہ فرمودہ مردم در مکانات ہر گویا ہر  
 بار یکدیگر کنند معنی اش آنست کہ اگر کسی در یکجام انتقام از اجل طلبا منبت کند و انتقام گرفتن مانع و  
 محال گردد او را از میان دفع سازند و امر یکدیگر بشنود و کفر و اگر ام تو شخصی درانی بلای بصر الایمنہ آن



است و انفس است و در صورت خوف حقوق ضرر و عداوت احتساباً جا کند و نیز اگر گمان باشد  
 از گناهی باز نماند بگناه دیگر مثل فی خواهر رفت احتساب آنکه حرام است فلذا در دالام بقوله تعالى فذر ان  
 نفعت الذکری اما و رسائل نماز از احتساب باز نماند چنانکه گویند که امام حسن بن علی بن موسی بر سر بسته  
 نماز میگردید و او بر سر برده و در آنکه می گفت و امیر المؤمنین امام حسن بعد از نماز دیدند که چشم بر خضبت  
 سوی او نگاه کرد ابوهریره گفت بر من چه خضبت می بین که از پیغمبر شنیده ام هر که سوی بر سر گرفته زده اند  
 از شنگاه شیطان باشد پس و اندیشتم که کورد نماز باشی و دیو بر سرست باشد و از امام المسلمین منقول است  
 که بمن حدیثی رسیده است که بر روزی قامت یکی را بدو رخ کشند فرمود که از وی دست باز آید که او را در  
 نماز از ماطاحتی است و او را از آن خبر نرسد او گوید خدا یا آن چیست فوان آیه که یکی دست در تکیه اولی بدو  
 آورد و بود تو را گفتی تا گوش بر آید این ثواب آن امر معروف است که از فی السجود بنویس و خوانی و این  
 یعنی اول آن پسند را خود در عمل پس از آن باطنی از خود را بگو و ایشان را اعمال صالحه آهسته گران که فی الجمله  
 رابع و کلکم مسئول عن رعیتة آنکه دیگر از امر کند و عطا نماید مردن الناس البر و تسون الفکم داخل باشد  
 بعد از آن اگر قبول کند خاموش شود و اگر یک دفعه گناه میکند شفت آن کند بیک دفعه که تا بلیغ تر من  
 نصیحت دهد و اگر در سخن قصه و عزا از دین دارد تا نصرت بماند از جهت جفای و الا خوار شود که نانی رسیده  
 و فی همین العلم من حق الامر و التبی العلم يعلم الحدود و الحقوق و کذا الویج شرط فی عدم تاثیر قول الناس و یقول  
 اعتبار به و کذا احسن الخلق و العلم و هو الاساس فی ذاک کما ورد فقولوا لوالینا العذر تذکره اخشی انی یعنی  
 این سه امور از حق امر معروف است نه شرط لازم تا مخالفت باشد یا آنچه در صدر گفته سرگین کتاب و درین  
 چون اینها را بر امر معروف و نهی از منکر بود و تقریباً در مسئله رابطی احتساب برین بیت بیان کرده  
 بخطاب عامی گفتنای سامع ظاهر و باطن خود را با کد را تا در بارگاه حق سبحانه و تعالی حاضر شود و بر شایسته  
 که محتسباً باید که اولاً خود را با کد دارد و هر کی ساند پس از آن هر دیگر از بیابانی و ترکیه امر کند یعنی ای محتسب  
 بدان خود را از لوث نجاسات پاک دارد و جان خود را از قوت حرام مشتبه و پلید پرورش من بکند ظاهر و باطن  
 خود را از ذنوب پاک کند و بجا آید آهسته ساز تا پسند تراورد دیگران تاثیر عظیم باشد چنانکه در ضمن العلم گفته  
 اینست وجه مناسبت را و این وجه بیت در شنای احکام احتساب است تحقیق این مهم مسئله آنکه در دروغ  
 آورده ان عین الخیاست از احادیث عیناً غیر از علم امام لا فتنه ای یوسف علی لایطهر عند محمد بطریق الفتنی  
 علی قول محمد لکن هذا الذکا لای یمن الخیاست و لا اثره و اما الذکا کان عینها و اثرها فی ما ظاهر افلا انقیاد  
 و در مسئله الفتنه از حضرت نقل کرده که گلابی من خانه چویندگی در سرگین باشد و رنگش بوی سرگین زیاد  
 در آن بازگردد و در آن باشد و در عزانه اخفین است که اگر جامه شسته و تر بر آن نگذارد و بپزد و تنی که خشک شود و جام  
 پلید نگردد و در ترغیب الصلوة و خزانة آورده که در آت فظین مسجد یکی که سرگین در آت میفشد با چمن گل

محل تاب باشد آب پاک سرشته و اگر آب پلید سرشته گلاب حافیه و یا سرگین زیاد از کمال باشد و  
 میست که بدان گلاب کنند مسجد انجمنی که در بر سر نه گفته که اگر گلاب سرگین آید یعنی دیو از محض خانه رها کرده که  
 بعد از آن خشکی جامه تیر بر آن نهند پاکت و اگر گلاب پلید و آن گلاب باشد اگر محال آن نموده میشود و  
 او را فلاکی که بد خفا گفته که بعد از خشک شدن پاک شود و اگر باز برگردد و بقیه او دهنده و گلاب جامه پلید  
 در جامه پلید سرشته شود و در طوبیت و اثر آن در روی ظاهر شد چنانکه میزند که بعضی از آن را نشود  
 اصح پلید نشود و همچنین اگر جامه پاک بر زمین پلید تر گسوده شود و آبی منم میضنه از گلاب سرگین بمحلول  
 است بر نه سبب آبی که بر سر نه که در آن احتیاط تمام است و یا محمول است که گلاب چنانکه سرگین است چنانکه در رسم  
 هندستان است و این است مناسب خیرت که اگر آبی و هم لازم به بیت لاحق گفته با چاک پسر تو دیک و آن را  
 سر صیغه نبی است از سخن لای در خاکستر و اگر سوزان با یک شتی دیک شود با آب شش و در من آن را بنده کن  
 یو جی که قرض میان آتش باشد و خاکستر آن آلوده چنانکه در کمال با نم است که آن را با دفاستر  
 گفته و دیک در میان نهند زیرا که خاکستر نزد امام ابو یوسف نجس است حتی لو وقع فی الماء فیسد و الفتنی شد  
 طهاره کمال فی المسحوقه النجاسة اما مسامت ساد ابطر و عند محمد کما مر کذا در تزیف کرده اگر سرگین  
 سوزند و خاکستر در جامه آلوده چاه پلید شود و نزد ابی یوسف آلوده امام محمد پلید گرد و در علیه الفتوی و در  
 اختلاف فیما اذلق بعد ان فی طه و سار لمحا انجی و کذا فی بر بنه اگر سرگین یا صند خاکستر شود نزد امام محمد  
 پاکست و فتوی برین است و نزد ابی یوسف نه بچین اگر خاکستر در جامه آلوده شود پاک باشد آبی  
 پس منعم نزد یک امام ابو یوسف و الفتنی شد که آن را شور با خاکستر آلوده شود و اگر آن بر آب باشد و دیک  
 بر آب باشد و چرخ را بر خاکستر سوزان بچته سازند با خلوت پاکست چه در صورت آلودگی نیست یا نجس است  
 یعنی ترک احتیاط و جو قدرت بر آن موجب پاک همه اهل شهرت و صالحان یا با سقا و در غلاب پاک  
 باشد چنانکه در بیت لاحق گفته و این ترک احتیاط نیست نفس و خف در عین گویند که آن مذموم است و آن  
 الکوت عند شامة المناجیح العامی مع القصة علی التقذیر بالید و اللسان با خوف لحوق ضرر منه حرام حتی  
 ان یلقب علیه فقد ورد ان الساکت عن الحق شیطان اخر فی المناجیح من العصابة کما و رد فی الحق  
 امکان حر و قال ملاذات ان کان سکوته لدر ضرر عن نفسه او غیره فهو راءه جائز بل مستحب فی بعض الموضع  
 و ملاذات کذا فی المروعة الحمد یس با قدرته احتیاط واجب مگر که در آن خوف ضرر باشد آورده اند که نزدیک  
 شیطانرا نشسته دید پرسید محمد دلم که بکار باشی گفت قلمالوا برآورده اند که این طاعت است که کنون نیست  
 با فتوی من نیست که ایاتان مختلفی است قد و احوال العلم و دین با بخیر و آثار آورده منها قولیم ان الله  
 یحب الخاشعة بذنوب العباد حتی سوی المکرهین انکم هم و هم کاد و ان علی ان یکره و دلم یکره و از حضرت  
 ابو بکر نه آورده که او در خطبه خواند این است فاعلموا ان الله یحب الخاشعة بذنوب العباد حتی سوی المکرهین انکم هم و هم کاد و ان علی ان یکره و دلم یکره و از حضرت

در آیه شریفه

در دنیا

و گفت که شما موشان تاویل نکنید این را بر خلاف تاویل که در سنت یعنی ابتدای شمایین است که خود و میکا  
 باشید و دیگران از مناسبت منع نکنید بدستی که من شنیده ام رسول را که میفرمود ما من قوم علوی بالمعاصی  
 فهو من ایدری ان یکبر علیکم فلم یفعل الا ان یجمع الله لک العذاب من غلبه پس هر قدر را منع باید که منع کند تا در  
 بلا یا ایشان مبتلا گردد و اگر تو اندازد ایشان ایشان بیرون رود و کما قال ان الله یسل العبد ما ینک اذا رايت المکره  
 یکرهون فان العن الله العبد حجة قال ارب و لفت یک و فرقت من الناس در باب فضیلت احتساب بسیار  
 اجاوید آورده و ثواب آن بیان کرده اند از جمله بر خیزد مشاخصه افتاد که قال رسول الله فضل شهید امنی  
 رجل قام الی امام جابر قاهره بالعروت و نهض علی المکر فقتله موطئ ذلک خداک الشهید منزله فی الجنة من حجرة  
 و جعفر انبی کلادان نعمتی صورت حسن بیستم بخش حضرت خدا ای این جز او مقدم است بر شرط نعمتی بیای عظمت  
 یعنی چون حدیث زین العابدین علیه السلام میخوانی و بشنوی که آن حضرت تیزترین صوت در قراوة و قرآن را فرمود است  
 پس آواز خوش را نعمتی محطی بدان و آن جهت روح حاصل کن و هم او بخش حق قضا شد که بر بندگان عطا شود  
 چنانکه حضرت داود و بدین نعمت خاص مشرف بوده چنانکه منقول است که در یک مقام تلاوت وی هر روز را  
 چند کس انصافان از کمال فوق جان حق سپردندی تا آنکه در روایت عبد الرزاق از برادر ام لفظ آن حضرت  
 چنین آورده که زینوا اصواتکم بالقرآن قدر روایت بود او و دوسای چنین است که زینوا القرآن اصواتکم  
 و مصفح و یجا اصوات الحان گفته اخذ المصنف است و افراد از زمین تحسین صوت بدین سخن و سخن در قرآن  
 بر هم طربان و معنیان حرام است بلا خلاف که فی طریقه الحریة و بنا معنی ما وقع فی الحیط اسم لفظا و کما یطلق  
 علی المهرت بین ارباب الکلیه یطلق علی غیره ایضا کما قال من لم یغن بالقرآن فلیس من ادنی تارنا رخانی  
 التخی بالقرآن ان لیسیر الکلمة من و منها یل حسنه تحسین الصوت و تر من القراة فهو مستحب عندنا فی القراة  
 و ما رجا و ان خیر الکلمة یوجب فساد الصلوة لان ذلک من غیره و هذا قال النووی و القراة بالالی ان الصلوة  
 فی علم الموسیقی ان اخبر لفظ القرآن عن صفته او خال حرکات فیه او اخرج حرکات منه او قصر مدوده او  
 مد بقصوره فهو حرام یعنی به القاری و یا تم التسمیع لانه عدول عن اللفظ القوی الی الاعوجاج و قد قال الله تعالی و کما  
 عمر یا غیر ذی عوج انتهى آواز خوش جان بشنود قوتش رسد عاشق شود که ای بران آواز بوی بدین صیفا  
 ذوق حاصل گردد و شوق لقای حق بجهان دست و پیر و رختن و تکرار و بسوی زیرد بالانکه کند  
 یعنی جان بر لب آید و خواه که یکسان اصطر و دینی از بدن بر آید به عالم ارواح بر و بر این صمیمت بیان  
 رقیمت که از صفات حمیده اهل الهی است یعنی این نوع جفتن را که به اختیار است رقص دارا که بر این  
 تر از غیر است از ان و اما ترقص خود را بشکلف در رقص و اضطراب اندر نرم و حرمت و فی الاجزاء و اولی  
 السماع فی السمع و ترید به معنی یقع المستمع ثم یتمر الغفم الوحید و الوحید فی الحركة بالحواس و بهر رقص انبی  
 سرخه و فی سماع الای شنیدن آواز خوش بقصد تقرب الی الله از صفات مردان و کمالان است که برسی با

انسان بهر حیثیت قابل فی العوارض السماع است و حال الحریه من الحریه و یحصل به رتبه القلب انوار الشوق علی  
 القایه تا در وقت من غلبه فلفظی الی ذلک قریه و طامنه و اذ کان حال السماع ذلک کسیت شیهه الیه  
 حتی بمنع عنه بقوله تعالى من الناس من يشتري لهو الحديث کذا فی خزائن العلماء و پس منتهی در بیان حق و حقا  
 سماع گفت که سماع اکمل اینست که نفس او از شهوت جسمانی مرده باشد و جانشین بیاد حق و شوق و شوق  
 او زنده باشد و اگر نه او را خدا از سماع بهرست کما قال فی مین العلیم سوان فی من حظوظ نفسه و غلبه  
 سواء تأخر من شهو و نفسه محله غلبه توله و لو جدد و یوحی الله علی صادق القلب من شوق و اذ غلبت و ازین  
 او تلقی استی و فی الامیاد السماع مع الاحوال می مترجه بصفت البشیرة فی حق قصود و اذ الکمال فیه ان  
 ان یقینی عن نفسه و احوال الکلیه یعنی با چیزها فلفظی و التفات الیه با هم و سیم الله فی القلب و ازین  
 من غلبه لیس فی حق سماع الاحوال و الاعمال فلفظی البشیرة الکلیه و اذ سماع و است افی انشاء فی  
 جسد و بل فناء قلب و است افی بالقلب الحزم و الدم الی المراد من تلخیص الی القلب الظاهر سیمه خفیه  
 یعنی حق سماع مری رست که از صفات بشریت بیرون آورده متعلق با مخلوق الهی بوده است پس سماع او جسد  
 باشد و هم برای خدا و از صفات او این رتبه برای حق است که در بحر حقائق الهی غرق نموده باشد و از حقیقت  
 ساحل احوال و اعمال خود را در گذرشته پس او را از صفات بشریت ریزه بانی باشد و در این از صفات بشری  
 نفس خود را در این تر اندیزد بلکه در افق دل معنوی از دست که چل مشغولی است معنوی میاید و ازین است  
 محمل حدیث نبوی که السماع لا یسمع الا من درجه کمال است و برای پندی از نگاه عظامی باشد که باطن  
 و معرض از شهوات باشد با صفات مشغول و در مخلوقات فرو نیار و در حلقه کائن بر این پایه که کمال است  
 لهذا منصف به انجین کس را از دزدان خود بر نود و چون با شغولی صوت حسن تحمید کن بر حال خود و اما اختیار  
 تحمید بر چه مبالغه است یعنی بآید صد صوت خوش چلبیای کن بر حال خویش که از حق مجاز متوجه  
 رسید است این است نسیمه و انتم صبح و بعضی نسیمه تحمیل نام واقع شده یعنی با یاد داشتن نسیمه بر  
 حال خویش بار نیده و بگویم خود را ساکن ماند و بر جای باش که رقص در حالت شعور بر حال خود اختیار  
 ممنوع است از گفت که چون از حال خود کشیده متوی و قرا و اوقات تو بدست و آنگاه در تو حال از  
 پیدا آید که تو در آن مضطرب باشی و در آن جمعیت طامت نبات و از آن حال عبارت است به خودی است که  
 در آن مجبور و معذور است و هر کاش خبر چه که باشد محمود و با تو اند که قوی از پیدا آید و حال از هر که  
 و خود را بدین باشد و بیت لاحق جزای هر طریقه یعنی هنگام تغییر حال و مقت قلب خود را ضبط کن و از آن  
 رقص کن و قیل و قال بیشتر عبارت از حالات سالکان الی الله تعالى و اوصاف ان الله است که در کتب  
 رقص ایشان در حالت بیخودی و نقول است چنانکه در ارجاء و غیر آن با حکایات آورده اند که بر علی  
 آن با حکا در حالت صوفیه عارفه مندرج میخورد و تواند که معنی آن باشد که نفس از صفات انکار کنی و بر

لیس و من الله  
 دانی

معتمد  
 مایه

كذا رتبتم مرعاهي دين راكشوبيا است و حسن اقول انكم لا تلبسوا حذو في هذا الباب باختلاف عظم فتن  
 الذخيرة التفتي بجميع النواحي حرام عند المار بالفتي السوء معصية في جميع الاديان وفي فتاوى النواحي  
 الغنا والضرب بالقصب والتصفيق والرقتن وتخزين التياب الذي يقطع المتصوفة ويخبرهم لا يعرف مثل  
 هذا جواز في الفتن بل هو مخطو و قد اتم كبر وهو المتعل الملبس الذي يوجب القبح في عدالة صاحبها لا شاع  
 عنه واجب رد احوال الصح من رديها وقال في النهاية التفتي لله معصية وفي شرح التفتي زود من غير  
 و دوت لندن لا يلبس برأي ياذي وهو نفس غير غرض شرعي حرام است وفي الحديث والذلي نفس محمدية  
 لا يرفع صوته الغنا والمصالح كقصة شيطانية ان احدنا على هذا الجانب والاخر على هذا يصير بانها رجلها حتى  
 كذا في فتاوى برهنة وقال في الخلاصة صوت الملبس بالضرب بالقصب وغيره حرام لانها من الملبس  
 وكل هو حرام بالنفس انتهي لكن في حاشية البز أودى ان القيد في الرواية للفتي أي اعادة وفي الجاه  
 في باب صفة الصلوة ان التحصين في الرواية يدل على نفي اعادة أي نفي الحكم اعادة فعله هذا حرمة التفتي  
 وغيره تكون معصية باليهود للجب فاما في غير ذلك كان الغرض المدين كما في العرس والوليمة ويستعدوا لغير  
 القافلة وتحصول رقة قلوب عباد الله الحزينة عنده فها لا يكون حراما على من يجهت به وادور في حرمته  
 فهو محمول على المقيتة باليهود كما هو حكم المطلق على المقيتة كذا في خزنة العلماء مطلق بان حرمت فها متفق  
 انما هي بالفتح جمع لهوت على خلاف قياس كالمشايخ جمع شيخ ونحوه يعني سرود كفتن وشيئين المقصود  
 واليهود ياذي مطلقا حرام است فوايات باشد فوايه في آيات چنانكه در خزنة العلماء اننها به شرح متفق  
 نقل ليوهت وفيه ايضا الغنا بالاسر والمد اسم من التفتية والفتاوية سرود كفتن وفي العرف ترويه  
 المصوت في الشعر والابيات والاضمام لتصفيق المناسب له فلا يتحقق الغنا وبفقد احد القيود والاضمام  
 كون الحرس في الاشعار والاضمام لتصفيق بذلك الحرس مناسب للتصفيق له وهو مرفوع اليهود كبر في جميع  
 الاديان قال عليه السلام صوت الملبس معصية والجلوس عليها حق وانما لا يمان الكفرى لا يلبس وان  
 سمعته يثبت فلا ثم عليه لكن يجب ان يجتهد كل الجهد في ان لا يلبس الملبس وفي من النبي اذا اذ حال الجبهة في  
 اذ فيه عند سماعه كذا في رسالة الاقضية انتهى كلامه في فتاواه كذا في الخلاصة في الفصل الثالث من كتاب  
 الكرامية وقال ابن مسعود رضي الله عنه في التناق وقال الشيخ في السماع ظاهره فتنه وبالطه عبرة فمن  
 عرفت انما تارة حل له استيع العبرة والا فقد استدعى القنبه وقهرض البلية كذا في الاحكام وكلمه حل ابن مسعود  
 على اثبات التناق في حق المعنى لان غرضه كل ان يعرض نفسه على غيره وهو مرفوع صوته عليه فلا يزال ترويه  
 الى الناس فيناق ليرغبوا في غنايه وذلك لا يجب تحميلا لانه ليس القيا بالجميلة وسائر انواع المزينة  
 ما يثبت الربا والتناق في القلب لا يطلق القول تحريمها انتهى كلامه وتصرح في بيان حرمت آلات  
 سرودت فقال في الهادي ان الملبس كلها حرام حتى التفتي بضرب القصب والبربط والكعبور والدق والمثبه

نظرون



[illegible]





ذروده الکمال الی الکمال هو الذی لا یحتاج الی غیر الحق نفسه لغير الحق فکما ذکر جنات الارباب سیات المقربین  
 انتهی حاصل وجه قیاس آنست که در دفع طالع گاهی که از مواظبت ریاضت باید که سماع و لهو که بدان سحر است  
 آید مباح است بلکه قربت بقصد حصول انتظام در استقبال طاعتها و اماند حق سالک که سماع از وی صفات  
 محمود و شوق حق تقاضا پذیرد مباح است و بیکسو است تا بدین وسیله بقصد خود رسد بخلات منتهی که بوجود  
 استغراق دی در شاهره حق تقاضا دار نیست و او را که بغير حق تقاضا گیرد کما قال جنات الارباب  
 سیات المقربین و در اینجا گفته که تحریم سماع بر پنج عارض باشد عارضی در خواست سمع است عارضی در  
 آنست سماع و عارضی در نظم اصوات و عارضی در سماع و عارضی در مواظبت بر آن پس باید که از آن بیگانه  
 نشود که نظریا و حرمت و بچنین از کو که صحیح که از خوف فتنه باشند مگر آنکه شیخ و پیر باشند چنانکه صاحب  
 بوسه دادن بزرگ خویش و است نه جوان و نیز در سماع باید که آلات شراب همیاب نباشد چنانکه مرامیر و اوتار  
 و طبل که بپس تلای نوع حرام است و باقی بر اصل اباحت خودست چنانکه زدن دنگ اگر چه با جلاجل باشد  
 و زدن طبل شادی و سایر آلات از شراب نمانی و بجز آن و نیز باید که سماع در نظم شعری نباشد که در آن سحر  
 و فحش است یا کذب علی الله و رسول و چنانکه عادت روانست در بجا می آید که در پیش شنیدن مثل این  
 حرام است خواه بجهن و خواه بی سماع و شریک قائلست و کذا چون در شعر وصف زنی معینه باشد چه صفت  
 در میان رجال و انیت و اما بجا شنیدن کفار و این بدعت جائز است چنانکه باذن شخصیت احسان  
 ثابت است نه بجهن کفار میگرد و نیز باید که سماع آنکس نباشد که شہوت بر وی غالب باشد و اگر در عفتوان باشد  
 پس سماع او را حرام است خواه بر دلش حب شخصی معین غالب باشد خواه نه به او شنیدن وصف زلف و  
 رخسار و وصال و فراق محل کند اگر چه در صورتی معینه بر حسب و سوسه شیطان در دل می و آتش شہوت  
 و اشتغال آید و باعث فساد و فتنه گردد و نیز باید که مرد عامی که بر دلش حب خدایتا و شہوت نفس غالب  
 نیست مواظبت سماع نکند اگر چه او را بر آید استلا و دفع و حشمت جائز است اما اکثر اوقات در لهو و محو  
 شود وقتی که بدان عادت گیرد پس و سفیه است که بدین مواظبت مبرود و شهادت گردد غدا حاصل باقالتی  
 العوارض الخمسة المہجبة للتحريم فالأداب فی حرس الأول برعاة الزمان و المكان الاخوان بحما احتیاط و بجنبه  
 مستحاضان الاشتغال السماع فی وقت حضور الطعام و الاحتضام الصلوات و من سوارف القلب عن المحفوظ  
 لا فائدة فیہ و کذا المكان قد یكون شاعرا یطرق فیہ الناس او موصفا کریم الصورة او مکروه الرأیة او فیه سب  
 یشغل القلب عن السماع یجنبه و کذا قد یكون فی الاخوان الحاضرين فی المجالس غیر الجنس من یکر السماع و یکر  
 الذی یحتاج الی رهاییه و المتکلف المشوش الحاضرين برقصه و حرق ثوبه و المتزبد و المتفلس فی الباطن و عدیم  
 الذوق فی السماع و المجالس الحالیة یا ملین یحب الله تقا و المملوث قلبه یحب الدنيا و الشهوات و الارباب  
 الثانی ان یكون حاضر القلب یعنی الی ایقول القائل لا یلتفت الی الجوز و وجوه المستعین و ما ینظر علیهم من

احوال الیومیر شتفه بقیه و مرا تبه المانیخ لامن و حتمه امه ثانی و یس علی حیثه انشا علی المستغرق فی حق  
 عن التفرغ و السعال و التثاقب مطرقا و اسسه کجاولی المستغرق فی فکر و مضطه نفسه من تصفین و تفرغ  
 الید و تحریک الماطرات فالرقص من حق التوب علی و یوم القصد بالکلف ساکن عن التفرغ بکل ما یجوز بان  
 غلب علیه الوب و مکره غیر اختیاره بحیث لا یعلم بفعله و لا یطیق الاستماع عنه بل بان البسینه و الحیا  
 و خور ذک فهو فی حد و غیر معلوم و هما یرجع الیه الاختیار فلیجده الی سکوته و لا ینفی عن البسینه و یکره  
 حیا و من ان یقال فیه ان القلع فیه و مکره قریبا و لا ان یراجع غوامس ان یقال فیه ان القلع  
 حیم الصفار و المرقه قاله الأدب الثالث ان لا یقوم و لا یرفع صوته بالکمال و یویدر علی نفسه کثر  
 ان یقصد ان یتأکی فیه و یباح لذلک لیس فیها المکره لان التباکی استجاب للحرمان الرقص سبب یجوز  
 و انشا یحکم من جاز تحریک و لو کان حررا لما انفرت عائشه عن الیومیر مع حرمان الیومیر و یکره  
 و فی بعض الروایات قاله عائشه استحبین ان یقف علی رقبته و لا یقف من الرقص و ذک  
 یجوز فیجوز الیومیر فیکم حکم بالتحریک و الرقص فیه و یکره فیه و یکره فیه و یکره فیه  
 الا عند خروج الیومیر من المختار فلا یجوز ان یغلب الیومیر بحیث یرق فیه و یکره فیه و یکره فیه  
 علیه ان یویدر و لکن یجوز ان یحضر الذی لا یقدر علی ضبط نفسه و الادب الرابع موافقة التفرغ  
 فی العیام و اقامه واحد منهن فی وجده صادق من غیر ریاء و کلفه لوقام باختیاره من غیر الظاهر الیومیر  
 و قام لایحاطه فلا یجوز من المواظفه فی الاضانه من ادب الصحبه و لایسرا عدلا لا یجوز ان یدفع التفرغ  
 عند هجوم الیومیر علی واحد منهم و الادب الخامس ان یخفف السلام لکما یقتدی بالعیام و یکره المنع و یکره  
 لان الساع ینظر اکثرهم لکونهم عاتیه علی الهواء و یکره استقصاء و یکره استقصاء  
 عن التحریک الخارج بالیومیر و لا یجوز ان یساعده و ینظر لعلهم ضبط الجوارح علی قلبه لئلا یجوز  
 حاله و الاسم ان یستجاب عند مکان الاحتکاک فی جوارحه و لندره تحقیق الشرط و لندره بکماله  
 و الشیطان کذا فی الاحیاء و عین العلم و ان یضرب بالاحتساب گفته که شرطه ان کان است که بیان سماع  
 امر و زن نباشد و یماق و اهل انشا فاعل انقی قما و متر و قال ان علی اجرت و طعام نباشد و یکره  
 انکر اجتمع و ساعدان جهت طعام و یکره یقصد حصول نذر و فتوح نباشد بلکه قصد حصول سماع صوت  
 و تحمیل ذوق الیومیر کذا فی نافع المسالین باری حرام است جملی جز لاغ باری اهل جوارحه قال  
 کل لیهو لکون باطل الثامنه کما یجوز من قوسه و لا یجوز مع البکة کذا فی الترفیع غیره و یکره  
 قاطره باطل ابر حرام کما یجوز من قوسه و لا یجوز مع البکة کذا فی الترفیع غیره و یکره  
 بقصد غرض شرعی حیث کما یفصل ان گفته شد باری باری هوای نفس مجنون بوالهوسان حرام است  
 و یکره و چنانکه در عین العلم و بر سره و چنان گفته که کمره است باری کردن بر سر لکشته ان و اقل



باختن

انقسام این دو مقامی هر دو الشهادۃ باشد کما فی شرط خبری شافعی بواسطه گوید آنرا ان الخلفیۃ امام  
شافعی اگر چه او را هم گفته اند اما اجازت آن قید باخته است بشرط مذکور پس نزد وی میگوید  
که در این موارد اشتغال در غیر از الکلیه بواسطه دلیل ترک تفصل است و اگر بیعت نفع و گرفتن مال است  
بوقت غالب شدن که از آنجا گرفته و به حرام عمل حال بلکه الکلیه را علی صاحب عهد غلبه علیه  
فی اللعب المذکور بل میگوید الغرض الاصلی تعلیم عز و الکفار و تعلیم من غیر انقسام الکلیه و لا افتخار بل  
الفتیۃ فی چنانکه در حقیقت گفته که دلیل شافعی آنست که در باختن شرطی نیست و شرطی که از آنجا است  
در کار انداختن ریس بدین نیست نیک باختن آن روا باشد بواسطه فیه الممانع شرطی که از آنجا  
که در وقت نماز بشرط حال و در هر مردمان و در انقسام غرض و دشنام بنابرند و اگر شرطی را از اینها بگوید  
نمکند نزد شافعی نیز حرام است انتهی از هر دفع تا خوشی یکسان می آید تا مور یعنی نزدیک امام شافعی را  
بمع مال نفس که از کثرت عبادت و از کارهای ضروری و ذنبی عارض شده باشد باختن شرطی  
یکسان است بر اعاده شرط مذکور نیز جائز است بخلاف آنکه در این هر زباحت نیامده که کمال صلح  
لعون من لعب بالنرد و کذا فی القبستانی و برای تشخیص خاطر و تعلیم طریق کار زار و اوقات شرط مذکور  
نیامده از بابت بلکه در اکثر روز ترموی نیز جائز است اما بشائبه کرامت و لا ما وظفت بر آن نزد شافعی  
مبنی بر مضمون است چنانکه در احیاء العلوم آورده که الواظبه علی اللیو خاتمه کما ان المصنوعه بالامر را  
ملا و منه علیه تفسیر کبریه و من لا یفعل للعب بالشرط فانه یباح لکن الواظبه علیه مکرره باشد که در  
انتهی کلامه و امام غزالی در مذهب شافعی است که شرطی را مباح گوید و پس محبت از صاحب خزانة العلماء  
که که هم غزالی را در وقت او خود آورده و شرطی را مباح گوید زیرا که نزد حنفیه و شافعی  
حرام است چنانکه در ترفیع عمده از جای نقل کرده که نزد شافعی باختن حرام است لقوله من لعب  
بالنرد و الشرطی فکما نما غزالی فی کلم التمهید و در مذهب و لا نوع لعب لم یو یصلح من الخبثه و الجماعه غالب  
فیكون حراما لقوله انما یسکر من ذکر الله فهو حرام و یسر و قال کل هو المؤمن باطل الا بدیهه و سر  
ببین فرق بین المذمومین ظاهر است که شرطی را مباح است کما بی کی کرامت و کما بی کی کرامت  
مذکور شد و نزد حنفیه در این باس و ائمت و لا عین استحقق بار باشد الا ان یعفو الله عنه فیه عذرا  
حرام و فایة الامر انه لا یرد شهادته بکاف المرفعه ملعون علی السان النبی فی فاسق هر دو الشهادۃ  
کما عرفت و این خلاف در صورتی است که در آن قرار نباشد و الا فهو حرام بالاتفاق کما اشارت الیه العبد  
بستور کردی چه باشد آنرا منقطع و مطلق آنرا ای بالاتفاق حرام است باز گفت که چون مردان را از  
مذمومانی بینی محمد بن ابی شازان آنرا که بنی از منکر و اجتناب و بعضی نسخ بجای الهو بازی نزد اهل حق  
و این منکر و اجتناب مافرق کند میان شرطی و نرد که بازی نرد حرام است بالاتفاق اگر چه در قمار باشد





هر چه الی شد و اگر این پنج بر ثلث سابق آمدند باید دید که اگر سبقت ایشان بر ابر است یعنی بر  
 طریق متعینه پیش از سبقت هر یک و از ایشان چیزی نیاید ای از یکدیگر بگیرند و اگر سبقت ایشان  
 بطریق تعاقب است آنکس که از ایشان سابق است مستحق الی باشد بر صاحب خود و بر ثلث گذشته  
 عالم الملکی با این جمله با دعای ثلث آنگاه درست باشد که سبقت و سبوقیت او متعین باشد  
 این جمله حاضر نزد امام محمد بن بابویه الفضل بخاری گفته که شرط اول در پنجبار شخص است بلکه اگر  
 دو کس را در مسئله فقده جز آن اختلاف افتد بر وجه مذکور بسته نزد استاد و یا عالم متحقق بر وجه  
 پیوسته و اما در این است ما خود امام شمس الله طوی که کذا فی الذخیره و الله الخیار و در کتب  
 پنجین است و بر تحقیق مقام نفی حکیم و کاست فقال فی السیرة من باب الملک ابره و کذا  
 از پیوسته سابق فی اربعة اشياء فی الخلقة یعنی السیرة الحافیة یعنی الفرس و فی النسل یعنی الریح و فی  
 ثلث یعنی العدو و ما یجوز ذلک اذ کان البیدل ملوفا من جانب واحد بان یقول احد ما لا یخبر  
 ان سبقتک فی هذه الامور فلی کذا و ان سبقتنی فکذا یعنی کذا و کذا و ان البیدل من الجانبین  
 لا یجوز الا ان کان بینها ثلث و یکون الشرط کذا و الا لیسبقت علیها او علی احد بها اعطیا  
 و ان سبقتا لم یطال ثلث ای ما شئنا فذلک یجوز ان کان خیر مثلا قد سبقت و قد لا یسبقت و  
 المراد من الجواز العمل بالطب لکما استحق فقط و ما ثم المذکور فی شرح الطحطاوی ان هذا لما یجوز فی  
 هذه الاشياء الاربعة لا غیر و قال الامام المحلوا فی اذی و وقع الاختلاف بین الاثنين فی مسألة و شرط  
 احدهما لاخر انه ان کان الجواب کما قلت اعطیتک کذا و ان کان کما قلت لا تعذمک شئنا فذلک  
 جائز انتهى کلامه و از اینجا معلوم شد که جواز گرفتن سبقت از یک طرف و یا از هر طرف بشرط عقل و ثبات  
 فکر و فطن الی در سبقت و در مباحات و فضائل است چنانکه از متفق بر و دستی قندهاری و معتزلی  
 چنانکه عوام بالاعتلای عام است و الله سبحانه اعلم و مذمب ابو حنیفه آنست که عقود قاسده که  
 محتاجت شرعیست اندر میان مسلمانان که کافران در دوا حرب هم حاضر است بدلیل تجویز رسول  
 الله که در سبقتن ابوبکر صدیق را در ابی بن خلفت برتر در شتر صحت سه سال و باب غالب  
 شدن بر باریان را و هم بدین خبر داده است و فرموده اقم طلیعت الریح فی اقل الاض من هم من بعد  
 فلیهم سیفلیون فی بعض سنین و آتی مذکور بر آن انکار داشت و گفت که باریان همیشه  
 غالب باشند بر رومیان و هرگز بر ایشان یکگزید و ابوبکر بر همه جهات اعلام اعلام الغیوب با وی گرد  
 بست و همان شد که او قضا فرموده بود و از وی تمایل نگرفت که از قرآن القرآن الشیم لا یمل و  
 باری که برتر هم کن بر دو باطنی در شرح تفسیر مجرب و اساک که بر تر طعون است و محروم از برکت حق  
 و ذکر کرده در شان ان الامام الکبیر سیدنا شاه ولایت یکه چون عدلانی الکافی را اساک التمام فی السیرة

رومیان

مساح کذا فی خزائن العلماء و فیہ ایضا رسالت امام جعفر علی بن محمد علیہ السلام و فیہ ما فی حقن و بطلانها و  
 لا يجوز ان یزعموا ان المساح لا یجوز فی حقن و قد یسب کذا فی التعمید و کذا فی مطالب المؤمنین بالفتیة  
 و ذکر الشیخ ابو حامد جوزیع الطوسی و الطائفة و سایر الطیور الملعونة القصور و ما كانت لا تزل فی النجوم  
 باصو انباء و النظر الیها غرض مباح و اما المساک الحماة فی بر و جها فکرمه اذا احتراز الناس یاتمه صاحبها  
 اذا صدق ای طرح بینہ و یطرح الی حورات نساء الحیران انما یقول فی شرح العبدانی و جبر و شهادت  
 ان المساک الحماة فی بر و جها یورث الغفلة لان الظاهر ان غلبه یكون مع ذلك فی اکثر الاوقات لان الاحوال  
 فیقول نظر فی سائر الاساور و اما ان المسکبانی بینه لیست اسس بها یفید عدل قبول الشهادة لان المساک الحماة  
 فی البیوت مساح لم یتم احد من السلف عن ذلك کذا فی البسوط و لکن فی الذخیرة محمولة الی کتاب شیخ الاسلام  
 اذا کان لا یطیر الا یکن سکیما حتی یخرج من بیته لا یقبل شهادته لا یجوز فی حقن و بیت حاکم حاکمات  
 فخر جی فیہم کم بعد بیع و ملک و یاکل منها و لا یعرف حاکمه غیره فیصیر کل الحرام و حرکات الحلال و علی  
 لا یقبل شهادته اصلا و ان لم یقتطع علی حورات النساء بالصعود علی سطح بیته کما یجوز استنبوط فی تعلیله انما  
 یعنی مشهور و دلیل و شهادت او آنست که برای اخذ کبوتر بر بام خانه خود در آید و بر حورات زنان  
 مساکان نظر او افتد و کبوتر کسان کبوتر او محکمه شده در خانه او بیضه بندد و او را فروخت و ملک و ملک  
 دیگران نباشد پس در مال دیگران تصرف کند بخوردن و فروختن و آن حرمت و موجب رد شهادت  
 و اما باری کردن کبوتران و پرانیدن آنها لغو و لعب است و موثر است بسلامت و از رحمت الهی که غافل  
 از این حصه نباشد و لهذا علم و مقنن به پس از بیان این مسئله فرموده که کبوتری که بر بایش بر باشد و آنرا  
 حمام مسرول نامند و بخرودی که تا جوار باشد یعنی بر سرش تاج موید باشد این ببرد و را حاضر مبارک  
 و میون گویند آنها را در خانه نگهداری بحب و باری تا دیوار در خانه قرار نباشد اینجا تفرقه بجا حد مسلم  
 آورده تا نظائر بدان پیرو یابند و در صلوة مسعودیت که چون کبوتر یا کبوتر باشد بر جسته گردد و بیجا  
 بر آید و بچکان تابع مادر باشند پس اگر ملک کسی باشد در ملک الکسبند و اگر مباح باشد ضعیف میشوند  
 و اگر فن کبوتران مساجد کرده است و اگر فن کبوتران خانه دیگران حرمت و در گرفتن کبوتران  
 بیابان کراست نیست و در فتاوی برین نظر صاحب الاحکام است که گرفتن طیور بربط مباح است  
 نه احقاق حیوانات محروکه که حق در بنی آدم است و پس در آن حیوانات حیجان در ملک آنها اند و هر قدر  
 که از مردم خوف عهده آن بر دی باشد اما اگر بوقت آنرا کردن گوید که مباح کرده لم بربر که او را بگوید  
 پس آنرا بخوردن بر آن عهده نباشد و در حدیث گفته که نزد امام شافعی اعتاق آنها مطلقا روا نیست و بوقل  
 ابو حنیفه و روایت بشر یکدیگر بوقت سر و لون مباح گردانند بربر که بگوید او را اما احقاق حیوانات بی چون  
 که و گویند و پیشتر روا نیست باتفاق و حق آنها است امتی و بحین است و صلوة مسعودی

که إطلاق طهارة با حرامه مباح نیست تا آنکه اگر کسی دیگر آن را در صورتی که بعد از نماز کردن آن خداوند  
 دیگر و در هر احوال باشد و قناعت العباد همان حمله گفته که مباح گرداند و بعد از آن دیدن دی بر گردن  
 دیگر نه تنها مباح بلکه در هر مردی حرام و در دو جا و در آن گرفت و بطنها را نهانند و در حرام  
 رفته اند نه با هم و در ملک آن حرام باشد که دیگری از آن گرفت حرام است مگر بدان حمله گفته شده و قال  
 فی سؤالات العلماء انه يجوز شتره الصافر من الصیاد و اعتقادها اذا قل من اخذته فی یوم ولا تخرج من ملکها  
 بالاعتاق و قيل لا يجوز نهالانه لتضییع المال کذا فی القیة و من ابی بالماله و اذا کون تخیب الصیاد فی شتره  
 من الصافر ویرسله و یقول انی می وشی کذا فی تخیب العالین و لو ارسل رجل ملک و قال من اخذته  
 لا یلک غیره بالاعتاق و قلصا حیا خفه منه بعد کذا فی الاشباه فی کتاب العید و قد ذکره رویا از  
 ابن شبله الاصال الحاکم منة انکس یوم حر علیه انکس ان قصد تحریم الا شفع به یاثم و قيل لا يجوز  
 الاعتاق اصلا لان فی تضییع المال کذا فی الفتاوی الغرائب و فی شریعة الاسلام لا یقل الصافر  
 حیثا یسال منه یوم القیة من عقیده النجاشی من قتل حصفر و حیثا یوم القیة و لا یخرج منه العرش  
 العظیم و یقول ابی بسل بن یزید قتل من غیر حقیقت کذا فی الحادیة و الا ولی ان یأخذ الخیر لیس  
 کما فی القیة لیکن قال فی البرائة و نصا بالاعتاق مطلب المؤمنین محل العید لیس و اورا و می  
 فذلک محمول علی الشفقة و التنب و الا فانه یجوز اصل لنا الا اصطیاد و مطلقا اتی کلهم الخیر ان  
 حکم برانی دایما از هر صیدی که آن را از این بر انداخته و از خود و از خود و از خود آن چه شکا  
 طه و صحرانی و طلب تحت حلال است و دان لبونیت و بقصد لبو و باز می کردن بهوای نفس حرام است  
 قال فی الخواصة الا اصطیاد مباح الا اذا کان التلبی و ان یاخذ حره کذا فی خبر الزی و خرج بر جندی و علی  
 نه تا تا حازه حره کعبا و الکس حرام کذا فی الاشباه من فن الثانی و در تخیب ان قصد تخیب کرد و در تخیب  
 شکا و کردن شکا و دانسان شکا مباح است که از این شکا ند چنانچه شان ای می است بلکه گاهی  
 بقصد قوت حلال بیرون آید و اند و کم است هر قدر دوست که مره بعد آخری باشند و دام شومی که برنده  
 و با فیه باشد و در جامع گفته که صد گرفتن حیوانی متع و متع و خوش طبع که خدا آن بی حمله ممکن باشد  
 پس بایمان در دایمی از آن خارج حرام است و خوش گرد و کذا فی بر بنه با شک کبی بازی کبی نفس شود و ای  
 قال من لبس کلبا فانه یقتل من ملک کل یوم و قال الکلب حرث او با شیه کذا فی المشارقی و ان یقتل  
 الا من لبس کلبا و کذا الکلب الصیدانه حرام فی روائه اخرى بالکلب حید و اما کلبه لامل حفظه  
 و من یقتل من الکلبه لانه لیس بها استیسی فی الحدیث و الا صح انه یجوز قیاسا فی الشیة بلیه الحاکم و  
 فی شریعتی الا جناس لا یغنی ان یقتل کلبا فی بلیه الا ان یجوز من اللصوص و من غیرهم و کذا الکلب  
 و القید و سا و اجماع کتب التماس من ابی یوسف کذا فی الخواصة و در بر بنه با شکا و ابی الیه

و کثیره

۳۰  
از صید شکا



والكل متقول عن الهداية كيرت ایشان حیدر با جرح میر و صید چون ای جرح کردن بگ و فکرم و مانند  
ایشان شرط فعل صید است و خون در حق شرط نه و علیه الفتوی کذا فی القستی فی بس ان فرج جرح است  
که آنرا فرج منظراری گویند اگر پیش از رسیدن میر دو اگر زنده باشد فرج اختیار می دهد کار است چنانکه  
گرفته یا بی فرج کن در میر و دنبال او قوله در میر و ابتدای کلام و بیان حکم دیگر است اقوله فی  
صیغه نهی است یعنی اگر آن صید مجروح شکسته و سنگ و آن شرط اصل و شرط از طلب آن چند در شینه  
و در پی آن رود و درنگ بسیار نکند مگر راه تراحت تا اگر بعد از آن زمان خود و یا بول کند حرام است  
پس اگر زنده یا بی فرج کند و اگر رود یا بدخوش بخورد که طلب حلال است و اگر صید زنده یافت و فرج  
و عدا درنگ کرده تا آنکه مرد و حرمش یا و اما این آنگاه است که وقت فراخ باشد و بوی آلت باشد فرج نکرد و  
درنگ کرد تا آنکه حرمش است و اما این آنگاه است که وقت فراخ باشد و بوی آلت باشد فرج نکرد و اما  
تبعین حلال است در روایتی و اما ظاهر روایت آنست که نشاید خورد لیکن این خلاف آنگاه است که  
حد مجروح از حیات زیاده و آنان باشد که در نه فرج اختیار می دهد و فرج می باشد و اگر مثل آن باشد  
آن در حکم مرده است پیش از رسیدن و حلال است با اجماع کذا فی الهدایه و اینست حکم مجروح است که  
چشم را می نهان شود و او در پی دوان است چون آنرا بآبیر خود مرده یافت بی اثر جراحت در نه شکست  
خورد و آهنا و کذا که اگر صید مجروح حامل تری نباشد و تعیین میداند که این جرح از تری است اگر  
طلب نبشت و او را مرده یافت خورد و همچنین اگر در آن جری دیگر جرح خود یا به خود کذا فی الهدایه  
و الحیط بما که عدت طلب صید مجروح بقول امام اعظمی معتد است نهیم روز و یا شب که اگر اکثر ازین در  
طلب باشد و در یا پیشا خورد و در زیادت گفته که اگر حامل اندک زنده طلب باشد و در یا شب خورد  
کذا فی المنیرات که متقول عن القستی و برهنه و غیره با گز جو زنی حیدر را جرحی باشد و در آن لای  
نیز که مردن وی مثل گز است نه جرح و آن شرط حلال است و اگر پوست صید را شکافتند بیکه بر پلوی خود  
میرند حرام است و اگر بشکافت و جرح شد حلال باشد بشرط تسویه کذا فی الاختیار و گفته منولید سنگ  
نیز حرام است اگر چه جرح کند چه همال داد که مردن صید بقتل باشد و اگر غلوه و سنگ سبک با تری  
باشد به قتل آن تری نیست یقیناً حلال است و گفته خوب و دعا اگر به تسویه گوید حرام است مگر اگر او را  
تیزی باشد و جراحت کند کذا فی الهدایه و اصل دین باینست اگر تری باینکه موت آن جراحت است  
حلال است و اگر مثل حرام و اگر شک افتد شاید خورد اما طلب این اگر رسید یعنی و یا کاندسته  
انگند اگر تیزی جراحت شد حلال است و اگر قطعی اینها و یا قبضه رسد حرام است اگر کذا فی  
القستی فی الفتا من الاختیار و الهدایه و اگر یکگز مرط از حد باشد و فرج در آن باشد نه جرح اگر یکگز  
بر کند فرج آن شاید که در غلوه و اگر که سرشته ملائمت در آنند که آنرا در میان لایه و صید فرج باید کرد

از آن فی القیاس و غیره باز گفت که اگر بصیدی تیر انداختی و جراحت شد پس در آن یافت  
 یا اولاً برای و یا دلیلی و یا در حقیقت افتاده از آنجا بر زمین آمد و مرد از آنجا برخیزد  
 صورت اول احتمال است که صورت آن باب باشد و در صورت ثانی آن صید کمتر در ساقط از آنجا  
 و آن بعضی قرآن حرام است بخلاف دیگر از حیوان البهائم و غیره و این در اینست که در وقت  
 که آن حلال است که از آن فی القیاس و غیره باشد که در ساقط از آنجا صید کرد و نکشید  
 و غیره اگر گرفت حلال باشد و اگر تیر بفرستد می رسد و با آن تیر ناقد شده بدیگر رسیده و یا در ساقط  
 مخرج کرده و حلال است زیرا که تعیین شرط نیست و اگر بصیدی تیر انداخت و عضو وی از آن جدا شد  
 صید حلال است نه عضو مطلق و این بخلاف مای است که از هر دو باید خورد و اگر صید را دو بار کرد  
 در طول و یا عرض و یا سه بخش سازد باید دید که اگر اکثر متصل یعنی در سه مرتبه در طول یا عرض  
 این سه در جهت تیر است بصل چه خواهی تا کنی گوشت صید بصل کن یا بصل گوشت صید بصل کن و بعد از آن  
 که حلال باشد و آن دو نوع است یکی اضطراری که جراحت بر تن چون قادر نباشد بر جراحت حلق  
 و در حیوانی و در چنان مایان و گوشت و در گاو و شتر و آن حیوانی چون این سه در جهت تیر است و یا چنان  
 در چاهی و یا در مغاک افتد و هیچ آن ممکن نباشد تا آنکه اگر ایان بخلاف در میان درختی آویزد و یا خدا آن  
 ممکن نیست و آنرا تیر نزد حلال شود اما آنکه که خوف بپاک اینها باشد که کافی السراجیه و البصید بقیه و  
 دیگر احتیاری که میان حلق و لبه باشد یعنی از گره تا سین میس بالا از گره روان بود و بقولی رد است  
 و امام حافظ الدین بخاری برین فتوی میداد که از فی در المختار و خزائن المفتاح و البرجندی و حسن  
 گفتن اسم الله است که نقل عن ابن عباس و متداول اسم الله خدا کبر و او عطف در میان  
 شش بدن حیوانی مکرر است که از فی برین و نه تانی و آن قلیم الله و باسم قلیم الله و باسم قلیم الله  
 و او اضطرر شاة و می شلم الله و او شرب الله و او شرب الله و او شرب الله و او شرب الله و او شرب الله  
 التسمیه و العمل البصیر فاصله و آن اطلاق الکلام لایوکل بوجود لفصل که فی خزائن العلماء و در حاشیه  
 گفته اگر بعد از فصل کنی چون تحدید کار حلال باشد و اینکه گفته اند که در عمل بسیار مکرر است قرآن  
 است لایقنی بیکذافی برین باز گفت که صریح گر ترک آن ظاهر دارد با توجه تسمیه شرط است و در هیچ  
 در صید نذر سال در می پس اگر گوشت را غلطانید و تسمیه گفت و غیر آنرا گفت حلال است و اگر  
 می تیر در سال گ که اگر بسوی شکار باشد و غیر آن رسد حلال باشد که گفت سابقاً و اگر ترک  
 تسمیه بفراموشی است حلال است زیرا که تسمیه در وقت شکار که از فی القیاس و غیره است و اگر چنانچه  
 یعنی حلال است که کشته مسلم و کافر یا عربی باشد و یا مسلم جنبه و یا زن حائض و یا عیسای  
 فی حلال است بشرط نیست اما اخصال آنکه بپاک است باشد که از هر دو در میان نه او حلال باشد و اگر

[illegible]

الصافي على قول من قال انه ليس من اهل الكتاب فلا يحل فرجته وكذا فرجته المرتد والمحرم وسجود النكاح  
 وليطة القصب وبكل شيء انهر الدم وقطع الاوداج لا بالعظم ولا بالس والظفر الثابتين فان وضع  
 آخره على السكين تعاونا للقصاص يجب على كل منها التسمية وان ترك احد الاوداج لم يستحب ان يذبح  
 مستتبدا الى القبلة ويكره احداوا الشفرة يحضرتها بعد الاضجاع والسلخ قبل ان يترك رقبته بعد الذبح  
 لان كل تعذيب للحيوان بلا فائدة هذا كلامه وعلم من ان فرج الصافي اختلافات بناء عليه على الاختلاف في  
 دمه والامام رحمه الله جازمه على كونه كتابيا وسلاطه وكذا ينبغي ان يعلم ان فرج اهل الكتاب بائنا يجوز اذا  
 لم يشاركوا باسمه كما اسم عزيز وعيسى عند الفرع والا كبر حرام كذا في خزائنه العلماء واصل قبله كاساني لا كونه  
 كونهما ركبته كزارنه وسند الال حرام كما دين بكتاب الله وسنت رسول الله دارنا كبره ازمنة بعن  
 اهل سنت وجماعت بيرون رفته باشند بمخارج وروافض ككثير ايشان جائز نیست اما افضل  
 فرج سني است كذا في تحفه خاني بذكره در خزائنه العلماء گفته كاسم الله كلفن فرج را در كارست نه ياری  
 وبنندگان را واز غلط فهمان است كه لفظ مذبح را در روايت گفته بفتح ميم خوانند از ان مذبح كمر گرفته  
 فيقولون من ايمان المذبح بان اخذ رجل المذبح او راسه او شيئا منه عند الاضجاع وجلب التسمية  
 وان تركها يحرم الذبيحة وبهذا غلط لان المراد المذبح بكسر الميم وهو آلة الذبح كذا في خزائنه العلماء  
 انما يجوز ياخذ السكين بجملة لا باخذ شيء من اعضاء المذبح انتهى وفيه ايضا اختلافوا فيما اذا تحركت  
 الشاة عند الذبح وخرج الدم او فرج الدم ولم يتحرك فقال بعضهم بانحو اعضاءهم بعد ما اذا تحركت  
 وخرج الدم تحمل بالاتفاق بخلاف ما اذا لم يخرج الدم ولم يتحرك فانها لا تحمل لكن بما اذا يعلم حيوتها عند  
 الذبح لان ان علم حيوتها عند الذبح تحمل بالاختلاف وان لم يخرج الدم ولم يتحرك ولكن ينبغي ان يعلم  
 خروج الدم عند الاستباه انما يكون علامة للحيوة اذا خرج بقوة كما يخرج من الحي بخلاف ما اذا خرج لم يعلق  
 الى الاطراف كذا في النوادر من مختار الفتاوى وقاضيان انتهى وفيه القيد ينبغي ان يحفظ عليها  
 كذا القيد الجبظ وتبني بايد دانست كه علماء اختلافت در آنچه فرج فوق عقدة كذا فتد وان كره بسوحيش  
 كيد بعضه بجهت ان گفته چنانكه در شرح وقايرت كه لم يخرز فوق العقدة ولبش انكه دو سه ركه  
 حاشيه منتهى گردد وبالا ازان نروند چنانكه در حاشيه جليله مذكورت پس اگر فرج بالا از عقدة بشد  
 قطع حلقوم ودر شيا و حال انكه معتبر قطع اكثر اوداج است و بعضه بجواز و محل گفته و ايشان تكليف ان  
 استغنى كرده اند فقال في البرجندى شرح مختصر سائل الامام الرستغنى عما افاد وقع الذبح بحيث تقع عقدة  
 الحلقوم مما يلى الصدر وكان يجب ان يبقى مما يلى الراس فقال بذات قول العوام والحج ان يجوز اكله سواء  
 لعقد مما يلى الراس او مما يلى الصدر لان موضع الذبح بين الحلق واللبه الى صدر الصدر كما ورد في الحديث  
 اكثر العلماء وافقوا بقوله وقال في النهاية هو امام معتد في القول والعمل فلو اخذ ثاب يوم القيمة اخذناه





و نیز آنکه علما و در بر چنه آورده که ذبايح جن يعني سراي خريد و فوج کردار خوف انگه  
 اگر فوج کنند چنان او را سيا زارند و کذا گوی که برای آمدن آید گشتند بیايد خورد مگر  
 زنايان و سحر را چه خوردن مکروه است ایشان را جائز است لکن در حدایه گفته که آنچه  
 برای قدوم امیر و یا بزرگی در بنای خانه و بنیاد گشت و گویستان گشتند حرام است کسی را  
 نشاید خوردن و مثل این ذبايح بقول ضعیفی به حرام است و بقول اسماعیل در آن که است حیض است  
 انتهی و حیدرین باب است که در نافع المساین از فنادی غرائب نقل کرده که وقت ذبح کردن اگر  
 قصد تقرب الی الله یا حصول مراد باشد حلال است و اگر قصد تقرب الی الله باشد و اگر امر آدمی چیزی را  
 مقصود از حلال است اما باید که ملا حظ تعظیم حق نکند نه تعظیم دیگری بوقت ذبح باید کرد پس اگر در وقت  
 غیر خدا را در دل یاد کند حلال است بالاتفاق و مردم عوام ازین تفصیل فاخر اند انتهی کلامی که در  
 طایفه یثک بر آنهم بهر محرمات آغاز بیان مذکورات حلال حرام و مکروه است و چنگل بر وجه غلبت  
 یعنی نافع ظاهر شکاری که بر آن حیدر گیرد و یثک بقیع پای مشاهه تحلیله ترجیح است یعنی در آن  
 شکاری که بدان شکار کنند چنانکه بصره لایانی گفته که مراد از ذی ناب جانوری ذی غلبت است که بآن  
 ناب غلبت شکار کند و مسلح او باشد آنکه مطلق ذی ناب ذی غلبت حرام است چه بر تری غلبت  
 و چه تری ناب و معینا بهر حال آنکه ذی ناب از آن اهلای پس در کلام مضاعف متسلح است که ظاهر از حرام است  
 یثک و چنگل است آید و مراد از حرام صاحبان است پس از بیان و دلیل و بعضی حلال است و بعضی حرام  
 مخالف حشرات زمین یعنی جوارح و غیره زمین و غیره زمین آن که جمله آن حرام است زیرا که اینها جوارح  
 و قال الله فی نعوت روح الله و یحرم علیکم ان تجازئوا الذی انزل الله و تمثال حشر و چون بهوش و در غه  
 و کفرش و غارتش است که آنرا قفله مند و مار و کوه دم و خاک و زنبور و این عرس و سوسمار و جران چون  
 کس و یکت پشه و قمل ذی ناب چون شیر و گرگ و پلنگ و یوز و گربه و گربه باشد یا بحری و کشتار و پسر  
 و ربه و گربه ابله باشد یا دشتی و خاک و تمثال آن از بوزنه و ترس و شغال و چمن و خاک آبی و عایه  
 که ذی الصیدیه و امثال ذی غلبت چون عقاب و گرس و بر مرده مراد و جوارح و پشه و باز و شاهین  
 و زرن و مانند آن و کذا حرام است چنان مرده که از شکم و جگر بر آید چنانکه در تعریف حرام گفته بالاتفاق  
 و در بر چندی آورده که نزد صاحبیه حلال است اگر خفت آن تمام شده باشد و کذا الحکم و ظاهر حرام است  
 و لم یقدر علی ذبحه بصیق الوقت انتهی کذا فی برهنه و غیره با هم اگر کس بهر طایفه خود کرده است نصیب  
 فی الذخیره از یک اکل الحشر خند یا حیضه وانی یوسف پس اگر کس بهر طایفه کافه یا غیره اولی است که آنرا گردان  
 گویند و آن جانور است سیاه چشم و بزرگ که چون شیر چنگل دارد و بر پشه آبی و کشتار است و پشه  
 کینه گویند کذا فی تاج الاساک و قد نص فی قنای الجواهر لاصطلاح فی الذخیره اگر مایه اندی که بر پشه



گوشت هفت جانور خورده است شتر و شتر گاو و گوسفند و مرغ خاکی و خرگوش و تغدوی و بعضی نیده  
و ای هم آورده کذا فی روضة الاجابت ترغیب و خلاصة الفقہ و برہنہ و بایں جست از ماخذ خزانه  
الروایات که از این عباس و ابن ابی لیس که اہمیت خرگوش نقل نموده شاید که مقصود و کراہیت طبعی  
باشد کہ در خوردن فی ہر بسیار است کہ گوشت پر خون بمقدار مزاج است و اللہ بجانہ اعلم و غراب از طیور  
شتر قسم است اصبع کہ در وی سوراخ ریاضت است و این حرام است کہ مردار میخورد و دیگر غراب یاہ کاچہ جوہ  
دگاہ دانہ و این نزد امام و مہ حلال است و علیہ الفتوی کما فی القہستانی و غیرہ و نزد ما سہیہ کرمہ و سوسم  
زاغی است کہ بہن دارد میخورد و بس این حلال است بی کراہیت کذا فی المختار و خزانه الفتاوی کذا نقلہ فی  
برہنہ و فی الخزائنہ غراب الزرع حلال لہ یا کما الحجب عن السباع و بحالہ اللایق فی صغر الجثہ و بیض المنانہ  
و بالفت کا حکام لحم مار و بقل ہم مشکوک ان اندر شتر و لا یعنی گوشت خرابی و ہتر بر منہ و از دست  
خواہ مادہ و خواہ نریاند و نریاسپ و خواہ این ہر ہر بر قول مختار مشکوک است یعنی در محل و حرمت این  
حلال است کہ این عباس بن فرمودہ کہ گوشت ایشان حلال و پاک است و ابن عمر روایت کردہ کہ رسول  
در غزوہ خیبر فرمودہ کہ گوشت خرابی و ستر و شتر ہر نام شد و صحابہ کرام و دیگران انصب نمودہ گوشت  
ایشان را میجو شایند و آن حضرت حکم کرد کہ این گوشت با بندگان اندازید و دیگران را بشویند کہ از میخوردہ  
شستہ میشود پس قاضی شدمیان ابن ہم قول و بچنان مشکوک اندش این خوردن مشکوک و میخوردہ پیش  
در تطہیر است و در ہمارت نفس آن کذا فی المسعود و قال فی خزائنہ العلماء و بعضی نسخ سجا لفظ مشکوک  
الغظم واردیدہ شد و المال واحد روی ان رسول اللہ لم یوم الخیر باطلحہ فتادی فی الاصحاب ان رسول اللہ  
نہکم عن لحم الخیر فانہا جسد و کذا فی قولہ تعالی الخیل والبغال والحمیر لکم ربوا و نہیہ خرج منخرج الامتنان بان  
خلفاء لکروب خلوجا و اکھلا لکراہتہ تعالی ایضا لان النعمۃ فی الاکل اولی من نعمۃ الکروب و ہذا منہ اصحابنا  
و حکم عن بشر المرسی انہ لا یاسن اکل الحمار لانه قد رخص فیہ کالمئقہ و الجواب عنہ انہ قد رخص بعد اہتبی و ہذا الخلفاء  
فی الخمر الابیہ دون الوحشیۃ و ان مہارت الابیہ و وضع علیہ الکاف فلونری احدہما علی الاخر فالحکم لایام کذا  
فی القہستانی یعنی گوشت اگر چه اہلی شود و بالان یران ہند بچنان حلال است اگر چه از اہلی و حتی بر ایدہ علم در  
حل حرمت وی مادر را باشد و ہتر نزد امام حرام است و کذا عندہما و اگر نریاسپ و یا خربا حرام است اصح کذا فی  
برہنہ و در گوشت ابی اختلاف است نزد امام عظیم رہ حرمت و بعضی گفتہ کہ امام از حرمت وی رجوع کردہ است  
قبل از موت بترہ و نزد ما علیہ الفتوی کما فی کتاب الالبیہ کذا فی القہستانی و تصنیفہم از آنرا مخطو کتہ مرد امام  
و معطور از خطر ہجای مہل و ظایر یعنی حرام شرعی یعنی خوردن آن نشاید زیرا کہ در نظر روایت کہ در  
است کہ اہمیت تزہد و مواضع کما ذکرہ فخر الاسلام و غیرہ و کردہ است کہ اہمیت تزہد و ہوا لایق کما فی الخلاصہ  
و الہدایۃ و ہذا ہو الصبیح کما فی المنہ و قاضی حاکم و العادی و غیرہ لایم ہی عن لحم الخیل و البغال و الحمیر فی الکراہی

منه  
سید

و غیره و الفرق بین الحرام و الحکوه التحوی ان لعل الاول الحاق فی العقیقه دون الثانی که اقیس فی کما شئت  
الطیله و اما نزد صاحبیه طلال است و در کتب کرامت آورده که بپای حسیه مکروه است که انی القس فی و نه قول  
بمحل آن روی من انس بن مالک گفته است قال لکن اطمع الفرس علی حیدر و ان اطمع ما ذن فی لحم الخیل کما فی  
ایضا فی نقله فی خزانه العیال و در بر سه گفته که نزد صاحبیه طلال است بی کرامت و عاقل فتوی بیزن  
کما فی الصیدیه انتهی و این است معانی روایت که تفسیریه می گویند که نام درجه آورده است و الله اعلم کرده  
دان جلالت را حبسی که عطف بر او جلالت را بفتح و القشدر به جانوری بلکه در نجاست گردند و کما آورده  
خود و این گوشت آن مکروه است که ابره تنزیه که انی القس فی و در خزانه العلماء کما فی الخلاصه انهم  
قالوا لکن ابره فی باب الطهاره تنزیه و لی باب الصید و الذباح تنزیه لیس علی الحاکم قبل یوم القتل  
بالفریم و التنزیه و در مدت جبر جلالت اختلافت و در فتاوی کبیری گفته که در جبر جلالت و در وقت و در کما  
سی روزند و گوشت خف و در نزد و بعضی سه روز و اما که جبر کنند جدا و عطف از جلالت  
درست و اما که رسم که از مقدمه باشد زائل شود و کذا نقل فی القس فی من الحیطه حیدر و کذا وقع فی بیست و  
عن جامع الفتاوی و آنچه منتهی است که گوشت گفت بیان اصل قول است نه بیان مختار و گوشت و  
بیشتر ماکیان مختلات پیش از جبر مکروه است و کذا گوشت شتر و کما و گوشت شتر ایشان قبل از جبر  
شاید خورد و اما ای حکم وقتی است که گوشت در جلاله بعد از تمام شدن نجاست متغیر شده باشد که خف و قانده  
را بخورد و غیر آنرا هم بخورد و بوی که از آبیدی و در گوشت و شیر آن غلبه گردد و بخوردان بوی آن که از آب  
فاضل و غیره چون خام یا گوشتی بریان بکن آنرا بخورد یعنی گوشت خام حرام است چنانکه  
بجمله غای آورده و در کما چنان که آن آتش و کما است و بجزارت شمر نه بخته نشود و چه در آن نجاست  
نه بختن پس آن چنان خام است نه بخته آبی بخورد یا بکرانه جنس آبی چنانکه ایضاً بجز حیوانات  
آبی که تواند و معاش آنها در آب حرام است مگر آبی که بپزد و آبی که از نجس اجناس آبی  
طافی و چینه که بخورد که آن حرام است و عذر کافی حیوانات آبی بعد از طلال آنرا در گوشت و قس و کما  
اسم که اصل است از طلال و در آن ملو و بخته آن بر طافی آبی است خود در مکروه بر سر آب بلند بر آید  
بپزد که شکم آن بالا باشد و آن حرام است که مردن وی یا بخت نیست و الفتوی علیه که در خزانه  
الکرمیات از ذخیره آورده که اگر آبی در ده بر سر آب باشد یا بپزد یا اگر شکم دی بالا باشد آنرا بخورد  
زیرا که طافی است و اگر نیست بالا باشد باید خورد و لکن طافی انتهی کما را باید دانست که از انواع است  
حکم قسم دیگر است که با بوی دیگر جبر است و آنچه بعضی فریگها و شش و مختص قایم از صبح الکریم  
جبرث را از آبی نوشته اند طلال است جبرث کسیر جم و تشدید برای اهل و کما فی شمس و در فتوی  
الابی سیاه غیر از آبی که او را آبی کول نامند که از شمس الحاکم و عاقلیه طایفه به آبی نوعی دیگر است



علم کسی نه نقل تک الروایه عنها از او علامه اخروی و امام وایطانی نقلت من تحت الفتاویٰ منقول  
 من شرح الفتاویٰ اقتد به تالیفها فی من کتاب الذی یسمی بالصید الفی فی حق ان تتبع ولا اعتماد  
 علی فی حاشیه اکثر لان السکال الجوده ذکوة فیها والاخراج من الماء الحسن بطرطها عرفته من خزانه  
 الروایات وعلما و الفتاویٰ کذا فی خزانه العلماء و حفظ و السکال المتعاند التي لا یکن اخرج المرد و  
 عظم الظهور منها مکره کرايه التحریم کذا فی الجواهر الا غلط و خزانه الروایات و در بریه نه گفته که در  
 زود است سکا الصغار که مکره و صلب بالروایات و زود المکره است و از محیط آورده که بر او را  
 حل است صغیر باشد یا کبیر یا تنقی کلاسه گفته یخالف العتبات فافهم و در خزانه الروایات آورده که اگر  
 سکا می را بخورد و شکم شکم می پیرودن در بریه نه گفته که درست یا غلط شود بی شک و اگر آب  
 اناری بسته شود و در شکم بسته شود یعنی ان یوکل من کل لانه ان یأخذ مثل موتة لیس فی مکان البکر و کل  
 داین ممکن گوید که در بریه سکا می هام است که چون سبیل کم گردد می در کوچه و معاکبها چند رود و  
 آب نهاده و مانند بوقت شکم شکم آب می خوردم و نامی دره و بریه نه گفته که در بریه نه گفته که  
 از روایات مختار الفتاویٰ چنان بودم شد که آنچه در شکم می خورد و مانند بوقت آن بالا باشد یا خورد  
 آنچه بر پشت خود مستمال افتاده باشد نباید خورد و الله اعلم اشد است معصی خور و در بریه نه گفته که  
 از است آنحضرت قول الله مراد است که کمال اصل و ان الطحال انما یکبدای سیر و دیگر و ان کمال  
 اگر چه نمی خون است طحال است نه آنکه خوردن این دو خون است آنحضرت است و تواند این است  
 فصلی باشد و یکم در بریه نه گفته که کفش چیز اند به حکم ده است و اما خون گوشت بخون پیر  
 و دیگر حلال است بی گناهیست کذا فی المختار الفتاویٰ بخلاف آنکه بوقت خون از بریه نه گفته که در بریه نه گفته که  
 بعضی خون نخر از میان دل بهین حکم و در بریه نه گفته که عبارت از دم صفوح است که آن نفس حرام است  
 نفس الیابغ کرده و اصل الدم من الشبهه سبعة فیلزم ان ذکر و طشها من الدم و البره و الحده و لایست و ان  
 فقال ابو حنیفه نعم ان الدم فهو حرام و اما استة الباقیه قالی ما کرها و اما احرمها ان لیس فی نفس قاطع ان کذا  
 الطلع السلیمة و فی مکر العباد و ذلای نور العین کرايه تنزیه التحریم کذا فی الجواهر ذکراته او مذنب  
 فی التلم لایکره المکره و کذا یکره مخام الصلب بنو حنیفه فی جوف عظم الرقیه هذا صلب الصلب و کذا  
 الودیان و التصدیه کذا فی فتاویٰ التراب و قال فی الهادی ما سوی الدم اسفوح من الرسته المذکوره  
 مکره کرايه تنزیه و ما سوی هذه سبعة فیه مباح علی اصله ان المصل فی الاشیاء لایست و انشی کلا  
 فصل من ان جلد الذبوحه و عظمها و لبها حلال الیها کما سیبیه از سفله یکسبیه چکنی باند و کان لای  
 یعنی شکسته که محل سگ است بر هر فردی باز خورده و کان و هم روکان که محل سگ است طحال  
 باید خورد و کذا فی المختار العلماء و از سفله البهائم تعلوه که در تفسیر نام ناهار آورده که در عهد خیران سبیه

امرا چه بود





یا اجماع را برین و چون میزد پیش آنحضرت آوردند و می پرسیدند چه میگوید و گفتی اللهم اجمعنا  
 اولی طاعتنا آخره و بارک لنا فیما بیننا ما محرم و زبیهین الذین صفرین آیتنا یا مکارم الربا ربنا  
 صاحب قاصص و معراج و جزآن نوشته اند که اساسی باها بر زبان جا بلطین بود که محرم را مؤثر هم بود  
 و صفر را خوار گشت و در هیچ اول بعد از اول بعد از اول و در هیچ اول بعد از اول و در هیچ اول بعد از اول  
 اولی که سر سال محرم نام نهادند و هم بعد از آنکه بجهان القتل فرستاد و نیز مشرکان این ماه را محرم میگویند  
 و بجهت سلمان بنیامندی و صفر را صفر از آن گویند که مظهر خالی شدی از سنگین باری است بعد از صفر  
 که بقابل عرب و کشتندی و قیل و قال ایشان بر منی رسیده بود که رویهای مردم از او کشته و در هیچ اول بعد از اول  
 بیستم نام کردند که مدین مجید و در خانه نافت نمودی و در هیچ اول بعد از اول و در هیچ اول بعد از اول  
 موسوم نام میشود سبزه ناز میروید و اولیت و آخریت با اعتبار تقدم و تاخرت و باین سبب که اول  
 اینده و طاعتان آخر خریف بود که بجهت صاف اول خریف و در خانه از آن جمادی گفتند که آب دین جمادی  
 محمود و خفکی یافتی و مردم و بهایم را از خشکی شدت رسید و از خشکی تقدم و تاخرت و در هیچ اول بعد از اول  
 بهت نامیده اند که در هیچ اول بعد از اول و در هیچ اول بعد از اول و در هیچ اول بعد از اول  
 است که تا که تعظیم کنند از آن ماه را که کثرت تحمید و تسبیح الهی زیاده از دیگر شهرهای این ماه را شهر بیست  
 گویند چنانکه در حدیث است که او را در دنیا بهر سحر انس و عاصیان غضب فرموده و بیست و یکم را از آن  
 در ماه حجب پاک کرده از جهت حرمت وی و دشمنان از آن گفتندی که قبایل عرب در دنیا بیست و یکم  
 متفرق میشوند و از منازل خود تجارت میرفتند و در میان از دشمنی بعضی سوغات سنگ گداز  
 با غافغن و باین معنی مشایخ است که بر وزن کشتن بدان گمانان بندگان میروند و بر طرف بخون  
 و در بیننا وی گفته اند که شتر بندگان در دنیا بگرامی بودند که موکرم بود و شوال از شول است یعنی این  
 در آلمان و چون ماه خزان بر آن گذشتن چهار سته ماه بعد از شول است که ماههای خود را در این ماه  
 شوال نام کردند و باین معنی را کردند است که مردم عرب بیست و یکم را بندگان را در بابل میدادند و باین  
 و ذی قعد بهجت خود است که کفار عرب در دنیا تا غیر نموده از قال که دیگر با آنده در عاقل میباشند  
 و ذی حجه بنا بر آنکه ایشان در دنیا و آداب جم و آداب بیست و یکم را بندگان را در بابل میدادند و باین  
 بهایم که از عرب بودند و باین بهایم را بندگان را در بابل میدادند و باین بهایم را بندگان را در بابل میدادند  
 کفانی شرح شارح الاوار و حاشیه مولانا عبدالحکیم علی تفسیر البیضاوی و حاشیه شیخنا اعظم ماه محرم را  
 این ماه و تفصیل دیدن پیشانی مخصوصه در براه که مضمون آورده از سلسله منقول است و از آن  
 گفته چنانکه صاحب فاعل المسالین گفته که این موضع از خود نهاده است پس در این بیتی که از آن فرموده  
 است هم در این هم در دنیا آری در تخصیص دیدن بر چیزی همراه اختلاف است چنانکه در جوار بر ذلک الهی بود

در هر یک  
 اول و

کشف در سیران دین مبارک و در سیرج الاخران پارسا و دین نافع و در راه جادی الاولی  
خردان بهتر و جادی الاخر که نام و صلوات و دیدگاه و توبت و در سیرج رکن و عباد مبارک است و در  
شعبان در مسجد و مسجد میند که در آن توبت و در رمضان بجز آن و آیات کن میند و در ماه شوال گفته  
خود میند و در وی خنده بکر که تیغ دین مبارک است و در ذی حجه در آینه دین نافع انتی کلامه و درین  
اختلاف مضایقه نیست که آن غالباً از اختلاف روایات باشد و اگر در اصل نظر کردن باین تنبیهای  
مقصود درستی بود معین فوائده و منافع است در نیکی استعاره خاص و عام است بدانکه افاده نظر  
باین چیز با محاسنیت خود است که بقول ائمه دین اینها مبارک است نافع است و اینکه بعضی ملایان درین  
کتاب نوشته که در دین زربما محرم ثواب چهل حج مقبول است و بدین آینه در صفر در چهل حج  
است و بدین آب روان در سیرج الاول ثواب چهل شهید است که در جنگ احد شربت شهادت  
چشیده اند و بدین بز در سیرج الاخر پاک از گناهان گردد و بگذارد و بانی ما بها این سیرجین چه کند  
برین افضل اطلاع نشده اند و الله اعلم اول جادی لقره بین پیری مین در آخرین که پسر خا  
بعضی بزرگسال است که از ناظران کمال باشد اما بدین پسر صالح افضل است و کذا و کذا و در سیرج اول  
مراست چنانکه در جواهر گفته اما بدین صغیر و صغیره حسن و افضل است که ایگان از گناهان پاک است  
خوب و در سیرج آخون صفت و خیر نیست بلکه خیر مبتدای و خیر است ای درین چهار ماه دین صغیر  
نیکوتر است بدانکه در حواشی بعضی نسخ این کتاب و الاصل است مناسبت دیدن این چیز بچنان دیده  
که از آدم و راه محرم بر وجه جمعیت اکل گندم صادر شده بود و اویش از شرمساری چون در سیرج شد  
چون ماه صفر آمد روی خود را در آینه دید و پیشانی شرمسار و صغیر میفرماید که تو ای سار و ناچشم  
در سیرج بهین و اندیشه شرمساری آدم بدل آورده بدان که آدم بیک گناه چنان یافت و پس بیک  
کثیره چه جواب گوئی و در راه صفر آینه دید و پیشانی خود و فکر توبه و طاعت حق پیش کرد و در سیرج  
آب روان دیده عبرت گیرد و از توبه حق قائلین مباش که فرعون و شیطان را دیده اند و آب نیل غرق  
کرد و آتش دوزخ برد و بدین غم در سیرج الاول اشارت بخورد و ختم بر ضعیفان کرد و در سیرج  
در دقت شبانی کردن غمی غصه آورده او را از غم بیکل او را منع کرد از زدن غم و دیدن  
در جادی الاولی اشارت بآنکه سیرج در بر پریشانی احوال آدم و نگرانی بود و مانند دیگر شبها و معادن  
بر و رحمت نیاد و لهذا الوطاسیم و زردار میاں عالم مکرم و عزیز و شسته است پس تو هم بدین نحوه  
بمحاصی دعا صان میل کن و بدین سیرج در آخرین اشارت بمحافل آن محاسنی است که از نگرانی  
بدین خبرت کرده بود و کافران او را در راه گرفته باز و شسته چنانکه ایشان را فیه خود داده و محاصی است  
و بدین رسید یعنی تو هم از کفر کافران دور کن و بانشان قتلای کن و رجایه خدا است و درین

کتابت مصحف و نظرو آیات و دعو و دعای آن افضل عبادات و در شعبان گیمه سبز و در شعبان هزاره  
 دیدن همچون ایسان در کار او کف شافل شود و غافل باشد که در شعبان برای عبادت و یاد حق از  
 شایع علیه السلام تاکید تمام کرده و در باره این وقت فرموده که فیه یاس شدید و منافع الناس پس  
 رمضان شریف و از قهر حق که این مباحث که هرگز از اطلاعات فراموشی و سر تا به سبزی قتل باید  
 پس دیدن تیمم گویا باز آورنده است از ترس جهنم رونق است درین ماه و در روز دوشنبه  
 قتل گناه در حرب جاده سبز پیشگاه پس جاده سبز را بین و در جاده نفس نهاره مستعد باشد و در  
 پسر و دختر اذیت است بلکه چون آدم را اولاد پیدا شد تا نهمه فرزند فریده در وی بقعه و دختر  
 در وی چوپیدا شدند و چهار دکنه خود گرفته بجهنم و تکتا تخرم کردی و حامله فراموشی مذوق  
 طبع عیش و گشتی پس تو بهم بدیدن کوکک دختر و در موردین و دنیاوی حیاتی از خدایا بخوان  
 انتی کلهمها ولا یخنی مذکوره فالله جلاله اعلم از سال اول روز را روزه جاری جان من از عباد  
 بن عباس خبر و است که پیغمبر فرموده که هر که سال گذشته را بصوم دائم و سال آینده را شرم کرده باشد  
 در صوم پس او گویا صائم الکرم است و این دوازده درین ایام کفارت گناهان پنجاه سال است کفارت  
 فی جوارحی و در سال الشیم کلیم الله و حضرت شیخ مذکور فرموده که در صوم تسه و نه در شرم  
 بسیار بزرگست و در آن ثواب بزرگست و در آن ثواب عظیم پس باید داشت یعنی نغز آن بودیم و  
 آخر آن و کذا در رجب روزه فصل است که فرموده و میان و آخر روزه دارد و کذا در صوم الا اولی صوم  
 شازدهم و بیست و ششم روزه و ششم فصل است و در صوم و دوازدهم این ماه ثواب عبادت  
 هر سال است و در رجب الا خودیم و بیست و ششم روزه و ششم فصل است و کذا در صوم الا اولی صوم  
 دوم و دوازدهم و بیست و یکم روزه فصل است و در صوم الا خودیم و بیست و ششم روزه فصل است و کذا در صوم  
 منقول از سلف است انتی و صلوة و نماز بر راه در جوارحی مذکور است از این باید دید که در آن طایف  
 بسیار نوشته اول غیبتی از عجب نیست بکن هر روزه و الا در سال الشیم کلیم الله و جوارحی آورده  
 که اولی جنبه که در رجب باید روزه بیاورد و مستعد نماز شب آینه باشد که آن شب جمعه آینه لیلۃ  
 الرقاب است و راقب جمع رقیبه بمعنی عطا کثیر و الله اعلم الا حق نکاح درین شب جمعه با عطا باشد  
 بسبب صوم و صلوة و دعا و در حدیث پیغمبر جاس باید که انصاف نماز شام و عبادت گزارد از سنت پیغمبر  
 و نوافل یعنی صلوة و این قانع شده و در صلوة لیلۃ الرقاب شرم و کرم آن دوازده رکعت است  
 پیش سلام که بعد از آن قنعه در رکعت سوره قدر بسیار و اخلاص و نازده بار بخواند و بعد از آن قنعه بخواند  
 بار گویا اللهم صل علی محمد و آل محمد و بار گویا سلم بعد از هر سجده کند و در هر سجده بخواند بار گویا  
 قدوس و باری و رب العالمین و الروح در میان سجده و صلوة بر پیغمبر فرستد و بر حاجت که خواهد خواند

در ششمین

انتمی کلاما در جواب پرس از سجده تین این دعا گفته اللهم صل علی محمد و آل محمد و یا ربک سلم اللهم اغفر  
 لنا ما مضی فی علمک من ذنوبنا و معصنا فیما بقی من اعمارنا و اوزقنا اعمالا لزیمة نظرتا در تریض بهمان  
 و استعملنا فی طاعتک و معصا تک اللهم اجعلنا لنجا کف عن التا کرین و لا لاک کف عن الذکرین و صل  
 علی محمد و آل و اصحابا جمعین هر که این صلوة لیلۃ الرغائب اگر در ثواب عبادت ثقلین یا بد و مقصود  
 و معصوم گردد و چون وقت نماز حقیقت در آید متصل این بگزارد و بعد از اظفار کند که عمل سلف  
 همچنین معاینه شد و هم در جواب هرست که با جمیع اصحاب و تابعین شیخ سلف اول شب جمعہ حرب  
 لیلۃ الرغائب اگر چه غره ماه شب جمعہ باشد پس روزه بختیبه را اعتبار نکردند و شرط لازم نیست  
 اند که انی تفسیر الساکین اما ضیاء الدین ابو الخیث قدس سره گفته که روزه بختیبه در سجاده جادوی الاخره  
 یار دارد تا برای تکمیل و شرط قرآن صوم بختیبه بصلوة الرغائب اتصال یابد و مقصود حاصل یابد یا بر این  
 پس آنچه مصنف گفته که اظفار خدین تا نایز کند از نماز در غایت نماز شام مطابق عمل سلف است و آنچه  
 بعضی ملایان گفته که این روایت غیر معتبر است چه تاخیر اظفار پس از خواب کرده است بیچیت زیرا که  
 این تاخیر برای تفرغ است و خاص با یتیم و محتاج و محتاج را در بیعی الله تسندی باشد نصف شب  
 طعمی کن اساک هم میخواند دعا الی یسبح فی در شب یا نزد هم طعامی کن و عیال و مساکین بخور  
 و برود یا نزد هم صلوات شوک مبارک آینه و بخور اوان و آخر و فی فضل اوقات مت برای عسالت خاصه را  
 صیام و دعا چنانکه در صدر کتاب تفصیلش نوشته شد و این شب را شب استغفار نامند زیرا که  
 در دی بگزاردن و عافیه ابواب جنت فردوس برای داعی میگردد و مستوجب و دخول جنت شود و گفته اند  
 انجواب هر دو این روز نام است هر چه که خواب بخوابد و ادا در خواب گفته که یا زده یا بگوید لا اله الا الله و صده  
 لا شریک له لا اله الا الله و هو علی کل شئ قدير انما و احدا صلا محمد صا حبه و لا اولاد و صل علی محمد و آل و  
 اصحابا جمعین و نمازهای اول و میان و آخر اینها و هم اوعی این روز در جواب سطور است که در ان فضیلت است  
 باز گفت چنانکه صوم و آخر این ماه فضیلت غسل این شب روز فضل است که در ان یا کی از گناهان با غیبت  
 چنانکه در جواب گفته و شیخ م فرموده که بعد از غسل این گفتا گوید لا اله الا الله حق است لا اله الا الله امانا  
 و صدقا لا اله الا الله محمد رسول الله حق که درین کلمات توبه بسیار است رمضان بخوان قرآن بسی را  
 از بخوابان خواب من بعضی ماها میکند که فاضلترین عبادات در رمضان تلاوت قرآن و صدقه و عطا  
 است و فضل طاعات حسنات و دشمنان صلوة فرستادن است بر پیغمبر چنانکه خود فرموده که هر که هر روز  
 هزار بار بربرم درود فرستد غیر دعا تا اگر بشا رسد یا شت نیابد که در انی ناله المسلمین و عین المومن ماه شعبان  
 باید که ترک شود و اصل دنیوی نموده بصلوة بر پیغمبر شانه عمل باشد تا از گناه پاک شده مستحق دخول جنت  
 زیرا که این مقدم رمضان است حسنات در که مضاعف گردد با مضاعف مضاعفه و در احادیث آمده که اگر آ





که چون در راهی رسید و شب قدر یعنی بیت هفتم از رمضان دوازدهم را عشره ذی حجه و عشره محرم را  
 و صیقل خشنیدان و نصیحت کردن و دیگران به مناسبت انبیا گفتند که ای ابوهریره یکنه غازی بهر حق  
 در بناغه گفته که نماز این شب از غیره منقولاتی است که چه قدر گزارد که ای صراط المستقیم ای امشازم  
 فرموده اند که صد رکعت باشد که اگر در دو نماز کرده باید بیدار بود و اگر این نماز سجاعت گزارند و بیدار  
 می گزاردت انتهی و فی یوم العلم صلوة بذاللیل مائة رکعة بالا خلاص الضممة والصحابة و من بعدهم  
 و اطعوا علیها و در جوهر و در رساله الشیخ حکیم الله صلوة است که در رجب صد رکعت نماز بیدار  
 سلام گزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار بخواند و نیت صلوة الکره کند که شایع است  
 چنین کرده اند و چون از نماز فارغ شود در سجده بپایند ما خواند اهو ذی یوم و یک الذی انزل  
 به الهیوت السبع و الارضون السبع و انکشف التلکات و صلح علیه امر الالوهین و اما بعد  
 اهو ذی یک من فجاءه فوسک دن تحول عافیتک من شر کتاب قد سبق اهو ذی یک من عفاک  
 اهو ذی یک من عفاک جل ثناک لا احمی ثناء طیک انت کما انیت علی نیک الذی انزل الالوهین و اما بعد  
 صلح الله علیه و آله محمد و آله الطاهیرین در خبر است که هر کس این نماز گزارد و این دعا بخواند تمام اعمال او  
 میان یکبختان نویسد و کسی فرشته در تمام سال از دوی باشد چنانکه ده فرشته برای حفظ از دشمنان  
 و حامدان دده دیگر برای یاری بر طاعتها و حسنات دده دیگر برای جمعیت از معاصی و دعا  
 اینست بسیار است که بزرگان میخوانند انتهی کلامه انبیا نه ادب تمام شد و بر طلب مغفرت است  
 خود را و در عیدین توغیله کن خوشبوی کن هم جامه کن لا یسینه غسل کردن و خوشبوی  
 بر جامه و تن از سنت عیدین است و هم جامه خوب و پاکیزه پوشد و در آشنای راه از خانه بیرون  
 کبیرات بجز که بگوید چنانکه عادت کرده اند که میسید الانبیا هم بوده است که در روز عید اصل شاپ پوشیدنی  
 و مراد و حاله بود و فخره که بپوشد عیدین و جمعه پوشیدنی و ده نماز بصلوات اودی و در روز دیگر  
 عید یاران چونکه در مسجد گزارده بود و کذا فی الجواهر باز گفت که چون برای صلوة قیام از خانه بیرون  
 پیش از نماز شیر بخور یا آینه بخور و کذا فی چندان باشد کذا فی الجواهر و قد ریزه از جامه آورده که  
 طعم شیر مرغ و در حدیث انس نه تراست انتهی پس برین روایت اصح آنکه یارین بیت حرف زدند  
 باید خواند چنانکه بعضی نسخ شیر و قرامیم بخور یافته شد یا جامه که مفید معنی مقارنت است و در آن  
 از سال امام بخارا آورده که مطابق حدیث نبوی آنکه انطاکیه با سجد که بندش سیوان گویند بخور از آب  
 و شربت بزرگینی باشد و طعم عید یعنی ذکر کرده که آن لحم نمای است اما مستحب و لی لساک است  
 نماز چنانکه در حدیث کتاب گذشت و ذکر لساک درین عید کرده نیست و کذا استجاب لساک هم در حدیث  
 شهر است کذا فی بر بنده غیره حرفه چاره جان من هم خوانی انبیا ای در روز نهم از ذی حجه صورت

در حدیث آمده است که در روز عید  
 باید بخورد شیر و قرامیم و کذا  
 فی الجواهر و در حدیث آمده است  
 که در روز عید باید بخورد شیر  
 و قرامیم و کذا فی الجواهر

حج وسورة انبيا بخواند که در آن ثواب حج مبرور و عمره مقبول است چنانکه حج که در آن رمی چهار و سی بین  
 الصفا والمروة و هم ذبح قربانی باشد و این ثواب از پیغمبر مر و ولایت چنانکه در جواهر جلالی آورده که در  
 ده ذی الحجه هر روز بعد از نماز ظهر سوره انبيا و سوره حج بخواند ثواب جمله حاجیان یابد و رزق او و حج  
 گرد و پس بخواند این دو سوره در تمام ثواب جمله حاجیان است و در روز عرفه ثواب یک حج و عمره باشد  
 و بر دایمی در ده ذی الحجه هر روز در فریضه نماز یابد و پس از فاتحه در اولی سوره الفجر و در ثانی انا انزلناه  
 خواند تا ثواب عبادت تعلیم یابد و عمر او در آن گردد و فی الحدیث اگر و ایوم الفجره فانه یوم المعفره  
 پس غسل کند و چهار رکعت نماز کند و بقیه فی کل رکعت بعد الفاتحه انا انزلناه نشأ والا خلاصه است  
 و عشرین کتب الله ثواب ثواب اربعین الف حجه و غیره ثواب سبعین حجه و بیسی لم سبعین الف حجه  
 فی الحجه انتهی کلام و بعد از این بعد از میان صلوة نقل ثواب گوناگون و ثواب آن یک صلوة جمیع آورده است  
 که بعضی مردمان اظهارین کرده و حقائق معانی و دقائق مبانی خطی و اخرا دارند و از دست تباط و تحکام فقها  
 قاصداً بظاهر روایت که التعریف پس شئی که از امام حقیقه منقول است تسک کرده چنان پسندارند  
 که صلوة تعریف که معمول است کجا است بیستم نیست و ندانند که مراد امام هم یعنی در جواب این شایسته است  
 یا نفی نیست نفی الجامع الصغیر یا نفی عن ابی حقیقه به التعریف الذی یضعه الناس پس نیست علم بر  
 نفی شریعتی بلکه لا نه صلوة و دعا و لا یصح المنع عنها و انما اراد به نفی الوجوب کما ان قال سجدة الشکر بعد  
 الوتر پس نیست یعنی انها نیست بواجبه بکذا فی المضمرات و فی جامع البررانی و فی الذخیره فی قول مولانا  
 یرفع الخراف و لو انی بالانسان لا یكون مکروه بل یستحب کما هو المذكور فی الکتاب هم حسن و ظاهراً  
 المشایخ هم و لم ینکر علیهم احد من العلماء ذکر فی عمدة العباد و خلاصة الزیاد و الشیخ ضیاء الدین ابی الخبیب  
 السهروردی قدس سره فی فوائد صلوة التعریف عن انس بن مالک یضاهی قال سئل عن رجل یصلی من بعد یکتف  
 رأسه و شبه الحاج و یصلی صلوة التعریف یوم عرفة بین صلوة الظهر و العصرت رکعتاً یقرأ فی الاولی  
 الفاتحه ثلث مرات و سوره الانبیا و مرة و فی الثانية الفاتحه ثلث مرات و سوره الحج مرة و فی رابع  
 رکعات یقرء الفاتحه مرة و الا خلاصه خمین مرة و یقرء بعد الفرائض دعاء العرفات الا ان الله تعالی  
 ملکاید بعباده الشیطان و اعانه علی نفسه و لا یستغیر عن الشیطان عاش الی اخر السنة و یقول الشیطان  
 یا یله قد همتا منی فی جمیع السنة و خطب الله تعالی نفسه و اهل و ماله و دینه و آخره و دینه و بی صلوة الحج  
 لمن لا یستطیع الی سبیل و بکذا نقله من السواد الاظم الی القاسم حکیم من عن امیر المؤمنین عبد الله بن عباس  
 ان النبی قال لایا ابن عمر الا خبرک و علیک بصلوة اقل ک من اقام مع شرانکما غفر الله تعالی ذنبه  
 و له آخره حدیث و جدید و خطب الله تعالی و صغیره و کبیره و بی صلوة التعریف فیکان تصلیها فی  
 ای بلدة انت یوم عرفة بین صلوة الظهر و العصر مع جماعة المسلمين فحج ثواب حجه مقبولة و عمره





اغتسل فيه لم يرض كذلك ومن وسع الله تعالى عليه اثر السنة ونحوه مثل الغسل الصلوة فيه  
 والكان توبة آدم ۴ وستر او سفينة نوح عليه الجودي وانجاء ابراهيم من النار واقرار الفرج بالبحر  
 ورد يوسف على يعقوب مثل ذلك موضوع الاحديث التوسعة على اهل الكفر في سنده بل من حكم  
 فيه فصار بهذا الجليل يتخذونه موطئا لهم لا لرفعهم يتخذونه انما دكلا باطنيا مخالفا للسنة كذلك  
 بعض الحفاظ وقيل الشيخ البغوي عن الحاكم الحديث ان نزل الاحديث في حد فضل غير الصوم كفضل الصلوة  
 فيه للاتفاق والاختلاف والادان والاقبال والطيب يوم عاشوراء من وضع الكاذبين في الكلام  
 انتهى كلامه اهله سنتين روز مطر ودمكوال نام وطريق سلوك اهل اسلام از خاف و عامست بخانه  
 در بعضی این آیات گفته علیکم يوم عاشوراء قوی به بان تا القاء العشر من خصال الصوم و صلوة  
 مسح ایدی + علی رأس الیتمین مع اغتسال و صلح والعبادة للمريض و توسیع الطعام علی اعیال  
 و انما نهی زیاده عالمیکم ۴ و لا تسعوا الدعاء مع الغتال و کذا فی الجواب الجلالی بکلمه شیخ کلیم الله عز و جل زیادت  
 ازین نوشته و در جواب مذکور چهل سنت که روزه از آن جمله غسل است که از گناهان چنان پاک شود که گوی  
 نژاده شده و توسیع و در لفظی که سبب صحت تمام سال و بیست و یک روز که موجب بزرگتر دولت است  
 و صدقه دلون که موردت مزید ایست و زیارت علماء و صلحاً گوی زیارت بی غیرت و بر سلام اسلام  
 گفتن که سبب مغفرت است و صلح برادر مسلم تا آنکه بچل کس مصالح کند تا سبب دفع همه غمها باشد و جلوا  
 و لقمه خورائیدن که در آن کسای بکرات و طوی مسرکم که در آن ثواب شهید است و نوشته را حایون  
 که سبب سهولت احوال قیامت است و گرسنه را طعام و اذن که سبب غنا باشد و برهنه را جامه پوشیدن  
 که باعث ستر عیوب و زنا و آخر است و پرسیدن بیمار که سبب غایت و بی نازی از خطرات و  
 گمراه راه نمودن که وسیله روشنایی است و قرآن خواندن که سبب صلاح امور است و دعای  
 خواندن که مستجاب باشد و گزاردن نمازی که درین روز زنده سبب عنایت حق باشد که طاعت  
 اذی یعنی خارش و کوف و مانند آن از راه مسلمانان دور کردن که سبب دفع شر اعداء و سعاد  
 و سرور در چشم کشیدن که چشم او تاریکی نیارد و آب بر سر ریختن بوجهی که پس بر ریختن این کلمات  
 گوید حسبی الله و نعم الوکیل لا اله الا الله وده لا شریک له الملك له الحمد و هو علی کل شیء قدير  
 که سبب جنت باشد و بر زدن کبر شجر از ایشان شهید شده باشند در قیامت و بر نهادن در برادر  
 کردن که سبب رفعت و جاست و هفت و دوازده نیت و افکار بیان کردن که موجب فراخی نعمت است  
 و ختم یاسین بخشدن یا رواج شهاده و شت که یاسین شفیع او باشد و نیتی عموم و صلوة و کفر دعا  
 قال هم صام يوم عاشوراء کانت کفاية لذنوب سنة و فی اللفظ الطیب تجان یصوم قبل  
 يوم عاشوراء و بعد یوم الخالفة اهل الکتاب فی ذلک پس این روزه تنها داشتن بکروه بخلاف

روزهای دیگر که در افراد آنها گریست نیست اما فتوی برینست که روزه آنها گرفته نیست بلکه  
 مستحبست که بآن غم کنند و روزه دیگر را کفافی نافع السبلین و نمازین است که در شب چهار رکعت گزارند  
 و بعد از آن تحب بخانه یا را خلاصی خوانند هر رکعت که کفارت گشتان پنجاه سال گذشته باشد و در روز  
 چهار رکعت بار و پنج امین بگویند که بعد از آن تحب در هر رکعت یا خلاصی بخوانند یا روزه باشد بخوانند و در هر رکعت  
 که در اول آن آیه اگر کسی فذرت یا نه آخر سوره شتر خواند و دعا بخواند برینست یا اول اولین یا آخر  
 لا اله الا انت خلقت اول مع ما خلقت فی هذا الیوم و خلق آخر ما خلقت فی هذا الیوم عطی فی خیر  
 اعطیت انبیاءک و اصحابک من ثواب البلیا و اسهم لی اعطیتهم من کرامته بجزیه ۴ و اگر در هر رکعت  
 الرحمن قد مای مطول بگیرست که در کتب مذکور است و کیفیت هر سه آنکه در ترجمه الکامل  
 الکمال یوم عاشوراء در آن سه کمال علی اکمله بالا آمد فانه سجای البصر و نیت الشرح و نقل قول  
 لم یرد عینه ابدا استی و در فتاوی برینست نقل کرده که اگر کسی هر سه سر نه منتهای است و هر  
 سیاه کشیدن بی قصد نیت کرده نیست کذا فی خزانه العلماء و محله بکن باصلاح هم بر عالمان  
 حضرت شیخ حکیم افند فرموده است که هر که روز عاشورا غسل کند منور خود را بنویشیده باشد که  
 آمرزیده شود پس از آن نیت سبب نوگیر و بر سر والدین دعا گوید چنانچه شیخ المسلمین سمع الله  
 من حی لیس و ما از الله المنتهی من اعظم بافندی و اصلاح در میان صاحب ششی ذات البین موجب  
 از صلح خصومت بر روز قیامت و اینکه گفته بر علما بدین چیزی بیرون بیان چه نیست که زیارت  
 ایشان است و صدقه کردن که بر ایشان قاضی است و بوقت عطای بر تیره دست بر سر و فرود آمدن  
 که این هم سنت و زیارت قبور و نقل مشایخت جنازه و سکونت از نفس و لایحه و بغداد بار  
 حبه الله و نعم الوکیل گفتن چه نیست کذا فی رساله الشیخ الجواهر اما صفر بیون مرد و بجای کن و از  
 یعنی ماه صفر تمام برای سفر و جنگ و خصوصت مبارک نیست که درین ماه از جمله ای جزای بلیا و صفا  
 ساقط است از جز و بعلالم دنیا میرسد و یک چیز و در آنها دیگر کذا فی رساله الشیخ هم پس حدک چهار است  
 از کفر است نه جهنم حد فاعلم و جواهر جلالی آورده که در سالنامه نقل از خیر و بعلالم میفرستند  
 از آنجهل نبصد و نود و نه جز و در ماه صفر یک چیز و در سالنامه و از جمله ای سفر و جز و بلیا و صفا  
 آخرین حضرت باید که درین بر نماز و دعا و صدقه و نیت خیر است مشغول باشد تا از جمیع آئین  
 و آنچه حق نقل فرموده فی یوم خمس ستم تنزه الناس الا که آن روز چهارشنبه آخرین ماه صفر است و در  
 خبر است و در خبر است که در ماه صفر سفر نکنند و از خانه بیرون نیایند و مال خود را در دو جدا بکنند و  
 نرود و کسی معاصیه بر محاصره نکند تا آنکه درین ماه از حرامت و سر تر کشیدن و تا بن فرود آوردن  
 و جمار وصل کردن و تحمید و تهنیت این اخص و بیخالی نشاندن منع کرده اند انتهی کلامه جواهر جلاله

در چهارشنبه آخرین مسلم بکرمه دشوی ای بد این صبح غسل کند و چهار یک بپوشد و بوقت نماز دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اولی اللهم مالک الملك تألیع حساب بعد از آن فاتحه بخواند و در ثانیة قل اعوذ بکرمه الله و اودع الرحمن ایا ما تدعو اهل الاسماء الحسنه تا ذکر تکبیر و بعد از سلام بگوین دعا گوید اللهم اصرف عنی شدة هذا الیوم و اصرف عنی من شومر و اجعل رحمة و برکة علی و در مضاع الجنان آورده که سلطان الاغیار و از نعمت من سزاوارده صفر لاحق شود و بعد از غرض ازین عالم فانی بروضه جاودا شتافت مگر آنکه در آخرین چهارشنبه از این اندکی تخفیف شد که بدان سبب مسلمانان شادی کردند و خان بزم عید در عالمیان باقی ماند که از افاده شیخ کلیم الله نقل است شیخ الاسلام دایم السیاح الشیخ الحریق فی حجة الله فی الدین نجف شکر رخس این روز اگر چه تمام سخت بود و بدین سبب ستادی گشت و بجز عبادت حق تقا هیچ کاری مشغول ننهند و بای را برگزید مگردند و در مخالفت این فرمان بکار بر ایشان نازل شد و چون امت مرحومه را بر در جود پرسی کرد که از چه روز در عبادت و عسالت بس بگرمت کما قال علی الحجة سبعة الايام پس چنان روز شنبه که بر ایشان صید ممنوع بود بر کار سخت و موجب برکت عید گذشته خصوصاً صید ماهی که درین روز بسیار بدست آید و اگر که تواند یکبار با رسی باشد بچینه گرگدن چنانکه در باب صید آنرا احاط گفته و تواند که بعضی کاف جابوری شکارچی دین سراد باشد که بهر چه شکار کردند سباع و بهائم و طیور در شریعت مباح است چنانکه آنحضرت از صید حرم چند چیز را استنباط کرده است یعنی الحدة و الکلب الجور و الذئب و الفأب الحیة و العقرب فاها شنبه تا بالا نذر یعنی مباح است و جل و حرم کشتن یک گزنده و گرگ و غلیب از مردار و خوار دمار و گزدم که ایشان آغا ننگنده اند باید از رسانیدن کذا فی الترفیب و در نافع المسالین گفته که کشتن مثل این مودیات میش از بار و مباح است که اینانی ایشان متین است و چه ایثار رسانند بخانه و تحقیق این مقام در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی میکن عمارت در احاد باشد مبارک و شکی الله و نافع المسالین از شریعت الاسلام نقل آورده که قدوسی رسول الله صلی الله علیه و آله از اوردت بنا و فانه یوم الاحد فان الله انزل فی السموات و الارضین یوم الاحد و سافر یوم الاثنين فالایة الحیة سئل رسول الله عن یوم السبت فقال هو یوم کرم و خدیجة قالوا کیف ذلک قال سئل رسول الله فقال فی یوم قریش دار الندوة کما قالوا و ذبکرم یک الذین کفروا بالنبوة لایة و سئل عن یوم الاحد فقال یوم عروس و عارة قالوا کیف ذلک قال رسول الله قال انما الله خلق الذیاء و عارة بها و سئل عن یوم الاثنين فقال یوم سفر و تجارة قالوا کیف ذلک یا رسول الله قال سفر فی شیب و احر و سئل عن یوم الثلاثاء فقال یوم دم قالوا کیف ذلک یا رسول الله فقال فی حاضرت حواره و قتل قایل و ابل و سئل عن یوم الاربعاء فقال



و نزدیک است و او مشتری و نماز پیشین پنج در میان جماعت شمس و نماز دیگر زهره و آخر روز و عطار  
 و از شنبه اول روز پنج و نیم چاشت شمس و استوار زهره و نماز پیشین عطار و در میان جماعت  
 قر و نماز دیگر زحل و آخر روز مشتری و از چهارشنبه اول روز عطار و چاشت قر و استوار زحل  
 و نماز پیشین مشتری و در میان جماعت نماز پنج و در تحفه خانی آورده که جماعت از نصف ماه بروز  
 شنبه حسن است و نافع پیش از نصف ماه کرده و قال فی التحفه الملكية اذا اراد الحجامة يستحب له  
 ان لا يقرب النساء قبل ذلک اليوم و شک بعد یوم و در صلوة معودیت که جماعت و طلق راس  
 و راست کردن برش بر و نه چهارشنبه شاید کرد که مورت ضعیف بدن باشد که فی النافع باید دانست  
 که در آب جماعت تاکید تمام است کما قال فی عین العلم و یحتمل لانه ورد فی الخبر مروت بلاء من الملكية  
 الا قالوا یا محمد مرمتک بالحجامة و الا حبان یحتمل فی سبع عشر و تسع عشر و واحد و عشرین خبر اول  
 لا سیما یوم الثلاثاء و سبع عشر و یوفیه انه و داود حسن و ارسته و لا یحتمل فی القضاء لانه یورث  
 النسیان انتهى و قال فی خزائن العلماء ان خیر ایامها الاحد و یوم الاثنين و الخمیس و انما یعظم  
 النشاء و قال ان فیہ سلطان الدم ذکره فیہ بعضهم لانه یخاف ان یغلب علیه الدم تضار و لا یقطع  
 حتی یموت و یستحب ان لا یحتمل فی ایام الصیف فی شدة الحر و فی ایام الشتاء فی شدة البرد و خیر زمان  
 الربیع و خیر اوقات من الشهر ذلک ان القر فی التقصان بعد نصف التبر قبل ان یتسبی خزه و یکره فی  
 اول الشهر و آخره فی الحاق و قد قیل بالحجامة بین الکفتین نافعه و فی مقعر القفا مکرره لانه یورث  
 النسیان و فی وسط الراس نافع یزید الحفظ و العقل و روی عن النبی انه ما شک الیه احد وجعاً  
 فی راسه الا قال اتجم و لا وجعاً فی رجليه الا قال یخففها و اذا اراد الرجل الحجامة او الفصد یستحب له  
 ان لا یقرب النساء قبل ذلک یوم و لیلته و کذا مثله بعد حتی قالوا من اتجم و جالس و دخل غلوم و حرم  
 عجبت منه ان لا یموت و لا یبغی ان یاکل علی اثر فی ذلک الیوم لبنا و مسکا و زیتا و قد بدلت  
 فانه یورث البصر و لا یاکل اثره طافانه یخاف منه الفروع و الجرب و تناول من الحلاوة شیاً ان  
 قدر علیها و یکره الحجامة و الفصد یوم السبت و الاربعاء فانه قد روی انه قال من اتجم یوم السبت  
 و الاربعاء فاصابه و جمع فلا یوم الا نفسه و قد روی فی بعض الاخبار ان یخصه فی ذلک و الا حذر از فضل  
 الا ان یکون قد غلب علیه ظل الدم انتهى کلامه و کذا ذکره فی نافع السملین و در فتاوی برمه از عقیده  
 امام یارسان نقل کرده که جماعت در کسکی انفع است و در سیری درد و مرض و جماعت در شفاست  
 از هفت مرض جنون و جزام و برص و فاس و درد دندان و تارکی چشم و درد و فی الحدیث النبی  
 یوم الاحد شفا و جم شنبه و پنجشنبه هم شکست نه روز شنبه و چهارشنبه و در شنبه قول است  
 و بعد از جماعت عشاء نزدیک عصر خورد و اگر در النجیة غالب چیز بی بخورد الیها جماعت کند و تم

بعد از این سر که خود و مرقه چند و شیرینی تناول کند و در ازو آب اندک نوشد و از آن سر شربت  
احمر بخورد و خواب که کند استیلا کند و در حدیث است که شفا در سه چیز است شربت حسن و کمال کردن  
داغ کردن با کش اما از داغ نمی آید که در آن وقت سر است مبت کذا فی الجواب الحاصلی و در خزانه العیال  
و مجمع عانی و برینند و جابر نقل کرده است از فتاوی طبریه بر و است تخیم محمد علی قرنی دهم که گویند  
آنچه در افواه عوام افتاده است که چون آدمی به پیچاد مالی سه تعلیل حجامت کند که به آن ضعیف باشد  
پس حجامت او احسن است غلط است چنانچه که در غیر است و حجامت است و در این است که تو در روزی  
بیشتر است چنانکه کعبه با جابرا گفته که من دنیا گفته ام در تو ریت که چون انبیا بر دنیا است و غیر  
بابه و غیره نورانی با و اما این ایشان گفته باشند و با غیر ما بعد هر سوزی مبارک و از سر و  
نوری باشد و است دی ما دو نو بر ایشان از احرام است آن خود حرارت خون اگر حجامت کنند خون  
قلبه حرارت باشد و در آن حرارت بر سر نه پس این است و حجامت بعد عمر مستحب است چنانکه مروی است  
که آنحضرت فرمود ما بر است بلا من المملکه الا قالوا یا محمد مرا شک بالجامة استی از بیکان مختار شده  
و در خطار و ای پسر در معین العلم است که در آن مصلحت است اگر شفا را از خدا نماند و از و انهمی  
ترا و احبوا الله ما من داء الا و له دواء الا السام ای الموت استی کلامه چه که چهارشنبه است که هر یک  
و حجامت و کحل و مانند آن خمس است اما برای گرفتن دوائی مختار است تا دو خفایا به یکم خبر و غیر  
دوم برای کارهای دین و شریعت و علم مبارک است چنانکه مقول است که لام عظمه توقع فرموده و در  
تا دو ز چهارشنبه و کذا که سائر علماء و محدثین ما من شیء بدائی یوم الا ولها الا و قد تمکذانی برین  
در تاریخ المسلمین از شرح هارین نقل کرده است چون بقیال یوم الاربعاء و تحس قال لا تم فی الاربعاء و حرام  
خمس نباید گفت که آنحضرت فرمود که حجامت ایام بوجود در هر یک تنه و فی بعض التفسیر است  
یوم الاربعاء فقال ایام آن چهارشنبه یوم خمس فقال ایام آنست یوم فی حق و کفر و یوم سید  
فی حق المؤمنین فقال ایام رب زنی فقال ایام الاحدیکم الا و قد تم فقال یا رب زنی فقال  
من است شهیداً فقال ایام حبسی فصار غیبه ایشان و نیتام بعد از آن پنجشنبه است و ایام  
السابقه استی روزی در محل مریمیم که گویند چار و نیم یعنی در حق یوشیمن جامه پوشیده و شنبه  
خمس است چنانکه گفته اند هر که در شنبه جامه نو پوشد برست ظالمان گرفتار نکند و بیام شود و دیگر  
تا که جامه بر در باشد و در شنبه نو پوشد که جزید نشود و آن جامه بسوزد و یا گرم شود و باقی ایام  
است که بر روز یکشنبه و در آن جامه غم و غم و غم و در روز چهارشنبه بر دشمنان تلخ باید و در چهارشنبه  
که آمده و بر دو پنجشنبه علم او زیاده گردد و بر روز جمعه جامه نو باید پیش از کعبه شدن جامه اول در  
پوشیدن جامه روزی یا شب جمعه تا بگوید نموده و لفظ قصد در مصر است ثانی بقاوت باید خواند یعنی

چنانکه در بعضی نسخ دیده شد ای تقطیع جامه درین روز نهم روزهی کز آنکه  
گفته که قصد و حجامت بسته رشتنه بخار است اگر بفاد خوانند پس اینی باشد

روز نهم صدق کرده اند و الله اعلم در غره ثلث پنجم یا بیست پنجم شانزده یا از پنجایان ایام  
مغوسه از به راه است یعنی این پنجم تاریخ از به راه حسن عده پس کارهای سعد در اینها نباید که چون کمر  
عمارت و ذراعت و سفر و مانند آن باز بطور دیگر گفت که سیوم و هشتم و نهم و بیست و سیوم و  
بیست و هشتم از به راه مغوسه کارهای و از به راه اکل خاصه تجارت که در آن لغت نباشد بلکه ضرر رسد گویند  
که منع این ایام از جناب مستطاب علیه العالی حضرت علی مرتضی رضه منقول است و در آن روز گشت  
سرازم درست یعنی هنگام تعداد ایام ماه هر روزی که انگشت میانه در آن منقده و یا منبسط گردد آنروز  
نخست و الله اعلم اما این هر دو طریق که مضمون آورده بقاعده چهار جلالی که از کتاب سیر الوالد و  
بروایت امام جعفر صادق رضا آورده است زیرا که در آن روایت روز ناول از به راه یوم سعید و مبارک گفته  
و در سیوم و پنجم و نهم و دوازدهم و بیست و نهم و شانزدهم و بیست و هشتم و بیست و نهم و بیست و نهم  
فرموده و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم  
ناز کرده و باقی ایام با اتفاق مبارک اند و آنچه در بعضی نسخ در بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم  
غلط است چه باز نهم سعید است و الله اعلم و آنچه در بعضی واصل آورده که غیر فرموده که در هر سال  
بیست و چهار روز نخست بدین وجه که از به راه روز نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم  
صفر نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم  
جمادی الثانی و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم  
ششم و از شوال ششم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم  
نیافته شد چون در چهل عزت رسد کمال ششینی یکدمی از و در روز جلالی آورده هرگاه شیخ ابو یزید  
بسطامی هم روی خود را در آینه دید و موی سپید نظر کردی فرمودی قد ظم الشیب و این به تعبیر  
و ما در فی الغیب فقال عن بلخ ستین سته اعذر الله تعالی یعنی هر کس که سن شصت سال رسد  
عذر او خدا بقبول کند چه رستی شب بیدار و در شده است و آنچه گفته که قالب حیره آدمی از شصت  
تا هفتاد و ست مطابق قولی غیر است که اکثر اعمال منی باین سنین الی سبعین باز در تاکید نموده  
مران گفت که ثلث عمر بوقت طفلی در لهو و بازی گذشتی و ثلث درستی و جوانی بجهت خود و غلشی  
که در پیری است در معرض آفت و امراض است و گاهی ماده طاعت حق تعالی نشد  
چنانکه میرا بهاری تنه بر آینه فرو نهاده که در روزی است و در جوانی مستی و در پیری مستی پس ای نادان  
که که خدا بکسی پستی پس وقت عطا بگامی است که در آن هر کاری که خواهد تواند کرد و اگر ازین



بعد از آن سر که خورد و مرقد خسته و شوم شسته که توانا ننداخته قافل نباشد جهانی بلا وقت مستی مطابق  
 احسن اینک حننه سر که استیاب اشک از سر که شراب و قندوم منگنه گشته زار شیطانی بکشد آینه بهشت  
 احوالی کند که بلوکه دشت و چاهد بارد و زی در و سر بیان کافت پیری میفرماید و از تب  
 معنی سیر بر غنچه نه معرفت و از سر ساسر و کلبج مراد است که حرارت طریزی یکم گردد و یکی بکاف  
 تصغیر عبارت از اندک طعام و مصالح عبارت از سباب میشت که از جوانان حاجت طعام و  
 شراب و چنان میسرند و میبندند و از پیران می پرسند و میبندند از پیران نپرسند و از ایشان  
 نمی پرسند و در حق تعالی و قیاس و معنی اگر کم و استریم و از تب صورت خوب و مراد است  
 تن باشد و یا امر ملج و نفون یعنی سخت و لغوت که چراسوی مایه بینی و بچون پیران شوم  
 و کله گرد در بیت لاجت یعنی تحقیق و یقین نیستی و مرگ است که مردم از عدل و داد  
 و میگردند و انصاف لفظ طعن از حسن افای حکمان است و حکما گفته اند که جنت چیز آردی و بدو سیر زد  
 اول جمیع دوم شب آب بسیار خوردن سیوم در میرز تو قن کردن چهارم در پانزده تفتن پنجم  
 در صورت خود نظر کردن و بیوریت دیگران و ششم ششم خواب بردی کردن هفتم بسیار خوردن  
 هشتم آب گل شستن و قیل و زید فی العمر النوم علی الا سبیل السیر و الغسل المدا فی الحار و  
 اکل التخل فی الماشی که ای نافع السلیمن و در لیسان ابو الیث اوده که این چهارم است روایت  
 کرده که عصا در دست و شستن با دست بطهران است و از طاعت مومنان و در بر عایت و دیگر است  
 که عصا است انبیاء است و سلاح بر دشمنان و امام حسن بصری فرمود که ده تا شش خست است  
 اول است انبیاء دوم زینت و الحان سیوم سلاح بر دشمنان یعنی بر سنگ و درگ و بناد و کرم  
 و چنان چهارم قوت ضعفا چنانکه گفته اند العصاره الیخرج خیر غری برای منافقان ششم زیاده و کجی  
 چنانکه بعضی علماء فرموده که چون چون عصا باشد الحیس از وی بریزد و منافی و قاضی از وی بفرستد  
 چون آنرا ستره در پیش نهاده نماز گزارد و قبله او باشد و هم لوراکوت بخشد و نهانی و نهانی  
 البی من ترک العصاره عسی و این معنی در وقتی است که چنانکه شود و ترک عصا گیرد و عصا باند که بر  
 زیتون باشد که در آن خواب بسیار است چنانکه بر وجه زیتون بیاورد و در دغا خن و در بار تو باشد  
 انجی چون پیر گرد و مومنی بکند و حضرت خذلا ایراد این آیات تقریری است که چنان بیاید که  
 سیر کرد و اگر کسی در نظر نیارد و قاضی فرود که من وضعی بمان نظر رحمت دارم لهذا رحمت او قرار  
 بر پیران بیان کرد اما گفتار پروردگار در باره متحج بر بزرگوار تر سکار است نه در پیری فاسق و کج  
 چه تا آنکه منقول است که امام حسن بصری میفرمود که اگر از رحمت دی در خواب میبند بر سید که حق تعالی  
 با تو چه کرد گفت که چون روح مرا حضرت رب العزت بردند و روان رسید که اگر مرا از روی سپیدی

شرم نبودی ترا بدو بخ فرستادمی یعنی در سری چندین چراغی گریستی گراز گرم من تا امید بودی کذا  
 نافع المسلمین و از مهر و مهره پشت مرا دست که حکام بدین بآن باشد و از خوان کنایه از رنگ سرخ  
 جوانی است که در سری برنگ زرد و مبدل گردد و تر بفتح و او زه کمان که تمام لاغر و نحیف باشد و در حجب  
 آنچیز برای چاکران مقور باشد و اجر برای مزدوران اسپید مویت نور من چون نور سوزم در ستر  
 در خبر است که او قاع میفرماید که لشبته نور من الفاری وانی استیجی ان احرف نوری بناری یعنی موسی  
 نوریت زانوار من و ما شرم داریم ازین که نور خود را بآتش خود بسوزم کذا فی نافع المسلمین و باز آمد در  
 بیان مقصود خود و گفت پس حال چون باشد چنین ناید زیران کار ای چون آدمی در هنگام سحر  
 از کار باز میانم پس در جوانی بعد کن که وقت کار طاعت پروردگار همین است باز گفت که در جواز  
 خدمت پیران کن و در صحت ایشان از نگهدار تا بوقت پیری تو ترا صحت دارند کما در من تقدم عظیم و  
 اگر صحت ایشان نگهداری با تو چنان کنند که چیزی بعله و فی من العلم بحسب لن یوقر الکبرار و لو کما  
 و الشرفاء و الشیوخ و یقدم فی المشی و الکلام و الجلس نور فی الخیر لیس مناسن لم یوقر کبره و لم یجزم صغیرا  
 و فی التقدم علی الکبراء و ایدیه بالفقر استی و ثمن نیاید این علم جز سوزن نیگوسیر ای نعمت ربیع  
 و بلای روزگار نصیب کفران نیست و نه برای هر کس از عوام است بلکه این نصیب دوستان خداست و صلوات  
 است کما قال غلام من شد الناس بالار الا بیداه ثم الاولیاء ثم لا مثل کذا فی من العلم یعنی اشد البکاء برانبار و باز  
 شده پس از آن بر دوستان حق قلم پس از آن بر صالحان و بعد بدیده بقدر طاعت خوان و توقع  
 سلطان نه زهری میداد و تمثیل نزول بلاست از جانب حق قلم بر دوستان صالح یعنی در پنج و ملا  
 صدقه بدیده که دافع مخطی است چنانکه تریاق دافع زهر است و در نزول بار بخواطر میاش که این باریتر  
 است ترا در دفع در چنانکه گفت که هر که خالی است از عفت و زهدت و بی برکت و بی اعتبارت پس پنج هم  
 علامت دوستی حق قلم است که تو دار و ملکی است زهدت جان من بر کس گماشتایان و احوال یعنی زهدت  
 ملکی عظیم و غنیستی جسم است که مرا حاضران بارگاه او قلم از دانی شده و هر کس از عوام لائق این نعمت نیست  
 قدر این عنایت انبیا و اولیاد اند و بن حضرت سلیمان بکر بهاست گشته و بدان صبر و زهد بود و دیگر  
 در دین بی رفقه باین تسبیح بلم شده که لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین و جرجیس کبریم  
 نام پیوست که کافران است و با فانی عقوبت او را می گشتند و باز یقوان الهی زنده می شد و دست خود را  
 بخدا میخواستند کذا فی التوب و محجوب معنی نایب و غافل از قدر مصائب قضای الهی و مایه مثال تن که از درد  
 آسوده حالت دید و از مثال مرد صالح که مشتاق بلای دول الجلال است که موی نادر در خود دینا بدین کذا  
 یعنی آنموس که در دست چلر و زار زخمی شده گانه لافحه بهیم یکبار در خود دینا بدان او در شکست  
 در معرض دال فقه من العلم و نعمت الصبح بطول السلامة لا و رد فی الخیر المومن لا یخجل عن ذلته و قله فلا بد ان

ان يتلى باربعين يوما شي منها ليكون علامة على صحة ايامه فهو اثور في الحديث وممدوح في القرآن  
 انتهى اي هذا بقدرناي بالقي مدوح ونيك است چنانکه در مناقب را به نصیر برسم آورده اند که در روز  
 بروی ملا نازل شدی بر کسی و گفتی که ای چه قصیر از من شده که امروز این کتبه را با او فرمود و در آن  
 خواهم بزرگ قطب الشیخ حضرت معین الدین ۴۴ ذکر است که هر روز این دعا بگفتی تا آنکه بر ما که نجی و پاک  
 باشد بر معین الدین غریب مریدی که جناب داشت روزی عرض کرد یا شیخ الفلین یا شیخ دانا  
 که بخوبی فرمود که رنج و بلا علامت صحت ایمان است و مخدوم دام بر کتبه فرمود که توبه در سه مرتبه است  
 گناهان است کما قال علی علیه السلام کفارة سنة و نیز فرمود که پیغمبر با هم روزی را خطبه کرد و شیخی بخندست  
 عرض کرد که یا رسول الله این عورت پس نیکوست که گاهی زحمتی نشده که خیر پیدا شود حق آن زن بود و تو  
 دشت انتهی پس صحت و آمده از علامت محبت و تقاضا چنانکه موسی را انواع مرض شد تا توبه  
 لاحق شدی و رفع درجات یاقی و فرمود که گاهی در دسر ندیده و بدعا قیت بخواب ای بخت شریف  
 و هم با قدرت و مخدوم دام بر کتبه فرمود که موی ۱۹ در بارگاه حق سجانه بمقام درجات عرض شد که خدایا  
 بهترین کار در شست که دست فرزان آمده که حکیمه القدر است تا نگفت آن درائی کیان است فرمود  
 آن حکیمه بجا اینها و اولیا و کسالی است که بر مصائب هم مرگ پذیرد و پسر و پسر و پسر کند و از صدق و امان  
 و انا الیه راجعون گویند صحت هر یابی فکر کن زحمت چه که صبر کن ای کما در ملا یان بصفان نصف  
 شکوه نصف صبر و دست سفره روز است یعنی سه روز و یک شب که من زحمتی شده ام تا سه روز صبر کن پس  
 اللین ظاهر کن در مصالحه پیش آن که کرد و اگر در آن حدیث آمده که تلو و اعبا و الله من کل لاء الامن و اولی الامر  
 ای الموت و طلب شقا در راه و اگر رفتن مختصر نیست بلکه ذکر حق تقاد دعا و صلوة بر پیغمبر و خواندن  
 هم مشغول باشد خصوصاً قراة فاتحه که در آن آمده شده آنها شفا من کل لاء انی من العلم و قل علی الصبر  
 علی الصدق و لا ولی یعنی صبر محبوست کننده در صدقه لولی یعنی در عین نزول صیبت جزع و فریاد  
 و اگر نه بکس بعد از آن و چاراد فرمایا و اینها و آن نیز گوید و در سیرین بر روایت انس بن مالک  
 آمده که شش پسر ابو طلحه انصاری هم وفات یافت و ابو طلحه در خانه نبود و بعد از شب بخانه رسید  
 زن او سلیقه نام جبه رضای و خوشنودی و تنویر برای او طعام همی کرد و آن سیر مرده را در گوشه  
 خانه نهاد چون ابو طلحه به آن رسید که حوال سیرین چون است گفت که سود شده است نفس وی  
 و من امیدوارم که بدرستی در او راست است ابو طلحه گمان برد که رست میگوید پس زن او را طعام  
 خود را پخته با و مشغول شد و نفس خود را با ابو طلحه یکین داد و چون صبح شد پسر را غسل داد و ابو طلحه نزدیکی  
 رفتن بود که او را خبر کرد که پسر او وفات یافته است پس ابو طلحه غسل کرد و بار سوال الله من کل لاء انی من العلم  
 و اجرای که میان ایشان نه بود جناب آنحضرت عرض کرد رسول الله برای ابو طلحه و سلیقه دعا فرمود

که بزرگ الله تعالی بکمال اسم سلیم پس از انشب حال شد و رفیقان بن عقیقه گفته که مردی از انصار خبر کرد که من  
 دیده ام که بیکت دعا آنحضرت از آن اوطافه از بون فرزند ان برآمد و هم قرآن خوانده بود و در آن حال  
 صبر آن زن است که این معامله کرده که آن فی الخزانة جلالتی تقصیر در حد و مکن جز بقی طمان شانی بگویند ای  
 دود در علاج کن دشفا از حق تعالی بدان نه از دوا چه تاثیر دارد و وابسته و تقدیر اوست بسا باشد که تاثیر او  
 از دوا و اسلوب میشود چنانکه در خزانة جلالتی آورده که حضرت موسی علیه السلام را باری در شکم عارض شد باشاره  
 حق تعالی بر نزول خیر نیل علی گاهی بالانصراف آورد و شکم بخت و در و زائل گشت و بار دیگر آن درد لاحق  
 بهمان گیاه بر چکان در دست نافع نشد پس مناجات کرد و درین باب قرآن آمد که درین نوبت خاصیت آن گیاه  
 سلب کرده ایم باز گفت که در صبر جمیل و پوشیدن مصائب اجر بسیار است کما روی النس من مالک خزانة  
 قال ۱۲ قال الله تعالی اذا وجهت الی عبد من عبادی مصیبة فی بدنه او دله او ماله فاستقبلها بالصبر جمیل تجبت  
 یوم القیمة ان انصب له من راتنا و انشر دیوانا کذا فی الخزانة جلالتی پس بر صابر که شکوه نکند در حال اعمال  
 است و نه خواندن نامه اعمال و قال فی عین العلم قال ۱۳ جاد الصبر علی الفرائض ثمانية درجته من المجرات  
 ستمائة درجته فی المصیبة عند الصدرة الاولى و تسعمائة درجته یعنی بر صبر و ثبات بر فرائض الهی صد درجه  
 ثواب است و در باز ماندن از هر که خدا تعلقا ششصد درجه و در صیبت نود صد درجه اول نصد درجه باشد  
 بیمار را چون بشنوی در حال رد پرسید گشت الخ در مطالب المؤمنین است که باک نیست در عیادت نمودن  
 و ترساکه همایه باشد و کذا عیادت فاسق بر اصح و در عیادت مجوس و دشمنی اختلاف است و در خانه مفصوف  
 بی عیادت فرود و فی عین العلم مجلس عند رکتة الریض و من بر سر و یضع یدیه علی جبهة او علی یدیه و یسأل  
 کیف انت فیه السنة و لا یحدث عنده بکلمة شکر و لا یحدث باهتزاز و لا یحدث باهتزاز و لا یحدث باهتزاز و لا یحدث باهتزاز  
 بطول العمر و سرعة الصحة و یغتنم دواءه فیه کما عاء الملائكة و یدعو الله الشفاء سبع مرات فیه الشفاء  
 ان لم یحضر اجمه و غیب فیه هی ستمائة و الزیادة فضل و در دانهی و عیاده صاحب الرد و الدک  
 وجع الضرس و الحرب العرق المدنی انتهی یعنی پرسنده نزد ناوی ریشند نود سحر و درست نمودن  
 پیشانی او بند دیار بر دست و بر سر او را بگویند تو که این است طریقه مسخونه عیادت و نزد وی بخواند  
 مگر آنچه او را خورم سازد و بهر دان خوبی او باشد که ملائکه بر آن سخن گویند و هم بشارت و بهر ریش را  
 به رازی عمر و زدی محبت شفا و دعای بیمار را برای خود غنیمت شمارد که آن چون دعای ملائکه مستجاب است  
 و هم بر او بخت باریند عا گوید هال الله العظیم و رب العرش الکریم ان شکک و در حدیث است هر سالی  
 که عیادت کند این دعا کند شفا بخشد او را حق تعالی مگر آنکه اجل رسیده باشد و در عیادت یکبار رفتن  
 سست و زیاده بر آن تحب پس احسن آنکه روزی عیادت وی رود و روزی ترک و بهر نود و صد  
 کم نشیند او را حضور بیمار چپ دست نه بنید بلکه چپیم برود و در دانهی آمده است عیادت در چپش

و در اول درود دندان و کمر و پشت گذاشتن بر پهنه پس از آنکه منتهی به دست و پا میزنند و چنانچه بخواهند برآیند  
اگر ارم اوست انداختن دست عیادت رحمت بدان رحمت خدا و اوقات چون طاری میآید یعنی در  
صورتی که نماز فرض در مرض از قوت نشود و یقین آن که رحمت حق تقاضای در خلعت این عیادت  
سختی است فال علمی نیز سبب خطای این آدم کما یسبب الکبر خفت الحد یعنی بر دست گناهان  
آرد میان سوس چنانکه کور کما آتش خفت آهین بایسیر و کذا فی الشارق و گفته اند که سیاه است که کند خفت  
زیر که شاید که مرض از جهت معاشی باشد و صدقه و هدایه که بالا از آسمان فرو داده باشد و اگر کند  
شاید که علت از دهن فاست باشد کذا فی بر پهنه پس در بیماری خود و برای این عیادت خود صدقه  
مطلوب است که بدان دست رفع دفع گوید و در کتابت که برای گاه برای رفع درجه و عزت باشد و کما  
برای نتوان بنده و صبر و کما عیادت بر عیادت صبر میگویند چون مرتکب عیادت جان من  
مگر در عیادت بنابر داده محرم است یعنی چنانکه در هیچ نفس خود صبر در کار است در مردن او و لایق  
و نقصان او و دل و غم دیگر صبر باید و در زید که در آن مثل آفتاب انبیاست چه کار نماید و در شداد  
و ایازی که عیادت صبر بوده و در تقاضای صبر و خطاب بیکدیگر فرموده صبر کما صبر اولو العزم و حق تبارک  
و تعالی صبر بر آن است که آن الله مع الصابرین و الله یحب الصابرین و در حدیثی است که ابو ذر غفاری  
مثل او از بیت پس میفرماید که صبر کردن بر مصائب و بختها یاد آمدی است و اگر از شیعیان میفرماید  
که مثل او هیچ نمیفرماید هیچ کشیده است و در جمع دفع آشکباری پیدا کردن و دفعی فریاد میفرماید که شیعیان  
کذا فی التغب و کما یلقی طباخ بر سوختن و خراش خند و خطب یعنی خراشیدن و خاره و کذا فی  
بنام گوش و ابیات لا حقد سیان رسوم جاهلانی که به منوع است چنانکه در خزانه جلالیه گفته و کذا فی  
اکثر التاخرین من علماء بکیرة الاجتماع عند صاحب العیة و بکیرة له ان مجلس فحیة بخودنا حتی ما فی الیه  
الناس و یعرون بالاحباب ان اذا فرغ من الدفن یرجع الناس لظنهم انهم قد اشتغلوا باورهم و دردی  
الحسن بن زیاد من اخیفه روح انه قال انما احرى الی الی الی لایضی لمن عزاه مرة ان یجری مرة انما  
وقد جاءه ذلك فی النحر المروی ان بنی کلام الخزانة قد غدا فی امرای کاد و مکانه روز قزیت  
نقشستن خوشست و ابو الیث گفته که غیت مراد از مصیبت است که برای قزیه نشینند و خانه زیاده  
سجده است روز بیل آنکه چون خبر مرگ او را رسید این الی طالب و ندین عارضا که حضرت رسید  
او برای قزیت در مسجد نشست و از آن آمده قزیت میگفتند کذا فی الترفیب با جمل بودن که بگویند  
یعنی ترک جامه پید و لبس جامه ریونگ و کبود و نیز چنانکه رسم جاهلیت بود منوع است و کذا فی  
دیبا و حریر و بکیریت میباید و یا بکیریت و یا بکیریت و یا بکیریت و یا بکیریت و یا بکیریت و یا بکیریت  
کذا فی مصیبت سر بهمنه کردن و از پس جنازه سر بر پهنه و نقی مخلوط است یعنی منوع از شایع مسلم









و دیت در آن واجب نکرد و مرتکب نشود نه جنبت کوکب و دیوانه و مقتول بحجم و قصاص و لغزیر  
 و نه مرتکب که حکم ایشان غسل است اینتی و قال فی الزیارات کل غصب قتل الی الاربیعین شهید بای  
 تنی قتل مباشره و تسبیح حدیده او غیره و قتل مباشره ظاهرست که در معرکه حرب کافران کشته یافته شود  
 و اثر جرح بر وی ظاهر باشد و قتل سبب آنکه مسلم در زیر یکا است دشمن در آید و میبرد و یا سبب دشمن  
 بدندان و یا بدست و یا خود مسلم را خنجر سازد یا با شمشیر دشمن را کوبد یا بران پد و یا کشته شود  
 از پیش و یا راننده وی باز پس درین جمله قتل شهید است و کذا اگر کافری است دشمن یا پزند و یا بمراند و آن  
 است مسلم را بمراند و بکشد و یا دشمن و دشمنهای مسلمانان آتش زند و در آنجا سوخته گرداند و یا بزند  
 بر مسلمانان یا بکشد و در آن غرق شوند و یا کافران مسلمی از بالا سنگ اندازند و یا مسلمی که زجر حصار  
 ایشان آمده است و دیواری را بکفند درین همه مورد کفتم شهید باشد زیرا که دشمن نیت است از او  
 تسبیح یعنی دشمن سبب قتل شده کذا فی الترفیع یا ظالمی عداوت بجای پیغ و یا بتیراندگی و اگر  
 تیغ و تر و سلاح دیگر باینر غالب است و اگر قتل تسبیح نیز بمان حکم دارد چنانکه طوسی و ظالم عبارت از  
 ابل غنی و قطع طریق است چنانکه در واقعات ناطقی آورده که اگر مسلمی در حجاب دزدان کشته شود  
 شهید است لقوله من قتل دون باله فهو شهید هر که در پس ملل غم داشته شود شهید است و این حدیث  
 در تارقی الاوار است کذا فی الترفیع پس قید ظالم برای باطل قتل حق است که در رحم نرود و قصاص  
 کشته و کذا که قتل ساحر و ساحی فساد که برای سیاست کشتن او را و قید عداوت از قتل ظالم  
 و سبب که در آن دیت و حجت و در نینب و او را غسل که به بخلاف کسی که کشته شود و از بعضی مسلم بود  
 ظلم و بعد اگر چه در شبر کشته که آن شهید است نزد آنکه ملته خفیه و غسل نباید و کذا فی الترفیع  
 از سخن عام مراد است که دیت باشد یا غیر آن چون این قیود در آن قتل یافته شود او شهید است  
 ما خود من الشهود یعنی الحضور اما الحضور الملتزمه عنده او الحضور و وجه عند الله تا کذا فی  
 القسطنطینی و حکم آن شهید است که او را غسل ندهند و جامه از او بکشند بلکه با جامه آلوده بخون  
 بی غسل نماز بر وی گزارده و دفن کنند کما در فی الحدیث ز لم یوم بکلامهم و دمانهم و لا تغسلوهم  
 یعنی میوشید الی انرا بر خضا و خونگسای ایشان و مشوید ایشان را که در حدیث دیگر است  
 که السیف محاذ الذنوب که تیغ ظالم بر شهید آمده بخونگنده گنایان است پس ایشان را مواخذت نیست  
 اما حقوق عباد بر ایشان ثابت بمانند کما روی عن بن عمر بنه انه قال قال رسول الله لم یغفر شهید  
 کل ذنب الا الدین و امام شافعی هم حدیث مذکور شک کرده بآنکه بر شهید نماز نباید گزارد  
 زیرا که نماز بر میت متعاقبت و دعای مغفرت شهید از آن استغنی و دعای خفیه جواب نمید  
 که نماز بر میت مسلم برای اظهار شرف و کرامت اوست اگر چه متضمن مغفرت است نه بیستی که انبیاء

و رسول الله صوم اند و بر ایشان نهان نگذارده شود پس بر شهید بطریق اولی روا باشد اگر میفرمود  
 است و حاجت بشفاعت اتروید نداند که گدائی ترغیب یا آنکه از نفس نفس نداشتن چنانکه سلاح  
 پوستین و موز و جامه دار و کلاه از وی بکشند و نه از اگر اگر از کفن سنت باو کم باشد زاده کنند  
 و کفن سنت تمام سازند و پیدی و سبای خون از وی پاک کنند گدائی در علم کس غیره دیگر شهیدان  
 یعنی شهید اکبر است که در کور شد و دیگر شهیدان هم هستند که ایشانرا ثواب اگر چهل دادن و جامه  
 از ایشان و چیت و بعضی از این اقسام در ترغیب الصلوة ذکر یافته و در برینه از مبسو و تفل کرده  
 که مرتکب را ثواب شهید است که کف عرق آب و حریق آتش و مبطون و مطعون و غریب عاشق  
 صادق ذات مطلق یعنی زنی که با در زده میجو و صاحب پند ازات الحجب انبی تبطن آنکه شکم او در آن  
 باشد یعنی صاحب الطلاق و مطعون آنکه در طاعون میرد یعنی بیعت نکرده شده گدائی الحنفی  
 اینجا معنی اول مراد است که جباری الحریف من صبر فی روض طاعون کمان الحار شهید و معنی ثانی آنکه است آنکه  
 که نیزه بقطب از دست خود خورده باشد و اندام باصواب و در خمره جلالت که قال عمل من باغی و با  
 وسیع له فی قبره قدر آتین مسکنه ای حیث مات ای هر که در ستر میورد و در افراخ کند مقدار ساقی  
 که میان خانه او و جای مردن او باشد پس مغفورت و همچنین مرد و زوجه و شب آن که عذاب آنان  
 مرفعت اگر بایمان رفته باشد عاشق که باشد یا ساهم عشق دارد و در ستر یعنی مرد عاشق زن  
 و بالعکس که در عشق خود مضطرب باشد و خشقت از غرض نفس و لو شتبهوت پاک است و احوال خود پاک  
 گوید و از در عشق همان و بد و گدالک الصدوقی الذی مات فی حاله السماع من قلبه الشوق الی  
 لقاء الله سبحانه و تعالی که گدائی که در فغان خود جهان و بد و کسی که در زیر دیوار باسقف و بار خشت  
 میرد که بر افتد و هم کسی که پایمال آب سگرش گردد و اگر چه ملک او باشد و کسی که صاعقه او را بوزد  
 و هم کسی که در پیراهن یا در چاه یا در حفره افتد و در آن جهان دبد و کشته شیر و درنده دیگر شهید است  
 و بمر بفرموده بای موحده در مده است معروف از قسم شیر تر زده گویند گدائی الحنفی و بالعکس  
 که سخنی بهر حق گوید شود کشته در آن ای همچون و اعظم و نامحسب و در صلوة مسعودیت که  
 خوان بعضی علماء آنست و مثل و ظالم و جابر است بر وی احتساب نشاید که در قول تعالی و لا تقوا بایکم  
 الی التسلک و امام محمد گفته که ایشان معنی این آیت را که متناهی خود را در پلاک انداختن نیست که مسلم  
 بظلم کشد پس او را بحکم شرع قصاص کنند و آنکه بر سلطان ظالم معروف و نهی نمیکند و بدان  
 کشته شود در حقیقت چنانست که باطل حرب قتال که همت و در اینجا کشته شد و شهید افضل  
 از آن نبود که بر سلطان ظالم و بیعت حساب کند سلطان او را بکشد و در کتاب المنوار آورده  
 که افضل الشهداء احمد بن محمد بن عبد المطلب و رجل قام الی امام جابر فارقه فقتله السلطان ثم حسین





گشت بر مردم و در ایشان اگر چه خودشان خطا کنند نباید خورد و خریدن از آن بدترست و در  
بسیار جاهای و در بعضی از جاهای آمده من تسول قائما و تعمر قائما ابتلاه الله سبحانه و تعالی و در بعضی  
و دیگرست از آن من موجبات الفقر مکتوبه العمامه جالبه ای که بسیار فقرست چه بر سر بعضی است و  
در حال جلوس اگر کسی را که استادن او را بطلب مجلس داده شود گفتند که اگر چه فقرست و  
مستغنیم گفتند که از مردم خوشه بگیرد تا بر آنست که در حدیث المومنین الف مالوت پس در بعضی از فقر  
مردم خوف عظمی باشد که مردم محبت کند و در ظاهر کارها جفا می ایشان برادر و یک حق حرامست که  
چست که در روی خشک و عاقل قیام شاه کون موجب فقرست و در رفتار هم نشاید که در قول  
من تشطه مشیامات جا کذا و من تشطه قائما رکبه الدین و موی خرمگاه بموی بتراشد و بقرآن  
کنند که موجب فقرست و اگر بنوعیه مالیدن دو کند خیرست که خیمه جو یکبار چنین کرده اند که  
العلماء و در حال جنابت نترسند که فردا آنوی را در جهنمگاه اولی استغاثه کند که بر سر زمین انکار  
و انوار کرده است رافعی من العلم فی نقص من بدنه شرع و لا طفره و اما حاله الجنه بتلان اجزاء المبدن  
تعا و فی الاخرة کذا و نیز باید که در دفن آن احتیاط کند تا نظر مردم بر آن نیفتد زیرا که عین حق  
را و دیگر از این که بجا آید قیام بدن حرامست بعد از انداختن نیز حرامست و در بعضی بر این هم  
پیران حرامست که در سن بزرگ باشد چنانکه در برینه گفته که یکی نزد صدیق اکبر نزد شکایت از برده  
خود را آورد و فرمود لهذا مفسی قدام من هو اس منک یا بقدر عظیم باشد چنانکه استاد و پدر و خویش  
و بر سر راه و کوچ نشین هم موجب فقرست و خلال دندان موجب لغت می کند و از برید هم حرامست  
و از انار بریدن و بچوب جاروب هم کند و قال ما کلا الا غنم و لا تأکلو النعم ای آنچه بر زبان  
و دندان برآید بخورید و آنچه با غفلت برآید بیندازید و سوختن پوست بسیار کسیر موجب فقرست  
که معرفت سابقا و هم پیاز و سیر خام نخورد که از آن ملاک را فقرست باشد پس موجب بد دعای  
ایشان گرد که کذا فی من العلم و قال ما کلا الا الثوم و اما یفانه فی خفا و من یحیی و اما بکل الثوم و  
المصل مطبوخین و اما یکل النبی امته فانه یؤدی للملاکة کذا فی التحفة و لا علی المرض و مر دلیت طهرا  
بجو تکم من اسج العکبوت فان ترک فی البیت و دلت الفقر و در بایکاه و اب موجب غری ایشان  
و زنه گذشتن پیش ترک کذب است بایر گشت و در قیام کند که نغمه گذشتن آن حرامست و زیان  
کمی آنست چنانکه در حدیث است و نماز با اول وقت گزارد و امره الحالی است قال عن من و اعطی  
الاربع لم یقتصر الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و لا دخول فی المسجد قبل الاذن و ترک کلام الانبیاء  
بعد التور و القیام قبل الصبح کذا فی السجود در کذب عادت هم بمن کی در فرجی کن نظر قال اما کذب  
یا کل الرزق و الثوم یکل العمر فی الاحیاء و فی الخلق علی وفق المصلحة و لو کان کذا فی ثمنه موضع

من اصل بین الاثنين ومن كان له زوجين وفي صلح الحرب وبكذا في لسان ابی الیث بر روی  
 مصححت مباحست وکثرت آن موجب فقر واز فرج عورات مردم مرادت چه در عورت  
 خود وگرمیست موجب نسیان وکماوردنی الحدیث من اکثر انظر الی امرته عوقب بالنسیان وکثرت  
 وروی رابع از شستنه ایندیل خشک زد که بدامن جامه مورت فقرست وکذا جامه پوشیده ووظن  
 واز صومعست که اگر چوب برندان گرفته بدوزد افع فقرست وین انما ز فرج در سحر شسته باشد  
 تا طلوع آفتاب و اگر ضرورت باشد پیش از دیگران بلکه پیش از همه برآید تا افع فقر شد خواهی کن در  
 صبحدم او بار آید پیش تو ای بدبختی گوین پیش آید چنانکه در حدیثست که زمین از آنگس  
 شکایت کند پیش حق تعالی و نوم الصبح منع الرزق و قبل از صبح دیدن نجهت سست شب  
 میراد تا قوت آید او را و دلای نازخ و وظائف اشرفی و غیره و ناخهار با ناضی که جدا سازد  
 نه بکارد و بدان که مورت فقرست که از فی الجلالی و هم گفته که ناخنهای بریده را جمع کرده در محل پاک  
 دهن کند تا فرد خصمی کند و کذا گفتن تخم خروزه و مانند آن بی حاجت علاج و کذا بر آوردن  
 مغز دانه کنار و بیزران و کثره الخلف بالذبحانه و النکان صا دقا بورش الفقر و غیره و بی مقدم کردن  
 اماصل الخلف به ثلثه لکاید و تحقیق فقد صدر عن النبی و اصحابه الکرام مراراً و تنگی در نفقه و اولاد  
 اهل خود با وجود کثرت معاش مورت فقرست چه او قبح بر حسب حال آید و معالیه دارد که مرد  
 و کل بی ناه روزی سازد و حریص را خوا میسازد و کذا شستن دست و مضمضه مست بر آن  
 معام و ترک آن مورت قلت رزق باشد جنگ و خصومت گفتگو با خانه کردن روز و شب راجع  
 در اخبار آمده که آن بغض الله علیه علی ابی المنکبه و در حدیثست که هر که ظلم کند بر اهل خود و زن و بچه  
 را بزند آگاه باشید که من پیغمبر خدا یتعاضد خصم او باشد در قیامت پس بدست و سیاست با اهل خود  
 میان روی بهترست و فی قتادی ابی الیث ان للزوج ضرباً اربعه اخصال و علی ما یوسف  
 معناه احدی ترک الزینه للزوج و همو یرید و الثاني حرکة الجاهة افادعاً الی فراشه و الثالث ترک  
 الصلوة و ترک الغسل و الرابع الخروج من بینه بغیر اذنه انتهی کلامه کذا فی الجلالی و صد گوهر کنایه از بکثرت  
 در رزق سبب کثرت مال و ذریه و در حدیث شریف هم سبب غنا چنین آمده که بر او الدین و التجم  
 بالعقیق بیشک الله تعالی کذا فی الجواهر الجلالی فاحصر فیها بتلین المضبط هم و کزاری چاشت را از آن  
 بیشتر گفته شته که درین هم نوافل هم بسیارست و هم مورت غنا و کذا اصیای بعض من کل شهر و صومع  
 و انیس کما فی الصدوق لسیح بختیاد بارت در روز و شب دعای سحرست حاجت بمقتضای  
 جدیت ندی که بل من داعی تجاب له و بل من مستغفر یستغفر له و آنحضرت فرمود که اگر کسی استغفار  
 گوید گنایان او از زمین و آسمان چه مانند کف دریا باشد استغفر الله العظیم لا اله الا هو الیوم و الیه

که در این تزیین بجز خدا که بیشتر معصیت بخواند از خود را شکرت حق تعالی عزیمت و ملاحظه  
 عید است که در این شکر تمام دیدیم و معصیت در خانه دشمن بود برکت است و حق معصیت است  
 که کثرت کرده باشد که فی الخزانة العقیقین رجیل امسک المعصیت فی ریته و لا یقر منه قالوا ان ری فی  
 الیرک و الخیر لا یتم بل ریجی الثواب کثانی تا یضمان و لو وضع المعصیت فی بیته لباس بالنوم علی سطحه  
 فی مطالبه الکونین و تیر و کان بانو و دشمنی هم بسنت موجب برکت و تزیین خواندن سوره یس  
 در کتب شیخ منسلوبت نافع چو خوانی تا بری الخ در تزیین از سیب الخضره آورده که قال ما  
 لا تقبلوا الخاتم سنانکم فان یورث البرص فکن قلوبکم بالمقرض خان فی شفاء و قلوبکم بالمعصیه فانه  
 یزید فی الحسنات و الذریعات فی حدیث آخر قلوبکم بالخفا که یوم لجمه فامریع عید بسین بابا یوم  
 و فی قادی باید که روز جمعه نخل چید و برکت کند تا عمل کرده باشد خیر بوی که آنحضرت فرمود که  
 روز جمعه نخل چید و برکت کند چنانکه کسی یکم و دهم و چهارم و ده باشد قد خدعه الا جابر براس  
 بر روز نخل چیدن علی عهد انبیا غیره نقل نموده که نخل چیدن بر روز شنبه موجب معصیت برضی است  
 و در کتب شنبه مورث تو اگر می و در جمعه شنبه سبب نجات و افاقه بجز این است و در شنبه سبب نجات  
 از مرض است ایمن و در چهارشنبه الخ و سوانست و در شنبه سبب نجات از بیماری و در شنبه  
 سفر است که آن گذشته است انبی کلام التزیین و در آن خرافه حدیث آورده که کس از جمعه جمع کند  
 که اوقات و طایات مخصوصه باشد پس بین اقل بایستی که مصنف هم بجا چشمتی که شنبه یعنی اما شاید که  
 او را نقل از جای دیگر رسیده باشد و در میان انبیا است و این حدیث که در آن کون یا خدایا شارب  
 قلم الاظهار یکوم موقت وعده و در برینه گفته که نخل در روز نخل که تنگ رزق است و در آن نخل است  
 کند تجا و در روز شنبه کند و تزیین آن است که در دست آواز کند از سوره یس بر دایه ام بیری  
 اما ختم کند بر ایهام یعنی و در بای آواز کند از خضر یعنی و ختم کند بر خضر یعنی کثانی عین العلم و در تزیین  
 و دستور القضاء آورده که قص الاظهار بر روز جمعه قبل از نماز کثرت و قد و طالب گفته  
 که در خبر آمده که قص قلم و طلق قبل از نماز جمعه کرده است پس باید که همان نماز جمعه این کار کند تا عمل کرده  
 باشد بر حدیث و حدیثی دیگر که در فضیلت روز جمعه آمده که قص قلم و طلق قبل از نماز است که فی نخله شکر  
 پوشیدن روز و کثرت در صدر کتاب گفته شد چو توبه یس خانی پوس از عقیق ای طلع من فی صعد  
 سنیق پیش دین است و آن این است که اکثری الذی باید ساخت که مغیرم از عقیق تمام نمود  
 و در مودعه عقیق خانه بارک ای در آن برکت دین و دنیا است و قال من ختم بالعقیق  
 فی سله لم یحسنی و ختم له بالسعادة و قال ایضا من ختم بالعقیق فانه فی الفقر و صلوة مع ختم عقیق  
 بعد ثانیین صلوة کثانی منافع الاجار من النبی الختانی و صایا الابرار کثانی فی الجواهر العالی و نیز بعضی

مودعه  
 کثانی  
 عقیق

بشب بیاست و نزد عامه علماء همچون سنگ و آهن و مسخره است و دستگیری نایاب و بسیارند  
 بمنزل موجب رحمت و برکت و در عهد خود خلافت کنند و تا خیر نیندازند که خلافت و عده از رسم منافق است  
 پس واجبست و فاد و صدی که خرم از و مغرور شود اگر چه انشاء الله گفته مگر بعد از گذشتن این علم و در کاشفتن  
 که نزد امام و جمیع علماء ایقاف و عده تحب و در خلافت که است سخت باشد تا اتم و نزد بعضی واجبست  
 گذشتی بر سه و تواند که از عصفه از عهد و بیان و که گویند باشد که در خلافت این و حدیث و چنانکه  
 در دن در حق مسجد و چراغ الفردوس و فرشتان و خلق در آن و کلوخ استغفار و در مسجد نهادن همه موجبست  
 و این است و گذارد تجارت صدقات بساکن دادن و برکت و در یاریت مصطفی علیه السلام از زیارت  
 اما وقتیکه در آن نیت صالحه دارد و غرض ناموس و تجارت و خویشتن مال نباشد در خانه داری هر که را الخ  
 فی عین العلم یحضر الخ و یحضر البقی عند اکل الطعام فانه یحضر الملائکه و یطعمون الشیطان و در خزانة جلالی است  
 قال عا فی انکم و خیر علیکم خرم انبتی و فی عین العلم و خیر علیکم و الدجاج للدر و النسل فیها عشرة  
 الرزق و کان لهم فی عیرات و کلم کان من لیلها قوت ابر و غسل جمده نیست پس موجب برکت باشد  
 و غسل چهارشنبه بخاصیت غشیدن غنا مشهورست چنانکه در نافع گفته ایضا خزانة بکاء غسل در  
 هر روز از اسب و معنی نیت و آنچه بعضی نوشته که بر درخت کثیفه موجب کوبای عسرت و درخت کثیفه  
 نقصان مال باشد هیچ نیست گذشتی التالیف و غسل عیدین و عرو یا یاد کرد از آنکه دائم نیست بلکه در سال  
 بیاست و احوالست و معده در فاشور بیشتر نوشته شد آمیز چون گندم بهم آنگاه از آن مالی پزیرا نیر که  
 قوت انبیا و بیشتر از خود و پس جو گردند باید میختن موجب برکت باشد گذشتی عین العلم و لا یواظب علی  
 البرکة ایام فوالمروی عن النبی و یا کل الشیخ فانه اکثر طعام للانبیا و فی خط البریه فی موجب البرکة  
 انبتی و غلات لکی در شریعت کیلی اند و ذنی عین و دن آنها خوف غسرت و فی عین العلم و یبذل  
 الطعام اخذ و اعطای فضیله البرکة و شستن است وقت خوردن موجب برکت باشد پس اولی آخر باید  
 شست اما اگر نان خشک باشد برست و یا و در اول بشوید فقط و متبای موجب برکت باشد چه در آن  
 تحصیل حق خود و سبب ناست و هم در تمام تفسیر حق تعالی و ادنی برکت باشد و الله تعالی اعلم  
 یکی عمل از بر آن هر روز گاری خوشتر ای بیشتر را انگار با بی که از بهر خدایت با میدنیل نعیم نیست و بعد  
 عمر خویش عمل نکست خوشتر کنی گران مرضی حق تعالی باشد و او فایران مال الله اگر چه عده مغفرت و اعظم  
 فرموده است و منازرا امار اعمال صدق خلوص و عهد الله تعالی با که نیست مقام صادق و نقصان نه جاسه  
 منافقان و مرئیان لهذا جنت را بمقام صادقان و صفات مودده و اعمال جنت بسیار اند و جنت  
 اعمال صالحه چنانکه صلوات رحم و مراعاة حق بسایه و جز آن که در دنیا بجا بیاورد و عده جنت و مصنف  
 برای ضبط نیست بهشت که در اول کشته شد گفتن انصدق و ان بنفاق و عادت و هم در آن است



پس مرد از جنت محروم است و گداز منافق کدر در حدیثی که سقلا اند و فرخ باشد قال من قال لا اله الا الله عا  
مخلصا و دخل الجنة لا حساب و فی حدیث آخر ثمن الجنة قول لا اله الا الله محمد رسول الله انما الجنة في الجبال و غیره و هم  
شاد کردن بودند و چون که تواند که قال من من موجات الجنة ادخال السرور فی قلب المؤمن و اتقوا  
النار و لو شق ثمره كذا فی الجبال سییم خود را بندگان طعام بگریسکان بکما قال یوجب الجنة الطعام و  
افشاء السلام و حسن الكلام كذا فی طریق التحدی و قد خزانة جلالی است که قال بعض العلماء من سیر المسلمین  
لمثل الكرام اللطیف و الصلح فی الصیف و الضرب فی خلیل الضعف و بل السیف و دخول عافیه و قد  
بهشت غریبای بلند و برجیدست از نظایر آنها باطن آنها نموده میشود و آن برای کسی است که سخن نگوید  
و خلق را طعام بخورد و نماز گزارد و حتی که مردم خفته باشند انتهی و در جواب جهاد کفار نفس و روان  
حدیث بسیار آمده سری بگوید چون کسی آن حرکت ای بسیرتو قال لا یجوز الا حدان بنیسی علی صاحبیه  
قا فاحدث احدکم عندك ثم غاب و فك صار حدیثه امامه عندك كذا فی عن العلم و قال فی الطریق  
افشاء السلام بکما قال ع اذا حدث رجل یجل یحدث ثم تفتت فهو امامه عند السامع لا یجوز الا الحدان  
فیه بافشاء للغير لان التقاه قرینه طان مقصوده لان لا یطعم علیها سواه و من ابی تحید روحا من  
شر الناس عند الله كما منزله یوم القيمة رجل یفشی الاله و فی بعضی فی نشر احد هاتین صاحبیه و اعلم ان و فی  
او قبل فی مجلس مما یکره افشاءه ان لم یحالف الشریع بلز که کند و ان خالفه یطرل ان کان یحق و الله  
و لم یعلق به حکم شرع کالحده و التعزیر فکذا لک لایع و ان یخلق به حکم شرعی فکذا الخیار فی افشاءیه کالزنا و ضرب  
الخمر و کفی الکتم فیه فیصل و انما فی العبد فان لم یضر احد فلیکلام و الشهادة ان طلب منك  
وان لم یکن فی ضرر لا حد فاکتم افضل ان یقول من و کتمان من مسلم کذا است انید مغرر و دخول جنت  
لیکن بشرطی که کوشد و عدوی مبارک بر معاصی بهم و عده مغرر است صاحبیه و کفی کار آنکه ای علی صاحبیه  
مومن را موجب جنت بشرطی که غالی ندید باشد و معاصی بدان نمودن باشد و یا نه که باشد و لا اله الا الله  
اول بدو فرخ برزد و در حق کسی که مکافات نکند چنین آمده که حسن الی بران ساری که کرام مساکین بهم موجب  
غفران است که ان المؤمن یحسب کل صدقة یوم القيمة و در مخالفت هوای نفس اماره که او را در عبادت شاکر  
شافل دارد حق تمام فرموده و اما من خاف مقام رب و بنی النفس عن الهوی فان الجنة هی للمؤمن و دخل  
خیر الاعمال اضر اشقیاء علی النفس و فیض اصطلاح اهل صلاح جهاد است از ذکر امور قبیحی بعبادت حق  
کما فی معین العلم النفس هو التصریح بالذات کلفظ الجاه و البول و الحرام و ز و جنگ خود ندید لیس النفس من  
ای ذکر امور قبیحی چون ذکر جماع و بول و اشد آن ان شهوة الی الهام نیست و دشنام و ادن مسیله را در جنت  
انزین و هو کرده عند الحیاجه و من عبد الله لم یکن کتاب زنا و نفس گفتن و خوردن حرام و شکر و عاقبت و فرست  
بغیر آن و کتب پس بر گزایندها احتراز کند مستحق جنت باشد و مومن را باید که از عصیان حق تعالی بپزد

کما ورد المؤمن یری ذنبه کما یأبى مرسله نفسه فاطاره کذا فی برهنبه در کظم غیظ نفس قرآن است  
 باصالحان و انما نسیس الخ ای محاسن باطل خیر کند که او را مانع آخرت کنند قال المرحوم مع صاحب ای شیخ  
 بادوست و جلیس خود مشهور گردد در جنت و یاد دارد و دوست بر یاد حق تعالی هم موجب مغفرت و در غایت  
 مظلوم انحریت آمده که من فرج عن عموم اذعان مظلوما غفر الله له ثلثا و سبعین مغفرة و قال ان الله تعالى  
 فی عون عبده ما ولهم العبد فی عون اخیه و در برهنبه گفته اگر مسلم یا ذمی ظالم از کسی بپرسد منصرف کند و نصرت دهم  
 که در حدیث است من یأی مظلوما فاستغاث به فلم یغثه فی القرباط سوط من النار کذا فی الروضة و انما یکن شیئا  
 در سنن مؤکده که در اوقات فراغت میگردد از دعا و قائل من و اطلب علی اثنی عشر رکعة بنی المذنب لا تقصر فی  
 الحجته و کذا فی التهجید و صلوة الا و امین بعد المغرب قال کثر العباد ذلک من جنای الحجة قال عمر صلی الله  
 علیه و آله قبل العصر کن فی الحجة من النار و فی روایتی من حافظار بعدا قبل العصر بنی الله تعالی بنی الحجة و یقرب الی الله  
 بعد الفاتحة اذ انزلت و فی اثنتیة و العبادات و فی اثنتیة القارعة و فی المراتبة الیکم لطلبه السور و الا  
 فضائل کثیره و فی الحاشیه اگر در صلی الله علیه و آله و سلم در رکعتی که از غروب آفتاب پیش از آنکه بپوشد  
 اسماعیل و اعتنق کذا فی التلخیص و نحو بهتر از مردمان متوکل علی الله ماندن هم موجب مغفرت که ان الله  
 یحب المتوکلین و قال لا یزال المسئلة با حکم حتی یلقی الله تعالی و لیس فی وجهه مضغه لحم و هم در حدیث  
 بر که سوال کند مردم با آنکه بیاحتیاج کیش را بپسرت بر اینست بیا رویا میکند با خود و اخای شک و دروغ را  
 بدلی طریق محمدی و تلبیل و تسبیح در هر موجب جنت چنانکه در خبرت و افضل این آیت که در خبر آمده  
 سبحان للذین تسون و حین یسبحون و له الحمد فی السموات و الارض و حیاه و حین یقرءون فخرج الی بیت  
 و یخرج المیت من الحی و یحیی المارد بعد موتها و کذا که بخواند در جنت که هر که خواهد که برای یکیک از رکعت  
 نماید این آیت بخواند کذا فی المشارق پس از آن این دعا گوید اللهم باسک ابتدیت و بکرت اقتدیت تا آخر  
 آنچه در باب دعا نوشته شد و در باره خواندن آیه الکرسی بعد از هر فرض اشتیاق جنت است چنانکه در  
 صدر کتاب گذشت باید دانست که حساب جنت زیاده ازین است که مصنف هم آورده چه آنحضرت  
 بشارت داده است بهشت کسی را که باذن و فرزند نیکو زندگانی کرده است و هم تأب این معاصی را که  
 نیست و چنانکه مشهور است که بازگرد مصیبت گردد و کسی را که والدین از وی خوشنود باشند و هم زنی را که  
 شوهر از او خوشنود و در زنی را که کابین خود بشوهر بخشد برای خداست و بکدام دیگر از اوصاف صالحان مرد  
 و زن چنانکه در کتاب سیر مذکور است و در نسخ برای کافران الیه وین مبتدا و موصوفت و مصلحانی فی خبر  
 و بیت لاحق بیان کثرت نماندند مردان مسلمانان چه مقصود اصل بیان حال مومنان است نه حال  
 مطلق و در میان لای الحاکمین و المناقضین مخلصان فی النار بالنفس و الجاهل میگوید که از جمله پیشین  
 که از حد و حصر بیرون باشد از هر نزاری از مومنان یکین صالح باشد و دیگر مردان صالحان پس از قبر آمد



کذا فی طریق الحمیدی و تفسیر و استبرار کردن سالکان بزرگ و بوالشان قول او فعلی بروی که بر آن خد  
 حرامست زیرا که درین استبرار اید و مسلمانان است اما در حق میخورد و خردان که بدان خوش شود و در حکم  
 مزاج دارد پس چه میشود باشد کذا فی صین العلم و غیره پس استحقاق برزگهان موجب دوزخ است و کذا فی تفسیر  
 سخن کردن بر سالکان و مسکینان هم حرامست موجب عذاب و عید است ترک جماعت و جمعه در حد  
 گذشته نمی رود سلامی و کند الا چون رسد سلام بر مومنان واجبست بزرگ آنست که حق عذاب بخورد  
 و تمام کسی که سخن یکدیگر را رساند و فتنه انگیز و محروم از جنتست کما روی عن حذیفه بن الیمان قال سمعت  
 عن رسول الله لا یدخل الجنة حققة و فی روایت تمام و نیمه حرامست مگر وقتی که در آن ضرر باشد بکسی  
 که دفع آن ممکن نباشد پس درین صورت رسانیدن سخن عداوت جهت خیر خواهی مسلم واجبست کذا فی  
 طریق الحمیدی و سخن چنین هم مبین حکم دارد چنانکه پیشتر نوشته شد و امی ستانند اگر کسی بر سر نخوابد و ادب  
 ای کسی که وام ستانند و نیت ادای آن دارد و مستحق عذابست و لو مات الدائن فی المیلون جاحدا للدين  
 فاجر فی الاخرة لا للورثة سواء استخلفهم القاضی عن الدائن او لم یستخلف لکسای الدائن فی هذا الخبر  
 و قال فی التقریر بر جلالت و علیه دین و ذکر انما طبع نرجوان لا یؤخذ بر فی الاخرة اذا کان من نیت قضاء الدين  
 ولم یقدر علیه و فی الزندیسوی لوادی الدائن دین ابی من مال نفسه فی حیوة او بعد ماته بغیر امره جائز و قسط  
 الدین عن الالب کذا فی مختار الفتاوی از ایجاد هستی که فائده قید نخواهد تا بدین است که اگر نیت دیون  
 آن باشد که بوقت استطاعت دین را بکنم و در خیال ببرد و او را عذاب نباشد و در برنده لفظ کرده که اگر دین  
 ببرد و وارثا و کسی نیست دیون من او را صدقه بر مسکینان کننایمیت که در آخرت بدان دین بخرد  
 و الله اعلم و تنایز بر وزن تقاطع لقب بر نهادن بر کسی چون شخص قدم و بد قال عز ان کما قال فی طریق  
 الحمیدی الشایز وضع لقب السوء المسلم و ذکره باین غیر ضرورت التعریف نور مدینه اللهم بقول الله و لا تنایز  
 باللقاب و اما اللقب الحسن فجاز اتمی یعنی لقب بد گفتن ممنوع است اگر چه واضح آن دیگری با کسی که  
 جهت ستانیدن وی باشد آنگاه ذکر آن لقب جائزست و اما لقب نیک وضع کردن و ذکر آن بر هر چه جائز  
 و لعنت کردن بر مسلم هم حرامست و موجب عذاب کذا بر کافر اگر چه مرده باشد مگر بر مثل فرعون و ساهی جهارت  
 از معاصی چون شرب خمر و بازی و زنا و سرقه و جز آن که در ارتکاب آنها بی مبالغت استحقاق دوزخ  
 و عداوت بهمان داشتن هم موجب عذابست چنانکه در صدر مذکورست و کذا بر مومنان از حدیث در حق  
 نه میخورد پیشتر نوشته شد و در طریق حمیدی این حدیث آمده که انما تحه من خدا لها العذاب یوم القیامة و قال فی  
 الکرامی شرح البخاری قال عن ابن عباس اول من نجا علی المیت و اول من یغنی و احادیث و عید در باره ربوا خواهر  
 و عید بکننده مسلمانان و حاسد و متکبر چه نوشته شد که در آخرت عذاب بیند و چون بیان جهانبی فرسخ  
 حد زاندرست مصنف هم از تفصیل بعضی آنها قانع شده سخن محمل آورد و گفت که نجات از دوزخ و دخول جنت



کعبه رسیدی خلق کن ای محرم حج و عمره را بخارفت بلکه پس از ادای مناسک خلق او را و حجت  
 تا حلال شود و در غیر کعبه تراشیدن واجب نیست مگر آنکه بحال دارد اگر نخواهد و یا خلق کند غیر محرم غیرت  
 الا من سبغت بر جوان ابروان الخ یعنی موی لب از میان بگیر و بر او ان کن خواه تمام آنرا بمقتضای  
 وصاف کن و خواه پوست کن چنانکه برابر لب علیا شود با لکنت که خلق و تراشیدن در آنهم جائز است  
 نزد علما و قید معتبر آن آن کرده که خلق در آن نزد بعضی بدعت است و بقولی سنت و در ترغیب حادیه مختار  
 الجوابات گفته که خلق کن بر اصرار کرده است کذا فی فتاوی برهنه و ذکره فی الهدایة الخلق فیه سنه و جو حسن  
 الفقر و هذا قول الجعفیة و ابی یوسف و من الناس من یقول ان الخلق بدعت و سبغت و نهام و المذنبین  
 المتأخرین من مشائخ الماروی عن النبی عشر سنه الانبیاء من قبیل و ذکر کن جملة ما فی التارخ ذکر فی  
 الجواب شرح الهدایة ان سبغت لیسست داخله فی النجیة فجو حلقها و ذکر فی فتاوی القيمة لا بأس بالخلق فی  
 الشفة السفلیة لانها من حی المرأة و در بعض سائل مذکور است که رسول اع برای حق زنان چهل روز خلق کرده  
 است و هر شفت خود را کذا فی خزانه العلماء و در ترغیب آمده که روایت میکند حسن بن زیاد از ابو حنیفه  
 که مقدار گرفتن شارب بقدر حاجت پس باید که بگردد از میان حلیت خود چندان که نماند ابروان شود و سبغت  
 فیض ان چادری الاطراف کذا فی جنایات الهدایة و الاطراف کرد و بقای حق غیر الخازی فی سبیل الله فیندب الی ان  
 یطیل الشارب لیکون له سبغت فی عین العدد و کذا لا بأس بشرب السبالة و هی اطراف الشارب فعل ذلک غیر  
 و غیره من الصحابة لان ذلک لیسست الغم و لا سبغت فی غیر الطعام کذا فی الاحیاء و النحیة عندنا طویله بقدر  
 القبضة بضم القاف ای بمقدار یکشت و ما زاد علی ذلک یجب قطعه کذا فی الفتاوی و قال فی جنایات الهدایة  
 و کراية تجنیس المزید اخصوا الشارب اعنی الخی ای افقوا الشوارب و اتركوا اللحم کما ی و لا تحلقوا و لا تقصروا  
 من قدر سنون و هی القبضة کذا فی انصاب الاحساب مطالب المؤمنین و در مطلق گفته که قطع ریش زیاد  
 از قبضه سنت است اگر دراز گذارد باک و قطع و منق موی که مانع فریخت ریش یا مزاحم خوردن و نوشیدن  
 دعا باشد کذا فی الحادیة و در خبر است که در آخر زمان مردمان شهند که غضاب کنند در ریشهای خود باین  
 سیاهی هم حاصل جام نمایند موی بهرشت کذا فی مشکوة و الطرق المحمدی و قال عم الشیخ نور الدین  
 بس از منق موی سپید از ریش نبی کرده است اما فقها جائز گفته چنانکه در المختار الفتاوی و جز آن کرده است  
 کذا فی خزانه العلماء و هم در خبر است که سبغت و دراز با سبغت و راسته وجه عذاب است اگر شفاعت من نیاید  
 و از آب کوثر نشاء و منکر و غیر او را با بیعت بمیت و بدست خورد و در حضرت که کسی را که سبغت او  
 دراز باشد اگر شراب خورد پس از دو ساعت آب خورد و سبغت را آب افندد بلید گردد و پیغمبر فرمود که  
 سبغت کم کنید هر که کم کند از امت من نیست و این کار از اخلاق من نیست و نیز فرمود که هر روز قیامت خوان  
 شود و من آنرا که سجده کنید خدای خود را و آنکه سبغت او دراز باشد سبغت او مثل سیخ آهنین گردد و نتواند

محمد مکند و در بعضی روایت آمده که اول او باستان نبرد کرد و در آنجا در جنگ با فرعون کشته شد  
مسواک کن در هر وضو و در هر یک از وضوهای مسواک کردن سنت است که آنحضرت فرمودند که  
بالمسواک افضل من انة رکعة بالمسواک بعد از خوردن طعام و در بعضی روایات آمده که مسواک کردن  
بوقت دیدار شدن از خواب و بعد از قرائت القرآن مسواک کند که از آن ترخیص در موی غسل نیست  
در میان بر کردن و ترشیدن اما بر کردن غسل است که بوی گندیده را دور سازد و در بر نهادن مسواک  
آورده که موی غسل را دور سازد و تا من کردن هیچ روش نیست اما افضل در بر خندیدن است که بیشتر چنین است  
انتهی و از این معلوم شد که مسواک اختیار خندیدن را کم کردن تا من کردن بسیار است که از اینجا افضل فرموده و از آن  
خفته بگویند که در وقت خفته کردن بهتر است که دست و پا را در دوام مسواک نمود و دست پس از شخصی شست و  
که چون پس از وضو کردن بعد از آنکه هر زن برین حرمت باشد و در وقت غسل با خود و در وقت غسل با خود  
بنا آوی و وقت بچشم فیه بلوغ العصبی و الحیض و الحائض من الحیض و حاشا لک انما فی الطهیرة  
کذا فی الترمذی و قال شمس المکره حلوانی فی الامتنان قلت اول عند بعضهم بحسنه و قبل و اوجب قبل فریفته و لم یسم  
سنة لما روی عن ابی هریرة ان رجلا من انصاره کان یسافر فکان یسافر فکان یسافر فکان یسافر فکان یسافر فکان یسافر  
مکونه للنساء لانه لا یكون الا عند الحاجة و فی المسحوب من مسحوبه و انما کان یسافر فکان یسافر فکان یسافر فکان یسافر  
مؤکده فبجوازها لم یکن فی الترمذی فی رمضان المساک و فی الکفایة اشبه کل بعض المتقدمین من علماء اهل بیت علیهم السلام  
الی ان یبلغ سبع سنین و فی رواية یوسف الخزاز فی حشر سنین و الصبح اما ابو خنیفه انه لا یؤتی و لکن نظر الی ان  
فان کان لادن الحقه الی طبق و لکن غایة الامر و انکان ضعیفا لا یطیع فی اخر الی ان یتقوی و فی السراجة الوقت استحب  
الطهارة من سبع سنین الی ثانی عشر سنة و قال ابو یوسف فی اخر الی عشر سنین و در بعض روایات و در بعض روایات  
الجلد منه مکرر الاثر فانه یقطع الکفایت لاجود و قد خیر ما یروى و قد روى عن بعض اصحابنا و قد روى عن بعض اصحابنا  
یوست و لکن نیست مکرر شدت او را خفته کنند که از آن کافر که مسلمان شود و از آنکه مسلمان شود و از آنکه مسلمان شود  
و عین العلم و بین یمن یولد حقو باسته من علی بعدة من المایة و المومنین فی التفسیر الامام الزهراء علیه السلام اعنی فی  
ابن ثانی سنین و بالقدم و فی قریة الشام کذا فی کثر العباد و در کما حی است که خفته است و در کما حی است  
بعد از زوال همیشه کرده است و فی بعض روایات و فی بعض روایات و فی بعض روایات و فی بعض روایات و فی بعض روایات  
بعضه بصره استطلاع و در وضوء مسعودی اگر باقی را حاجت بخته باشد جهات را بقدر حاجت و در بعض روایات  
روا باشد و از اینجا اشکال آورده اند که خفته نیست و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات  
سنت ترک فرض است و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات  
الحاکم و کذا فی کن باب الخطر الکراهیة من ایوان و لکن بعضی بصره استطلاع لان اجماع العلماء و قد روى عن بعض اصحابنا  
نافع المسلمین بابی ثوابی از خداوند زیاده و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات و در بعض روایات

و در جوهر جلالی است که محول میگوید که بقول اکثری جمله اینها اعتقاد کرده شده زاده شده اند برای کرامت  
 ایشان تا نظر کسی بر عورت ایشان نیفتد مگر اینهم که گفته کرده شده و درین برشته و سال از خلایق بدست  
 گیرند و بوقت خفته معانی گردانست همچون که در وقت عقیقه سنت آمده پس بر حسب طایفه و بجهت که گویند  
 یا گاو یا و اقربا و اصحاب جمع کند و طعام خوراند از انهی حلقه بکن در شرک و کفر و الا فضل ان یاتی بیده اسیر  
 العشرة فی الامم و فی احوال الاربعین یوایس حتی کذا فی النحر الفتاوی و قال فی خزانه العلماء و الاصل  
 فی خلق العانة و منعت الباطن و قلم الاظفار و روی عن انس بن مالک انه قال قال وقت لنا رسول الله اربعین یطیع  
 الاینها و فی قول بعض علماء بذا فی حق المسافر و اما المقيم فلایزید التاخير علی عشرين یوما اذا ثبت استیجاب  
 فهو خیر من التویر بالنورة و حلقه بالموی انتهى و در ترغیب الصلوة از جمله سنت استیجاب آب و در بعضی  
 از وضو و مصنعه استیجاب سنگ دل و در بعضی از قضای حاجت و حال آنکه اینها بکن و حجت چون خروج قتل  
 درم شرعی متجسس گردد و فرصت اگر زیاده از قدر و درم شرعی متجسس گردد آری اینهم سنت است اگر که از  
 کم و درم باشد اما نسب باین مقام اول است یعنی استیجاب آب و الله اعلم قصد لو املت چون کند کن یا کنیز اگر  
 یعنی دن و کنیز کن و اما شکر دفع کند از خود و شهر و مولی و چون او قصد لو املت ایشان کند ان اللوطة  
 حرام مطلقا و لو بر وجه و امته و عبده و حتی ابی هريرة روى عن عمارة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة  
 کذا فی النحر العانة و اذا احتل احد اختلاف الشیخ فی کفره و فی السراية اذا اذ بدجل ان یکره غلام او  
 امراته علی العانة و لم یستطیع دفعه بالقتل فدمه بدمه لا شیء علیها انتهى و فی خزانه العلماء اذا قصد مولا ان  
 یلو ط بقتل مولا لا شیء علیه و یكون ما جواز فی قتله لانه قصد تنک حرمة الاسلام و قصد اذی الله سبحانه و تعالی  
 بقتله انتهى و کذا من روی رجلا یرید ان یزنی بامرأة او جارية و هو مکروه لها فاقوله و اما اذا کان مطاوعین فیه فکر  
 الرجل المرأة جمیعا و الکلام فی اثباته طویل و الاصح من جملة اقوالهم ان کان قتلین فی فراش واحد و فی بیت  
 فالیهم علی القاتل ان لم یقتله ظاهرا بل قتله فی الخفیة و قيل ان قصد القتل من یستبعد منه ذلك بهما شبهة  
 بالنزاع قبل ذلك قال قول القاتل مع یسینه کذا فی جامع الفتاوی و حیض چون قصدی کند از ای چون مشرب را  
 از حرام خوف نباشد در حیض و طی خواهد وزن و اجازت است که او را یکشد اگر بنوعی دیگر دفع نمواند و قال علی مرتضی  
 حاکمنا و امرأة فی جبره فقد کفر بما انزل علی محمد کذا فی طریق الحمیری و انکفت چون کسی از راه فساد قصد  
 کشتن بگیاهی کند روا باشد آن بگیاه را که قاتل را یکشد پیش از وی برای دفع شر از نفس خود و من شهر علی السلیمن  
 سیفا فقد بر دم لای دفع الشر و الضر عن النفس و حب علیهم فبجوز قتله اذا لم یکن دفعه لای و لا یحب علی القاتل  
 شیء لانه صار باعنا بذلك لنفسه و کذا فی شهر لای حاله رجل فقتله غیره و دفعه منه لای یحب بقتله شیء لما ذکرنا و  
 شهر علی احد حصا خارج المصر و کان باللیل و ما یلهی لانه لا یحبقة الفوت فی لای دفعه بالقتل بخلاف ما ذکرنا  
 فی المصر کذا فی خزانه العلماء و نقل عن الفتاوی و اگر کسی که در حرم از شخص مال بگیرد اگر مقتدا دردم باشد و اگر از راه



شاید که او را یکشد و اگر کم از این باشد بلکه جنگ کند و مال غنیمت را ببرد و در دست یاری  
 و بهیچ وجه از کشتن او روا باشد و کذا ازین مطلقه عشره جوان ز قوس و طی آن خواهد و قمار در بستان نیست  
 عمرتیش به دست که او را یکشد کذا فی بیته فکما من الدار کس و در ترغیب که کشتن با دو گداز ترست و کذا  
 کشتن باغی اما اسیر کردن بدلا در ایشان و غنیمت گرفتن مال ایشان مرو نیست بکمال الشان کذا و بعد از  
 قوی ایشان با دو بند بنی بدن از فاسقان باید کشی حل و حرم تمام خمس فاسق با اسلحه حرم این  
 فی الحال الحرم الفارقه و الحماة و الحیة و العقرب و الذهب و الفضة و غیر این از امانت نه الموزیات که در  
 و بین المقتصد و بخلاف سائک القول اسلم فلاح و الحرم ان یقتلها الا اذا قصدت کذا فی الکفایة الشیخی  
 فی حکم الذب بلسه و مثله و اما الحرم فذل ان یقتل کل مکتوی و جده و اقصه لم یکن کذا فی خزائن العلماء  
 در دایت متارق المانوار کلب عقورست که مردم را بکشد و ایزد او را بگذارد و قدرت و ایت در بیکای آن  
 ترک واقعست و بهر جور دایت صحیحست و از زلف کلام مراد خلاصت که آن اخذیست نه از لفظ اعلی و متارق  
 در حکم فیه اوجت باید کشت و در سگ عقور و اختلاف علامات فی خزائن العلماء اجمعا علی جواز قتل العقور  
 و اختلافی فی جواز ماله ضرر فیه و قال الامام طوسین امر النبی و یقتل الکلاب کلها ثم یسنتی و کذا لا کلب  
 الاسود منها کذا فی الکشاف و المطلب قد شرح متارق المانوار کرده که کحضرت سگ سیاه را شیطان  
 فرموده است از جهه نبش باطنی قد متناهی ظهر یست که کشتن سگ عقور روا گفته باشد و الا فاذکر  
 آن سگ را که کشته شد و مردم را از او ضرر باشد منع کرده شود و او را و خصوصیت کن و اما بل العقور ضرر فیه  
 و کذا فی کتاب الکلاب ان یقتلوا و ان ابوا من ذلک یجوز الامر لای حکم حتی یامر بقتلها و فیهما ایزد و الا فاذکر  
 و لا یجوز کذا الهرة التي تسکن بل یضر ضررا لا ینال اذ لا یزاد قطع الطريق و الا فاصح یقتل نه الذی  
 و اجماع علی حکام حار با سبب العظام و قال محمد بن سلیمان یقتل الذیة لانها من الموزیات فقیه الزیج  
 عیون الناس علی جواز القتل کما هو ان یضرب و یذکر و القاء و فی الما و اجمعت و قال ابو سنان الکلاب  
 فان استکف فاقتلها و الا فاذکر و فی اخذ الفقیه ابو الیث کذا فی خزائن العلماء و کشتن با سبب ایزد و الا فاذکر  
 و کذا در کفرش و یک و دشت و کجا یزست اگر چه پیش ایزد باشد و بقولی بعضی تا قصد کشته نشا یزست  
 و الصبح هو الاول کذا فی الترفیع و المشرق که مصنف از اول کرده فام کتابیست معتبر و در حدیث  
 امام علی الدین صفائی که از صحیح بخاری و علم الکتاب و کذا و حضرت فخر فرید الدین گنجی فرموده که کذا  
 رضی الدین صفائی که از صحیح که از زبان فرید الدین رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است و گفته که آنچنین  
 کتاب نوست که میان میان میان یونان فرمای قیامت پیش حق تعالی انقی یا کایا یا خیر فیک  
 سگ فانه جلیلیه یا داند که محمد و ملامر که در خزانه نوشته که شیخ قطب العالم شیخ عبد الله باقی در  
 کتاب خود و منه الراعی که در کتب فی الجحیم صریح است ان قال فی فی الما و ان یکن امره خصال من

خمسده الکعبه فان كان له فضائل حميدة الاولى ان يكون جائعا وهو من اهل الصالحين والثانية انه  
 ليس له مكان معين وذلك من علامات المتوكلين والثالثة ان لا ينام من الليل الا قليلا وهو من صفات  
 المحبين والرابعة اذا مات لا يكون له ميراث وهو من صفات المتزهدين والخامسة ان لا يتكبر  
 وان يتوب وجناحه وهو من علامات المدين والسادسة ان يرضى باقوى مكان وهو من صفات المتوكلين  
 والسابعة ان لا يغلب عليه ترك مكانه والنفوس الى غيره وهو من صفات الراضين بقضاء الله تعالى  
 الى آخر ما ذكرناه من فضائل انتهت وايضا از مسائل شتى يكسبه در كرامت كه مردم بدان ابتلاء دارند  
 فذكر الامام قاضيان في سير خلد انه يكره قضاء القرض عند اصحابنا وقال شيخ الامام اذ عرام واما في  
 غير من البهايم فان كان فيه منفعة ظاهرة فلا بأس به والا فحرام كذا في البرجندى في باب الكراهية قال  
 في الظبي لا بأس به خصوصا والبهايم من كل الانعام وكذا لا بأس بالكتا والصبان اذا كان له اوصافهم في  
 البهايم للعلماء لا بأس كذا في الجيادى ذكره في الاصل واستعمال الفؤاد في الكراب وركوبه ووضع الحمل  
 عليه لا بأس به وكذا استعمال الخمر في الكراب لا بأس به كذا في الكلاب جائز مع شدة العين بشرط ان لا يجرد  
 وحده الما جهاد وان يمنع عن الماعونات ولا يضرب رهما وان كان ملكه كذا حكم كل يستعمل في الحيوانا  
 كذا في خزائن العلماء نقل عن القنية وغيره ما يجرى كذا في مودى مردم بود يا جانور في خزائن العلماء  
 رجل دخل على غيره واخرج السرقة فاتبه صاحب البيت وقتله لانه على القول لم يقتل دون ملكه  
 اى لاجله فقالوا فى رجل سرق مالا فصاح به مالك ولم يهرب بل له قتله ولا تقصاص عليه وكذا كذا ان كان مع وفاء  
 بسرقة ودخل بيت غيره كذا في الاقضية من كتاب الجذبات ليس منتهى به گفته كه مودى را سواى خسته تركه  
 كشتن رواست آدمى باشد يا جانور لا شر اك فى عليه جواز القتل فيجوز قتل الساحر وكالساوق والظن  
 ساعيان على الناس مثل قطع الطريق كذا في فتاوى كبرى ودر محيط كشتن با عيان فساد وادوات  
 ظلمه مباح است وبشتر على امار فتوى داده اند بجواز كشتن البشاش وشيخ الاسلام امام نادر صفاء  
 بلخى به گفته بركه پديد آمد بر مردم شراب مطلق نه شر و نه كشتن با و محال است وشيخ الاسلام ابو جهم  
 سرقتى فتوى داد بقتل البشاش وقال شباب قاتلهم كذا في الترغيب والترهيبان فتوى پير سيد نادر  
 ظالمى كه در بيايان ششده است و بر ملك مشرف كشته است با و بايد شايه داد گفت وكفتند لمان با بدو است  
 و بقتل البشاش حرمة نشايه كرد كه موجب فتنه باشد گرچه بگوئند چون خود سواى اى كه بر جوانى مال  
 نماند كند چون بگوئد و اما كذا كه بقتل ده درهم است بگردد و ريانى ديگر بر ترزين در خانه مردم  
 كشتن آن روا باشد كذا في الظبي الهرة اذا كانت مودى لا ينفى ان يقطع اذنها وتضرب بغيره باشد  
 ولكن تنزيح بالسكين الحادة و در مودى مسعودى كه اگر كه بمقتدار و اكل زيان كند جائز نعت گوش  
 دى بر بدن زير كه درين قضيه حجاب است وان منى است لكن اگر حلق او را بكار ديز بر نهد و آب او گوش



و بعد از آن حال وی نظر کند و حکم زید و کلام ملا و شمال صلی الله علیه و آله قبول بدید آنگاه جائزست که غرض دنیاوی در میان نباشد پس چنانکه نیست قبول بدید از دیوان خود و کذا بدید  
 بنده ما خودن بتجارت چون زیاده از عت عالمیان باشد به جامه و دراهم و دینار کذا فی التخص و بر سر بنده  
 کافی آورده که اجابت دعوت عید و ذوق و استوار و با بازوی حاجت و قبول شود و قبول بنده و او را که کوه  
 در گرفتن بدید که در عادت مردم بدید برست ایشان فرستاده شود زیرا که در عدم قبول کرده شود و قول ایشان  
 جرح باشد پس اگر داه گویم که مرا خواجهر بدید و مانند فرستاده است اگر قرض آن روا باشد نهی اما قاضی وقت  
 و ملک امیر را حق قبول بدید و او کمتر است که بدید و درون ایشان قاضی غرض نیست مگر از کسی مستحبت فاضل  
 بایشان بسبب قرابت و اصدافت کذا فی المعترت و باید که مکافات بدید که مستحبت فاضل از آن یا  
 بشل و چون عاجز باشد دعا بخیر کند و شاکند که من **ای شکر الناس ای شکر الله** کذا فی البستان سلطان فوجی  
 فی فتاوی الثامنین جائزه السلطان **لما من بجل الا صدقه ای السکین** دون الاغنیاء کذا فی خزانة الجواهر  
 خلاصه آورده که کسی که او را صدقه گرفتن از من است فاضل نیست که جائزه سلطان بخیر دگر آن جائزه از بیت المال باشد  
 بخلاف آنکه از میراث باشد اگر قرض آن روا باشد و اگر غصبت قبل از غلط بال حلال و در بنا شود پس ان غلط باک نه  
 که آن مقصود است بلکه افشود و نزد امام عظیم او قولی در رفتی است بسکین اتقی و در خزانة الفتاوی که آنچه دست مردم حکم  
 کنم که آن حلال است چه فلیجاعت قاضی مقام ضرورت از ابو القاسم حکیم آمده که او مستعراض میکرد و جائزه سلطان  
 میگرفت و بان قضای این میکرد و اینست حیل و انا خدا مال مشتبه درین مسائل که اول چیزی بخرد و بعد از آن هر جا  
 خواهد بود آن را عظیم هم مر الویوسف را بدین حیل اشارت فرموده است و هم پیشینه از امام از خوردن طعام ظاهر فرمود  
 که اول چیزی کند پس اگر در و نش فساد که از حلال است بخورد و الا فلا کذا فی مرتبه و در ترغیب البستان ابو الایف آورده  
 که قال من عشی شیئاً من غیر مسئله فلیخاف ما همورق رزقه الله و کذا فی طریق المحرمی قدیم در بستان  
 که قبول جائزه سلطان نزد بایر و جهت اگر غائب از رشوت و صادره باشد قبول کردن آن روا باشد مگر  
 آنکه معلوم کند که این عطیه از ده حلال فرستاده و اگر ازش از تحجرات یا از میراث است که با و از ده حلال رسیده لا باکر  
 بقوله یعلم انه من الحرم او شبهة لکن افضل الوجیهن اتقی قدر مجموعا لندارت آورده که اگر غایب نصف  
 مال و از حرام است قبول کند تا آنکه ببرد و فتوحی چون کنی ای فتوحی بدید یا که بر تو رسد قبول کن و در سوس و کس  
 محتاج سوال از مردم مسئله شوی که در حضرت که را و الفتوح محتاج یا گفت که بعضی مشایخ قدما را بحال قبح  
 رد فتوح کرده اند و افضل درین باب آنکه بستاند مهورت عدوت مگر در آنجا جان و بدجانی که ملک الشعر  
 خواجہ نظام الدین در مخزن الاسرار فرموده است که تو بستانی و بغشایش بهتر از آنست که دستمال  
 و ردی عن این سیرین ان عمره کان یاخذ جائزه السلطان و کان ابو القاسم محمد بن سیرین و حیدر  
 لم یقبلوا و صح ان ابانیه رحمه قد رد الجائزه علی الامام جعفر الصادق و قد قال ابو حامد الغزالی ان السائلین











[illegible]



و معنی هم کسب از ربح زک کرده است بی اذن صریح که اگر بگوید انا ابقی من الطعام ای برادرید و  
 برید آنچه پیش آتی مانده است از راه احتیاط فرموده و در اینیه از بسبب و واقعات آورده که در غلظ  
 طاعت است تا آنکه منع کرده نشود که از آن برینیه والا حوط فیہ الحکم بالعادة و باقی از احکام از نادان  
 فی غلظید در دعوت عام و دادن ایجاد می که بر سر مانده باشد و انداختن سوخته و استخوان منگ و  
 دادن لقمه گر بر چنان است که معنی هم گفته کام تفصیلا مریدار باشد پوستی البلیغی فروغتن پوستی که  
 از مرید بر کشند و شرح جائز نیست تا آنکه او را بافت کرده پاک سازند و بافت هم نوع است نیکی  
 با قصاب تا آنکه خشک گردد و پوی گنده زائل شود دوم آنکه با دودیر رنگ کنند و کلنجار موی آدمی  
 و استخوان اعصاب او بلکه جائز نیست بیع همه اجزای او بجز شیر زن که برای خدا بگیرند اما موی هر دار و  
 استخوان وی همانزست بیع آن که از آنی القبتانی و غیره چون توبه جینی مردمی الحامی یعنی خوردن گل  
 حرمت است پس نمی خورد و دیگر از این کنجند که در طریق محمدی و محمدیانی گفته که حرام است خوردن  
 چیزیکه مضرا باشد ببدن همچون گل و طین از آنکه این از عادت کافران است از آن احترام باید  
 کرد و در فتاوی برین گل خوردن را از کرمات گفته و امام حلو الی گفته که اگر در آن خمر نه بیند  
 مباح باشد و آنکه خوردن و هم گاهی خوردن پاک نه ولی الحدیث اذا اراد الله لعید شرا  
 ابتلا الله شفت اللیحه و اکل الطین انتهی پس عادت در اکل و حرمت است و یا کرده با آنکه گفت که  
 خوردن گل و خضاب موی ریش و بریده عیب است رد باید کرد بر این اگر پیش از آن بوقت  
 بیع معلوم نباشد و معنی هم این مسئله را حواله الفتاوی خلاصه نموده است و در فتاوی برین نه  
 آورده که بسیار خوردن گل عیب نیست نه در غلام و کم خوری در دایه منکم سیر و گفته اکل کل  
 خضاب موی غلام انتهی کلامه من کتاب البیع و همچنین اگر بعد از خریدن برده علامت زد و در  
 ادب برانعام او ظاهر شود رد باید کرد چه این علامت بیقرانی در سر تا می آوست و کثرت خوردن  
 در کینه که هم عیب است چه زن یا یا خواره است کار باشند بخلات مردان که بسیار خوری و ایشان  
 موجب قدرت است بر کارهای سخت چنانکه بر مار و شتر نمیست و اینکه در مختار جانوری که خوار  
 عیب گفته که سیر را معنی آن نیست که آنکه خوار را نگر و در غلام که رفتار بوقت کار که آن عیب  
 بلکه عیب نیست که در راه بخشد و الله اعلم مسجد بیتی تنگ چون ای باد که بنا کردن در بلاد باطل  
 در قری ایشان فرض گناه است و در مختار الفتاوی آورده که ملک باالی مسجد زائل گردد از آن مفتی  
 که بگوید که ابن بنار مسجد گردانیده و مزد صاحبیه آنگاه که دروازه آن بسوی کوه بکشد و بتونی  
 تسلیم کند و یا جماعتی باذن او در آن نماز گزارند و تعلیم کودکان و کتابت چون نمر باشد و دین  
 کرده است و کذا و ختن جامها و نهال کردن درخت در محن وی و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که

برای سایه پاک غیبت و هم کرده است دخول در آن یا کفش و درین و در بر نه شدن و  
و چون مسجد تنگ باشد و در حوالی آن زمین بیست برای یک گرفته شود و از و بدان قیمت با  
و جبر داخل نموده شود و از او مسجد تا فراق شود و بر مصلیان و اگر در جنب و بی شارع عام است با  
نیمست که چنانچه از آن داخل مسجد سازند و چراغ مسجد بچنانچه بر نه بختلاف عکس این و بپور یا مانع  
مسجد چون کعبه شود پاک آنرا حق است که بکیر و بکار بر رانتهی و اذ اگر اهل الحله نقض المسجد  
و بنا و احکم من الادل من جمله هم ذلک کذا فی المختار من البرازیه و فی التمراتی لاباس للمسافر  
و غیره و صاحب الدار ان بنام فی المسجد و فی الخلاصه که بعضی فی المسجد و رخص بعضهم لان عزم  
قال کما نظام فی المسجد فی اصح القولین و لما بل الذمه ان یدخلوا و کذا الکلام المباح من احديث  
الدنيا يجوز فيه من غیر احکام انتهی و در مطالب است که اهل حقه از اصحاب رسول الله صلی الله  
علیه وسلم ملازم مسجد مقدس نبوی بودند و در آن ستم آمدندی و خنقدی و سخن میکردند  
کذا فی برینه و قال فی الخبر انه الجلاله ان الملائکه یدخلون المساجد و یکرمون کلام الدنیا فیها  
و میقولون لمن حدث فیها بکلام الدنیا اللهم اخرجهم من بیوتهم کما اخرجوا من بیتک انتهی  
و باقی کد اب مسجد و بر نه مذکور است از اینجا باید دید و در محقق و الفتاوی است که در مسجد باید  
را نباید کرد بلکه بیرون آمده را کند و نیز و بعضی باک نه کذا فی الجامع و سمع پای بستون یو ار  
آن و القای بر نایق و مخاطب بر ستون و بر دیوار و از جانب داخل و بالای یو ریا و زید که  
بمذکور است و اگر لاچار باشد بالای یو ریا و قد شیب مسجد و لست است اما بر آن خاک اندازد و  
این مبارک گوید که امام هم یک را دید که در مسجد کفش است افشاند و فرمود اگر کفش در زمین آید  
بهر بودی اصحاب احمد مصطفی که از کعبه بچین و ای فرام کردن مسجد حرم که کعبه در آن واقع  
است اما کن حوالی آنرا نوز گرفته داخل مسجد حرام کردند که در اینجا مردم خرا خشک میکردند و قبل  
جای نشان در شتران بود و این معاطه در خلافت امیر المومنین عثمان بن عفان رخ بود  
کذا فی الجلاله و قد رجعت از مقدار قیمت آنجا که سحر باک دلوه داخل مسجد کردند ناقص القیام  
چون کنی از هر مومن مسکنه در تعظیم کردن و اردی که از بیرون داخل گردد و اختلاف علامت  
چنانکه در فتاوی قاعدی آورده که لا يجوز لقاری القرآن ان یقوم للداخل الما للعالم او لاجیه او  
لاستاذ العلم و ذکر فی الزاهدی لایکره ان یقوم لغیر فی المسجد لقطب ما و قال فی القبه ستانی کیره  
القیام فی غیره لانه علی السلام قال لا تعظونی فی بیت ربی و کذا الوصی السلف لعلنا تم ان یقودوا  
لاجلهم فی المسجد اذا در سویم فی و فی هذا الشارحه الی جواز التعارض فی زمانه من قیام التکلیف  
بن ایادی استاذ غیر المسجد عند اتمام الدرس انتهی کلامه و کذا فی کثر العباد و فی القنیه لایکره قیام

الجاهل في السعدان دخل عليه تعظيما له والما المصانعة فلا بأس بها اتفاقا لا يناسبه قديمة  
 توارثت في البعثة وغيره قال ۴ ما من مسلمين طغيان فيصالحان ولا غفر لهما قبل ان يتلقا  
 والمصانعة مستحبة عند كل لقاء والما اعتاده بعض بعد صلوة الفجر فلا يصل لمسه في المشرك  
 فلا بأس بهذا ذكره في الكفاية في شريح السلم وكذا اعتاده العادة بالأيان والوثائق والما  
 بعد صلوة للعبد فهو من سنن الرافض والحكم في العائفة كالعائفة فيجب في القافض والما  
 عارفين كذا في خزنة العلماء من الملقط بآز مسند قيام متولين كدور خزانة العلماء كدور واست  
 كذا اختصت ۵ يرون كدور بجاني وبرصا كيه زده وديار ان برصا مستند فرمود لا تقبلوا  
 يقربوا ولا عاظم يعظم بعضهم بعضا ومن السعدان عليه السلام كان يكره القيام للداخل كذا  
 في عين العلم والتبيين وقال في التفتية ان القيام لغيره ليس بكرهه لعينه بل كرهه لما في  
 من الجاهلي كان لم يجب القيام لنفسه وقاموا للتعظيم فلا يكرهه والتحقيق ان القيام للداخل  
 عند قوله لم يكن من عادات العرب بل كان العادة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كما رواه النس فيمكن ان الم ثبت فيه نفي عام لا ترضى بباسا في البلاد التي جرت العادة بها  
 والداخل القيام فان المقصد منه هو طيب القلب فهو كسائر اولي المساعدة للاخوان اذا قصد بيا  
 طية القلوب كذا في مطالب المؤمنين انتهى محمدوم ولم يركب كحديث لا تعظموني في بيتي  
 اذ باب تواضع اخفرت صلى الله عليه وسلم وكره القيام لغيره لم يكن بيتا وانما مصطنع  
 گفته ثواب قيام ناقص كامل بوجه المذكور خبر ویده لم این مسکن را در حدیث نبوی ج بنظر  
 نیامده و الله اعلم اری در جواب هر جلای آمده و چون نیم سلام کند برای او نیم قيام کند  
 و در خبرست از پیغمبر صلى الله عليه وسلم هر که برای مومنی نیم قيام کند خدايتا گناهان عمر او را  
 بپارزد و اگر تمام قيام کند او را شادی دهد که در پس آن شادی بچرخم و دیند و آن شادی  
 تا بر آمدن دم آخرين دائم باشد و ایمان از دنیا برون آید و اینها تا میرسد انی جهان من اعظم  
 ای بقیام و مصانعة هر باطنه و در پیش ایشان که نمیست قد خبرست که من با کرم قاسقا  
 نقدا مانسته بدم الاسلام کذا في معین العلم قد صحت الفتاوی آورده که رجل من اهل النفس  
 فی داره یبغی له ان یتقدم علی السالین ابدال العذر فان کف بعد من فقدم یتعرض له و  
 ان لم یفعل قال اما بالخیار انی شارب حبه وانی شارب زجره وانی شارب به یا لا سودای شارب  
 از خبر من داره و روی من عمر و ان احرق بیه القمار و من ابی القاسم الصفار ان له تخیر  
 و ان القاسم بسبب غیبة انتهی پس درج قاسم که لانی ان است مت موجب خشم خدايتا است  
 بر اوج تا بعدی که حشر عظیم در لوزه آید چنانکه در حدیث است که ان الله لیغضب لذلایح

الفاسق و سبیه و رایت اذاج الفاسق غضب الرب و اهتر العرش کذا فی طریقه المحرمه و عن  
 العلم بیتی چو فاسق مبتدع او را نکنت کن بسے ای فاسق که ملعون باشد و معاصی را بر ملا  
 ترکب گیر و او را بسیار اناست باید که ذاتا از عصیان باز آید و مردم را بگمبازی نکشد و تواند که بجهت  
 عطفت باشد ای چنانکه فاسق مستحق امانت صاحب بدعت که در شریعت مطهره امر به  
 نوح مخالف آن پیدا کند هم لائق نکویش و استحقاق رست تا آنکه بروی سلام هم نباید گفت  
 قال علیه الصلوة والسلام من انتہز صاحب البدعة ای زجره عن المعاصی ملائک الله تعالی  
 قلبه ایمانا و من امانه الله تعالی من الفرج الاکبر یوم القيمة کذا فی عین العلم پس در امانت  
 فاسقان و میشد مان هم ایمان کامل شود و هم ایمانی باشد از احوال و شد اندر روز قیامت  
 بایر دانست که آنچه مصنف هم در باب اکرام مومنان متدین و امانت فاسقان مبتدع  
 فرموده است از بهترین است چنانکه در عین العلم گفته و یفرغ القلب من غیره و کلامه تشکر  
 گفتن العارف علی الضراحتی و انیجاست که در خزانه جلال انجدریث آورده که عن ابن عمر رضی  
 قال اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بسکبی فقال لکے کن فی الدنیا کما کن فی الاخری و کما کن  
 یعنی زهد و تقوی را شعار خود ساز و لباس دروغ و عفت و در پوش و دست از معصیت کوتاه کن  
 و چنگ در و اس عدل و طاعت بزن و قیامی کا مکاری بفرز ز پر پیز گاری معلوم کن و دعا و چهره  
 حال را عفاف بتغیر او بدینا و خود را چون غریبی پندار چنانکه دل مسافر همیشه کشیده  
 سوی وطن باشد بچنان دل مومن را باید که گمان باشد سوی آرام گاه بهشت یعنی بکاری مشغول  
 گردد که بدان میل جنّت را مستحق شود چنانکه چشم مسافر پیوسته مترصد وصال ابل  
 عیان باشد چشم مومن را مترصد باید بود برای لقای جمال حضرت ایزد متعال چنانکه قبل  
 از خروج وارتحال استعداد زاد و راه کند تا در سفر آسوده رود و مومن را باید که پیش  
 از مرگ استعداد توبه و عمل نیک کند تا بر صراط آسانی باشد چنانکه غریب منتظر باشد  
 که طبل کوچ که دهند که دمان زمان پر داس و دایع اجاب نماند مومن نیز منتظر باشد  
 که ناگاه پیک اجل در رسد و در آنوقت پروای توبه و استرغای خصالتش نماند چنانکه  
 شوق غریب روز بروز بر قطب منزل زیاده میشود که اینک مدت سفر سپری گردد و وطن  
 برسم مومن هر آنرا باید که بگذشتن هر روزی از عمر خود شائق باشد بدینا و موسی  
 که از اوقات عمر نپشت دی سبک میشود و هملت وصال حق تقامیرسد چنانکه مسافر  
 بوقت قرب وطن و دین فکر باشد که چون بچانه برسم احوال غریزان چگونه باشد  
 مومن چون باخبر روز غم رسد دلش از خطر عظیم در قلق باشد که معلوم نیست که ختم بچر شود

اینکه در سبب در هیچ منزل ثابت راحت نسا زد که از بخار رفتنی است و من مایه  
 که دل بدین دنیا نمانی نه بندگان هیچ و غایتی که در کار اعمال نیک الی غیره که  
 و جمیع تشنه با غریب و مایه السبیل بنا بر آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که اگر  
 فی الدنیا کانت غریب ادعای السبیل و اما اینکه فرموده و عدل نفسک من صاحب القیوم  
 است یعنی نفس خود را از اهل گدستان معنی آن این است که اهل قیوم خود را از دنیا  
 قطع اکل کنند و از کار دنیا قطع ملائق کنند چنانکه اهل قبور از تشویش دنیا غایبند و  
 خود را در دنیا چنان گناهکارند که آوازه او فرود می رود و کار او مخفی چنانکه کار او در کار  
 فرود زنده است و کارای ایش آن مخفی مانده پس کسیکه برین صفت شود و از اهل قیوم است  
 القیوم مؤمن را باید که در توبه و عمل صالح و ستر ضای خصمان مبادرت کند از خوف آنکه  
 آن پرده که میان او و اعمال است برگیرند و مجال نطق تمام و عذر کمالی پیش نرود و با حاصل  
 کلام آخر از آنکه و بعد از آنکه در فی بدو الاوراق و اعتمادی الیه فی فعل النعمان  
 و وجه حسن و قبح الوکیل و بعد از آنکه هر یک ذیل و دستغفر الله من قول با عمل و بها التوبة  
 کل فصل خیم الهم انی احوذک من علمک منافع و قلب لا یخف و نفس لا تشبع و دعا و لا یسع و عمل  
 لا ینفع الهم انی اسألك الشهادة کے سبب و الموت فی بلد و ملک الهم  
 انی اسألك حبک و حب من یحبک و حب عمل یقربنی الی حبک

عافی من علمک و الدنیا و الآخرة و تقبل منی بذل الدعا و ارزقنی الخیرة  
 و لا اهلک و لا الاکرام و یجبتک الهم الهم الهم  
 و ما الهم العالین و یا خیر الرازقین  
 آمین

ت

بنا بر این خبر آن که هر چه فقیر بود و عید القاد و عید العزیز فقر الله الهم  
 لا اله الا الله محمد رسول الله  
 معروف بمحمد تصنیف مولانا محمد گیلوی حضرت مشفق ابدار جواد از قبول الهم الهم الهم

نام دفتر و کتاب تحفه الصالح

تضمین بر غزل جامی از فقیر الله تاجر کتب غفر الله له و لو الدیر

که چونون رخ بصورت غم لبی کتم  
از غم جگر رسول الله دوا بلا کتم

که بود یارب که رود ریش و طحا کتم  
بخت یاورشدا اگر بایم بخت از دمه

که بیویم استانت که بسایم ناصیه  
بر کنار زرم از دل بر کشم کی نغمه

گشته ام ای سید از بار عصیان پایگل  
عاجز دمار و نزار از کرد با بس منفعل

اگر زوی حینه الماوی بر دین کرم دل  
میم جای به نید آن درین ارض و سما

گر مان تیه ظلمت را توئی مادی بدی  
یا رسول الله بسوی خود مرا رای نما

ای شبه خیر الوری ای سید عالی نسب  
باعث ایجاد عالم گو وجودت شد عقب

صد هزاران فی دین و داماد و روز  
نزد بان بام فقرت کرستی نه آسمان

خادمان استانت تاجداران جهان  
خواهم از سودای پاوست نیم در جهان

بر فقیو خسته تن داری نظر گر لحظه  
بر حرم استانت پس بهد سر لحظه

مردم از شوق تو معذورم اگر کی لحظه

فی چوبلبل از غم گل ناله و غوغا کتم  
روز و شب ابیات جامی بر زبان انشا کتم

که بکه منزل دگر در مدینه جا کتم  
دور خواهم کرد که در وضعات چون مهر و مهر

بر کشم این آرزو تا بر درت شایا همه  
وز و حشمت خویش نشان آن چشمه یاد را کتم

شمارم کس ندارم آدم سویت محفل  
به بخوابد شد مرا در خطبم مضطرب

چشم این بس که بر خاک درت داکتم  
خواجگاهت بهتر است از عرش اعظم سرور

بر زبانم روز و شب شایا مرا بس این دعا  
تا ز فرق سر قدم سازم ز دیده پاکتم

سو ختم از نار فرقت بفرارم جان طلب  
بامر علم لایسته هستی ای امی لقب

نیست صبرم بعد ازین مهر و زرافرا کتم  
پرده دار در گهت کرد و بیان قد و بیان

آرزو دارم شهاب از دهن در دل نهان  
یا بیایت سرهم با سر دین سودا کتم

میرسد بادا سن باد صبا در لحظه  
تا بگوید پیش در بادیده تر لحظه

جامی آسانا شوق دگر انشا کتم

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَيْرُ خَلْقٍ مَحْدٍ وَالْمَحْمُودِينَ



نعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از خادم اهل الله فقیه الله عن

هو الوالدیه ولادیه جسته کتاب

<p>رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم          است و قرآن فاضل حدیث اولاد          و نه اشجع و عاقل و مکرر شام          مکرر اگر گفت نین برادران رسول          قاتل یحیی بن ابی قحطیه شریک          است و اکیل و صفت زلف چنان رسول          حضرت کوفه و سید عثمان و علی          عثمان بن ابی طالب و امیر میان رسول          حاتم الطائی بنی هند و سادات النساء          چار و دیو دوزخ هر چار را رسول          است و بعد از آن که گفت شایع نباشد          گویند و است بسته شریک میان رسول          رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم          و بعد از آن که گفت شایع نباشد</p>	<p>حدیث و اشجع و عاقل و مکرر شام          سید و عاقل و مکرر شام          است و قرآن فاضل حدیث اولاد          نام او الله و ابی طالب و امیر میان رسول          تا و نظار ملک کنی شریک میان رسول          اگر سید و عاقل و مکرر شام          حامی بر آن شایع نباشد میان رسول          حضرت کوفه و سید عثمان و علی          است و بعد از آن که گفت شایع نباشد          غوث اعظم و عاقل و مکرر شام          است و بعد از آن که گفت شایع نباشد          با و گو گوی شایع و الا جاه ملک لبری          آن یحیی بن ابی قحطیه شریک میان رسول          و بعد از آن که گفت شایع نباشد</p>	<p>رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم          است و قرآن فاضل حدیث اولاد          و نه اشجع و عاقل و مکرر شام          مکرر اگر گفت نین برادران رسول          قاتل یحیی بن ابی قحطیه شریک          است و اکیل و صفت زلف چنان رسول          حضرت کوفه و سید عثمان و علی          عثمان بن ابی طالب و امیر میان رسول          حاتم الطائی بنی هند و سادات النساء          چار و دیو دوزخ هر چار را رسول          است و بعد از آن که گفت شایع نباشد          گویند و است بسته شریک میان رسول          رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم          و بعد از آن که گفت شایع نباشد</p>
---	--	---

صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد بنی الله و آله و صحبه اجمعین

از دکان بن کتب تفسیر و حدیث و فقه فارسی غیره در شهر کربلا

<p>تفسیر قرآنی فارسی ۱۲          تفسیر قرآنی فارسی ۱۳          تفسیر قرآنی فارسی ۱۴          تفسیر قرآنی فارسی ۱۵          تفسیر قرآنی فارسی ۱۶          تفسیر قرآنی فارسی ۱۷          تفسیر قرآنی فارسی ۱۸          تفسیر قرآنی فارسی ۱۹</p>	<p>تفسیر قرآنی فارسی ۲۰          تفسیر قرآنی فارسی ۲۱          تفسیر قرآنی فارسی ۲۲          تفسیر قرآنی فارسی ۲۳          تفسیر قرآنی فارسی ۲۴          تفسیر قرآنی فارسی ۲۵          تفسیر قرآنی فارسی ۲۶          تفسیر قرآنی فارسی ۲۷</p>	<p>تفسیر قرآنی فارسی ۲۸          تفسیر قرآنی فارسی ۲۹          تفسیر قرآنی فارسی ۳۰          تفسیر قرآنی فارسی ۳۱          تفسیر قرآنی فارسی ۳۲          تفسیر قرآنی فارسی ۳۳          تفسیر قرآنی فارسی ۳۴          تفسیر قرآنی فارسی ۳۵</p>	<p>تفسیر قرآنی فارسی ۳۶          تفسیر قرآنی فارسی ۳۷          تفسیر قرآنی فارسی ۳۸          تفسیر قرآنی فارسی ۳۹          تفسیر قرآنی فارسی ۴۰          تفسیر قرآنی فارسی ۴۱          تفسیر قرآنی فارسی ۴۲          تفسیر قرآنی فارسی ۴۳</p>
---	---	---	---

تفسیر قرآنی فارسی ۴۴  
تفسیر قرآنی فارسی ۴۵  
تفسیر قرآنی فارسی ۴۶  
تفسیر قرآنی فارسی ۴۷  
تفسیر قرآنی فارسی ۴۸  
تفسیر قرآنی فارسی ۴۹  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۰  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۱  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۲  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۳  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۴  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۵  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۶  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۷  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۸  
تفسیر قرآنی فارسی ۵۹  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۰  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۱  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۲  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۳  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۴  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۵  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۶  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۷  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۸  
تفسیر قرآنی فارسی ۶۹  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۰  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۱  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۲  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۳  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۴  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۵  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۶  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۷  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۸  
تفسیر قرآنی فارسی ۷۹  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۰  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۱  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۲  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۳  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۴  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۵  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۶  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۷  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۸  
تفسیر قرآنی فارسی ۸۹  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۰  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۱  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۲  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۳  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۴  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۵  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۶  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۷  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۸  
تفسیر قرآنی فارسی ۹۹  
تفسیر قرآنی فارسی ۱۰۰